

شاهید یاران

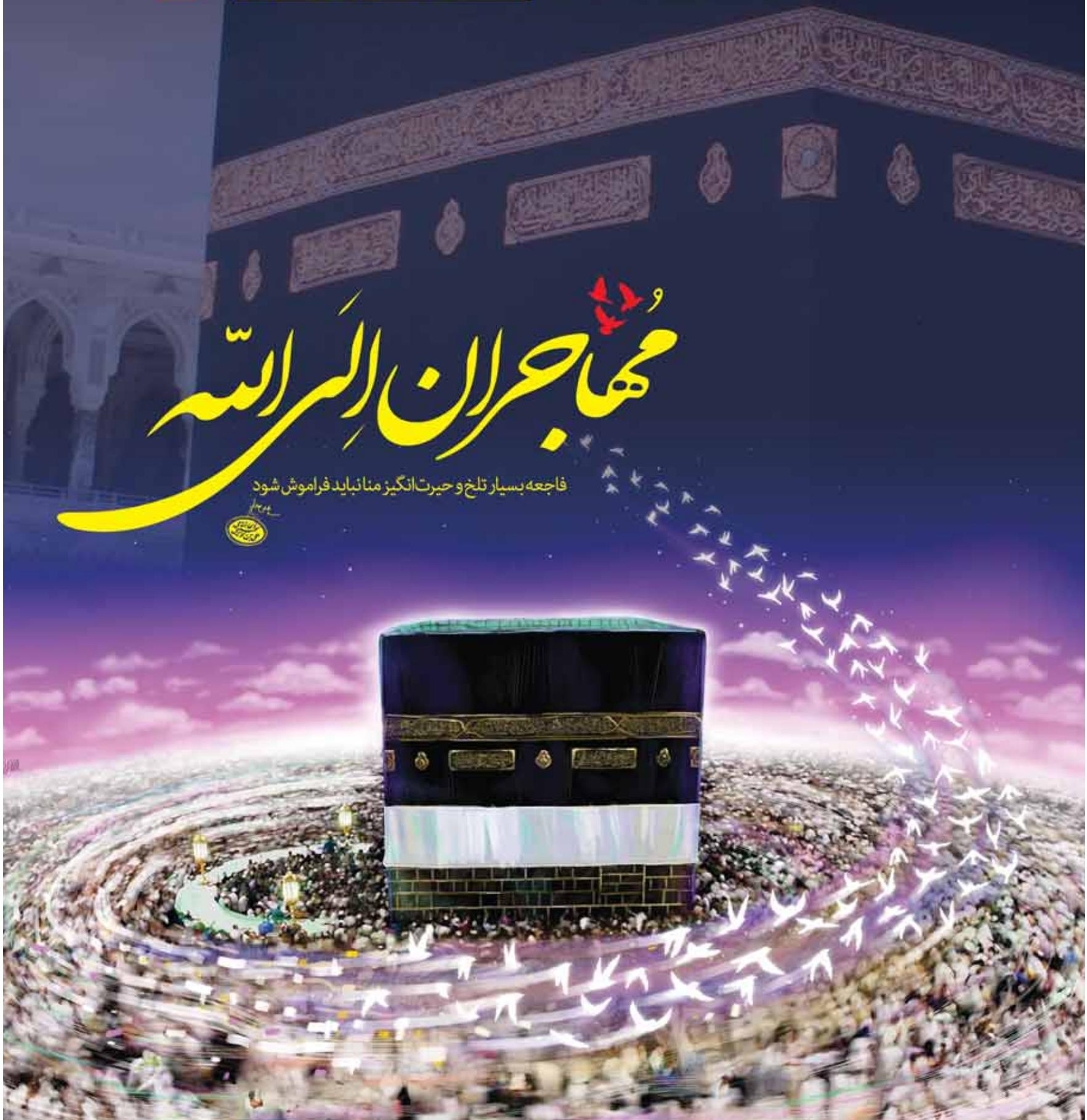
۱۴۴

ماهنامه فرهنگی تاریخی
دوره جدید | مهرماه ۱۳۹۶ | بها ۵۰۰۰ تومان

با گفتار و آثاری از:
حجت الاسلام والمسلمین محمد علی شهیدی
حجت الاسلام والمسلمین سید علی قاضی عسگر
سردار دکتر محسن انصاری
مهندس سعید اوحدی
دکتر حسین امیر عبداللهمان
همسر شهید محمد رحیم آقایی پور
همسر شهید دکتر غضنفر رکن آبادی
همسر سردار شهید علی اصغر فولادگر
محمود شرافتی سر تیم تفحص شهدای منا
دکتر محمد حسن شجاعی فرد (شاهد عینی)
دکتر فرشته روح افزا همسر شهید احمد آقایی
حاج هادی بونسیان جانباز هفتاد درصد و پدر شهید منا

مهاجران الراضه

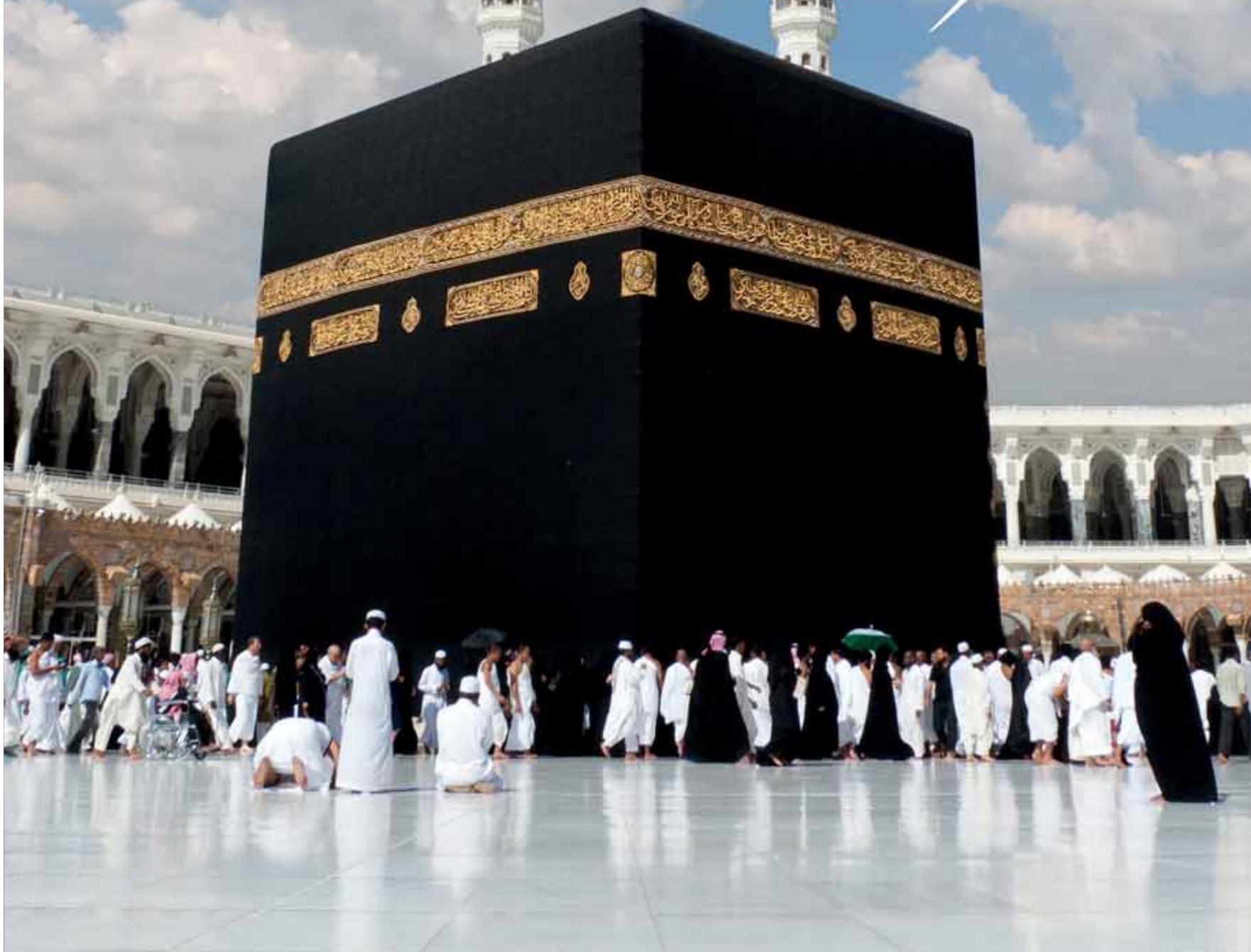
فاجعه بسیار تلخ و حیرت انگیز منانبايد فراموش شود

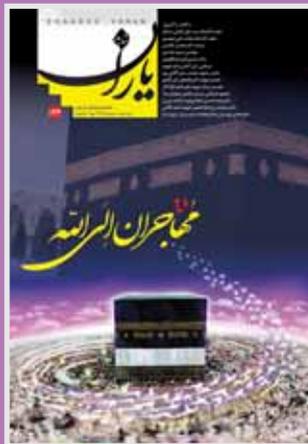


احرام

۱۳۳۳
۱۳۹۵/۰۶/۱۵

اکنون قریب یک سال از حوادث مُدهش منا میگذرد که در آن، چند هزار نفر در روز عید و در لباس احرام، در زیر آفتاب و با لب تشنه، مظلومانه جان باختند؛ اندکی پیش از آن در مسجدالحرام نیز جمعی در حال عبادت و در طواف و نماز به خاک و خون کشیده شدند. حکام سعودی در هر دو حادثه مقصرند.





جمهوری جلد سجاد چغری اوهنگ تبریز

نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، مجلات شاهد
امور مشترکین: محمد رضا اصغری
صندوق پستی: ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ - دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com
www.NavideShahed.com
www.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه‌شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

۲ ❖ مهاجران الی الله

- ❖ ۴ پنج فراز مهم از بیانات و مواضع حکیمانه رهبر معظم انقلاب درباره فاجعه منا
- ❖ ۱۰ پیام تسلیت رئیس جمهور به مناسبت فاجعه منا
- ❖ ۱۱ پیام مراجع و شخصیت‌ها به مناسبت وقوع فاجعه منا
- ❖ ۱۳ شهدای مظلوم منا بر عزت جمهوری اسلامی افزودند / حجت الاسلام شهیدی محلاتی
- ❖ ۱۶ هشدار رهبرانقلاب به عربستان عامل بازگشت پیکر شهدا بود / حجت الاسلام قاضی عسگر
- ❖ ۲۱ آلام فاجعه تنها منا با همکاری مشترک کشورهای قربانی تسکین می‌یابد / دکتر امیر عبداللہیان
- ❖ ۲۵ از بی تدبیری غیرقابل گذشت سعودی‌ها تا شب تلخ جاماندن پیکر شهدا در جده / سعید اوحدی
- ❖ ۳۱ روایتی از مظلوم‌ترین و بی‌دفاع‌ترین شهید قافله شهدای منا
- ❖ ۳۴ «مجید یونسین» دو شهید و یک نام، از محرم ۶۱ تا منا ۹۴
- ❖ ۳۷ «دو روایت زنانه از سفیر شهیدان منا» گفتگو با همسر و فرزند شهید دکتر رکن آبادی
- ❖ ۴۱ اولین بند وصیت نامه شهید رکن آبادی «آرزوی شهادت» است / گفتگو با برادر شهید
- ❖ ۴۶ دیپلمات شهید تصویر حقیقی از انقلاب اسلامی بود / گفتگو با همسر شهید آقای پور
- ❖ ۵۰ ناگفته‌هایی از زندگی سراسر مبارزه شیخ الشهدای منا / گفتگو با خانواده شهید آیت الله مؤیدی قمی
- ❖ ۵۴ اندیشمند نواندیش حوزه علمیه قم از «پیاده روی اربعین» تا شهادتگاه منا / گفتگو با فرزند شهید حجت الاسلام قلی پور گیلانی
- ❖ ۵۷ یادنامه شهید منا حجت الاسلام حاج شیخ محمد صادق اخوان
- ❖ ۶۰ امام جماعت حرم مطهر رضوی به نیابت از حضرت رضا (ع) به حج رفت / گفتگو با همسر شهید حجت الاسلام سیدحسین حسینی
- ❖ ۶۳ شهادت همسر در حادثه سقوط جرثقیل را باور نمی‌کنم / گفتگو با همسر شهید دانشمند احمد حاتمی
- ❖ ۶۷ «جایش در خانه شهرمان خالی است» گفتگو با همسر شهیده مرجان نازقلیچی
- ❖ ۷۱ سردار فولادگر، شهید جهان اسلام است / گفتگو با همسر شهید علی اصغر فولادگر
- ❖ ۷۵ پدر می‌گفت پشت سر مقام معظم رهبری قدم بردارید / گفتگو با فرزند شهید علی اصغر فولادگر
- ❖ ۷۸ عمار شهیدان منا، قرار در سرزمین وحی را برگزید / گفتگو با سردار دکتر محسن انصاری
- ❖ ۸۶ با خاطرات حاج عمار از «سفره داری مدینه» در تهران تا «شهادت در حال کمک به مجروحان منا»
- ❖ ۸۹ دوست داشت همیشه در اوج باشد / روایتی مادرانه از «شهید محسن حاجی‌حسنی کارگر»
- ❖ ۹۲ می‌خواهم با خودش محشور شوم / حاج حسن دانش به روایت همسر شهید
- ❖ ۹۶ اخلاص و ایمان و صداقتش تجسم عینی سیره شهدا بود / شهید حاج محمد رضا جلالی در کلام همسر شهید
- ❖ ۹۹ شهادت مظلومانه یک خبرنگار در آخرین مأموریت گفتگو با برادر و همسر شهید سید حمیدرضا حسینی
- ❖ ۱۰۲ دنیا با عینک «حمید» برآیم دلپذیرتر است / گفتگو با همسر شهید حمید میرزاده
- ❖ ۱۰۶ فاجعه منا به روایت شاهدان عینی ۱ / دیپلمات‌ها پیشنهاد دادند که برگردیم / گفتگو با دکتر محمد حسن شجاعی فرد
- ❖ ۱۰۹ فاجعه منا به روایت شاهدان عینی ۲ / ناگفته‌هایی از یک ماه جستجو در سردخانه‌های سعودی / گفتگو با فرمانده تفحص شهدای منا
- ❖ ۱۱۲ فاجعه منا به روایت شاهدان عینی ۳ / وقتی «روای من» کابوس تلخ حج را رقم زد / گفتگو با لیلا رحیمیان ثابت (فرزند شهید)
- ❖ ۱۱۷ فاجعه منا به روایت شاهدان عینی ۴ / آنچه در حج گذشت / حجت الاسلام و المسلمین موسوی امام جمعه شهرستان آباد
- ❖ ۱۱۹ کاروان حج جانبازان به روایت تصویر
- ❖ ۱۲۳ فهرست اسامی شهدای مسجدالحرام و منا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وَكُنَّا لَآئِمًّا بِهٖ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا عَظِيمًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وَكُنَّا لَآئِمًّا بِهٖ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



لَيْسَ لَكَ شَرِيكٌ لَيْسَ لَكَ شَرِيكٌ لَيْسَ لَكَ شَرِيكٌ

إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ

مُحَمَّدٌ حَرَّانُ الرَّسُولِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو سال از فاجعه تلخ و حیرت‌انگیز منادر موسم حج سال ۱۳۹۴ سپری شد لیکن گذشت زمان نتوانست غم جانکاه آن واقعه اسفناک را از دل و جان مسلمانین بزداید. تلخ‌ترین فاجعه تاریخ حج در حالی در صبح روز عید قربان رخ داد که در آن هزاران نفر از ضیوف الرحمن در حرم امن الهی ناباورانه به خاک و خون غلطیدند. در این میان چهارصد و شصد و چهار تن از حجاج ایرانی در اوج مظلومیت به شهادت رسیدند و به قربانگاه منارفتند. پیش‌تر از آن نیز سانحه سقوط جرثقیل در صحن مسجد الحرام و در نزدیکی مقام ابراهیم به جان باختن بیش از ۱۰۷ زائر بی‌گناه انجامید که ۱۱ تن از حاجیان ایرانی هم در میان شهدا بودند.

سعودی‌ها نه تنها بابتی تدبیری و سوء مدیریت، موجب بروز سانحه اول در مسجد الحرام و فاجعه عید قربان در صحرای مناشدند بلکه بابتی برنامه‌ریزی، سردرگمی، آشفتگی و انفعال خود در تعامل با وقایع پس از حادثه، آثار زیانبار آن را تشدید کردند. ابعاد غیر قابل باور این فاجعه به حدی بود که به تعبیر مقام معظم رهبری؛ «هنگامی که انسان این خبر را می‌شنود، در وهله اول شگفت زده می‌شود و باور آن برای انسان سخت و دشوار است». کارگزاران سعودی حج بیش از هر چیز دیگری در صدد حفظ آبرو و حیثیت خود بودند که در این حادثه به شدت آسیب دیده بود و به همین خاطر نهایت تلاش خود را مبذول داشتند تا مانع عکس برداری و فیلم برداری دیگران از حادثه شوند و نگذارند جهان اسلام به عمق این فاجعه هولناک پی ببرند.

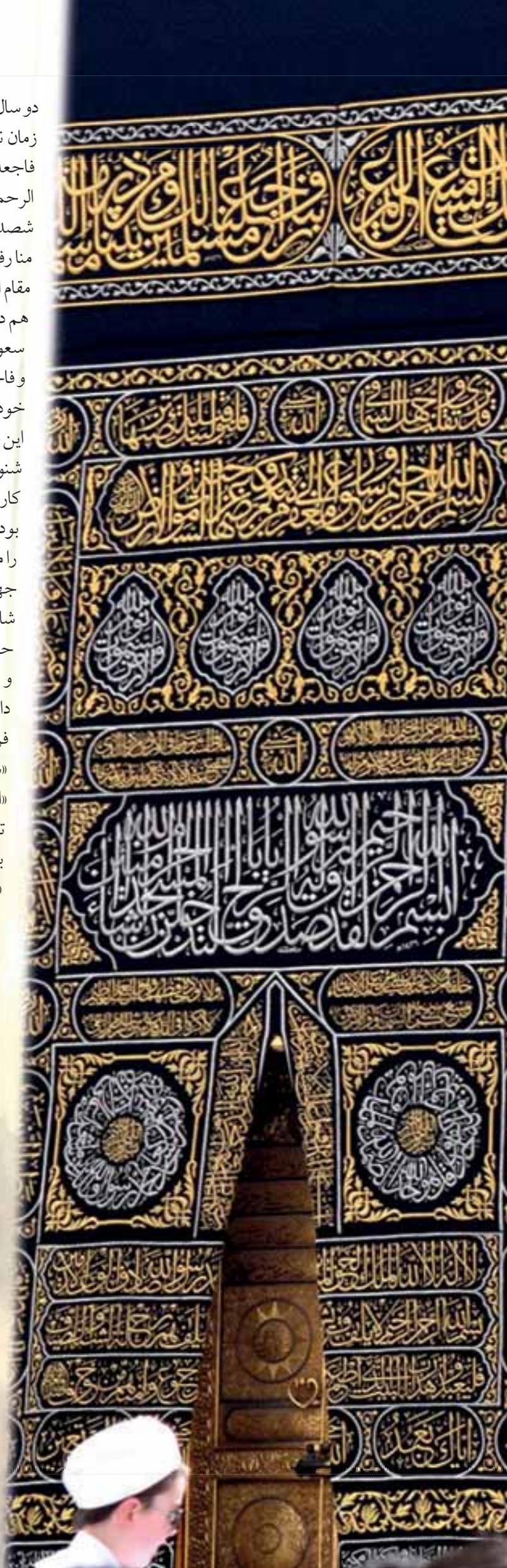
شاید بتوان گفت نخستین اقدام مأموران امنیتی عربستان، کمک به مصدومان و قربانیان حادثه نبود، بلکه جلوگیری از گرفتن فیلم و عکس توسط دیگران بود. آنها دوربین‌ها و تلفن‌های همراه افرادی را که در حال ثبت صحنه‌های حادثه بودند، مصادره و دارندگان آنها را دستگیر و پس از بازجویی مختصر و ثبت مشخصات و اطلاعات فردی آزاد می‌کردند.

«شاهد یاران» در راستای رسالت خود و با عنایت به فرمایش مقام معظم رهبری که «این مسئله (فاجعه منا) نباید به سکوت و فراموشی بگذرد» کوشیده است در حد توان از منظر تاریخی و فرهنگی، روایات گوناگون و جزئیات حوادث آن رخداد را با خاطرات شفاهی و ناگفته‌های زندگی شهدا پیوند زند.

«شاهد یاران» معمولاً نشریه‌ای شخصیت محور است و در هر شماره تلاش می‌کند ابعاد شخصیت یکی از اینثارگران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را کالبد شکافی کند. البته شمارگانی هم به صورت «موضوع محور» تهیه می‌شود تا جوانب رویداد خاصی را شکافته و در معرض دید خوانندگان قرار دهد از جمله شماره قبل که به حادثه تروریستی در مجلس شورای اسلامی پرداخت و این شماره که به فاجعه منا و مسجد الحرام پرداخته است.

بدیهی است در شماره‌های موضوع محور برای پرداختن به ابعاد گوناگون هر یک از شخصیت‌های حاضر در حادثه فرصت و مجال نیست و صرفاً به معدودی از آنها به نمایندگی از سایر افراد حاضر پرداخته می‌شود. در این شماره نیز با توجه به مجال اندک ویژه نامه در ۷ پرونده اختصاصی با عناوین: «کاروان جانبازان»، «دیپلمات‌های شهید»، «شهادت علمی و فرهنگی»، «شهادت قرآنی و مداح»، «شهادت رسانه»، «شهادت پاسدار و بسیجی» و یک فصل ویژه «شاهدان عینی» برنامه ریزی و تولید شد.

امیدواریم که در مجال دیگری گفت و شنودهای مشروح با تمام خانواده معظم شهدای منا و مسجد الحرام، فراهم شود. امید که با استفاده از دیدگاه‌های عالمانه اندیشمندان و فرهیختگان، ثبت و تدوین تاریخ شفاهی فاجعه منا از حیث روایان و شاهدان عینی و بویژه بازماندگان فاجعه تداوم یافته و بررسی سیره و حیات طیبیه همه شهدای مظلوم این فاجعه تاریخی در فصول مستقل مورد تدقیق و تحقیق قرار گیرد.





پنج فراز مهم از بیانات و مواضع حکیمانه رهبر معظم انقلاب درباره فاجعه منا

فاجعه منا در کلام رهبر معظم انقلاب

درآمد

فاجعه‌ی منا و شهادت صدها نفر از حجاج کشورمان و هزاران نفر از دنیای اسلام، ایام عید ذی الحجّه سال ۱۳۹۴ (۱۴۳۶ه ق) را تبدیل به عزا کرد. همچنین نپذیرفتن مسئولیت این فاجعه از سوی حکومت عربستان بر تلخی حادثه افزود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مقابل این حادثه موضع‌گیری‌های مهمی داشتند. ایشان ابتدا در پیامی، سه روز عزای عمومی در کشور اعلام کردند، سپس در شروع جلسه‌ی درس خارج فقه دولت سعودی را به «مسئولیت‌پذیری» و «پرهیز از فرافکنی» توصیه کردند. همچنین در دانشگاه علوم دریایی امام خمینی نوشهر، به حکام عربستان هشدار دادند: «اگر بنا شد عکس‌العمل نشان بدهیم، عکس‌العمل‌های ما خشن هم خواهد بود، سخت هم خواهد بود.»

شجره خبیثه ملعونه آل سعود لیاقت اداره حرمین شریفین را ندارد

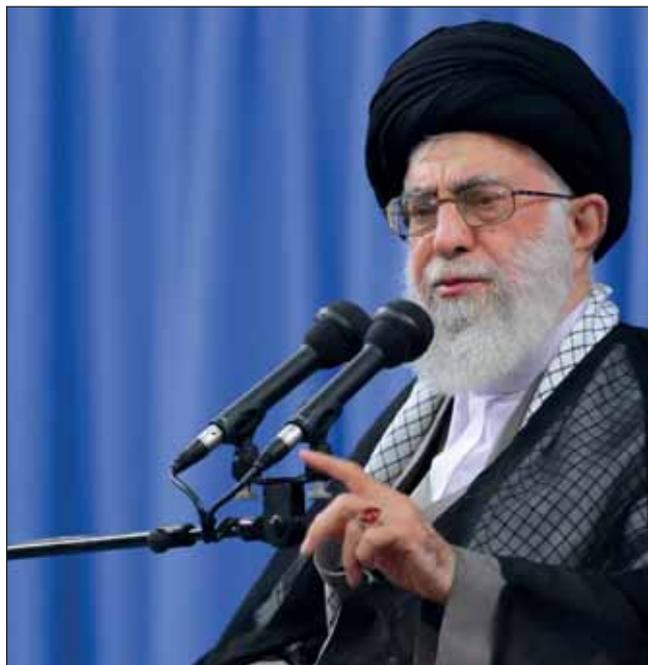
متن پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به شرح زیر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 فاجعه‌ی مصیبت‌بار امروز در منا که در آن جمع کثیری از ضیوف‌الرحمان و مؤمنان مهاجر الی‌الله از کشورهای گوناگون جان باختند، اندوهی بزرگ در جهان اسلام پدید آورده و عید آنان را عزا کرده است. در میهن عزیز ما نیز ده‌ها خانواده که مشتاقانه در انتظار عزیزان حج‌گزار خود بودند، اکنون به عزای آنان نشستند. اینجانب با قلبی سرشار از غم و همدردی با مصیبت‌دیدگان، این حادثه‌ی اندوهبار را به روح مطهر حضرت رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به ساحت مقدس ولی‌الله‌اعظم حضرت صاحب‌الزمان (ارواحنا فداه) که صاحب‌عزای اصلی است و به‌همی بازماندگان و عزاداران در سراسر جهان اسلام بویژه در ایران عزیز تسلیت عرض میکنم و رحمت خاصه‌ی خداوند غفور و رحیم و شکور را برای این میهمانان گرامی‌اش و شفای عاجل آسیب‌دیدگان و مجروحان را از درگاه عطفش مسئلت مینمایم و یادآور میشوم:

۱. مسئولان نمایندگی اینجانب و سازمان حج، تلاش طاقت‌فرسای خود در شناسایی جان‌باختگان و معالجه‌ی مجروحان و اعزام به کشور و خبرسانی سریع را که سراسر امروز بدان مشغول بودند، همچنان ادامه دهند و همه‌ی کسانی که توانایی دارند به آنان کمک کنند.
۲. هر گونه کمک ممکن را به حجاج دیگر کشورها نیز تعمیم دهند و حق برادری اسلامی را به انجام رسانند.
۳. دولت سعودی موظف است مسئولیت سنگین خود را در این حادثه‌ی تلخ پذیرفته و به‌لوازم آن به‌قاعدگی حق و انصاف عمل کند. مدیریت غلط و اقدامات ناشایسته که عامل این فاجعه بوده، نباید از نظر دور بماند.
۴. جان‌باختگان این حادثه ان‌شاءالله مشمول این کلام نورانی قرآنند که: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؛ (۲) این برای بازماندگان، تسلیتی بزرگی است. آنان پس از طواف و سعی و پس از ساعات پُربرتک عرفات و مشعر و در حال انجام مناسک حج به دیدار معبود شتافته‌اند و ان‌شاءالله مورد لطف و رحمت ویژه‌ی احدیت‌اند. اینجانب با تسلیت دوباره به عزاداران، سه روز عزای عمومی در کشور اعلام میکنم.

وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
 سیدعلی خامنه‌ای

دوم مهر یکهزار و سیصد و نود و چهار (۱)



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی در پی فاجعه‌ی مصیبت‌بار امروز در منا که در آن جمع کثیری از میهمانان الهی جان خود را از دست دادند با صدور پیامی ضمن ابراز همدردی با مصیبت‌دیدگان این حادثه‌ی اندوهبار و تسلیت به بازماندگان آنان تأکید کردند: دولت سعودی موظف است مسئولیت سنگین خود را در این حادثه‌ی تلخ پذیرفته و به‌لوازم آن به‌قاعدگی حق و انصاف عمل کند. ایشان ضمن اعلام «سه روز عزای عمومی» در کشور افزودند: مدیریت غلط و اقدامات ناشایسته که عامل این فاجعه بوده، نباید از نظر دور بماند.

دفن پیکر این عزیزان در گلزارهای شهدا کار شایسته‌ای است



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی با درخواست حجت‌الاسلام والمسلمین شهیدی نماینده‌ی ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران برای دفن جان‌باختگان فاجعه‌ی منا در گلزارهای شهدا، موافقت کردند.

حجت‌الاسلام والمسلمین شهیدی محلاتی نماینده‌ی ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب اسلامی با اشاره به درخواست‌های نماینده‌ی ولی فقیه و سرپرست زائران ایرانی و همچنین رئیس سازمان حج و زیارت در خصوص دفن جان‌باختگان فاجعه‌ی منا در گلزارهای شهدا جهت تسکین آلام خانواده‌های داغدار آنان، آمادگی بنیاد شهید را در این خصوص اعلام و از رهبر معظم انقلاب کسب تکلیف کرد.

رهبر انقلاب در ذیل این نامه مرقوم کردند: «دفن پیکر این عزیزان در گلزارهای شهدا کار شایسته‌ای است.»

پنجم مهر یکهزار و سیصد و نود و چهار (۲)

مسئولیت فاجعه بزرگ منا بر دوش حکام عربستان سعودی است

حضرت آیت الله خامنه‌ای فرافکنی حکام عربستان و سر باز زدن از پذیرش مسئولیت فاجعه منا را نادرست و اقدامی عقیم و بی اثر خواندند و فرمودند: دنیای اسلام سؤالات زیادی دارد و جان باختن بیش از ۱۰۰۰ نفر در این حادثه مسأله کوچکی نیست.

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی صبح روز یکشنبه پنجم مهرماه ۹۴ در ابتدای جلسه درس خارج فقه در سخنانی با اشاره به فاجعه بزرگ منا، تأکید کردند: دنیای اسلام سؤالات زیادی در این خصوص دارد و حکام عربستان به جای فرافکنی، باید با عذرخواهی از امت اسلامی و خانواده‌های داغدار، مسئولیت خود را در این حادثه سنگین بپذیرند و به لوازم آن عمل کنند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای، حادثه تلخ منا و تبدیل شدن عید قربان به عزای امت اسلامی را یادآور شدند و افزودند: انسان لحظه‌ای نمی‌تواند خود را از این غم فارغ بداند و این غم در چند روز اخیر بر دل‌های ما و همه‌ی مسلمانان سنگینی می‌کند.

رهبر انقلاب، فرافکنی حکام عربستان و سر باز زدن از پذیرش مسئولیت این فاجعه را نادرست و اقدامی عقیم و بی اثر خواندند و گفتند: دنیای اسلام سؤالات زیادی دارد و جان باختن بیش از هزار نفر در این حادثه، مسئله‌ی کوچکی نیست، بنابراین جهان اسلام باید برای این مسئله فکر کند.

ایشان همچنین تأکید کردند: این قضیه فراموش نخواهد شد و ملت‌ها به‌طور جدی آن را دنبال خواهند کرد و سعودی‌ها نیز باید به جای فرافکنی و متهم کردن این و آن، مسئولیت خود را بپذیرند و از امت اسلامی و خانواده‌های داغدار عذرخواهی کنند.

(پنجم مهر یک هزار و سیصد و نود و چهار) (۳)



اندک بی‌احترامی به حجاج ایرانی موجب عکس‌العمل سخت و خشن ایران خواهد شد

باید تحقیقات بشود؛ من در مورد علل این حادثه، قضاوت پیش از موعد ندارم [ولی] حتماً بایستی از دنیای اسلام -از جمله از کشور ما- کسانی باشند، بروند، از نزدیک تحقیق کنند، مشخص کنند که علت حادثه چه بوده؛ بحثی در آن نیست، بحث سر وظایفی است که در مقابل یک عده مجروح، هر دولتی، هر ملتی، هر پزشکی، هر پرستاری، هر انسان سالم معنوی و قلبی‌ای برعهده دارد؛ اینها را رعایت نکردند. در بیمارستان، در کانتینر سرد، در صحرا رعایت حال بیمار را نکردند، رعایت حال انسان مستأصل را نکردند، رعایت حال تشنه‌ها را نکردند. امروز هم در انتقال ابدان مطهرشان به کشور مشکلاتی وجود دارد؛ مسئولین کشورمان دارند دنبال میکنند؛ فعالیت کردند، کار کردند، تلاش دارند میکنند؛ باید این کارها و فعالیتها ادامه پیدا بکند ولیکن مسئولین کشور عربستان به وظایفشان عمل نمیکنند بلکه در مواردی نقطه‌ی مقابل وظایفشان عمل میکنند، مودبگری میکنند. اگر کشور ما و ملت ما خواهد در مقابل عناصر اذیت‌کننده و مودی عکس‌العمل نشان بدهد، اوضاع آنها خوب نخواهد بود؛ ما تا حالا خویشتن‌داری کردیم. در قضایای متعددی خویشتن‌داری کردیم؛ دست ایران اسلامی از خیلی‌ها بازتر است، توانایی‌های ما، امکانات ما از خیلی‌ها بیشتر است؛ میدانند که اگر بخوانند هم‌اوردی کنند با نظام جمهوری اسلامی، در هیچ صحنه‌ای حریف نمیشوند. ما رعایت ادب اسلامی، رعایت حرمت برادری در امت اسلامی را نگاه داشتیم؛ ما میتوانیم عکس‌العمل نشان بدهیم. اگر بنا شد عکس‌العمل نشان بدهیم، عکس‌العمل‌های ما خشن هم خواهد بود، سخت هم خواهد بود.

امتحان کردند ملت ایران را؛ در قضیه‌ی جنگ هشت‌ساله، همه‌ی اینها -این دوروبری‌ها- و همه‌ی قدرتهای شرق و غرب از یک عنصر خبیث فاسد حمایت کردند و دفاع کردند و همه‌شان سیلی خوردند؛ خود آن عنصر فاسد سیلی خورد و به تبع او همه‌ی آن کسانی که [از او] حمایت کرده بودند سیلی خوردند؛ ایران را شناخته‌اند؛ اگر نشناخته‌اند، بشناسند.

امروز ده‌ها هزار نفر از عزیزان ما هنوز در مکه و مدینه، در مناسک حج اند؛ اندک بی‌احترامی به اینها، عکس‌العمل ایجاد خواهد کرد؛ عمل نکردن به وظایفشان نسبت به ابدان مطهر جانب‌باختگان عزیز ما در حج، عکس‌العمل ایجاد خواهد کرد؛ مراقب باشند به وظایفشان عمل کنند. البته کار به اینجاها تمام نمیشود، باید قضایای دنبال بشود. جمهوری اسلامی اهل ظلم نیست، اهل قبول ظلم هم نیست؛ ما به کسی ستم نمیکنیم، ستم هیچ‌کس را هم قبول نمیکنیم. ما انسانها را -اعم از مسلمان و غیرمسلمان- دارای حقوق میدانیم؛ دارای حق میدانیم و به آن حق دست‌درازی نمیکنیم. اما اگر کسی بخواند به حق ملت ایران و جمهوری اسلامی ایران دست‌درازی کند، میدانیم با او چه‌جوری رفتار کنیم؛ محکم برخورد میکنیم. بحمدالله توانایی‌اش هست؛ ملت ایران، ملت مقتدری است، جمهوری اسلامی قدرت پایدار و تثبیت‌شده‌ای است و میتوانیم از خودمان دفاع کنیم.

هشتم مهر ماه یکهزار و سیصد و نود و چهار (۴)



رهبر انقلاب صبح چهارشنبه هشتم مهر ماه در جریان سفر به نوشهر، در مراسم تحلیف و دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه‌های افسری ارتش در دانشگاه امام خمینی نیروی دریایی حضور یافتند و در سخنانی در مورد حوادث اخیر منا فرمودند:

این حادثه برای ما از دو جهت عزا بود، مصیبت بود: [یکی] از جهت چندصد نفر حاجیان عزیز خودمان که مظلومانه [و] ای بسا عده‌ای از آنها با زبان تشنه از دنیا رفتند؛ خانواده‌های آنها که خرسند بودند از اینکه عزیزانشان از حج برمیگردند و آغوش را برای اینها باز کرده بودند، حالا باید با جنازه‌های آنها روبه‌رو بشوند؛ این مصیبت بزرگی است. هنوز هم تعداد کشته‌شدگان ما معلوم نیست، ممکن است به چندصد نفر برسد. این علت اولی که ملت به معنای حقیقی کلمه در این قضیه مصیبت‌زده است.

دوم برای دنیای اسلام؛ آن‌طور که به ما گزارش داده‌اند بیش از پنج هزار کشته از دنیای اسلام و از کشورهای مختلف وجود داشته است. حج، جایگاه امنیت است: وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنَا؛ قرآن میگوید ما خانه‌ی کعبه را محل اجتماع و رجوع امت اسلامی و محل امنیت قرار دادیم؛ باید امن باشد؛ کو امنیت؟ این امنیت است که در حین مناسک حج، بر جان انسانها دست تظاول (۳) گشوده بشود؟



نمی‌توانیم شهادت عزیزانمان در منا و مسجدالحرام را فراموش کنیم

شهدای منا در نعمت الهی هستند

فراموش کنیم؛ لکن ابعاد مسئله، وسیع‌تر از اینها است. یک نگاه، نگاه شما خانواده‌ها و بازماندگان است. من به شما عرض میکنم، که فقدان عزیزانتان، چه آنهایی که پدران خود یا مادران خود را از دست داده‌اند، چه آنهایی که فرزندان خود را در این حادثه از دست داده‌اند، چه آنهایی که همسران خود را از دست داده‌اند، چه آنهایی که برادران و خواهران خود را از دست داده‌اند، قهراً برای شما حادثه‌ی سنگین و حادثه‌ی بسیار دشواری است؛ بنده پیش خودم که مقایسه میکنم، عظمت و سنگینی غم شما را درک میکنم. میفهمم که چقدر برای دلها سنگین است؛ حاجی را فرستاده‌اند به مکه، با امید، با شادی، با خرسندی که این توفیق را به دست آورده؛ منتظرند که برگردد، برگشتن او با شادی همراه است، با خوشحالی همراه است؛ [ولی] بعد باخبر بشوند که

اینکه ما گفتیم این [حادثه] فراموش نشود، صرفاً برای از دست دادن عزیزان نیست، حادثه مهم است؛ حادثه‌ی سیاسی، از لحاظ ابعاد گوناگونی است؛ حادثه از لحاظ سیاسی، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ اخلاقی و دینی، روشنگر است. خوب، برای ما مردم ایران و لابد برای بازماندگان این شهدا در سایر کشورها، حادثه، حادثه‌ی غم‌انگیزی است؛ این [غم] طبیعی و قهری است. دلهای ما پر از غم است، پر از اندوه است. گذشت زمان اهمیتی این حادثه و غم این حادثه را از سینه‌های ما و دلهای ما نزدوده است. ما غمگینیم از این حادثه؛ عزیزانمان در منا و همچنین در مسجدالحرام در حال عبادت از دنیا رفتند، با لب تشنه از دنیا رفتند؛ در زیر آفتاب داغ و سوزان، ساعات آخر عمر خودشان را تحمل کردند؛ اینها همه دردناک است؛ اینها چیزهایی است که دلهای ما را به درد می‌آورد؛ نمیتوانیم اینها را

رهبر معظم انقلاب در این دیدار فرمودند: اینکه ما گفتیم این حادثه فراموش نشود صرفاً برای از دست دادن عزیزانمان نیست، حادثه مهم و ابعاد گوناگونی دارد. متن کامل بیانات مهم مقام معظم رهبری در روز هفدهم شهریور ماه ۱۳۹۵ بدین شرح است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

اولاً خیلی خوش آمدید خانواده‌های عزیز شهیدان مظلوم ما در منا و مسجدالحرام سال گذشته. ما هر سال قبل از موسم حج یک دیدار عمومی‌ای شبیه این دیدار با دست‌اندرکاران حج، بعضی از مدیران و بعضی از حجاج محترم داشتیم؛ آن جلسات، جلسات شاد و شیرینی بود. جمعی از مردم ما، مؤمنین مخلص، پیر و جوان از همه جای کشور عازم حج میشدند و انسان احساس افتخار میکرد؛ احساس شادی میکرد که اینها میروند در جمع مسلمانان دیگر کشورها و فریضه‌ی حج را به‌جا می‌آورند؛ اما امسال این جلسه‌ی ما متأسفانه جلسه‌ی شادی نیست؛ جلسه‌ی غم و مصیبت و یادآوری حادثه‌ی دردناکی است که سال گذشته در منا اتفاق افتاد. مسئله‌ی جان‌باختن و به شهادت رسیدن عزیزان ما در منا مسئله‌ی بسیار مهمی است.

اینکه ما گفتیم این [حادثه] فراموش نشود، صرفاً برای از دست دادن عزیزان نیست، حادثه مهم است؛ حادثه دارای ابعاد گوناگونی است؛ حادثه از لحاظ سیاسی، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ اخلاقی و دینی، روشنگر است. خوب، برای ما مردم ایران و لابد برای بازماندگان این شهدا در سایر کشورها، حادثه، حادثه‌ی غم‌انگیزی است؛ این [غم] طبیعی و قهری است. دلهای ما پر از غم است، پر از اندوه است. گذشت زمان اهمیتی این حادثه و غم این حادثه را از سینه‌های ما و دلهای ما نزدوده است



یکی از کارهای واجب و لازم بر عهده‌ی مسئولان امت اسلامی و مدعیان حقوق بشر، تشکیل یک هیئت حقیقت‌یاب در این قضیه است؛ باید بروند حقیقت را روشن کنند؛ با اینکه حالا یک سال هم گذشته است اما مصاحبه‌هایی شده است، عکس‌هایی برداشته شده است، اسناد و مدارکی وجود دارد که میتواند حقیقت را تا حدود زیادی روشن بکند؛ بروند یک گروه حقیقت‌یاب، حقیقت‌مطلب را در بیابند؛ معلوم بشود که در این حادثه آل سعود مقصر هستند یا نیستند - آنها میگویند ما مقصر نیستیم - معلوم بشود، واقعیت قضیه روشن بشود که اینها مقصرند یا مقصر نیستند

یک جرم است برای یک مجموعه‌ی دولتی و سیاسی؛ چطور نتوانستید اداره کنید؟ چطور نتوانستید امنیت این جمعیتی را که ضیوف‌الرحمانند، میهمانان خدایند و شما این همه درآمد از این ناحیه کسب میکنید، و برای خودتان عنوان درست میکنید، حفظ کنید؟ چه تضمینی وجود دارد که در اوقات مشابه، حوادث مشابهی رخ ندهد؟ این یک سؤال بزرگ است. دنیای اسلام بایستی گریبان اینها را بگیرد، از اینها سؤال بکند؛ چرا سؤال نمیکند؟ مصائب دنیای اسلام اینها است. اینکه جمهوری اسلامی در مقابل این همه جهالت، این همه گمراهی، این همه مادیگری، این همه سهل‌انگاری و احیاناً بی‌غیرتی دیگران، تنها می‌ایستد و مواضع قرآنی خودش را، مواضع اسلامی خودش را، مواضع بر حق خود را علناً و صریحاً اعلام میکند، این همان شاخصی است که شما ملت ایران باید به آن افتخار کنید و میکنید. و خود شما ملت ایران هستید که این قدرت را، این شجاعت را به وجود آورده‌اید که میتوانستید در مقابل یک دنیای تاریک جاهل، حرف حق را بزنید و حقایق را بیان کنید. حقیقت این است که این کسانی که این بی‌کفایتی را نشان دادند، این نامانی را بر حجاج دنیای اسلام - که در آنجا سالی یک بار جمع میشوند - تحمیل کردند، اینها انصافاً لایق نیستند برای اداره‌ی حرمین شریفین، لایق نیستند برای خدمت حرمین شریفین؛ واقعیت قضیه این است. این باید در دنیای اسلام جا بیفتد، باید این فکر ترویج بشود. این هم یک بُعد مسئله است.

یک بُعد دیگر، نگاه به دنیای مدعی حقوق بشر است. خوب، یک جا یک نفری با یک اتهامی در یک کشوری فرض بفرمایید به قتل میرسد [یعنی] اعدام میشود یا زندانی میشود، شما می‌بینید سروصداهای حقوق بشری بلند شد - البته در آن کشورهایی که انگیزه برای مخالفت و مبارزه‌ی با آنها وجود دارد - هیاهو درست میکنند؛ [اما] اینجا چند هزار نفر به‌خاطر بی‌کفایتی و بی‌تدبیری و سوء عمل یک دولت جان می‌بازند و این دستگاه‌های حقوق بشری و دولتهای مدعی حقوق بشر سکوت مرگ میگیرند و حرف نمی‌زنند؛ هیچ چیز نمیگویند! این هم یک نکته‌ی مهمی است. این کسانی که دل به دستگاه‌ها و سازمانهای بین‌المللی میدهند و به آنها امید مینهند، ببینند این حقیقت را، بفهمند این واقعیت را؛ ببینند که چقدر دروغ و خلاف واقع در هویت این سازمانها و

میمیرند؛ این جور مردن‌ها مردن‌هایی است که واقعاً برای صاحبانش مصیبت و عزا است؛ اما بعضی در حال ذکر الهی می‌میرند، در حال توجه به خدا از دنیا میروند. این برای صاحبان این متوفی و از دست رفته، مایه‌ی تسلا و مایه‌ی راحت است. این یک بُعد مسئله است.

یک بُعد دیگر مسئله، مسئله‌ی امت اسلام است. امت اسلامی در ابعاد وسیع خود نسبت به این حادثه داغدار شد. خب شهدای ما، شهدای منا و شهدای مسجدالحرام بروی هم حدود ۴۷۰ یا مثلاً ۴۸۰ نفر بودند، ولی آنچه از آمارها به‌دست می‌آید، مجموع شهدا از کشورهای مختلف، در حدود هفت‌هزار نفرند! این رقم خیلی رقم بالایی است. چرا در کشورهای دیگر، دولتها، خانواده‌ها، ملتها عکس‌العمل نشان ندادند نسبت به این حادثه؟ این چه بلای بزرگی است که جان امت اسلامی را فراگرفته؟ این، مصیبت بزرگ است. دولتها دچار رودریاستی سیاسی‌اند، دولتمردان کشورهای مختلف احیاناً اسیر پول و قدرت و روابط سیاسی و مانند اینها هستند، [اما] دانشمندان نشان چرا ساکت ماندند؟ علمایشان چرا حرف نزدند؟ فعالان سیاسی چرا صحبت نکردند؟ روشنفکرانشان چرا مقاله ننوشتند، اعتراض نکردند، حرف نزدند؟ البته در کشورهای دیگر، به تعداد شهدای ما شهید نبود اما صد نفر، دویست نفر در کشورهایی مثل مصر، مثل مالی، مثل نیجریه و دیگر کشورها به شهادت رسیدند. خب حالا رؤسای کشورها دچار معادلات سیاسی و معادلات قدرند، آنها [اعتراض] نمیکنند، انسان از آنها خیلی هم توقعی ندارد با این وضعی که متأسفانه دولتها دارند، انسان نمیتواند خیلی هم انتظار داشته باشد؛ لکن آحاد برجست‌های جامعه چرا حرف نزدند، چرا سکوت کردند؟ برای دنیای اسلام، بلا این است، مصیبت این است؛ حساس نبودن در مقابل یک حادثه‌ی به این عظمت در خانه‌ی خدا که در جوار بیت الهی، کسانی با پررویی و با وقاحت تمام، یک حادثه‌ی سنگین ننگین را از سر بگذرانند، بدون اینکه از دنیای اسلام حتی عذرخواهی هم بکنند.

حکام سعودی یک عذرخواهی زبانی از دنیای اسلام نکردند! چقدر اینها وقیحند، چقدر بی‌شرمند! آیا این کوتاهی‌ای که اینها کردند، سوءتدبیری که نشان دادند، بی‌کفایتی‌ای که به خرج دادند - حالا بعضی میگویند تعمداً، ولو آن هم نباشد - نفس این بی‌تدبیری و بی‌کفایتی

جنازه‌اش برخواهد گشت؛ این خیلی چیز سختی است، خیلی دشوار است. برای شماها سخت است، برای همه‌ی ملت - یعنی کسانی که واقعاً این حادثه را درک میکنند و لمس میکنند - این حادثه سخت است؛ ولی آن چیزی که میتواند دل‌های شما را تسلا بدهد، این است که این عزیزان شما اگر چه از دست رفتند و فقدانشان برای شما سخت است لکن در نعمت الهی ان‌شاءالله غوطه‌ورند. مرگ خوبی بود؛ کیفیت مردن و رفتن انسان، سرنوشت انسان را معین میکند؛ همه‌ی ما خواهیم رفت، پیر و جوان ندارد، مرد و زن ندارد، همه میروند؛ منتها بعضی رفتن‌ها جوری است که انسان اگر با چشم حقیقت نگاه کند، از آن‌گونه رفتن خرسند و خوشحال میشود؛ مثل شهدا که همه‌ی شهدا این جور هستند. این عزیزان شما در حال عبادت و در حال ذکر از دنیا رفتند، در لباس احرام از دنیا رفتند، با دل‌های متوجه به خدای متعال و در حال انجام وظیفه از دنیا رفتند؛ اینها همه مایه‌هایی و وسیله‌هایی برای مغفرت الهی و برای رحمت الهی و برای علو درجات در پیش پروردگار است. علاوه‌ی بر اینها سختی تحمّل کردند؛ بعضی شاید تا ساعتها زنده بودند، (۲) زیر فشار بودند، چه در زیر آفتاب، چه در آن کانتینرهای گرم و داغ، با لبان تشنه؛ اینها همه چیزهایی است که رحمت الهی را جلب میکند، بله، شما داغدار هستید، مصیبت‌زده هستید؛ فرزندانان، همسرانان، پدر و مادران، برادران و خواهرانان از دستتان رفتند، این سخت است لکن به یاد بیاورید که آنها الان در چه حالی هستند. ما اینجا گرفتاریم؛ ما در ابتلاء دنیوی، در بین دنیای آلوده‌ی به انواع و اقسام عناصر و عوامل گمراه‌کننده و تباہ‌کننده و پست‌کننده‌ی انسان داریم با زحمت حرکت میکنیم و راه خودمان را پیش می‌رویم، ما [هستیم که] اینجا گرفتاریم؛ به حال خودمان بیشتر باید اشک بریزیم و غمگین باشیم تا به حال آن کسانی که رفتند در رحمت الهی، و ان‌شاءالله در آغوش نعمت الهی و لطف الهی به سر می‌برند. این مایه‌ی تسلا‌ی شما است. بله، جوان شما رفت یا پدر و مادر شما رفتند یا همسر عزیز شما رفت، این سخت است اما او در جوار نعمت الهی است. ما هم خواهیم رفت، خدا به ما رحم کند؛ با این همه گرفتاری، با این همه مشکلات، خدای متعال آنها را از دنیای آلودگی‌ها، در بهترین جا و بهترین وضعیت نجات داد؛ در حال عبادت. بعضی در حال گناه می‌میرند، بعضی در حال زندگی معمولی روزمره می‌میرند، بعضی در حال ناشکری



روزبه روز سربلندتر و عزیزتر کند؛ قوت و قدرت و اقتدار امت اسلامی را بیشتر کند؛ این آفتهای دنیای اسلام را ان شاء الله برطرف کند؛ و مسئولین محترم کشور خودمان هم که در قبال این حادثه‌ی عظیم وظایفی داشتند و دارند، ایس وظایف را دنبال کنند؛ هم بنیاد محترم شهید، هم مجموعه‌ی مربوط به حج -بعثه و سازمان حج - آنچه وظیفه دارند در قبال این مسئله‌ی مهم [دنبال کنند]؛ همچنان که تا حالا به بسیاری از این کارها رسیدگی کرده‌اند، ایس را [هم] باید با جد رسیدگی کنند؛ هم مسئولین دولتی و وزارت خارجه و [هم] دیگران؛ هر کدام کارهایی برعهده دارند؛ این قضیه یک قضیه‌ی مهمی است، قضیه‌ی بزرگی است و مربوط به یک گروه و یک جمع هم نیست، مربوط به ملت اسلام و ملت ایران و در یک نگاه وسیع تر مربوط به امت اسلامی است؛ همه وظیفه داریم. خداوند ان شاء الله کمک کند تا بتوانیم همه به وظایفمان عمل کنیم.

و السلام علیکم ورحمة الله (هفدهم شهریور ماه ۱۳۹۵) (۵) ... در ابتدای این دیدار - که به مناسبت اولین سالگرد شهادت تعدادی از حججاج در حادثه‌ی منا در دوم مهر ۱۳۹۴ و حادثه‌ی سقوط جرفقیل در بیستم شهریور ۱۳۹۴ برگزار شد - حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی قاضی عسگر (نماینده‌ی ولی فقیه در امور حج و زیارت) و حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمدعلی شهیدی محلاتی (نماینده‌ی ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران) مطالبی بیان کردند.

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله العالی) - مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

۱. پیام رهبر معظم انقلاب در پی فاجعه (دوم مهر یکپزار و سیصد و نود و چهار)
۲. موافقت رهبر انقلاب با دفن جانباختگان فاجعه منا در گزارهای شهدا (پنجم مهر یکپزار و سیصد و نود و چهار)
۳. سخنان رهبر انقلاب در ابتدای جلسه درس خارج فقه (پنجم مهر یک هزار و سیصد و نود و چهار)
۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دانشگاه علوم دریایی امام خمینی نوشهر (هشتم مهر ماه یکپزار و سیصد و نود و چهار)
۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار خانواده‌های شهدای منا (هفدهم شهریور ماه ۱۳۹۵)

ضرری به مسلمانها میخورد، آمریکایی‌ها شریک در جرم و جنایتند؛ پشتیبانی آنها است که موجب میشود این وقیحه‌ها، این بی شرمها، بتوانند این جور جنایت کنند و خیانت کنند و از پشت خنجر به قلب امت اسلامی وارد بکنند؛ به خاطر این است.

یک نکته‌ی مهم دیگر هم این است که دستگاه‌های تبلیغاتی و در واقع دستگاه‌های جاسوسی غربی‌ها و امثال آنها سعی میکنند این را به حساب دعوی بین [جوامع] اسلامی قرار بدهند؛ دعوی شیعه و سنی، دعوی عرب و غیر عرب؛ این دروغ محض است، این دعوی بین شیعه و سنی نیست. آن کسانی که در حادثه‌ی منا به شهادت رسیدند، اکثریت [آنها] از اهل سنت بودند؛ از کشور خود ما تعداد زیادی خانواده‌های اهل سنت هستند؛ بحث عرب و عجم نیست؛ اینها به عرب و عجم رحم نمیکنند؛ شما می‌بینید در یمن جنایت میکنند، خب یمن عرب است، سوریه عرب است، عراق عرب است، عوامل اینها، این گروه‌های تروریستی جلاو قسّی‌القلبی که با پول اینها، با سلاح اینها، در دنیای اسلام دارند این همه فاجعه‌آفرینی میکنند، اینها همه عربند؛ بحث عرب و عجم نیست. این تبلیغات خبائث‌آلود غربی‌ها [است] که میخواهند این را به‌عنوان دعوی شیعه و سنی یا دعوی عرب و عجم به حساب بیاورند، این از آن خبائث‌های تبلیغاتی اینها است که کاملاً خلاف واقع است. مسئله این است که اینها یک گروه درون اسلام [هستند که] به‌عنوان دشمن امت اسلامی مشغول کارند؛ حالا بعضی‌شان دانسته، بعضی‌شان ندانسته.

دنیای اسلام باید در مقابل اینها بایستد؛ دنیای اسلام بایستی از اینها و از اربابان اینها که آمریکا و انگلیس خبیث و قدرتهای غربی بی‌ایمان و دور از اخلاق هستند تبری بجویند؛ باید بدانند چه میکنند. ملت ایران پرچم استقلال را بلند کرده است، عزت اسلام را نشان داده است. امروز شعارهای شما مردم، جایگاه شما مردم، موقعیتی که شما ایجاد کرده‌اید، کارهایی که در درون کشور دارد انجام میگیرد - این پیشرفت‌ها، این حرکت‌های عظیم مردمی، این استقلال در مقابل موج فتنه و فساد که در دنیای غرب رایج است - اینها مایه‌ی افتخار اسلام است، مایه‌ی عزت اسلام است. این عزت را ملت ایران به وجود آورده‌اند و ان شاء الله ادامه خواهند داد. امیدواریم که خداوند متعال، ملت عزیز ایران را

این تشکیلات وجود دارد؛ در این قضیه سکوت کردند، هیچ چیز نگفتند. گاهی حتی حقوق حیوانات برایشان این قدر اهمیت پیدا میکند که جنجال میکنند، [اما] چند هزار انسان در یک چنین حادثه‌ای - نه یک حادثه‌ی تصادفی، نه سقوط یک هواپیما، [بلکه] در یک حادثه‌ای که وظیفه‌مند بودند کسانی که این حادثه را درست مدیریت کنند؛ آنجا اینها به اصطلاح صاحبخانه‌اند، اینها متولیان امرند، وظیفه‌ی آنها بوده است که امنیت اینها را حفظ کنند - به خاک و خون کشیده بشوند و اینها هیچ چیز نگویند؛ سکوت محض بکنند!

یکی از کارهای واجب و لازم بر عهده‌ی مسئولان امت اسلامی و مدعیان حقوق بشر، تشکیل یک هیئت حقیقت‌یاب در این قضیه است؛ باید بروند حقیقت را [روشن کنند]؛ با اینکه حالا یک سال هم گذشته است اما مصاحبه‌هایی شده است، عکس‌هایی برداشته شده است، اسناد و مدارکی وجود دارد که میتواند حقیقت را تا حدود زیادی روشن بکند؛ بروند یک گروه حقیقت‌یاب، حقیقت‌مطلب را در بیاورند؛ معلوم بشود که در این حادثه آل سعود مقصر هستند یا نیستند - آنها میگویند ما مقصر نیستیم - معلوم بشود، واقعیت قضیه روشن بشود که اینها مقصرند یا مقصر نیستند. این سلسله و شجره‌ی خبیثه‌ی ملعونه، دهانها را با پول میبندند، این بندگان پول و بندگان دنیا، نمیگذارند کسی [علیه] اینها حرفی بزند، اعتراضی بکند. یک هیئت حقیقت‌یاب لازم است، باید بروند از نزدیک ببینند، مسئله را بررسی کنند؛ هر چه [میخواهد] طول بکشد. این از جمله‌ی کارهایی است که مسئولین محترم ما هم بایستی در نظر بگیرند و دنبال بکنند و اهمیت [بدهند]. این هم یک بُعد قضیه است. بُعد دیگر قضیه این است که بدانیم که در این حادثه و حوادث مشابه، قدرتهای پشتیبان آل سعود هم شریکند. بله، آمریکایی‌ها در قضیه‌ی منا حضور نداشتند؛ اما در عین حال دستشان به خون شهدای منای ما آلوده است. این حکام بدعمل، به پشتیبانی قدرت آمریکا و همراهی آمریکا است که میتوانند این جور وقیحانه در مقابل دنیای اسلام بایستند و این گناه بزرگ را مرتکب بشوند و حتی یک کلمه عذرخواهی هم نکنند؛ به پشتیبانی آنها است، پس آنها شریکند؛ همچنان که در قضیه‌ی یمن هم، در قضایای گوناگون دنیای اسلام هم - در قضیه‌ی سوریه، در قضیه‌ی عراق، در قضیه‌ی بحرین - اگر لطمه‌ای و

این سلسله و شجره‌ی خبیثه‌ی ملعونه، دهانها را با پول میبندند، این بندگان پول و بندگان دنیا، نمیگذارند کسی [علیه] اینها حرفی بزند، اعتراضی بکند. یک هیئت حقیقت‌یاب لازم است، باید بروند از نزدیک ببینند، مسئله را بررسی کنند؛ هر چه [میخواهد] طول بکشد



پیام تسلیت رئیس جمهور به مناسبت فاجعه منا

دولت عربستان مسئولیت فاجعه را بر عهده بگیرد

مهمترین عناوین سخنان رئیس جمهور در آیین استقبال از پیکرهای مطهر شهدای فاجعه منا: (یازدهم مهر ۱۳۹۴) * باید روشن شود که چه کسانی در این حادثه مقصر بودند و اگر ثابت شود تعدادی از مأمورین سعودی در رخداد این حادثه نقش داشتند، ما به هیچ عنوان از خون عزیزانمان نخواهیم گذشت.

* زبان دولت و ملت ایران تا به اینجا زبان عواطف، برادری و ادب بوده؛ در زمان لازم از زبان دیپلماسی استفاده شده و اگر زمانی نیاز باشد، ملت ایران از زبان اقتدار خود هم استفاده خواهد کرد.

* باید واقعیت و حقیقت این مسأله به طور کامل از طریق یک کمیته حقیقت‌یاب روشن شود و همه کشورهای اسلامی باید نسبت به امنیت کامل برای سالهای آینده در مراسم حج مطمئن شوند.

* به نمایندگی از سوی ملت ایران از رهبر معظم انقلاب که با درایت و بیان مقتدرانه خود در این فاجعه راهگشایی کردند، تقدیر و تشکر می‌کنم.

* دولت پیگیر این حادثه خواهد بود و "حقیقت" را به ملت اعلام خواهد کرد، در این حادثه کسانی که به عنوان میهمان خانه خدا بودند مظلومانه و با لب عطشان جان به جان آفرین تسلیم کردند.

بر گرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری اسلامی ایران

مجروحین فاجعه، و انتقال درگذشتگان به کشورمان را در اولویت اقدامات ستاد قرار دهند؛ لازم است حجاج عزیز احساس نمایند می‌توانند سایر مناسک باقیمانده خود را در آرامش و امنیت انجام داده و وفق برنامه به کشور خود بازگردند.

۲. از استانداران محترم خواسته شود با حضور در منازل درگذشتگان و مجروحین فاجعه ضمن ابلاغ پیام تسلیت اینجانب، کمک‌های لازم و تسهیلات مکفی برای انجام امور مربوطه را در اسرع وقت ارائه نمایند.

۳. وزارت امور خارجه و سفیر ایران در عربستان موظف‌اند ضمن بررسی چگونگی رخ دادن این فاجعه تمامی اقدامات لازم جهت احقاق حقوق درگذشتگان و حادثه دیدگان را به عمل آورده و از دولت عربستان نیز می‌خواهم ضمن به عهده گرفتن مسئولیت این فاجعه، به وظائف قانونی و اسلامی خود در این زمینه عمل نمایند.

ضمن همدردی مجدد با خانواده‌های آسیب‌دیدگان، از درگاه خداوند متعال طلب مغفرت برای جان باختگان، آرزوی شفای عاجل برای مجروحان، و حج مقبول و سعی مشکور برای حجاج عزیز کشورمان توأم با امنیت کافی و سلامت مسألت دارم.

حسن روحانی

رئیس جمهوری اسلامی ایران (سوم مهر ۱۳۹۴)

بسم الله الرحمن الرحيم
انا لله و انا اليه راجعون

خبر تاسف بار و تأثر برانگیز فاجعه مولمه کشته و مجروح شدن بیش از دویست نفر از حجاج ایرانی بیت الله الحرام در آستانه ورود به نیویورک غمی سنگین بر اینجانب و هیأت همراه مستولی نمود. درگذشت حجاج عزیزمان در کنار متمسکین به حبل الله از امت اسلامی و مجروح شدن ضیوف الرحمان در لباس احرام در سرزمین وحی و در آرزوی وصال حق تعالی مصداق روشن من یخرج من بیته مهاجرا الی الله است، که فقد وقع اجره علی الله. بی شک اعلام سه روز عزای عمومی در کشور نیز که مبین عمق این فاجعه است، حداقل همدردی دولت و ملت شریف ایران با بازماندگان این فاجعه خواهد بود.

اینجانب با تسلیت فاجعه دردناک منا، به محضر حضرت ولی عصر (عج)، بازماندگان معزز، مقام معظم رهبری و ملت شریف ایران، از جناب آقای جهانگیری معاون اول محترم می‌خواهم تا در اسرع وقت با تشکیل ستاد ویژه رسیدگی به این فاجعه و تجمیع امکانات لازم، ضمن اطلاع‌رسانی به ملت شریف ایران، اقدامات زیر را انجام داده و مستمرا به اینجانب گزارش دهد:

۱. با اعزام تیم‌های امداد در صورت لزوم و ارسال هواپیما به کشور عربستان، رسیدگی به امور حجاج بیت الله الحرام،

پیام مراجع و شخصیت‌ها درباره وقوع فاجعه منا

مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

مسئولان نظم این مراسم عظیم در دولت عربستان در قبال این حادثه مسئولند و باید به دنیای اسلام توضیح دهند

در پیام آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی آمده است: "تکرار مصیبت جانگداز حج امسال در عربستان و این بار در منا و رمی جمرات و کشته و مجروح شدن جمع زیادی از حجاج مظلوم بیت‌الله الحرام، بویژه هم‌میهنان عزیزمان، دل همه مسلمانان و مردم غیور کشورمان را به درد آورد و جهان اسلام را به عزا نشاناند."
در ادامه این پیام بیان شده است: "اگرچه مرگ مظلومانه حجاج خانه خدا در احرام، آنهم قبل از اتمام اعمال حج و در منا به مصداق آیه "و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله" اجر عظیمی در بارگاه الهی دارد؛ اما از تقصیر و سوء مدیریت مسئولان نظم این مراسم عظیم در دولت عربستان کم نمی‌شود و در قبال آن مسئولند و باید برای دنیای اسلام توضیح دهند."



آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی

فاجعه منا تکلیف را برای امت اسلامی زیادتر نموده است

حادثه اسفناک و ضایعه مولمه در خانه امن الهی که منجر به کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از زائران بیت‌الله الحرام گردید موجب تأسف و تأثر فراوان شد."
در این پیام آمده است: "قال الله الحکیم: و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله"
آیت‌الله صافی گلپایگانی در این پیام تصریح کرده است: "بی‌شک و وقوع چنین حوادث دردناکی، تکلیف را برای امت اسلامی زیادتر نموده که باید با تدبیر و مدیریت صحیح و هماهنگی کامل از تکرار چنین وقایع ناگواری جلوگیری نموده و راه برای انجام مناسک حج در خانه امن الهی که قبله مسلمانان و کعبه آمل چند میلیارد مسلمان می‌باشد فراهم نمایند؛ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم"



مرحوم آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

پیگیری لازم برای شناسایی مسببان فاجعه منا انجام شود

آیت‌الله موسوی اردبیلی از مراجع تقلید در دیدار نماینده ولی فقیه در سازمان حج و زیارت گفت: "ایران باید از طریق مجاری قانونی پیگیری لازم را برای شناسایی مسببان فاجعه منا انجام دهد." وی ضمن همدردی با خانواده‌های قربانیان فاجعه منا گفت: این خانواده‌ها غم بزرگی را متحمل شدند و همدردی با آنان وظیفه آحاد ملت است."
همچنین ایشان اظهار کرد: "فاجعه منا حادثه تلخی بود که در حج امسال رخ داد؛ اما باید شاهد پیگیری‌های بعدی کشورمان برای بررسی ابعاد وقوع حادثه باشیم."



مصیبت بزرگی که موجب تألم عالم اسلام شد

آیت الله حسین مظاهری از مراجع عظام تقلید با اظهار تأسف از وقوع فاجعه منا، بر ضرورت ریشه‌یابی علل این فاجعه و احقاق حقوق افراد و خانواده‌های آسیب‌دیده از این فاجعه بزرگ تأکید کرد و گفت: "حادثه دلخراش که در حرم امن الهی رخ داد، مصیبت بزرگی بود که موجب تألم عالم اسلام شد. این مصیبت برای خانواده حجج بسیار سنگین و تحمل آن سخت است و همه وظیفه دارند برای کاستن از شدت تألمات روحی آنان اقدامات لازم را به عمل آورند."



سران کشورهای اسلامی برای اداره صحیح و کارآمد حرمین شریفین تدبیری بیاندیشند

رییس وقت مجلس خبرگان رهبری در پیامی به مناسب فاجعه منا: در تازه ترین فاجعه که در سرزمین منا رخ داد حاجیان زیادی از کشورهای اسلامی از جمله کشورمان یا جان خود را از دست دادند و یا زخمی و مجروح شدند. بروز حوادث روزهای گذشته در سرزمین وحی، حکایت از بی کفایتی و بی تدبیری مسئولان عربستان سعودی در اداره و مدیریت برگزاری حج ابراهیمی دارد.

رییس مجلس خبرگان رهبری افزوده است: "ضرورت پیگیری جدی موضوع و پذیرش مسئولیت سهل انگاری و سوء مدیریت کسانی که خود را خادم الحرمین می نامند اما به جای تأمین امنیت مسلمین در موسم حج با دخالت های ناپجا در امور سایر کشورهای اسلامی به ویژه یمن مظلوم و حمایت از گروه های تندرو و افراطی چهره اسلام را مشوه کرده و مسلمانان را در بحرین، عراق و سوریه به خاک و خون کشیده و بذر عداوت، دشمنی و ناامنی را در منطقه می کارند بر کسی پوشیده نیست."



دعوت از علمای برجسته جهان اسلام درباره پیگیری فاجعه منا

آیت الله مکارم شیرازی در اولین واکنش به فاجعه منا بر لزوم همبستگی و همدردی همه مسلمانان با خانواده های داغ‌دیده قربانیان فاجعه منا تأکید کرد خواستار شدند: "حسارت‌های وارده به جانب‌اختگان و آسیب دیدگان باید جبران و از تکرار چنین حوادثی حتی در مقیاس کوچک نیز جلوگیری شود."

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، با توجه به گذشت چندین هفته از حادثه منا و عدم واکنش جدی اکثر علمای جهان اسلام، در نامه‌ای به عالمان برجسته جهان اسلام، آمادگی خود را برای برگزاری نشست‌های تخصصی و چاره‌جویی در این خصوص اعلام داشت. در این نامه مهم ایشان به علمای برجسته جهان اسلام درباره ضرورت پیگیری فاجعه منا تأکید کرده و با اشاره به اظهارات بعضی از علمای عربستان آورده اند: "مربوط ساختن این قضیه به "قضا و قدر الهی" (که برای فرار از بار مسئولیت‌ها اظهار شده)، خود فاجعه دیگری است؛ چون تعلیمات اسلام را در مسأله "قضا و قدر" زیر سؤال می‌برد. آیا مثلا اگر بیماری خطرناکی در میان مسلمین شایع شود، نباید برای علاج آن تلاش شود. باید بگذاریم هزاران قربانی بگیرد و آن را به قضا و قدر الهی مربوط سازیم؟ در حالی که قضا و قدر در قرآن مجید و سنت پیغمبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) هرگز چنین معنایی ندارد که خداوند در حوزه اعمال انسانی ما را به تدبیر و چاره‌اندیشی صحیح مکلف ساخته است که ترک آن، مسئولیت‌آفرین است."





گفت و شنود **شاهد یاران** با حجت الاسلام و المسلمین شهیدی محلاتی

شهدای مظلوم منا بر عزت جمهوری اسلامی افزودند

درآمد

حجت الاسلام و المسلمین شهیدی محلاتی، نخستین مقام ارشد نظام جمهوری اسلامی بود که به فاصله چند ساعت پس از فاجعه منا اولین پیام تسلیت را به خانواده شهدای منا اعلام کرد و در سخنانی به بی کفایتی حاکمان سعودی در مدیریت مراسم حج پرداخت. آن هم در گلزار شهدای بهشت زهرا (س)، در روزی که برای عطر افشانی مزار شهدا در هفته دفاع مقدس رفته بود و این سرآغازی بر تلاش های ایشان و طرح ها و برنامه های بنیاد شهید و امور ایثارگران برای خدمت رسانی و تسکین آلام خانواده شهدای مسجد الحرام و منا بود. نماینده ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران دو روز بعد در روز چهارم مهر ماه ۹۴ در نامه ای به رهبر معظم انقلاب اسلامی در خصوص دفن جانباختگان فاجعه منا در گلزارهای شهدا کسب تکلیف کرد و مقام معظم رهبری در ذیل این نامه مرقوم فرمودند: «دفن پیکر این عزیزان در گلزارهای شهدا کار شایسته ای است».

«شاهد یاران» در آستانه دومین سالگرد شهادت مهاجران الی الله با حجت الاسلام و المسلمین شهیدی به گفتگویی صمیمی پرداخته تا از ایشان درباره فاجعه منا و اقدامات و برنامه های مختلف اجتماعی و فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران در خصوص شهدای فاجعه منا بگویند.

❖ با تشکر از وقتی که در اختیار ماهنامه شاهد یاران قرار دادید به عنوان نخستین سؤال بفرمایید با گذشت دو سال از فاجعه منا چه تحلیلی از این واقعه دارید؟

نزدیک به دو سال قبل در ایام ذی حجه هزاران نفر از زائران بیت الله الحرام در فاجعه ای بزرگ در منا کشته شدند. آنها در سرزمین منا و در حال انجام مناسک حج و در راه پیامبر جان خود را از دست دادند و به قربانگاه عشق رفتند. به مصداق عینی آیه شریفه «و من یتخرج من بیته مهاجرا إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقّع أجره علی الله و کان الله عفورا رحیما» آنان در این مصیبت عظیم و دردناک به سوی خداوند رفتند، حج خود را به شکلی کامل به جای آوردند و اجر و مزد آن‌ها با خداوند است.

این فاجعه که به دلیل بی کیفیتی آل سعود رخ داد، قلوب مسلمانان جهان را جریحه دار کرد. پیش از آن نیز در حادثه سقوط جرفیل در مسجد الحرام عده ای دیگر از حجاج به شهادت رسیدند که آن هم نشانگر کم کاری و سوء مدیریت عربستان سعودی بود که به ناحق خود را خادمین حرمین شریفین می نامند.

❖ خبر فاجعه منا را چگونه دریافت کردید؟

پیش از ظهر روز عید قربان به ناگاه رسانه های کشور این خبر را اعلام کردند و عید آن سال برای همه مسلمانان و مردم ایران تلخ شد و به مرور زمان ابعاد گسترده آن فاجعه آشکار گردید. تعدادی از حجاج ایرانی به کاروان هایشان بازنگشته بودند و آمار قربانیان ساعت به ساعت در حال افزایش بود. از همان ساعات اول با عزیزانمان در سازمان حج و بعثه مقام معظم رهبری در تماس مستقیم قرار داشتیم و بنده اعلام آمادگی نمودم تا هر آنچه می توانیم در آن روزهای سخت برای آرامش خانواده ها انجام دهیم. دو کاروان از جانبازان معظم ما هم در حج بودند و در نهایت هم با خبر شدیم که در بین شهدای منا ۶۰ نفر از ایثارگران به شهادت رسیده اند که ۳۷ نفر از آنها از جانبازان گرانقدر ما و بقیه شهدا هم از خانواده ایثارگران بودند. عصر روز فاجعه در بهشت زهرا (س) در مراسم عطفاشانی گلزار مطهر شهدا به خانواده شهدا تسلیت گفتم و اعلام کردم؛ که دولت عربستان به جای حمله به یمن و کشتار مردم بی دفاع یمن فکری برای اجرای مراسم حج کند تا مسلمانی که با آرزوی دیرینه شرف به مکه و مدینه، عازم آن کشور می شوند، حج خود

را به سلامتی و امنیت به جای بیاورند.

❖ از نامه ای که به حضور رهبر معظم انقلاب در خصوص تدفین پیکرهای مطهر در گلزارهای شهدا مرقوم نمودید بفرمایید.

در فاجعه منا تعداد زیادی از زائران از جمله ۴۶۴ نفر از حجاج ایرانی جان باختند. قبل از این حادثه نیز در اتفاق رخ داده در مسجد الحرام، تعداد ۱۱ نفر از زائران ایرانی جان خود را از دست دادند. در پی فاجعه تلخ پیش آمده در سرزمین منا نماینده محترم ولی فقیه و ریاست وقت سازمان حج به طور مجزا و تلفنی درخواست نمودند، جهت تسکین آلام خانواده ها، درگذشتگان این حادثه در گلزارهای شهداء دفن شوند. پیش از آن هم پیکر شهدای حادثه سقوط جرفیل در مسجدالحرام در گلزار شهدای شهرستان محل سکونت این عزیزان بدون ذکر عنوان شهید دفن شده بود. در مجموع در آن نامه خدمت رهبر معظم انقلاب اعلام آمادگی نمودیم که در صورت صلاحدیدشان، بنیاد شهید و امور ایثارگران نسبت به هماهنگی های لازم جهت تدفین پیکرهای شهدای منا در گلزارهای شهدای شهرهایی که گلزارهای آنها ظرفیت دارد اقدام نماید و خوشبختانه مقام معظم رهبری هم نسبت به این نامه عنایت و موافقت فرمودند.

❖ مجموعه گفتارها و پیام های رهبر معظم انقلاب در این فاجعه منظومه ای است با ابعاد مختلف سیاسی، حقوقی و اجتماعی، از محکومیت رژیم آل سعود تا کشف حقیقت ماجرای شهادت حجاج بیست الله الحرام و نهب و هتکار سخت ایشان به سعودی برای بازگشت پیکر شهداست. نامه شما از این منظر و در بستر اتفاقات مهم آن روزها هنوز هم قابل بحث و تحلیل است.

بله! آن نامه و موافقت رهبری با خاکسپاری ابدان شهدا در گلزار شهدا، زمانی نگاشته شده که هنوز پیکر بسیاری از شهدای ما شناسایی نشده بود. بیش از ۵۰ پیکر در مکه دفن شده بود و بسیاری از شهدا مفقود الاثر بودند. روزهای اول با ارتباط مستمری

که با مسئولین حج و زیارت داشتیم متوجه شدیم که اساسا سعودی ها جدیتی برای بازگرداندن پیکر شهدا ندارد. دوستان ما می گفتند روال اداری شناسایی پیکر ها بسیار وقت گیر است و با مانع تراشی های مأموران سعودی بسیار کند پیش می رود. اما روزی که رهبری معظم انقلاب در نوشهر آن نهنیت و تهدید را خطاب به عربستان اعلام فرمودند در میدان عمل صحنه تغییر کرد. دست تیم های کاری ما در عربستان باز شد و پیکر شهدای ما از میان انبوه اجساد کشورهای دیگر اسلامی در حدود یک ماه شناسایی شد. از این نظر باید بگوییم آن مکاتبه و تحقق دستور حضرت آقا منوط به عملی شدن بازگشت پیکر شهدا بود که به حول و قوه الهی آن هم با پیامی که ایشان برای سعودی های اعلام کردند در عمل اجرایی شد و این هم از جنبه های دیگر حج ۹۴ بود که به نظر علی رغم رخدادهای اندوهبار در پایان با عزت جمهوری اسلامی تمام شد.

❖ بنیاد شهید و امور ایثارگران چگونه به مساله شهادت جان باختگان منا ورود کرد؟

ما از ابتدای امر اقدامات و برنامه هایی را در جهت اجرای خواسته رهبر معظم انقلاب و انجام وظیفه در قبال خانواده هایی که عزیزان خود را در این حادثه تلخ از دست داده بودند انجام دادیم. اولاً مقرر شد عنوان «شهید منا» بر روی قبور مطهر این شهدا حک شود. در اقدام بعدی همسران و فرزندان شهدای منا و حادثه



از همان ساعات اول با عزیزانمان در سازمان حج و بعثه مقام معظم رهبری در تماس مستقیم قرار داشتیم و بنده اعلام آمادگی نمودم تا هر آنچه می توانیم در آن روزهای سخت برای آرامش خانواده ها انجام دهیم. دو کاروان از جانبازان معظم ما هم در حج بودند و در نهایت هم با خبر شدیم که در بین شهدای منا ۶۰ نفر از ایثارگران به شهادت رسیده اند که ۳۷ نفر از آنها از جانبازان گرانقدر ما و بقیه شهدا هم از خانواده ایثارگران بودند

بیکر شهدای ما از میان انبوه اجساد کشورهای دیگر اسلامی در حدود یک ماه شناسایی شد. از این نظر باید بگوییم آن مکاتبه و تحقق دستتور حضرت آقا منوط به عملی شدن بازگشت بیکر شهدا بود که به حول و قوه الهی آن هم با پیامی که ایشان برای سعودی های اعلام کردند در عمل اجرایی شد و این هم از جنبه های دیگر حج ۹۴ بود که به نظرم علی رغم رخدادهای اندوهبار در پایان با عزت جمهوری اسلامی تمام شد.



در شهادت فرزند ارشد ایشان پیام تسلیت و تعزیت داشتید.

شهدای منا و مسجد الحرام به مظلومانه ترین وجه به شهادت رسیدند. همه آنان برای ما گرامی و عزیزند. بیکر این شهید هم بعد از گذشت بیش از دو ماه از فاجعه شناسایی شد. سردار دکتر انصاری پس از سالها خدمت در عرصه های جهاد در دوران دفاع مقدس و خدمت به خانواده معظم شهدا در بنیاد شهید و امور ایثارگران مفتخر به درجه و نشان «پدر شهید» شدند. شهید عمار بسیجی جوان و با اخلاصی بود که وصیت کرده بود که در صورت شهادتش در سفر حج در بیت الله الحرام بماند و خانواده گرامی اش هم به وصیت نامه شهید عمل نمودند و بیکرش در مقبره شهدای مکه به یادگار ماند.

در پایان از برنامه های دومین سالگرد شهدای منا و اقدامات سال جاری بنیاد در امر خدمت رسانی به خانواده های شهدای منا بفرمایید.

در دومین سالگرد شهدای مظلوم منا کتاب مستند و مرجع نگاری «فرهنگ اعلام شهدای منا» و یک ویژه نامه اختصاصی ماهنامه «شاهد یاران» یادمان «مهاجران الی الله» را در دست چاپ و انتشار داریم. شهریور ماه جاری «کنگره ملی بزرگداشت شهدای منا» را با حضور بیش از ۸۰۰ تن از خانواده های معظم شهدا برگزار می کنیم و همچنین برنامه ها و همایش های سراسری بزرگداشت شهدا در کشور و دیدار با خانواده معظم شهدای منا در دستور کار بخش های مختلف بنیاد شهید قرار دارد.

خوشبختانه با اقدامات صورت گرفته از سوی بنیاد و هماهنگی هایی که با مجلس شورای اسلامی صورت گرفت، از ابتدای سال ۹۶ خانواده شهدای منا مانند خانواده شهدای دیگر، خدمات یکسان از بنیاد شهید و امور ایثارگران دریافت می کنند. به این معنا که بنیاد شهید و امور ایثارگران تمامی خانواده های معظم شهدا را تحت پوشش کامل قرار داد است. همچنین در سال جاری برای هر یک از خانواده شهدای منا دو سهمیه اعزام به مکه در نظر گرفته شده است و خانواده های شهدای منا می توانند از این سهمیه استفاده کنند. اهدای سهام هدیه شاهد به فرزندان و همسران شهدای منا و مسجدالحرام هم تازه ترین اقدام بنیاد در راستای توجه به وظیفه ذاتی بنیاد شهید و امور ایثارگران در تأمین آتیه یادگاران شهدای منا انجام شده است. ■

کردیم و بنده در جریان دیدار خانواده شهدای منا در هفدهم شهریور ماه با رهبر معظم انقلاب گزارش مسبوطی دادم که این همایش ملی با هدف زنده نگهداشتن یاد و خاطره شهدای مظلوم فاجعه منا در مشهد مقدس برگزار شد.

همچنین «کنگره ملی شعر منا» در سال گذشته توسط معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد برنامه ریزی و اجرا شد و مجموعه آثار شاعران کشور درباره شهدای منا بصورت کتاب منتشر گردید. ۱۰ مستند و یک سرود فاخر با موضوع شهدای منا و مسجدالحرام تولید و عرضه شد که مورد استقبال مردم قرار گرفت.

تأثیرات مجموعه اقدامات بنیاد شهید درباره رسیدگی به شهدای فاجعه منا را چگونه ارزیابی می کنید:

به طور طبیعی اطلاق عنوان «شهید» به مهاجران الی الله باعث رضایت خاطر خانواده این عزیزان شد و اثرات مثبتی هم در جامعه داشت. به خاطر دارم اسفند ماه ۹۴ در دیداری که با آیت الله مکارم شیرازی داشتم ایشان هم از تحت پوشش قرار دادن شهدای منا توسط بنیاد شهید تقدیر کردند، آیت الله مکارم شیرازی خودشان هم اهتمام ویژه ای به فاجعه منا داشتند و در نامه ای به علمای برجسته جهان اسلام خواستار توجه و پیگیری در خصوص آن فاجعه شده بودند.

به هر حال بنیاد شهید بر اساس اساسنامه اش در دو حوزه رسیدگی به معیشت خانواده شهدا و ایثارگران و امور فرهنگی با هدف خدمت جامعه ایثارگری و جانبازان و خانواده شهدا باید در این موضوع هم پیش قدم می شد. ما در قبال ایثارگران و خانواده شهدا مسئول هستیم و که بحمدالله این اقدامات صورت گرفت و علی رغم تلخی فاجعه منا خانواده شهدای منا هم همانند سایر گروه های ایثارگری ما احساس عزت و سرافرازی دارند.

شهید حاج عمار، فرزند سردار محسن انصاری قائم مقام بنیاد هم در زمره شهدای منا بود و حضرت تعالی

مسجدالحرام در ابعاد فرهنگی تحت پوشش بنیاد شهید و امور ایثارگران قرار گرفتند. توافق نامه ای هم بین بنیاد، نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت و سازمان حج و زیارت در ۱۲ بند امضا شد. بر مبنای فرمایش مقام معظم رهبری که؛ «فاجعه منا نباید فراموش شود» و همچنین واکنش امام خمینی (ره) به کشتار خونین حجاج در سال ۱۳۶۶ که فرموده بودند نمی توان از جنایت آل سعود گذشت، تصمیم گرفتیم تا ستادی برای بزرگداشت سالگرد شهدای مظلوم این فاجعه تشکیل شود. تمامی واحدهای ستادی و استانی بنیاد شهید در مراسمات شهدای منا فعال و نقش آفرین شدند. دیدار با خانواده شهدای در اولویت همه ارکان بنیاد قرار گرفت و در اربعین شهادت این عزیزان ما شاهد یک آرامش و طمانینه ای در میان مردم و خانواده ها بودیم.

بنیاد شهید در حوزه فرهنگی چه اقداماتی انجام داد؟

ما از ابتدا آن گفتار ارزشمند رهبر معظم انقلاب که فرمودند: «فاجعه منا نباید فراموش شود» را در همه امور مربوط به شهدای منا نصب العین قرار دادیم. سال گذشته نخستین «کنگره بین المللی بزرگداشت شهدای منا» را برگزار کردیم که ستادی هم با محوریت بنیاد شهید و امور ایثارگران و همکاری سازمان حج و زیارت و بعثه مقام معظم رهبری تشکیل شد. حالا مهمترین رسالت ما زنده نگه داشتن یاد و نام این شهدای والامقام است چرا که مقام معظم رهبری فرمودند که؛ فاجعه منا نباید به فراموشی سپرده شود و ما نیز بنا به تاکیدات مقام معظم رهبری یادواره شهدا را برای نخستین بار در کشور برگزار



واکاوی ابعاد مختلف «فاجعه منا» به روایت سرپرست حجاج ایرانی در گفت‌و شنود **شاهد یاران** با حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی قاضی عسگر؛ نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت

هشدار سخت رهبر معظم انقلاب به عربستان عامل اصلی بازگشت پیکر شهدا بود

درآمد

حجت‌الاسلام والمسلمین قاضی عسگر نامی آشنا برای عموم مردم ایران است. سرپرست حجاج ایرانی (متولد ۱۳۳۳ اصفهان) قریب به سه دهه فعالیت در امور حج و زیارت در عهد جمهوری اسلامی را در کارنامه دارد. ایشان در این گفتگو به حج خونین سال ۱۳۶۶ و ناگفته‌هایی از متن و حاشیه فاجعه منا دو سال پس از رخداد، پرداخته است که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید.

سال ۶۶ سعودی ها با تصور اینکه ایرانی ها به سمت مسجد الحرام می روند و مثلاً قصد شورش و امثال اینها دارند با پیش زمینه هایی که درست کرده بودند به زائرین تیراندازی کردند. واقعا چنین قصدی در کار نبود. مردم می خواستند بعد از کمی راهپیمایی و قبل از رسیدن به حرم، شعارها را تمام بکنند و در صفوف نماز جماعت شرکت کنند



این حادثه! حادثه ای بود که از نظر ما کاملاً پیش بینی نشده بود. چون ما در طول تاریخ حج چنین حوادثی نداشتیم که در بین راه این همه انسان شهید بشوند و از دست بروند، البته آن زمان هایی که اجازه می دادند که اتوبوس ها در مسیر حرکت کنند، گاهی ممکن بود که افراد لابه لای اتوبوس ها گرفتار شوند اما اینکه حادثه ای به این صورت اتفاق بیفتد، نبود.

ما گزارش های بسیار زیادی از این حادثه تهیه کردیم. شاید بیشتر از ۸۰۰ مصاحبه از خانواده ها داشتیم؛ که اینها دقیقاً بعضی هایشان نزدیک حادثه بودند و بعضی هایشان هم شنیده بود و توانستیم مستندسازی کنیم.

نتیجه این گزارش ها و مستندات چیست؟

کاملاً برای ما روشن شد که اگر ماموران سعودی درست عمل می کردند، این حادثه به وجود نمی آمد و اگر بعد از به وقوع پیوستن واقعه درست عمل می کردند، ما شاهد این همه شهید و مصدوم نبودیم. اینها نتوانستند این حادثه را درست مدیریت کنند و نهایتاً جمع کثیری به شهادت رسیدند. آنجا خیلی تلاش شد برای که این جنازه ها سریعتر به کشور برگردد و آنها هم دچار یک بحران شده بودند. از یک طرف سردخانه هایشان جا نداشت، کامیون ها را آورده بودند کنار سردخانه «معصیم» و نمی توانستند تخلیه کنند از طرف دیگر خانواده ها پریشان و نگران بودند. بیمارستان ها ظرفیت این همه مجروح را نداشت یا اگر هم نداشت امکانات لازم را فراهم نکرد؛ و نتیجه اش این شد که چهارصد و شصت و چند نفر از جمعیت ما در آنجا به شهادت رسید.

در خصوص علت بروز فاجعه منا توضیح دهید. عده ای این مساله را مطرح می کنند که عدم اطلاع کافی زائران و مسئولین کاروان های ایرانی زمینه ساز این فاجعه شد. آیا دستورالعملی

روایتی دارید؟

روز جمعه ۹ مرداد ۱۳۶۶ (ششم ذیحجه) مراسم برائت (از مشرکین) ما بسیار باشکوه برگزار شد و جمعیت خیلی زیادی در مقابل بعثه تجمع کردند و شعارهای برائت آنجا داده شد و پیام امام (ره) هم خوانده شد.

آن روز سعودی ها با تصور اینکه ایرانی ها به سمت مسجد الحرام می روند و مثلاً قصد شورش و امثال اینها دارند با پیش زمینه هایی که درست کرده بودند به زائرین تیراندازی کردند و از بالای پارکینگ که در آنجا وجود داشت به سمت زائران ما سنگ و کلوخ (!) و میله های آهنی پرتاب می کردند؛ که متأسفانه جمع قابل توجهی از عزیزان ما به شهادت رسیدند. واقعا چنین قصدی در کار نبود. مردم قصدشان این بود که بعد از کمی راهپیمایی و قبل از رسیدن به حرم، شعارها را تمام بکنند و در صفوف نماز جماعت شرکت کنند.

اما در آنجا آن «جنایت» به وجود آمد. اکثر قریب به اتفاق شهدای ما مردم عادی بودند و بعد از تیراندازی هم یک بخشی از آنها زیر دست و پا ماندند و تعداد زیادی هم مجروح شدند.

صحنه های بسیار دلخراشی بود چون که جنازه های یک عده ای را برده بودند و بستگانشان نمی دانستند که آنها کجا هستند و به تدریج در درمانگاه ها و بیمارستان ها اینها پیدا می شدند. بعضی تا روزهای آخر ماندند تا جنازه ها کشف شد. یک شایعه ای که متأسفانه آن موقع هم پخش شد. اینکه بعضی از این خانواده ها پیدا نشدند و یا بعضی از زن ها پیدا نشدند، نه! همه اینها دروغ بود و همه کسانی که آنجا به شهادت رسیده بودند، جنازه آنها مشخص و به ایران برگردانده شد.

قریب به دو سال پس از فاجعه منا درباره وقایع حج سال ۹۴ توضیح بفرمایید؟

تشکر می کنم از اینکه قبول زحمت کردید و با توجه به مشغله فراوانی که داشتید وقت خود را در اختیار ما قرار دادید. جناب حجت الاسلام قاضی عسگر ابتدا خواهش می کنم یک معرفی اجمالی از حضورتان در امور حج بفرمایید تا وارد سؤالات شوم.

سال ۱۳۵۹ برای نخستین بار به حج مشرف شدم. در آن ایام در امارات (دوبی) منبر می رفتم. یکی از دوستانم در آنجا کاروان داشت و از من دعوت کرد که به حج مشرف شوم. زمانی که به ایران آمدم که به حج بروم مصادف شد با آغاز جنگ تحمیلی و طبیعتاً پروازها لغو شد. یک جمع محدودی از ایرانی ها؛ کمتر از ده هزار نفر به حج مشرف شده بودند و ناچار شدم بوسیله لنج از بندرعباس به دبی بروم و از آنجا به حج مشرف شدم. این اولین سفر من بود و با توجه به اینکه من خاطراتی گذشته نداشتم. برای من بسیار جالب بود و از آنجا شروع شد. سال ۶۰ من موفق به تشریف نشدم، اما از سال ۶۱ به بعد در بعثه حضرت امام (ره) مسئولیت پیدا کردم و در موسم حج حضور پیدا می کردم.

سال ۱۳۶۶ حادثه «حج خونین» اتفاق افتاد که تعداد زیادی از حجاج ما آنجا به شهادت رسیدند و نهایتاً سه سال حج تعطیل شد. از سال ۱۳۷۰ آیت الله ری شهری از من خواستند که معاونت ایشان را در حوزه پژوهش و آموزش به عهده بگیرم که مجدداً در بعثه مشغول به کار شدم و تا سال ۸۸ استمرار پیدا کرد و نهایتاً بنده از ناحیه رهبری به عنوان نماینده ولی فقیه در حج و زیارت و سرپرست حجاج برگزیده شدم و تا به امروز هم در خدمت حجاج عزیزان هستم.

از حج سال ۶۶ و شهادت حجاج ایرانی بیت الله الحرام توسط رژیم آل سعود در سی امین سالگرد این فاجعه به عنوان یک شاهد عینی چه

یا اعلام برنامه ای از سعودی ها برای رمی جمرات به بعثه رسیده بود؟

سعودی ها دستورالعملی برای جمرات به ما نداده بودند که شما در این ساعات خاص بروید و حضور پیدا کنید؛ اما بنده قبل از وقوع این حادثه در جلساتی با مدیران کاروان ها، صریحا گفته بودم که شما «حتی المقدور» سعی کنید که از ساعت ده صبح به بعد بروید که مسیرها خلوت شده باشد. لذا دستورات ما جنبه الزامی برای مدیران نداشت و ما فقط در حد راهنمایی و به صورت توصیه ای خواستیم که آنها این کار را انجام دهند. در همین حد بود.

فاجعه چگونه بوقوع پیوست؟

ساعت ۸:۴۵ صبح رخ داد. در همان دقایق اول شرایط کاملا عوض شد. ما نیروهای مان را فرستادیم. هیئت پزشکی و نیروهای بعثه و سازمان رفتند و توانستند یک عده را هم نجات بدهند؛ اما متاسفانه وقتی ماموران سعودی آمدند که آنجا را در اختیار بگیرند، نیروهای امدادی ما را از صحنه اخراج کردند.

مسئله ی مهم دیگری که من خود شاهد آن بودم این بود که؛ ما همیشه برای جمرات از دو خیابان «جوهره» و «سوق العرب» می رفتیم؛ اما این دفعه با چشم خود دیدم که مردم ما را به شارع ۲۰۴ هدایت کردند و نهایتا هم در همین شارع حادثه اتفاق افتاد.

ماموران سعودی ها باید کنترل می کردند. آنجا شیرهای آب در خیلی جاها نبود و آن وسیله نقلیه ای که در کنار خیابان گذاشته بودند و اینکه از شارع ۲۰۵ راه دادند به این خیابان و جمعیتی هم که دوباره به آنجا سرازیر شد. یک عده هم از رمی جمرات برمی گشتند به دل جمعیت آمدند، باید اینها کنترل می کردند و نمی گذاشتند چنین اتفاقی بیفتد. دلایل بسیاری وجود دارد که اینها سستی کردند و یا به تعبیری درست مدیریت نکردند؛ و این حادثه به وجود آمد. با شرایط بسیار دشواری مواجه بودیم. تلاش شد برای اینکه جنازه ها به

موقع بیاید و دلایل بحرانی که وجود داشتند، سعودی ها امروز و فردا می کردند و گاهی اجازه نمی دادند که نیروهای ما به سردخانه ها بروند که جنازه ها را شناسایی کنند. ما یک سری مفقودی داشتیم که اینها را دفن کرده بودند که مجبور شدند از طریق دی.ان.ای شناسایی کنند که شهید رکن آبادی هم از همین ها بود؛ و از طریق دی.ان.ای شناسایی شد و جنازه شان به ایران برگشت.

رهبر معظم انقلاب در روز هشتم مهر ماه در نوسهر در سخنانی فرمودند: «اندک بی احترامی به حجاج ایرانی موجب عکس العمل سخت و خشن ایران خواهد شد» تاثیر فرمایشات رهبر معظم انقلاب را در آن لحظات دشوار چگونه ارزیابی می کنید؟

کاملا محسوس بود. آنها از ابتدا خیلی تلاش می کردند که انتقال جنازه ها را به عقب بیندازند. شاید هم هدفشان همین بود که به مرور زمان مردم مایوس بشوند و جنازه ها را در همانجا دفن کنند و به بیرون نیاید. به خاطر دارم در آن روزی که سخنرانی مقام معظم رهبری در نوسهر انجام شد و ایشان به صورت تهدید گونه ای مسئله را مطرح کردند، آنها ناچار شدند سرعت عمل بدهند و تعداد قابل توجهی از جنازه ها برگشت. تنها کشوری که توانست این کار را انجام دهد جمهوری اسلامی ایران بود که فرمایشات مقام معظم رهبری نقش موثری در این کار داشت.

یازده مفقودالثر ایرانی در این فاجعه ثبت شده است، چه زمانی هویت این شهدا تعیین تکلیف می شود؟

از این شهدا نمی شود به عنوان «مفقودالثر» یاد کرد. چون این خانواده ها که حدود ده نفر هستند. قرار بود بعضی از آنها مشرف شوند و بعضی از آنها هم مشکل داشتند و دیر آمدند و بعضی از آنها هم که کارهایشان انجام شده بوده و می خواستند مشرف شوند که از دوازدهم دی ۱۳۹۴ برخوردار

به قطع روابط دو کشور و نتوانستند برای شناسایی اعزام شوند و امسال تمهیداتی اندیشیده شده که برای حج تمتع اینها بیایند برای آزمایش دی.ان.ای و از همان طریق بتوانند اجساد عزیزانشان را شناسایی کنند. ما امیدواریم که امسال این اتفاق بیفتد و برای خانواده ها هم رفع نگرانی شود و ما از همه ظرفیت حج امسال برای احقاق حقوق شهدای منا استفاده می کنیم.

علت عدم استقبال خانواده های شهدای منا در اعزام به حج تمتع سال جاری، علی رغم اختصاص دو سهمیه برای هر خانواده چیست؟

خود این خانواده ها از ما خواسته بودند. آنها که نتوانسته بودند به مدینه مشرف شوند و بعضی ها هم نتوانستند اعمالشان را انجام دهند. ما از سعودی ها خواسته بودیم که دو سهمیه به این عزیزان داده شود که این اتفاق افتاد و این سهمیه داده شد. الان هم یک عده هستند که آن تالعات روحی شان به آنها اجازه نمی دهد. ولی ما با بنیاد شهید و امور ایثارگران هماهنگ کردیم که سهمیه آنها برای سال بعد محفوظ بماند که اگر امسال نتوانستند، سال بعد بتوانند بروند. در ضمن اینها می توانند به بستگان خود هم این سندها را منتقل کنند. برخی ها هم مشکلات مالی دارند و هزینه ها برای شان سنگین است ولی خانواده همان ده نفری که قرار است برای دی.ان.ای بروند به دلیل اینکه اینها نتوانستند در عمره بروند، هزینه آنها را سازمان قبول کرده و تقبل می کند.

در خصوص ابعاد مختلف این فاجعه در چند وجه ابهاماتی وجود دارد. «احقاق حقوق قانونی خانواده معظم شهدا»، «محکومیت رژیم سعودی»، «تشکیل کمیته حقیقت یاب» بفرمایید در این خصوص چه اقداماتی صورت گرفته است؟

اولا این بحث دیه و خسارتی که باید به خانواده ها داده شود، دو بخش است: یک بخش مربوط



کامیون ها را آورده بودند کنار سردخانه «معصیم» و نمی توانستند تخلیه کنند از طرف دیگر خانواده ها پریشان و نگران بودند. بیمارستان ها ظرفیت این همه مجروح را نداشت یا اگر هم نداشت امکانات لازم را فراهم نکرده بودند

همه حجاج ما بیمه بودند و با ثبت بیمه ای که آن سال ۵۵ میلیون تومان بود. خب! اصلا پیش بینی نمی شد که چنین حادثه ای پیش بیاید که کسی مسئولیتش را قبول نکند

می شود به حادثه «مسجدالحرام» که پادشاه عربستان در آن موقع اعلام کرد که من «یک میلیون ریال سعودی» به افرادی که در آنجا به شهادت رسیده اند می دهم. ولی متأسفانه تا الان که من با شما صحبت می کنم، علی رغم پیگیری هایی که صورت گرفته آنها آن مبلغ را نداده اند. یک دیه ای را هم شرکت «بن لادن» به عهده گرفته است که چون محکوم شده باید بدهد. اینها تعدادشان محدود است ما حداکثر چهارده نفر داریم. اما در مورد شهادت من این بحث مطرح نبوده، حداکثر چیزی که مورد توجه هست این است که اولاً معلوم شود که چرا این حادثه اتفاق افتاد؟ و چه کسی مقصر بوده و چگونه باید با این موضوع برخورد و مجازات شود؟ و نهایتاً مبلغ دیه پرداخت شود و آنچه که مرسوم هست دیه شرعی حدود «دویست میلیون» (تومان) هست که آنها هنوز زیر بار این مسئله که باید پرداخت کنند نرفته اند. ما هم به عنوان وظیفه شرعی و اخلاقی خودمان از روز اول این را نکرده ایم.

بیمه حجاج ایرانی در سال ۹۴ چگونه برنامه ریزی شده بود؟

همه حجاج ما بیمه بودند و با ثبت بیمه ای که آن سال ۵۵ میلیون تومان بود. خب! اصلا پیش بینی نمی شد که چنین حادثه ای پیش بیاید که کسی مسئولیتش را قبول نکند و می گفتیم اگر توی ساختمانی آتش سوزی رخ دهد کسی فوت شود، آنجا مسئول ساختمان بیمه هست باید پرداخت کند. پس تفاوتی عملی نمی کرد، این اتفاقی که الان به وجود آمده دو تا حادثه ی متفاوت هست، مسجد الحرام را که شرکت بن لادن قبول کرده است. پس در آنجا مشکلی نداریم، پس فقط حادثه مناسفانه ماند، حادثه مناسفانه چون نمی خواهند قبول کنند خودشان مقصر بودند، از زیر بار دیه شانه خالی کردند اگر آنها این دیه را بپردازند با بیمه ای که سازمان متقبل کرده و با آن چه که امسال دویست و خرده ای در نظر گرفته شده تفاوتی پیدا نمی کرد، در مورد این باید یک مقداری خانواده ها را توجیه کرد، چون سازمان حج توجیه اش این است که ما برای اینکه هزینه های حج افزایش پیدا نکند، همیشه

سعی می کردیم که مبلغ بیمه و هواپیما کاهش پیدا کند. اینها در سقف ۵۵ میلیون دیده بودند ولی حالا که این حادثه اتفاق افتاده رسماً آمدند امسال دویست و چند میلیون را در نظر گرفتند که خدایی نکرده اگر برای کسی حادثه ای اتفاق افتاد آن را پرداخت کنند.

از اقدامات مشترک میان سازمان حج و بنیاد شهید در این موضوع توضیحاتی بفرمایید:

از روز اول بحث این بود که اینها به عنوان «مهاجر الی الله» لقب بگیرند و نامه نگاری که بنده خدمت مقام معظم رهبری کردم و پیشنهاد دادم. اولاً قرار شد که اینها در گلزار شهدا دفن شوند و بعد از این مراحل ما جلسات زیادی داشتیم. جلسه مشترکی با حجت الاسلام و المسلمین آقای شهیدی و همچنین جناب آقای سردار انصاری داشتیم و نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که این عزیزان به عنوان «شهید» قلمداد شوند.

پس از این مرحله یک سلسله امتیازاتی را بنیاد شهید در اختیار این خانواده ها قرار داد اما این موجب رضایت خانواده ها نمی شد و نهایتاً ما به این نتیجه رسیدیم که باید هیچ گونه تفاوتی با سایر خانواده ها نداشته باشند و من شخصاً با آقای جهانگیری (معاون اول رئیس جمهور) صحبت کردم و بنیاد شهید پیگیری کرد و از طریق مجلس نیز پیگیری کردیم، نهایتاً این اتفاق افتاد و از ابتدای سال ۹۶ به صورت قطعی در خصوص خانواده های اینها (شهادت مسجد الحرام و مناسفانه) دیگر خانواده های شهدا هیچ تمایزی قائل نشدند و همه باید مثل هم پرداخت شوند و هزینه هایی که دارند و هر سرویس دهی که به سایر خانواده ها می کنند به این ها هم باید داده شود. بنده و ریاست محترم سازمان کارهایمان را

پیگیری کردیم، به این معنا که ما یک لحظه هم این کار را متوقف نکردیم. ما اولاً خود این حادثه را مستندسازی کردیم و کتابش چاپ شد. آمدیم از طریق حقوقدان ها بررسی کردیم که چگونه می شود این مسائل را پیگیری کرد. جلسات متعددی با وزارت خارجه با دادستانی داشتیم که شیوه های کار کاملاً مشخص شد و ما ادامه دادیم حتی با اینکه دیگر وظیفه ما نبود که مسائل را پیگیری کنیم ولی تنها جایی که این موضوع را خوب پیگیری کرده ما بودیم.

تفاهم نامه حج امسال (۹۶) به واقعه مناسفانه اشاره ای دارد؟

بله! به وزیر حج عربستان گفتیم و اثبات کردیم که در تفاهم نامه ی قبلی که اینها گفته بودند که حجاج کشورها خودشان مقصر بودند؛ ما آمدیم ثابت کردیم درست نیست و نهایتاً مبنایی شد که سعودی ها نوشتند؛ گروه تحقیق کارش را ادامه دهد و بر اساس ادامه ی راه بتواند به نتیجه برسد. در ادامه آمدیم مستندسازی کردیم و یک مجموعه ی خوبی فراهم شد به زبان عربی برای آنها فرستادیم و جدای آن یک کار فقهی صورت گرفت که باید آنها اصل دیه را پرداخت کنند اگر هم کسی خواست زیر بار این مسئله نرود، یک قاعده ای است به نام «قتیل الزحام» که یک قاعده ی فقهی است بین شیعه و سنی که مشترک قبول دارند که؛ اگر در جمعه و طواف و اجتماعات کسی فوت شد و عامل اصلی آن مشخص نیست باید دیه را از بیت المال بدهیم. پژوهشگر ما متن علمی دقیقی را بر اساس نظر فریقین تهیه کرد و این را هم ما برای وزیر حج سعودی فرستادیم و منتظر این هستیم که انشاء الله اینها پاسخ مثبت بدهند.





■ حجت الاسلام قاضی عسگر در جمع کاروان جانبازان در صحرای عرفات - یک روز قبل از فاجعه منا

آن سفر ایشان همراه ما بود. بسیار مسلط به مسائل منطقه بود، ایشان در لبنان حضور بیشتری داشت. از همان صبح که ایشان بیدار می شد تا آخر شب مرتب در حال فعالیت بود و فهرستی از ایرانیان در لبنان می دادند برای آن‌ها جلسه می گذاشت و آن‌ها را توجیه می کرد. ارتباط خوبی با «حزب الله» داشت و ارتباط خوبی با گروه‌های لبنانی داشت و خیلی به موقع می توانست موضع‌گیری صحیح و درستی داشته باشد با مسیحی‌ها و غیره و اهل سنت، همه دوستش داشتند و احساس می کردند یک انسان پرتلاش و شجاع و نترس بود. در حوادثی که در این چند سال برای لبنان به وجود آمد هیچ وقت نگرانی به خودش راه نداد و توانست مسیر درستی را طی کند.

شهید آقایی پور هم بسیار آدم متدینی بود و خیلی نسبت به رهبری و نظام وفادار بود. در اسلوانی خدمت ایشان رسیدیم، دیدم که فضای سفارت را یک فضای کاملاً مذهبی قرار داده و بسیار پرتلاش بود در اینکه روابط دو کشور را در تمام حوزه‌ها، مثل حوزه فرهنگی توسعه دهد. ایشان خیلی نسبت به آقا اباعبدالله الحسین (ع) اخلاص داشت و واقعاً دیپلمات شایسته ای بود. در آن سال یکی از خسارت‌های بزرگمان هرچند همه شهدا برایمان عزیز بودند، ولی از دست دادن این شهدا برای ما گران‌تر از دیگران تمام شد.

❖ در پایان اگر توضیح و یا نکته‌ای ناگفته باقی مانده است بفرمایید:

مقام معظم رهبری در این واقعه بسیار متأثر شدند و آثار تأثیر را در چهره‌ی ایشان مکرر دیدیم. دستور دادند که این حادثه نباید به دست فراموشی سپرده شود. ما بیش از ده جلد کتاب منتشر کردیم. با بنیاد شهید هم این همکاری را استمرار دهیم که بتوانیم این حادثه را پیگیری کنیم. نهایتاً سعی داریم بتوانیم یک مرهمی باشیم در این دردهایی که این خانواده‌های شهدای مسجدالحرام و منا دارند.

باید اضافه کنم هم در روایات و هم در آیه شریفه قرآن داریم که: کسی که به قصد زیارت‌خانه خدا حرکت می کند و در مسیر از دنیا می رود، اجرش با خداوند است و ثوابش، ثواب و اجر شهید است. آیه‌ی قرآن هم تصریح دارد به این‌که: در این مسیر اگر مورد فوت یا حادثه‌ای برایش پیش بیاید، مخصوصاً آن‌کسی که داخل حرم اتفاق برایش پیش بیاید در بعضی از روایات دارد که آن‌کسی که در حال احرام وارد حرم می شود و در آنجا از دار دنیا برود، لیبک‌گویان وارد محشر به محضر خداوند وارد می شود.

بنابراین مرگ در این مسیر، مرگ شهادت گونه است، پاداشش، همان پاداشی است که خداوند به شهیدان عنایت می کند. ■

را پرداخت کنند. در نهایت در جلسه‌ای مشترک که ما و دادستانی داشتیم تصمیم گرفتیم که فعلاً برای حادثه مسجدالحرام وکیل گرفته شود تا بعد هم خانواده‌های منا و یکی از وکلای عربستانی را در عمان دعوت کردند و آنجا نشستند گفت‌وگو کردند و به نتیجه رسیدند. مبلغی حدود «۳۸۰ هزار ریال سعودی» حق‌الوکاله‌ی اوست که فعلاً ما علی‌الحساب از بودجه‌های خودمان دادیم که او بتواند حقوق این خانواده‌ها را ایفا کند والان هم در حال پیگیری هستیم و در سفری که آقای حمید محمدی (ری کنونی سازمان حج) قبلاً رفتند، این دو مسئله مهم مطرح شد و در سفری دیگری هم که در پیش دارند در مذاکرات این مسئله مطرح خواهد شد. ما امیدواریم که این مسئله حل شود.

❖ از شهدای منای سال ۹۴ هم یاد کنید:

باوجود تمام سختی‌های حج خونین سال ۶۶، ما در فاجعه منا سختی‌های بسیار بیشتری متحمل شدیم. یک روز پیش از فاجعه منا، حاجیان دعای عرفه را زمزمه و با شور و اشتیاق، پروردگار عالمیان را عبادت می کردند. از همه شهدای مظلوم باید یاد کنم. از کاروان شهدای قرآنی تا خاطرات دور و نزدیک شهیدان رکن‌آبادی و آقایی پور که من با هر دو عزیز از سالها قبل آشنا بودم و به محل مأموریت آن‌ها هم سفر داشتیم. این عزیزان از انسان‌های شایسته و نمونه بودند و انسان‌های کاملاً متدین، فهیم، سیاسی و علاقه‌مند به نظام و رهبری.

آقای رکن‌آبادی هم فهم سیاسی داشت و انسان متواضع و متدینی بود. بسیار پرتلاش بود. ما در لبنان که مکرر خدمت ایشان رسیدیم در سفر اولی که در زمان آیت‌الله ری شهری برای حج رفتیم، در

در سال جاری به نظر می رسد؛
تالمت روحی خانواده شهدای
منا به آنها اجازه نمی دهد به این
سفر بیایند. ولی ما با بنیاد شهید
وامور ایثارگران هماهنگ کردیم
که سهمیه آنها برای سال بعد
محفوظ بماند

❖ نقش وزارت امور خارجه در خصوص فاجعه منا و استفاده از ابزارهای حقوقی و دیپلماتیک کشور در این موضوع را چگونه ارزیابی می کنید؟

ما با این سؤالات از سوی مردم و خانواده‌ها مواجه می شویم و گاهی سوءتفاهم هم شده است و برخی هم فکر می کردند که سازمان حج پیگیری نکرده است فی‌المثل اینکه باید دولت عربستان مسئولیت این حادثه را بپذیرد و باید آن‌ها مجازات بشوند و باید عذرخواهی کنند و... وزارت امور خارجه هم تلاش کرد. اساس این کارها پیگیری‌اش با آن‌هاست. روابط سیاسی میان دو کشور قطع است به‌طور طبیعی آن‌ها هم مدعی هستند نمی توانیم چنین پیگیری جدی انجام دهیم. ولی علی‌رغم قطعی روابط ما توانستیم از حوزه حج کار را پیگیری کنیم. این‌ها به دلیل اینکه می گفتند که هر جای دنیا برویم و پیگیری بکنیم، این‌ها (سعودی) می روند دادگاه‌ها را می خردند و نهایتاً کاری از آن ناحیه پیش برده نشد و زمانی که بحث گرفتن وکیل شد آن‌ها گفتند که؛ بودجه نداریم و خانواده‌ها باید خودشان هزینه را بدهند و ما می دانستیم که خانواده‌ها نمی توانند این هزینه‌ها



گفت و شنود شاهد یاران با دکتر حسین امیر عبداللهیان معاون سابق عربی و آفریقایی وزارت امور خارجه

آلام فاجعه منا

تنها با همکاری مشترک کشورهای قربانی تسکین می یابد

در آمد <<

دکتر حسین امیر عبداللهیان، معاون سابق عربی و آفریقایی وزارت امور خارجه و دستیار ویژه رئیس مجلس شورای اسلامی معتقد است که؛ باید در چارچوب همکاری اسلامی یا همکاری کشورهایی که در حادثه منا قربانی داده اند، ساز و کاری را تعریف کرد که پیگیری های جمعی احقاق حقوق شهیدان و خانواده های حوادث حج سال ۱۳۹۴ (۱۴۳۶ق.ه) انجام شود. مرور آنچه در فاجعه منا رخ داد از منظر ایشان حاوی ناگفته هایی از متن واقعه، اهم اقدامات وزارت امور خارجه کشورمان در آن مقطع زمانی و تحلیل دیپلماتیک وقایع آن دوران به همراه یادکردی از شهدای منا است که تقدیم خوانندگان شاهد یاران می شود



دلیل برخی ملاحظات سیاسی با فراز و نشیب‌ها و افت و خیزهایی مواجه است.

جمهوری اسلامی ایران چگونه توانست پیکر شهیدان را به میهن بازگرداند؟

تیم تفحص و کمیته وقت سازمان حج و زیارت ایران و کنسولگری ایران در جده، با بهره بردن از ظرفیت‌های کنسولی دیپلماتیک و ظرفیت‌های سازمان حج و زیارت، توانست از بین حدود ۹ هزار کشته شده حادثه منا، ۴۶۴ حاجی ایرانی را شناسایی کند و آن‌ها را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به ایران منتقل

عربستان سعودی با سوءمدیریت در آن سال، حادثه تلخی را برای جهان اسلام رقم زد که با گذشت دو سال، چندمساله قابل پیگیری وجود دارد. مساله نخست این که ما باید در مطالباتمان، به جدیت بحث تشکیل کمیته حقیقت یاب را که در همان زمان مقام معظم رهبری مطرح کردند - علی‌رغم این که عربستان سعودی رابطه دیپلماتیکش را با ایران قطع کرد - دنبال کنیم. نظر من، به عنوان معاون وقت وزیر امور خارجه ایران این است که فرار عربستان از پاسخگویی دیپلماتیک به ایران درباره چرایی بروز این حوادث، یکی از انگیزه‌های سعودی‌ها برای قطع رابطه با جمهوری اسلامی بود

در این رابطه انجام نداده است. نکته سوم هم این است که عربستان سعودی باید به مسئولیتش اشاره کند و حداقل بخشی از تلخی‌های این اثر را از خانواده شهیدان منا دور کند. باید به انجام مسئولیت‌هایش در این مسئله متعهد باشد.

جمهوری اسلامی ایران اقداماتی را برای احقاق حقوق قربانیان این حادثه تلخ انجام داد. وزارت امور خارجه، معاونت کنسولی وزارت امور خارجه و آقای دکتر ظریف وزیر امور خارجه اقداماتی را در این رابطه انجام داده‌اند که قرار بود خروجی این اقدامات این باشد که بتوانیم به لحاظ بین‌المللی این موضوع را پیگیری کنیم. اقدامات خوبی انجام شده است ولی مهم این است که با پیگیری‌های بیشتر بتوانیم این اقدامات را به یک نتیجه خوب برسانیم.

چه اقدام مهم دیگری می‌توان در این راستا انجام داد؟

من فکر می‌کنم مهم‌ترین اقدامی که باید انجام شود، این است که باید بتوانیم در چارچوب همکاری کشورهای اسلامی یا همکاری کشورهای که در حادثه منا قربانی داده‌اند، ساز و کاری را تعریف کرد که پیگیری‌های جمعی برای این کار انجام شود. متأسفانه دبیرخانه «سازمان همکاری‌های اسلامی» در عربستان سعودی و دبیر کل آن نیز سعودی است. بنابراین، کنترل این سازمان در اختیار عربستان سعودی است و امید زیادی به این که آن سازمان همکاری کند، وجود ندارد اما در عین حال، در سطح جهان اسلام این امکان وجود دارد که با رایزنی بیشتر و با پیگیری جدی‌تر وزارت امور خارجه، سازمان حج و زیارت و وزارت خانه‌های سایر کشورها، مکانیزمی را برای اینکه عربستان سعودی مسئولیت‌پذیری نسبت به برگزاری حج و امنیت حجاج کشورهای مختلف اسلامی بر عهده بگیرند به وجود آورد. البته در مرحله پیگیری، بیشترین پیگیری‌ها را جمهوری اسلامی ایران انجام داده است و همراهی‌های کشورهای دیگر به

تحلیل شما از فجایع حج سال ۱۳۹۴ چیست؟

نزدیک به دو سال از این حادثه تلخ می‌گذرد، متأسفانه هنوز چرایی این حادثه به طور دقیق شناسایی نشده است. عربستان سعودی که مسئولیت تامین امنیت حجاج و حفاظت از حجاج را بر عهده داشت، کوتاهی کرد. حقیقتاً بر اساس آمارهای دقیقی که ما از صحنه به دست آوردیم، نزدیک به ۹ هزار حاجی به دلیل سهل‌انگاری و بی‌توجهی کارگزاران حج در عربستان سعودی قربانی شدند.

۴۶۴ تن از این شهیدان مربوط به حاجیان عزیز ما در جمهوری اسلامی ایران بود که هر کدامشان به منزله گوهر و سرمایه بزرگ انسانی برای کشور ما، نظام مقدس جمهوری اسلامی و جهان اسلام به شمار می‌آمدند. برخی چهره‌های شاخص هم در بین این عزیزان حضور داشت. فکر می‌کنم هر کدام از این‌ها به سهم خود یکی از چهره‌های شاخص بودند.

این که چرا عربستان تاکنون حاضر نشد کمیته‌ای را مأمور پیگیری این موضوع کند تا چرایی این حادثه را به کشورهای اسلامی و حداقل به کشورهایی که عزیزانشان در این حادثه قربانی شدند اعلام کند، نشان دهنده این است که این فاجعه نمی‌توانست ساده و تصادف باشد.

دلایل مختلفی نیز در همان زمان مطرح شد. برخی عامل آن را اختلافات در درون خاندان حاکم و تأثیرش بر میدان و صحنه برگزاری حج آن سال می‌دانستند. برخی بی‌کفایتی عربستان سعودی در اداره حج را عنوان می‌کردند و برخی نیز بی‌کفایتی کارگزاران حج عربستان سعودی را عامل بروز این حوادث می‌دانستند.

به هر حال، عربستان سعودی با سوء مدیریت در آن سال، حادثه تلخی را برای جهان اسلام رقم زد که با گذشت دو سال، چند مساله قابل پیگیری وجود دارد. مساله نخست این که ما باید در مطالباتمان، به جدیت بحث تشکیل کمیته حقیقت‌یاب را که در همان زمان مقام معظم رهبری مطرح کردند - علی‌رغم این که عربستان سعودی رابطه دیپلماتیکش را با ایران قطع کرد - دنبال کنیم.

قطع ارتباط سیاسی دو کشور چقدر در پیگیری‌های دیپلماتیک موثر بود؟

نظر من، به عنوان معاون وقت وزیر امور خارجه ایران این است که فرار عربستان از پاسخگویی دیپلماتیک به ایران درباره چرایی بروز این حوادث، یکی از انگیزه‌های سعودی‌ها برای قطع رابطه با جمهوری اسلامی بود.

دومین نکته‌ای که وجود دارد این است که بالاخره صرف نظر از آن چه که در این حادثه تلخ گذشت، عربستان سعودی مسئول این حادثه است و باید نسبت به پرداخت دیه یکایک شهیدان حادثه منا اقدام کند. در این مورد هم حرف‌های جسته و گریخته‌ای زده شده است اما عربستان سعودی هیچ اقدام عملی‌ای

اینکه به این کار سرعت ببخشند، اعلام کردند که آمادگی داریم از پروازهای خودمان استفاده کنید و به سرعت این پیکرها را به تهران منتقل کنیم. این آثار همان دیپلماسی و رهبری اقتدارآمیز و قدرتمند نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در این مساله به خصوص بود.

❖ **به عنوان دستیار ویژه مجلس شورای اسلامی، می‌توانید از اقدامات مجلس برای ادای حقوق خانواده شهیدان بفرمایید؟**

همه شهیدان این حادثه برای ما و برای کشورمان عزیز هستند. با بررسی‌هایی که انجام شد، هر کدام از این عزیزان در دیار خودشان، گل سرسبیدی بودند. به عنوان نمونه عرض می‌کنم؛ در بین خواهرانی که در این حادثه به شهادت رسیدند، یکی از خانم‌ها از اهل سنت و فرماندار بود. همکاران ما در وزارت خارجه نیز از سایر عزیزان مستثنی نبودند. برای ما در عرصه دیپلماسی و در عرصه دستگاه خارجی سیاست کشور، هر کدامشان جایگاه و ارزش ویژه‌ای را داشتند.

شهید رکن آبادی به دلیل فعالیت‌های متنوعی که داشتند، یکی از بارزترین این چهره‌هاست. وی به عنوان یک دیپلمات بسیجی و انقلابی شناخته شده است. زمانی که شهید رکن آبادی از ماموریتشان به عنوان سفیر در بیروت برگشت، کارشناس ارشد و مشاور ارشد حوزه معاونت عربی و آفریقایی و وزارت خارجه آفریقایی بود، این افتخار نصیب من شده بود که از تجربه، دانش، روحیات بسیجی و انقلابی ایشان بهره بگیرم.

شهید آقای پور یکی از آن عزیزانی بود که در حوزه معاونت عربی و آفریقا مشاور سیاسی و منشا بسیاری از خدمات سیاسی و حقوقی در حوزه معاونت عربی و آفریقا بودند. ایشان هم به اندازه شهید رکن آبادی

من به طور مستقیم درگیر این پرونده بودم. سعودی‌ها به هیچ وجه زیر بار نمی‌رفتند. زمانی هم که تصمیم گرفتند که اجساد ما را تحویل بدهند ما را گرفتار یک بازی بروکراتیک سخت اداری کردند که برای تحویل هر پیکر مطهر یک پروسه (حدود ۷ روز) در عربستان سعودی باید طی می‌شد. فرمایشات مقام معظم رهبری و هشدار که حضرت آقا به مقامات سعودی در این باره دادند، بسیار برای ما راهگشا بود و به سرعت، در کوتاهترین زمان سعودی‌ها نسبت به تحویل پیکر شهیدان ما اقدام کردند

برقرار شد. از طرفی، معاون کنسولی وزارت خارجه جناب آقای قشقایی در راس هیاتی به ریاست وزیر بهداشت (آقای دکتر قاضی‌هاشمی) به جده سفر کردند و تلاش‌های زیادی صورت گرفت. من ساعت به ساعت از تحولات گزارش می‌گرفتم. یکی از سخنانی که آقای هاشمی؛ وزیر محترم بهداشت بیان داشت، این بود که سعودی‌ها گفته بودند دفن پیکر کشته‌شدگان این حادثه در سرزمین مکه خیلی ثواب دارد. آقای هاشمی استدلال کرده بود که وضعیت فرهنگی مردم ما نسبت به این مساله متفاوت است. ممکن است شما به تبعه کشور «الف» که این حادثه برایش اتفاق افتاده، بگویید که حاجیان شما را رایگان دفنشان می‌کنیم، برایشان جالب باشد اما با تلخی حادثه‌ای که اتفاق افتاده، این مساله برای مردم ما نمی‌تواند جالب باشد.

آن‌ها نمی‌توانند از پیکر عزیزانشان بگذرند. حتی جناب دکتر هاشمی در آن جلسه برای همتای خودش (وزیر وقت بهداشت عربستان سعودی) استدلال می‌کند که با گذشت سال‌ها از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، هنوز تیم‌های تفحص ما در عراق به دنبال بقایای آثار و پیکر مطهر شهدایمان هستند و تا این پیکرها بازنگردد، خانواده‌ها به لحاظ روحی آرام و قناعت ندارند. بنابر این، اگر فکر می‌کنید ما به راحتی می‌توانیم از این مساله بگذریم، چنین چیزی ممکن نیست.

آنچه در نهایت تعیین کننده بود و توانست حرف قاطع و نهایی را بزند، فرمایش مقتدرانه حضرت آقا (مقام معظم رهبری) از محل پایگاه دریایی داخل کشور بود. کمتر از یک ساعت بعد از آن سخنرانی به یک‌باره از طریق آقای زارع، سرکنسول ما در «جده» مطلع شدیم که سعودی‌ها اعلام کردند که از دیوان دستورالعملی آمده که بدون تشریفات پزشکی قانونی و بدون هیچ‌گونه تشریفات اداری صرفاً با شناسایی توسط کنسولگری ایران و مستندات اولیه این پیکرها به سرعت به تهران منتقل شود و حتی سعودی‌ها برای

کنند. عربستان سعودی دین را در خدمت سیاست قرار داده است. در این موضوع هم برخی از مفتی‌های عربستان سعودی فتوا دادند کسانی که در سرزمین مکه فوت می‌کنند باید در همان مکان دفن بشوند! برخی کشورها خانواده‌ها به این بسنده کردند. در مقابل، عربستان نه تنها در برابر کشته‌شدگان آن کشورها احساس مسئولیت و شرمندگی نکرد بلکه آشکارا متنی بر سر این کشورها گذاشت که ما کشته‌شدگان شما را به طور رایگان دفن کردیم!

من به طور مستقیم درگیر این پرونده بودم. سعودی‌ها به هیچ وجه زیر بار نمی‌رفتند. زمانی هم که تصمیم گرفتند که اجساد ما را تحویل بدهند ما را گرفتار یک بازی بروکراتیک سخت اداری کردند که برای تحویل هر پیکر مطهر یک پروسه (حدود ۷ روز) در عربستان سعودی باید طی می‌شد. فرمایشات مقام معظم رهبری و هشدار که حضرت آقا به مقامات سعودی در این باره دادند، بسیار برای ما راهگشا بود و به سرعت، در کوتاهترین زمان سعودی‌ها نسبت به تحویل پیکر شهیدان ما اقدام کردند. هر چند این حادثه، حادثه تلخی برای جهان اسلام و حج‌گزاران و همه خانواده‌های عزاداران ایرانی در آن مقطع بود اما در این مسیر تحویل گرفتن پیکر شهیدان، برخورد عزتمندانه‌ای بود که با درایت مقام معظم رهبری صورت گرفت. مساله مهمی بود که به خوبی به نتیجه رسید.

❖ **پیگیری‌های سیاسی و حقوقی این مساله، بعد از قطع روابط سیاسی و بازگشت سرکنسولگری جمهوری اسلامی از عربستان، چگونه صورت می‌گرفت؟**

قبل از قطع روابط دیپلماتیک، تلاش‌های بسیاری انجام شد. من آن زمان را فراموش نمی‌کنم. جناب آقای دکتر روحانی و آقای دکتر ظریف برای نشست سالانه مجمع امور سازمان ملل در نیویورک بودند. تماس‌های فشرده‌ای در نیویورک برای این مساله



شهید رکن آبادی یکی از افرادی بود که وقتی در راهروهای وزارت خارجه راه می‌رفت، می‌خروشید. بعضی از دوستان وقتی صحبت می‌کنند می‌گویند که هنوز تصورش برایمان سخت است که آقای رکن آبادی با آن همه تحرک، آن همه شور و تجربه و آن همه نشاط در بین ما نباشد. آقای رکن آبادی آرام و قرار نداشت. اما آرام و قرار نداشتنش از نوع رفتار دیپلماتیک، احساسی نبود.



تحرک، آن همه شور و تجربه و آن همه نشاط در بین ما نباشد. آقای رکن آبادی آرام و قرار نداشت. اما آرام و قرار نداشتنش از نوع رفتار دیپلماتیک، احساسی نبود.

زمانی که از بیروت برگشت من از ایشان خواهش کردم که به معاونت عربی آفریقایی وزارت امور خارجه بیاید. یکی از کارهایی که برای ما انجام داد، اتاق فکری در معاونت ایجاد کرده بودیم که افراد صاحب‌نظر از اساتید دانشگاه، سفرای سابق ما و مدیران موجود در وزارت خارجه و دیپلمات‌های ارشد از اعضای آن بودند. آقای رکن آبادی مدیریت این اتاق فکر را به عهده گرفت. به دوستانی که در وزارت خارجه هستند سپردم که خروجی‌های کار ایشان را به عنوان اسناد حفظ کنند.

این اسناد منتشر می‌شوند؟

جلسات محرمانه بود، هنوز برای انتشارش مجاز نیستیم اما آن عقلانیت، تدبیر، نگاه شفاف و ولایی متناسب با راهبرد نظام در فکر و منش او، در قلم او، در شیوه اداره کردن اتاق فکر او، در مذاکرات دیپلماتیک او خیلی برجسته است. در وزارت خارجه و واقعا از افرادی بود که خیلی رفتار خاکی و بسیجی‌وار به معنای واقعی داشتند.

با تشکر از شما برای تحلیل و وقتی که با ما سپری کردید. اگر نکته دیگری هست، بفرمایید.

جای آن دارد که برای تضييع نشدن حقی از دوستان و همکاران دیگر ما در وزارت خارجه، برای هر یک از این چهار شهید ما زمان و برنامه‌ای جدا داشته باشیم و عزیزانی که با این همکاران بودند جزئیات دقیق‌تری را برای شما بگویند که حق مطلب در مورد سایر عزیزان هم رعایت شده باشد. ■

قدر ارتباط موثر برقرار کرده بودند که با تمام ارکان موثر در لبنان رابطه داشتند. یعنی در برنامه ملاقات‌های من از دیدار با مثلاً رئیس فلان حزب مسیحی تا فلان مقام عالی رتبه اهل سنت و یا شیعه تنظیم شده بود. در حالی که وقتی در قالب رفتارهای دیپلماتیک وزیر خارجه سفر می‌کنیم، معمولش این است که دو، سه و یا نهایتاً پنج ملاقات با مقامات آن کشور داشته باشیم. تنظیم کردن ۴۸ قرار ملاقات در دو روز و نیم، نشان دهنده علاقه، تحرک و اعتقاد ویژه است.

اخیراً من با یک فردی از لبنان دیدار داشتم. این فرد عکسی را از شهید رکن آبادی با یک فرد عادی لبنانی به من نشان داد. به من گفته بودند زمانی که آقای رکن آبادی در بیروت سفیر بودند، من در سفارت کار می‌کردم، گفتند یکی از شیعیان لبنان درخواست کرده بود که من می‌خواهم سفیر ایران را یک شب افطار در خانه‌مان دعوت کنم. او یک فرد عادی بود. در لبنان سفیر ایران یک جایگاه ویژه‌ای دارد به لحاظ حساسیت‌های امنیتی هم، محدودیت‌های زیادی وجود دارد. این فرد بین مردم افراد مختلف واسطه ایجاد کرده بود که یک اتفاقی این چنین بیافتد. این همکار دیپلمات ما می‌گفت تا من بخواهم این کار را هماهنگ کنم، یکبارہ متوجه شدم که آقای رکن آبادی مطلع شده است و سرزده به خانه این فرد رفته و با آنها یک چای خورده و چند دقیقه‌ای نشست، عکس گرفته و آمده!

یعنی توجه به همه سطوح و روابط در سطوح رسمی تا سطوح مردمی یکی دیگر از ویژگی‌های خوب شهید رکن آبادی بود. شهید رکن آبادی یکی از افرادی بود که وقتی در راهروهای وزارت خارجه راه می‌رفت، می‌خروشید. بعضی از دوستان وقتی صحبت می‌کنند می‌گویند که هنوز تصورش برایمان سخت است که آقای رکن آبادی با آن همه

در رسانه‌ها شناخته شده نبودند.

همچنین، شهید بزرگوارمان «فهیم» که از همکاران ما در حوزه تشریفات وزارت خارجه و شهید حسینی مقدم که از همکاران در بخش کنسولی و سرکنسولی از همکاران ما در یکی از کشورهای آسیای میانه بودند. آقای قاضی عسگر، نماینده ولی فقیه در سازمان حج و زیارت و آقای اوحدی، رئیس وقت سازمان حج و زیارت کشورمان وقت زیادی را گذاشتند و در دو سطح حوزه نمایندگی و ولی فقیه در حج و زیارت ارتباط موثری برقرار کردند و به سرکشی به این خانواده‌ها و پیگیری وضعیتشان، پرداختند.

کمی بیشتر از آقای رکن آبادی برایمان بگویید. از همکاری‌ها و خدماتشان...

شهید رکن آبادی به دلیل پیشینه کاری، روحیه بسیجی و انقلابی در سفارت بیروت و فعالیت‌های ارزشمندشان در حوزه مقاومت، واقعا یک دیپلمات برجسته، انقلابی، الگو و اسوه در دنیای کنونی ما در حوزه وزارت خارجه به شمار می‌آیند.

کدام خاطره از ایشان برایتان پررنگ‌تر است؟

ما با شهید رکن آبادی خاطرات زیادی داریم. از خاطرات، می‌توانم از تلاش، پرکاری او و از رفتار ولایت‌مدارانه ایشان بگویم. شهید رکن آبادی با عشق، انگیزه و علاقه کار می‌کرد.

یادم است زمانی که من معاون وزیر امور خارجه بودم، وی سفیر وقت ما در بیروت بود. اقامت من در بیروت حدود دو روز و نیم طول کشید. شهید رکن آبادی در این دو روز و نیم، چهل هشت برنامه و قرار ملاقات برای من ترتیب داده بود. از شش صبح که من بر می‌خاستم و از اتاق بیرون می‌آمدم تا حدود دوازده شب درگیر این ملاقات‌ها و برنامه‌های مختلفی بودم که ایشان گذاشته بودند.

وی به عنوان یک سفیر و دیپلمات برجسته آن



سعید اوحدی رئیس پیشین سازمان حج و زیارت برای نخستین بار در گفتگو با **شاهد یاران** روایت کرد

از بی تدبیری های غیر قابل گذشت آل سعود در منا تا شب تلخ جاماندن پیکر شهدا در جده

در آمد <<

بعد از حادثه جرقه‌زنی در مسجد الحرام ستاد بحران را تشکیل دادیم. با این هدف که اگر حوادث دیگری اتفاق افتاد تمهیداتی را فراهم کنیم. از جمله ساختار محکمی را برای ایام تشریق ایجاد کردیم. در ستاد تکلیف کردیم که عوامل اجرایی و معاونان نباید مُحرم باشند... صبح روز فاجعه هشت و نیم صبح بود که خبر رسید مسیر خیابان ۲۰۴ بسته شده و شرایط خوبی نیست. با فرمانده رمی جمرات تماس گرفتیم. ما می دانستیم که آن خیابان مسیر زائرین ما نیست. حدود ساعت نه صبح بود که خبر آمد تعدادی از زائرین ما هم در این مسیر بوده اند و شهید شدند. آن چه در ادامه می خوانید مشروح گفتگوی شاهد یاران با رئیس پیشین سازمان حج و زیارت است با روایت‌هایی که برای نخستین بار از آن چه در موسم حج ۹۴ گذشت منتشر می شود.



مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده شهیدای منا تاکید کردند که اگر عربستان صادفانه بخواهد رفتار کند، کمیته حقیقت یاب را تمکین کند. عربستان صادفانه عمل نکرد. اگر کمیته حقیقت یاب تشکیل شود معلوم می شود که کدام فرضیه درست است. اگر ریگی به کفش سعودی ها نیست باید خودشان برای تشکیل کمیته حقیقت یاب استقبال کنند.

مشاهدات شما به عنوان یک شاهد عینی از عملکرد سعودی ها در متن فاجعه چیست؟

کارگزاران سعودی حج به موقع مسیر حجاج را باز نکردند و به موقع امداد نرساندند. عربستان یک اتاق کنترل بزرگ و پیشرفته در مسیر رمی جمرات دارد، که تمام این فیلم ها در آنجا محفوظ است. هلی کوپترهایی که در آنجا پرواز می کردند در آن ساعات هیچ امدادرسانی ای نکردند، آنها در اولین دقایق می توانستند اخبار را منتقل و بحران را مدیریت کنند و از بروز این فاجعه جلوگیری کنند.

این ها ابهامات فاجعه منا هست. که چرا سعودی ها عوامل امدادی کشورهای مختلف را که برای کمک رفته بودند دستگیر کردند؟ چرا در عربستان ساعت ۵ بعداز ظهر آن منطقه، منطقه ی نظامی اعلام کرد؟ و چرا ارتش عربستان وارد عمل شد و به یک نفر از هیچ کشوری اجازه ندادند که در آنجا حضور داشته باشند؟ تا ساعت چهار و نیم و پنج بعداز ظهر که عوامل امدادی ما در صحنه حضور داشتند؛ حدود «نهمصد و پنجاه و شصت نفر را نجات دادند» که بیش از ششصد و پنجاه نفر آنها زائران کشورهای دیگر بودند. ولی در ساعت پنج بعداز ظهر ارتش عربستان ریخت و منطقه را نظامی اعلام کردند و یک فاجعه ی بزرگ اتفاق افتاد شد.

زائران ما زیر آفتاب داغ قرار داشتند خیلی از افرادی که زنده بودند را می شد احیا کرد، تعدادی از شهدای مظلوم می توانستند احیا شوند چون فقط مشکل تنفسی داشتند. و اینها به دلیل ایجاد محدودیتی بود

ها در روزنامه ها و رسانه ها مطرح بود و از این منظر فاجعه منا را عمدی می دانند که نتیجه اختلافات درون حاکمیت عربستان بوده که در حج ۹۴ عملی شده. این یک نظریه فنی است ناظر بر اینکه یک برنامه ریزی وجود داشته و در اولین قدم می خواستند ولیعهد سابق عربستان و مسئول برگزاری حج و وزیر کشور یعنی محمد بن نایف را برکنار کند و این تغییرات بهانه ای می خواست، اما فکر نمی کردند که خسارات و آثار این فاجعه این قدر شدید شود.

یک نظر اینکه آن صرفا یک فاجعه بر اثر تراکم جمعیت بوده که البته در این صورت هم بی تدبیری دولت سعودی و بی کفایتی و بی لیاقتی اینها منجر به این اتفاق شده است و همین بی کفایتی موجب بالارفتن شهدا و تعداد زائرین شد... حدود هفت هزار شهید را دولت عربستان تا مدتها حدود هفتصد نفر اعلام می کرد و ولی بعد این آمار را نوشتند و آمار ی که اعلام شد حدود شش هزار و خرده ای از این شهدا بود.

تحلیل شما چیست؟

اگر نظریه اول را که فاجعه منا را یک توطئه و یک نقشه می داند را هم کنار بگذاریم و فرض دوم را بپذیریم اینجا یک فاجعه ای به دلیل بی کفایتی و بی لیاقتی آل سعود شکل گرفته است و بی طرف ترین ناظرین هم می گویند یک سوال داریم، و آن سوال این است که چرا عربستان سعودی تا به امروز بعد از گذشت دو سال، حاضر نشده کمیته حقیقت یابی متشکل از نمایندگان کشورهایایی که شهید دادند تشکیل شود تا بنیم کل این ماجرا چه بوده است. به نظر من تا زمانی که این کمیته حقیقت یاب تشکیل نشود و تا زمانی که عربستان شفاف نیاید فیلم های این فاجعه را در اختیار کشورهای دنیا قرار دهد، همچنان آن فرضیه اول می تواند مطرح و قابل پذیرش باشد. مگر اینکه عربستان تمکین کند فیلم ها و عکس ها و همه ی اینها را در اختیار کشورها قرار دهد. لذا

سعید اوحدی، متولد اسفند ۱۳۳۵، دانشجوی مهندسی برق دانشگاه «لانگ بیچ» در امریکا بود و پس از پیروزی انقلاب به کشور بازگشت. با شروع جنگ تحویل را نیمه کاره رها کرد. مهر سال ۵۹ در جبهه جنوب در پایگاه «منتظران شهادت» اهواز بود و دو سال بعد در عملیات والفجر مقدماتی به اسارت دشمن درآمد. (برادرش در همین عملیات به شهادت رسید). او در بیشتر اردوگاه های اسرا حضور داشت از الاماره، موصل و رمادی و همراه حجت الاسلام مرحوم ابوترابی در آخرین روز تبادل اسرا در ۲۵ مرداد ۶۹ از تکریت ۵ به میهن بازگشت. اوحدی سوابق مدیریتی نظیر مدیرعامل «شرکت اقتصادی آزادگان» مدیر کل ستاد آزادگان استانهای لرستان و مرکزی و جانشین برنامه ریزی در حوزه آزادگان و نماینده مرحوم حجت الاسلام ابوترابی را در کارنامه خود دارد و از شهریور ماه ۹۲ به سمت ریاست سازمان حج و زیارت برگزیده شد. او از صبح روز دوم مهر ۹۴ مصادف با روز عید قربان با انتشار اولین اخبار فاجعه منا به صورت مستمر روی آنتن زنده شبکه های مختلف رسانه ملی و خبرهای خبرگزاری ها بود و صبورانه تلاش می کرد ضمن رفع نگرانی مردم، پاسخگوی افکار عمومی باشد.

در دو سال گذشته بحث ها و تحلیل های مختلفی درباره زمینه های بروز فاجعه منا ذکر شده، شما به عنوان فردی که از نزدیک در جریان این فاجعه بودید نظرتان چیست؟

فاجعه منا در یک دوره خاص از تحولات در عربستان رخ داد. همان سال که ما برای مذاکرات حج به عربستان رفته بودیم، پادشاه سابق عربستان (ملک عبدالله) در گذشته و پادشاه کنونی (سلیمان) به قدرت رسیده بود و این موضوع باعث تغییر ساختاری در نظام سعودی شد. همان موقع اخبار و تحلیل هایی بود که دولت تازه آل سعود به دنبال یک تغییرات اساسی است و می خواهند ولیعهدی به پسر سلیمان برسد و این روزها هم که شاهد عملی شدن آن هستیم. این تحلیل

تا ساعت چهار و نیم و پنج بعداز ظهر که عوامل امدادی ما در صحنه حضور داشتند؛ حدود «نهمصد و پنجاه و شصت نفر را نجات دادند» که بیش از ششصد و پنجاه نفر آنها زائران کشورهای دیگر بودند. ولی در ساعت پنج بعداز ظهر ارتش عربستان ریخت و منطقه را نظامی اعلام کردند و یک فاجعه ی بزرگ اتفاق افتاد شد.

حدود ساعت نه صبح بود که خبر آمد تعدادی از حاجیان ما هم در این مسیر بوده اند و شهید شدند. از آقای محمدی؛ فرمانده عملیات و مدیر ستاد بحران، آقای مجردی؛ فرمانده عرفات و آقای کولیوند مسئول پزشکی هلال احمر خواستیم که با یک تیم امدادی بروند به خیابان ۲۰۴، در اولین دقایقی که آقای محمدی اطلاع داد که تعدادی از زائرین به شهادت رسیده اند. از حدود ساعت ۱۰ صبح بود که آمار رفته رفته بالا می رفت. سعودی ها آقای محمدی و آقای مجردی را بازداشت کردند. ما سه گروه ده نفره تیم پزشکی را با تمام تجهیزات فرستادیم. قریب به ۴۰ نفر عوامل امدادی در صحنه داشتیم اما فاجعه، فاجعه ی بزرگی بود، کار خطا و اشتباهی که سعودی ها انجام دادند، انتهای مسیر را بسته بودند و با ابتدای مسیر هماهنگی صورت نگرفته بود. همزمان یک شیر آتش نشانی هم ترکید و آب داغ روی زائرینی که در وسط افتاده بودند می ریخت. آن هم مصیبتی بود. ماموران سعودی ۳۳ کاروان از ۴۵۳ کاروان را به اجبار به خیابان ۲۰۴ هدایت می کنند، خیابان ۲۰۴ اصلا مسیر رفت و آمد زائران ما نبود و به همین دلیل همه ما امدادگر و امکانات پزشکی در این خیابان نداشتیم، ولی در مسیرهای سوق العرب و جوهره و مسیر برگشت جمعا ۸۰ نفر امدادگر داشتیم در هر خیابان هم ۴ مفر پزشکی داشتیم.

در خیابان ۲۰۴ که دو طرف آن چادر های کشورهای افریقای؛ مراکشی و الجزایری بود و نرده های بلندی کشیده بودند. یک عده از زائران به سمت نرده ها هجوم می بردند و همین نرده ها روی سر زائرین می افتاد و تعدادی از زائرین همین گونه شهید شدند. بعضی از داخل چادرها برای آنها آب پرتاب کردند و همین که جمعیت می آمد آب را بگیرند موج ایجاد می کرد.

عمق فاجعه اینجاست که حدود ۳۰۰ هزار نفر در یک فضای به طول ۸۰۰ متر و عرض ۱۳ یا ۱۴ متر در دمای بیش از ۵۵ درجه با یکدیگر برخورد می

زائران ما زیر آفتاب داغ قرار داشتند خیلی از افرادی که زنده بودند رامی شد احیا کرد، تعدادی از شهدا مظلوم می توانستند احیا شوند چون فقط مشکل تنفسی داشتند. و اینها به دلیل ایجاد محدودیتی بود که ارتش عربستان ایجاد کرد و ما حیرت زده فقط صدای آمبولانس ها می شنیدیم و حتی به ما اجازه نمی دادند که وارد بیمارستان ها بشویم.



به سمت منا و عرفات، یک ستاد بحران راه اندازی کردیم. متوجه یک آشفتگی ای در عربستان شدیم و بنا را بر این گذاشتیم که اگر حوادث دیگری اتفاق افتاد ما چه تمهیداتی را باید فراهم کنیم. از جمله باید ساختار محکم و قوی را در دوره اقامت در عرفات و منا در نظر بگیریم.

برای ایام تشریق چه تدابیر ویژه ای داشتید؟

در آن سال ما در حوزه گمشدگان بهترین و منسجم ترین ساختار را داشتیم. ما حتی «امداد خدمات ویلچری» را در آن سال برای اولین بار ایجاد کردیم و تقریبا ۲۰ ویلچر گذاشته بودیم که مامورین خدماتی ما به صورت داوطلب زائرین را جابجا می کردند.

ما برای ایام تشریق یک ساختار تشکیلاتی با مسئولیتهایی مثل «فرمانده عرفات» و «فرمانده مشعر» و «فرمانده منا» و «فرمانده رمی جمرات» داشتیم. از افراد با تجربه برای این کار استفاده کردیم. در ستاد بحران ما تکلیف کرده بودیم که عوامل اجرایی و معاون ها نباید مُحرم باشند، تنها کسانی که سال اول تشریفشان بود مُحرم بودند، آقای محمدی، آقای مجردی (فرمانده عملیات عرفات) و آقای رضایی فرمانده عملیات منا مُحرم نبودند.

در لحظات اول بروز فاجعه چگونه مطلع شدید؟ دقیقا چه اتفاقی افتاده بود؟

زائرین ما در حال رفتن به رمی جمرات بودند. هشت و نیم صبح تا حدود یک ربع به نه صبح بود که خبر فاجعه به ما رسید. در منا مستقر بودم. من مُحرم نبودم. خبر دادند؛ مسیر خیابان ۲۰۴ بسته شده و شرایط خوبی نیست. با فرمانده رمی جمرات تماس گرفتیم. گفت که زائرین ما در حال آمدن هستند

که ارتش عربستان ایجاد کرد و ما حیرت زده فقط صدای آمبولانس ها می شنیدیم و حتی به ما اجازه نمی دادند که وارد بیمارستان ها بشویم.

اهم اقدامات و برنامه های سازمان حج ناظر به مسئله امنیت حجاج در سال ۹۴ چه بود؟

یک سال پیش از آن ما در سال ۹۳ حج بسیار خوبی را برگزار کرده بودیم. به ویژه نظم و آرامش حجاج و امکانات رفاهی در عرفات مثل کولر و فرش و فریزر که مستقر کردیم. ما آن سال بالاترین میزان اقلام صادرات به عربستان برای تامین غذایی داشتیم. چیزی حدود ۶۶ قلم مواد غذایی بردیم که قبل از آن دوره حداکثر سالی ۲۲ قلم برده می شد. در ادامه در سال ۹۴ هم برنامه ریزی جامع و خوبی داشتیم. زمان بندی ما در بهترین شرایط انجام شده بود و هتل ها و اتوبوس ها همه خوب بود. در حج ۹۴ اعزام زائرین از مکه به عرفات را برای اولین بار در بعد از ظهر انجام دادیم و حجاج ما در زمانی مُحرم شدند که در عرفات گرمزده نشوند. خیلی از زائرین ما شام را در هتل ها خوردند و بعد به سمت عرفات رفتند. برائت ما در زیباترین شکل ممکن بود. مراسم ها خیلی خوب برگزار می شد. برنامه ریزی ها خیلی خوب بود و هماهنگی های بین بعثه و سازمان و شادابی نوید یک حج امن و آرام را می داد.

اما حادثه سقوط جرثقیل همه برنامه ها را تحت الشعاع خود قرار داد.

متأسفانه سقوط جرثقیل در مکه اتفاق افتاد و یازده تن از زائران ما به شهادت رسیدند از جمله شهید دکتر احمد حاتمی که از نخبگان دانشمند ما بودند به شهادت رسید. بعد از این حادثه ما قبل از حرکت

ماموران سعودی ۳۳ کاروان از ۴۵۳ کاروان را به اجبار به خیابان ۲۰۴ هدایت می کنند، خیابان ۲۰۴ اصلاح مسیر رفت و آمد زائران ما نبود و به همین دلیل همه ما امدادگر و امکانات پزشکی در این خیابان نداشتیم، ولی در مسیرهای سوق العرب و جوهره و مسیر برگشت جمعا ۸۰ نفر امدادگر داشتیم در هر خیابان هم ۴ مقرر پزشکی داشتیم.

کنند و بر اساس این ازدحام و تقابل جمعیت در فضایی ۳۰۰ متری رخ داد. یکی از بی تدبیری های غیرقابل گذشت سعودی ها همین مسئله است که وقتی در انتهای خیابان ۲۰۴ تقابل جمعیت رخ می دهد به جای اینکه راه را باز کنند که جمعیت عبور کند، خودروهای پلیس و نیروهای دفاع مدنی را قرار می دهند و انتهای جمعیت را به این تصور که اگر جلوی جمعیت گرفته نشود، امکان مدیریت خواهند داشت، می بندد که باعث بروز فاجعه شد.

از چه زمانی شروع به اطلاع رسانی اخبار منا کردید؟

در همان لحظات اول ما تصمیم گرفتیم که با مردم شفاف صحبت کنیم، که اگر شما در چنین بحران هایی، مدیریت کنید و شفاف صحبت کنید و گفتار و اخبار صادقانه نباشد، خلاء اطلاع رسانی درست ممکن است موجب بروز شایعاتی شود که بحران های بعدی را ایجاد کند.

آمارها از ظهر روز عید قربان نشان می داد که بالای «پانصد نفر» مفقود داریم که به چادرهایشان نیامده اند، ما اطلاعی نداشتیم که آنها کجا هستند، اعتراض هایی را شروع کردیم و اخبار دقیق از حادثه گزارش می کردیم. روز بعد که مقام معظم رهبری پیام تسلیت اول را دادند، در فرازی از پیامشان فرموده بودند که این نوع اطلاع رسانی مستمر را ادامه بدهید.

در جلسه ای که با نماینده محترم ولی فقیه داشتیم، به ایشان عرض کردم که باید این اطلاع رسانی را ادامه بدهیم و من به عنوان رییس سازمان ادامه دهم. وقتی مقام معظم رهبری در این پیام فرمودند که این نوع اطلاع رسانی را ادامه دهید؛ به گونه ای بود که آثارش می تواند در جامعه آرامش ایجاد کند. ما هم اطلاع رسانی را علی رغم همه سختی ها و محدودیت هایی که داشتیم ادامه دادیم. باید به گونه ای صحبت می کردیم که ایجاد تشویش در جامعه نکند. ما ۶۳

هزار زائر در عربستان داشتیم، رسانه عربستان صحبت های ما را می شنیدند و حتی نوع موضع گیری ما می توانست باعث ایجاد فشار و محدودیت برای بقیه حجاج شود و جریان مناسک حج هم ادامه داشت، و تدارکات ما باید کارش را ادامه می داد.

تیم های تفحص چه می کردند؟ تحویل پیکرهای جان باختگان چگونه سازماندهی شد و عربستان در این زمینه چگونه برخورد می کرد؟

از عصر روز دهم ذیحجه یک گروه به مکه رفتند و عده دیگری به بیمارستان منا. گروه آمار و اطلاعات ما فعال شد. مدیران چادرها و خیمه ها همه پای کار بودند و آمارها به سرعت گرفتیم.

تیم تفحص به سردخانه ها می رفتند و باید پیکرهای شهدا را شناسایی می کردند. روزهای اول کار به شدت کند پیش می رفت. فاجعه بعدی که اتفاق افتاد، به دلیل آن آشفتگی مدیریتی و بدسلیقگی سعودی ها، اجساد پنج هزار شهید را در ۲۵ تریلی در زیر آفتاب نگه داشته بودند به طوری که پیکرهای شهدا سیاه شده بود. هر دفعه که ما به سردخانه می رفتیم، همه لباس هایمان را که با مواد ضد عفونی می شستیم، اما باز هم بوی تعفن می گرفت و یک فضای فوق العاده غیربهداشتی درست کرده بودند. ظرفیت سردخانه ی معیصم ۹۰۰ پیکر بود اما ۶ هزار جسد در آنجا جمع شده بود.

در روزهای اول وقتی بچه های تفحص به سردخانه عربستان رفتند مسئولان سردخانه برگه ای را برای امضا به بچه های تفحص دادند آقای شرافتی که رئیس گروه تفحص بود به طرف سعودی اعلام کرد این برگه چیست و وقتی برگه را خواندند متوجه می شود که در این برگه نوشته شده "موافقت خودمان را با دفن پیکرها اعلام می کنیم" و اگر این برگه را امضا می کردیم یعنی با دفن تمامی پیکرهای شهدا موافقت کرده بودیم، ولی آقای شرافتی به مسئولان سردخانه

اعلام می کنند که ما می خواهیم اجساد را به کشور خودمان بازگردانیم که مسئولان سردخانه از این حرف عصبانی می شوند و بچه های گروه تفحص از سردخانه باز می گردانند و بعد از برقراری تماس بچه های تفحص دوباره به سردخانه بازگشتند که عربستان کارهای آنها را بسیار محدود کرد.

اولین و تنها کشوری که تیم تفحص و شناسایی اش فعال شد جمهوری اسلامی ایران بود. در سردخانه ها که می رفتیم خانواده های شهدای کشورهای دیگر بودند، که گریه می کردند، آفریقایی ها، افغانستانی ها و مالزیایی، ترکیه ای ها و دنبال پیکرهای شهدایشان بودند. ما گروه بهداشت و درمان را در آنجا مستقر کرده بودیم. همان شب گروه تفحص ما در طائف نیز فرستادیم. بیمارستان های منا را هم می گشتیم اما کار پیش نمی رفت و با موانع عملی اداری مواجه می شدیم.

روز یکشنبه که هیئت ایرانی با مسئولیت وزیر بهداشت و معاون وزارت خارجه و مدیر عامل سازمان هلال احمر به عربستان آمد ما ۱۱۸ پیکر ایرانی را شناسایی کرده بودیم ولی عربستان آنها را تحویل نمی داد.

چه عواملی باعث شد علی رغم کارشکنی سعودی ها پیکر مطهر شهدا شناسایی و به کشور بازگردانده شود؟

به برکت پیام مقتدرانه و نهیبی که مقام معظم رهبری در روز چهارشنبه هشتم مهر ماه در بین دانش آموختگان دانشگاه دریایی نوشهر داشتند که؛ اگر موزی گری هایی که در عربستان می شود، کوچکترین اهانتی به پیکرهای شهدای ما شود، پاسخ خواهیم داد و پاسخ ما هم سخت خواهد بود راه باز شد و تا آن موقع دولت عربستان کاری نمی کرد. دولت عربستان تاکیدش بر این بود که اینها باید در مقبره الشهداء مکه دفن شوند. حدود ۵ هزار شهید





داشت و بعد از پانزده دی ماه ارتباطات فی مابین قطع و کارها متوقف شد. آن شب برای من شب عجیبی بود. پیکر مطهر ۲۶ شهید شناسایی شده بود. پیکرها از مکه به جده منتقل شده و آماده پرواز به کشور بودند. همان شب روابط سیاسی قطع شد. عربستان اعلام کرد که دیپلماتها و تیم تفحص ما در جده و ریاض و عوامل دیگر باید ظرف ۲۴ ساعت عربستان را ترک کنند. تعدادی از خانواده های شهدای منا هم که برای شناسایی پیکر شهدا آمده بودند هنوز در مکه مکره حضور داشتند. آن شب قرار بود پیکرها منتقل شود و اجساد مطهر پای پرواز بودند.

آقای رضایی، مسئول دفتر نمایندگی ما در مکه به من اعلام کرد که تمام ۲۶ پیکر روی باند فرودگاه جده هستند و ۱۰ تابوت را هم به داخل هواپیما منتقل کردیم ولی دیگر اجازه نمی دهند و ۱۶ پیکر روی باند فرودگاه مانده است.

اصلا نمی دانستیم قرار است چه اتفاقی برای این پیکرها بیفتد. ما به خانواده های این شهدا قول داده بودیم. حتی دیگر امکان دفن آنها هم وجود نداشت و به همین دلیل شب ۱۵ دی ۹۴، یکی از بدترین شب های زندگی ام بود.

پیگیری های همکاران ما در فرودگاه جده تا صبح روز بعد ادامه داشت. ساعت پنج صبح پیامک کردند: ۱۶ پیکر را داخل پرواز بردیم و ۱۰ پیکر را مطلقا اجازه ندادند سوار کنیم. آقای رضایی با بغض و اشک گفت: سعودی ها از زیر پرواز پیکر ده شهید ما را بردند.

شب بسیار سختی بود. منتظر بودم که زودتر صبح شود و به سازمان بروم. شانزده پیکر را آوردیم ولی ده پیکر را نتوانستیم به ایران بیاوریم. پرواز دیپلمات ها به همراه اجساد مطهر شهدا بر زمین نشست. با دلهره ای وصف نشدنی با آقای رضایی حرف می زدیم و در نهایت به فردی که در جده بود تماس گرفتیم و وی به آقای رضایی گفت که؛ پیکرها را به

ساعت ۲۲ جلسه با وزیر بهداشت تمام شد و ما بعد از جلسه ای کوتاه در کنسولگری به سمت مکه حرکت کردیم، ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب به ورودی مکه رسیدیم که دستیار ارشد امیر مکه با ما تماس گرفت و عنوان کرد که ۴ هواپیمای رایگان در اختیار ایران می گذارند تا همه اجساد را منتقل کنیم و حتی تشریفات قانونی را هم برای زائران ایرانی استثنا قائل می شویم و تنها ما باید اسامی زائران و پاسپورت ها را در اختیار آنها بگذاریم و همان شب عنوان کرد که هواپیماهای آنها ظرفیت حمل ۱۱۵ پیکر را دارد که اولین گروه جانباختگان ما ۱۰۴ یا ۱۱۴ پیکر بودند که به ایران منتقل شدند و مشکلی نداریم اگر نبود آن دفاع تاریخی مقام معظم رهبری از زائرین و شهدای ما امروز قطعاً در پیشگاه مردم شرمنده بودیم و باور کنید که یک پیکر از شهدا را هم نمی توانستیم منتقل کنیم و خداوند این توفیق را داد که بعد از آن فاجعه دردناک مایه آرامش خانواده های شهدا شویم. شهدایمان را شناسایی و به کشور منتقل کردیم.

❖ شما تا چه زمانی در عربستان ماندید؟

هر سال که حج انجام می شد، ما بعد از عید غدیر به ایران برمی گشتیم. اما آن سال من تا آخرین روزی که زائر داشتیم ماندم و بعد از اینکه زائرین به ایران آمدند دوباره یک سفر به عربستان رفتم. برای پیگیری حقوق شهدا و مفقودین و پس از آن دیگر عربستان به من ویزا نداد.

❖ پس از صادر نشدن ویزا چه کردید؟ بعد از اتفاقات کنسولگری و سفارت عربستان در تهران و مشهد (۱۵ دی) روند شناسایی پیکر شهدا چه سرنوشتی پیدا کرد؟

پیگیری امور اداری و کنسولی و اعزام خانواده ها برای شناسایی شهدا توسط نمایندگان ما در عربستان تداوم

را دفن کرده بودند، و تنها پیکرهایی را که شناسایی می کردند گروه ما بودند، ولی بقیه کشورها را بدون استثنا دفن می کردند.

سفیر یکی از کشورها که پیش ما بود می گفتند که: ما حدود دو هزار حاجی داشتیم، صد نفر شهید دادیم و چهل و نه نفر را به ما اسم دادند و همه را دفن کردند و شش نفر را از این تعداد دفن کردند و از بقیه خبری نداریم. سفیر بعضی از کشورهای اسلامی در عربستان با ما ملاقات کردند و می گفتند ما باور نمی کنیم که شما می گوئید شهدایمان را شناسایی کرده اید. ساعتی پس از انتشار سخنان رهبر معظم انقلاب در رسانه های بین المللی دستیار ارشد امیر مکه خودش را به ما رساند و عنوان کرد که وزیر بهداشت عربستان از ریاض تماس گرفته و عنوان کرد که به خاطر احترام به هیئت ایرانی ساعت هشت همان روز به جده می آید و در ساختمان وزارت بهداشت عربستان با وی جلسه خواهیم داشت که این اولین آثار پیام مقام معظم رهبری بود.

وقتی ساعت ۲۰ با وزیر بهداشت عربستان جلسه گذاشتیم فضای جلسه کاملا با فضای جلسه صبح متفاوت بود؛ چرا که در جلسه صبح عنوان می کردیم که ۱۱۸ پیکر را شناسایی کرده ایم ولی آنها عنوان می کردند که حتی این تعداد تابوت هم ندارند که در اختیار ما بگذارند، ولی در جلسه عصر گفتند که اصلا در این زمینه مشکلی ندارند و تنها باید تشریفات قانونی عربستان را انجام دهیم تا بتوانیم پیکرها را منتقل کنیم.

اصلا نمی دانستیم قرار است چه اتفاقی برای این پیکرها بیفتد. ما به خانواده های این شهدا قول داده بودیم. حتی دیگر امکان دفن آنها هم وجود نداشت و به همین دلیل شب ۱۵ دی ۹۴، یکی از بدترین شب های زندگی ام بود.

پیگیری های همکاران ما در فرودگاه جده تا صبح روز بعد ادامه داشت. ساعت پنج صبح پیامک کردند: ۱۶ پیکر را داخل پرواز بردیم و ۱۰ پیکر را مطلقا اجازه ندادند سوار کنیم. آقای رضایی با بغض و اشک گفت: سعودی ها از زیر پرواز پیکر ده شهید ما را بردند

از همان ابتدا در بین خانواده های شهدا سه خواسته بیشتر نبود؛ اول دیدار با مقام معظم رهبری و وقتی در ارومیه و گنبد وقتی به خانواده رسیدیم خواسته شان این بود که؛ دیدار با مقام معظم رهبری تسکینی است برای ما. خواسته ی دوم آنها این بود که واژه «شهید» برایشان مهاجران الی الله اطلاق شود و خواسته ی سوم آنها هم پیگیری حقوقی فاجعه و محکومیت عربستان و عذرخواهی از جهان اسلام است

سردخانه جده منتقل کردند، پیکرها آن ۱۰ شهید را دفن نخواهند شد و ما تا چهارشنبه بعد که توانستیم ۱۶ پیکر را با هواپیمایی از کشور امارات به کشور بازگردانیم، یک هفته طاقت فرسا و برابر ۷ ماه بر ما گذشت، با این حال امروز در مقابل مردم شرمنده نیستیم و خوشبختانه توانستیم تمام پیکرهایی که قرار بود به کشور بازگردانده شود را به ایران منتقل کنیم. اما این روند باید ادامه می داشت تا سرنوشت همه شهدای ما روشن شود. خانواده شهید دشتی از سبزوار در حال اعزام برای شناسایی شهیدشان بودند، شهید مصطفی زاده و شهید انزاهی و شهید صفازاده از آمل، شهید حاجی زاده از بروجرد شناسایی هم شدند ولی دیگر امکان بازگشت پیکرشان نبود. شش هفت عزیز شهید مثل شهید تاج محمد پارخی، شهید عزیزی، شهید پیروتی از مهاباد یک تعدادی از این شهدا، و خانواده های اینها اعلام کردند که شهدای ما در آنجا دفن بشوند ولی خانواده های این شهدا نتوانستند بروند که محل دفن مشخص شود. امیدواریم در حج امسال امکان تشریف ایجاد شود. و این یازده خانواده شهید هم تعیین تکلیف شوند و عربستان همکاری کند و مانع تراشی نکند. انشاله خانواده شهدا بتوانند بروند و محل دفن شهدا مشخص شود.

بعد از بازگشت از حج با خانواده شهدا ارتباط داشتید؟

من توفیق داشتم در زمانی که این فاجعه اتفاق افتاد در همان روز در خیمه های منا و در مکه در هتل ها و بعد از بازگشت به ایران، تمام شهرستان ها به بیشتر خانواده های شهدای منا سرکشی کردم. از همان ابتدا در بین خانواده های شهدا سه خواسته بیشتر نبود؛

اول دیدار با مقام معظم رهبری و وقتی در ارومیه و گنبد وقتی به خانواده رسیدیم خواسته شان این بود که؛ دیدار با مقام معظم رهبری تسکینی است برای ما. خواسته ی دوم آنها این بود که واژه «شهید» برایشان مهاجران الی الله اطلاق شود و خواسته ی سوم آنها هم پیگیری حقوقی فاجعه و محکومیت عربستان و عذرخواهی از جهان اسلام است که متأسفانه دولت عربستان حاضر نشد عذرخواهی کند و مسئولیت پذیر نیست.

دولت سعودی چرا مسئولیت نمی پذیرند؟

آل سعود اهل مشورت نیست. عربستان اراده جدی برای پرداختن به این موضوع را ندارد. بعد از فاجعه منا حاضر نبودند برای ملاقات بیایند. این رفتار آنها ناشی از تکبر و فرهنگ آنها است. می گویند؛ زمانی که زائرین شهید می شوند باید در همان جا دفن شوند و نباید ما بر سر قبرشان برویم این هم بخشی از مبانی فکری وهابیت است. این تفکر خشن و متکبر عربستان است همان تعبیر شجره خبیثه و ملعونه. اینها باعث می شود که تمکین نکند و تاکنون از سوی عربستان گامی برای احقاق حقوق حادثه دیدگان و شهدای فاجعه منا برداشته نشده است.

در یکی از مصاحبه ها از من سوال شد که دوران اسارت سخت تر بود یا فاجعه منا؟ گفتم فاجعه منا. من با شهادت اعلام می کنم که فاجعه منا و مواجه شدن با خانواده شهدای منا و شناسایی شهدا به مراتب سختتر از دوران اسارت بود.

در پایان این گفت و گو از شهدای منا هم یاد کنید و بخصوص شهدایی که می شناختید و در سفر حج همراه بودید.

شهدای منا، شهدای مظلومی بودند بی دفاع در لباس احرام بودند. از شهید رکن آبادی یاد می کنم که قبلا هم همراهش به سفر حج مشرف شده بودم. با قدرت

تحلیل سیاسی ای که داشت و درک عمیق و نافذ در مسائل سیاسی در جلسات سازمان و بعثه شرکت می کرد و مباحثی که مطرح می شد با نقطه نظرهای ایشان همیشه راه گشا بود.

آن شهید عزیز بیانیه ی برائت روز نهم ذی الحجه در عربستان را قرائت کرد. او با شور و هیجانی بیانیه را می خواند. بیانیه اش کلمات نبود بلکه جوهر معنایی که از وجودش تجلی پیدا می کرد. در فیلم مراسم برایت از مشرکین هم می بینید که شهید رکن آبادی با مشتی گره کرده بیانیه را می خواند. بعد از این مراسم با هم در خیمه ها نشستیم و بعد از این بیانیه احساس آرامشی بوجود آمد که برائت انجام شد و ایشان همان شور و شغف را با خود داشت. وقتی به زندگی و شهادت شهدای منا نگاه می کنیم، گویی آنها می دانستند که در این سفر به فیض شهادت نایل می شوند، بی کفایتی و بی مسئولیتی سعودی ها بماند ولی مسیر شهادت آنها مشخص بود.

لحظه خداحافظی بعضی از شهدا عجیب است، وصیت نامه های شان هم خواندنی است شهید غلام عباس قاسمی روحانی عزیزی از شهرستان بروجرد بود و وصیت کرده بود که من در این سفر شهید می شوم. من را در مکه دفن کنید و چغیه ام را روی جنازه ام بگذارید. انگشتر عقیمم را زیر زبانم بگذارید. اولین شهدی که ما شناسایی کردیم شهید قاسمی بود. در مکه دفن کردیم.

شهید عمار میرانصاری هم وصیت کرده بود که اگر به شهادت رسید پیکرش در مکه بماند. او قرار بود عمره مفرده انجام دهد، اما با اصرار اجازه محرم شدن برای حج تمتع را از پدرش گرفت و تا روزی هم که برای رمی جمرات می رفت به خدمت زائران خانه خدا مشغول بود. روز عرفه هم با باقی مانده آب یخهایی که برای حجج توزیع می کرد غسل شهادت کرد.

تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.





گفت و شنود **شاهد یاران** با خانم «بتول صیاد» همسر مکر مه جانبا ز ۷۰ درصد و دو پا قطع شهید «حاج داود موسوی»

روایتی از مظلوم ترین و بی دفاع ترین شهید قافله شهدای منا

درآمد <<

مظلوم ترین شهید منا جانبا ز ۷۰ درصد قطع دو پا شهید «حاج داود موسوی» است. هنوز هم حضور موثر و پر رنگ جانبا ز را در خانه و محله شان می توان احساس کرد. شهیدی که در همه مراحل زندگی با خلوص و توکل بی نظیری گام های استواری برداشت. برای مرور سیره و حیات طیبه این جانبا ز شهید و آشنایی با فرازهایی از زندگی این شهید بزرگوار دقایقی را همراه کلام همسر مکر مه اش می شویم.



❖ در ابتدا به اختصار شهید داود موسوی را معرفی کنید؟

«حاج داود» در سال ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی و متدین در محله پیروزی شهر تهران متولد شد. پدرش یک مغازه ی میوه فروشی در این محل داشت و فرد دیندار و معتمدی بود. البته ایشان ۹ سال قبل فوت شدند و مادرشان خانم «بتول جمالی» در قید حیات هستند. همسر به همراه دو برادرش به نام های مهدی و محمد رضا و خواهرانش اعظم و نفیسه در این خانواده بزرگ شد.

❖ شهید موسوی جانباز بودند از نحوه جانبازی شان و حضورشان در جبهه بگویید؟

بله، داود جانباز ۷۰ درصد بود و از ناحیه دو پا مجروح شده بودند در سال ۱۳۶۳ در سن ۱۴ سالگی به جبهه رفتند و در گردان تخریب تیپ ویژه پاسداران خدمت کردند. فرمانده گردانشان شهید «علی عاصمی» بود داود اواخر جنگ سال ۱۳۶۷ در منطقه حلبچه در حین خنثی سازی مین پایشان بر روی مین رفت و مجروح شدند. خودشان تعریف می کردند که در آن لحظه که پایشان صدمه شدید دیده بود با همزمانش شوخی می کردند که «حالا کی زن من میشه» و حتی در آن حالت هم روحیه شان را از دست نداده بودند و کاری که انجام می دادند باور داشتند.

❖ بعد از اتمام جنگ چه کردند؟

همسر سپاهی بود ولی به دلیل اینکه جانباز ۷۰ درصد بودند حالت اشتغال داشتند اما به علت علاقه وافر به ادامه تحصیل در سال ۱۳۸۲ در دانشگاه شهید بهشتی در رشته حقوق قبول شد و ادامه تحصیل داد اما کار وکالت نمی کرد و همیشه می گفت در مسند وکالت و یا قضاوت نشستند بسیار دشوار و پر مسئولیت است و بیشتر وقتشان را در مسجد و محله در جهت حل مسایل مردم می گذاشت.

دوری می کرد. اگر جایی می رفتیم که دو سه نوع غذا درست می کردند ناراحت می شد و می گفت بگذارید به راحتی رفت و آمد کنیم. با وجودی که جانباز ۷۰ درصد بودند اما کمتر کسی متوجه می شد. از پروتز استفاده می کرد با وجود معلولیت از ناحیه دو پا بسیار فعال و پر جنب و جوش بود در مسجد و محله بسیار فعال بود و حتی برای شورایاری محله منطقه ۱۴ برگزیده شد. بسیار به دیگران کمک می کرد و هر کاری می توانست انجام می داد رابطه فوق العاده خوبی با جوان ها داشت و دوستان زیادی در جمع جوانان محله و مسجد او را همراهی می کردند. به ورزش بسیار اهمیت می داد و ورزش شنا را هیچوقت ترک نمی کرد. رابطه بسیار خوبی با خانواده اش داشت و هر روز به پدر و مادرش سر می زد و آنها نیز به آقا داود خیلی وابسته بودند.

❖ از رابطه شهید موسوی با فرزندانشان و نحوه تربیت آنها بگویید؟

خیلی با بچه ها رابطه خوبی داشت و در واقع بیشتر دوست بودند تا رابطه پدر و فرزند. وقت هایی که مهمان داشتیم بسیار به من کمک می کردند به خصوص در تهیه غذا و تزیین غذا ها اهل شوخی کردن بود. حلال و حرام را بسیار رعایت می کرد و اعتقاد داشت که مال حلال در همه ارکان زندگی تاثیر دارد. رابطه خیلی خوبی با دخترم داشت وقتی «فاطمه» به دنیا آمد گفت به زندگی امیدوار شدم.

❖ خاطره ای از رفتار شهید موسوی با فرزندانشان دارید؟

خاطریم هست که «سجاد» دبیرستان می رفت یک روز به خانه آمد و همراهش یک سی دی بود. از سجاد پرسید این سی دی را از کجا آوردی؟ پسر گفت: «این را دوستم داده و من هنوز ندیده ام». سی دی را از پسر گرفتم و خودش دید. سی دی حاوی فیلم نامناسی بود. فردا به

❖ نحوه آشنایی و ازدواجتان با شهید چگونه بود؟

سال ۱۳۶۸ عقد کردیم همان موقع جانباز بود چند روز قبل از اینکه داود به خواستگاریم بیاید خواب پسر عموم را دیدم که شهید شده بود خواب دیدم که او به خواستگاریم آمده که بعد از چند روز آقا داود به خواستگاریم آمد. داود با دایی ام دوست بود و من نیز با خواهرش دوست بودم وقتی به خواستگاریم آمد جانباز بود پای راستش از زیر زانو قطع شده بود و پای دیگرش نیز از ناحیه پنجه پا قطع بود به من گفت که باید پای چپش را از ناحیه مچ پا قطع کند تا بتواند از پروتز استفاده کند من هم قبول کردم و گفتم هر جور که شما راضی هستید و برایتان مناسب تر است؛ من قبول دارم. با چادر مشکی در جلسه خواستگاری حاضر شدم. تنها خواسته من از او اخلاق خوب بود از او خواستم که در خانه اخلاقی خوب باشد. ۲۱ مهر ماه عقد کردیم و ۹ ماه بعد در ۲۲ تیر سال ۱۳۶۹ با مراسمی ساده ازدواج کردیم. بعد از مراسم ازدواج در خانه پدری ایشان ساکن شدیم و حدود ۵ سال آنجا زندگی کردیم. حاصل ازدواجمان سه فرزند است دو پسر و یک دختر «سجاد» پسر بزرگم هم اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی است و متولد سال ۱۳۷۰ است پسر دوم «محمد صادق» متولد سال ۱۳۷۶ پس از اخذ دیپلم در دانشگاه رشته گرافیک قبول شد ولی همزمان شد با شهادت پدرش و او نیز ادامه تحصیل نداد اما تصمیم دارد که امسال به دانشگاه برود و فرزند دخترم «فاطمه» متولد سال ۱۳۸۱ است و امسال در کلاس نهم مشغول به تحصیل است.

❖ شهید موسوی از نظر اخلاقی و منش چگونه بودند؟

بسیار آدم خوش اخلاقی بود. هر کاری از دستش بر می آمد برای دیگران انجام می داد. بسیار اهل رفت آمد با خانواده و دوستان بود. اما از تجملات

❑ همسر پاسدار بودند و جانباز ۷۰ درصد و حالت اشتغال داشتند ولی به دلیل علاقه وافر به ادامه تحصیل در سال ۱۳۸۲ در دانشگاه شهید بهشتی در رشته حقوق قبول شد و ادامه تحصیل داد اما کار وکالت نمی کرد و همیشه می گفت در مسند وکالت و یا قضاوت نشستند بسیار دشوار و پر مسئولیت است و بیشتر وقتشان را در مسجد و محله در جهت حل مسایل مردم می گذاشت

در گردان تخریب تیپ ویژه پاسداران خدمت کردند. فرمانده گردانشان شهید «علی عاصمی» بود داود اواخر جنگ سال ۱۳۶۷ در منطقه حلبچه در حین خنثی سازی مین پایشان بر روی مین رفت و مجروح شدند. خودشان تعریف می کردند که در آن لحظه که پایشان صدمه شدید دیده بود باهمرزمانش شوخی می کردند

وقتی قرار بود به ایران برگردم بسیار برایم سخت بود چه آن تنهایی و سرگردانی که در آن یک هفته بعد از مفقود شدن و شهادت همسرم گذراندم و چه تصور دیدار با فرزندانم که باید از نبود پدر برایشان می گفتم. وقتی به فرودگاه آمدم اکثر دوستان و فامیل در فرودگاه به استقبال آمده بودند به گونه ای که باورم نمی شد و این برایم مرحمی بود فرزندانم که قبل از من از طریق اخبار متوجه شهادت پدرشان شده بودند.

از عکس العمل خانواده و فرزندان با واقعه شهادت حاج داود موسوی بگوئید؟

بعد از شهادت همسر، «سجاد» در یک همایش که دوستان هم رزم پدرش در گردان تخریب برگزار کرده بودند حضور یافت. یکی از دوستان داود به پسرم گفته بود جانبازی که انصراف داده بود و پدرت به جای او به حج رفت در همان روز عید قربان در ایران همانند پدرت شهید شد. جای همسرم خیلی خالی هست به خصوص برای بچه ها. سال ۱۳۹۵ برایمان بسیار سخت گذشت. وقتی خواب همسرم را می بینم بسیار آرام می شوم. مادر همسرم بسیار صبورانه با شهادت او برخورد کرد و بسیار نگران من و بچه ها است. روحش شاد و یادش گرامی. شهید داود موسوی یک روز پیش از شهادت به عکاس و خبرنگار شاهد یاران^۱ که در آن سال افتخار همراهی کاروان جانبازان را در این سفر داشت گفته بود: «به خانه خدا رفتن حس و حال عجیبی دارد مخصوصاً برای من که روزهای پایانی ماه مبارک رمضان برای حج دعوت شدم و دعوت حج را قرعه و دعوتی الهی می دانم که توصیف نشدنی بود. چیزی که خواستم برای مردم، مؤمنین و دوستانم بود که خلاصه آن عاقبت به خیری است و ان شاء الله حضرت مهدی (عج) با ظهور خود دین واقعی و اسلام واقعی را پیاده کنند. در طواف شب گذشته متوجه شدم خداوند با دید ویژه به جانبازان می نگرد و در حس و حال دنیایی نبودم و فارغ از اطرافم اعمال خود را به راحتی انجام دادم. ■

۱- سید سعید رضایرضوی عکاس و خبرنگار بنیاد شهید در سال ۱۳۹۴ به عنوان عکاس در کاروان جانبازان کشورمان حضور داشت و تصاویری از جانباز شهید موسوی در روز برات از مشرکین را ثبت کرده بود

شرایط خاص جسمی شان اتاق‌هایی می دادند که در کنار همسران و یا همراهانشان بودند. بعد از اینکه دعای عرفه خواندیم و پس از نماز مغرب و عشا از هم جدا شدیم تا به منا برویم. وسایلمان را در منا گذاشتیم. خانمهای کاروان شب برای رمی جمرات رفتند. قرار شد فردا صبح آقایان برای رمی جمرات عازم شوند. از کاروان ما چون همه جانباز بودند همراهان جانبازها به نیابت برای رمی جمرات می رفتند و فقط داود خودش برای رمی جمرات عازم شد. مدت زمانی گذشت و تنها آمبولانس های هلال احمر را می دیدیم که به سمت چادرهایی برای درمان تعبیه شده بود حرکت می کنند. نگران شدم. من همراه همسرم و یکی از هم کاروانی هایمان را دیدم اما از داود خبری نبود. از آنها پرسیدم که داود را ندیدید و آنها گفتند نه؛ اما من دیدم که لباس احرامشان کثیف شده است. خلاصه از کاروان ما ۸ نفر از جمله حاج داود و روحانی کاروانمان به همراه شش نفر از همراهان جانبازان که اکثر جوان بودند به شهادت رسیدند. باورم نمی شد که برای داود اتفاقی افتاده باشد آخر از نظر بدنی قوی و قد بلند بود. باور کردنی نبود که این اتفاق برایش بیفتد. دایم می گفتم داود بیدی نسبت که با این بادها بلرزد. گوشی تلفن همراه نیز نزد داود بود و من دسترسی برای اطلاع دادن به فرزندانم نداشتم تا اینکه یکی از اقوام تلفنی تهیه کرد و من با پسر «محمد صادق» صحبت کردم و گفتم از پدرتان خبری ندارم در آن موقع بچه می دانستند که پدرشان شهید شده چون اخبار ایران دائم اسامی را اعلام می کرد ولی من در جریان نبودم. وقتی اسامی شهدا را اعلام می کردند من دائماً تابلوی اعلانات

را نگاه می کردم ولی اسم داود را نمی دیدم. به دلیل حال نامساعدم به من آرام بخش دادند. بالاخره متوجه شهادت داود شدم. چهارم مهر شهید شد و بعد از برگشتن از حج در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۹۴ در تهران تشییع شد و در قطعه ۴۰ بهشت زهرا تدفین شد.

خاطره ای از شهید در هنگام حج تعریف کنید؟

شب قبل از شهادتش با دخترم تلفنی صحبت می کرد و فاطمه از پدرش سوغاتی می خواست همسرم می گفت باشه بابا جان داریم سنگ جمع می کنیم فروشگاه ما اینجاست آدمم تهران برایت هدیه می خرم ولی اینجا نه؛ چون با این پول ها بر روی مردم یمن بمب می اندازند. در ضمن وقتی به حج رفتم هر شب به نیابت یک نفر طواف می کرد و می گفت حالا که توفیق آمدن به خانه خدا را داشته ایم باید دیگران را هم در این فیض مان شریک کنیم.

چگونه با شهادت همسران برخورد کردید؟

مدرسه سجاد رفت و با مدیر صحبت کرد که باید بر روی رفتار بچه ها نظارت داشته باشید و بدانید که چه چیزی با خودشان به مدرسه می آورند. چون اینها در سن حساسی هستند و به شدت از همدیگر تاثیر می گیرند. حتی با آن دوست پسرم که سی دی را آورده بود و با پدرش نیز صحبت کرد و به آنها رفتار بدشان را تذکر داد.

از سفرتان به حج، واقعه منا و نحوه شهادت همسرتان بگوئید؟

من و همسرم برای زیارت حج ثبت نام نکرده بودیم و اصلاً قرار نبود که به حج برویم. یک هفته قبل از موقع حج از بنیاد شهید با همسرم تماس گرفتند که یک نفر از زیارت حج انصراف داده و نام شما برای اعزام به حج انتخاب شده است. همسرم به خانه مادرش رفت و ماجرا را به او گفت. آن موقع ما تازه خانه خریده بودیم و از نظر مالی خیلی در شرایط مناسبی برای رفتن به سفر حج نبودیم ولی مادرشوهرم گفت که این سفر و توفیق زیارت خانه خدا دایم به دست نمی آید آن را از دست ندهید. بالاخره ما با کاروان جانبازان بنیاد شهید عازم سفر شدیم. وقتی مدینه بودیم به دیدن یکی از اقوامان رفت که روحانی هستند و در بعثه مقام معظم رهبری فعالیت دارند. داود گفت آمده ام صله رحم انجام دهم. حالا که روزه روی قبر رسول خدا هستیم ایشان را قسم بدهید که از گناهانم بگذرد و فردای قیامت مرا شفاعت کند. یک دعای کمیل در کنار قبرستان بقیع برگزار شد که همسرم مجری این دعا بود. ۱۵ روز مکه بودیم به جانبازها به خاطر





با کاروان جانبازان شهید فاجعه منا در گفت و شنود **شاهد یاران** بخش دوم: شهید حاج مجید یونسیان

«مجید یونسیان» دو شهید و یک نام، از محرم ۶۱ تا منا ۹۴

درآمد

میهمان خانواده شهیدان «یونسیان» شده ایم؛ خانواده ای با دو نشان ابدی از شهادت و شهامت؛ شهید اول نوجوانی از نسل اول سالهای دفاع مقدس و شهید دوم از قافله لاله های منا، هر دو یک نام و نسب دارند؛ شهیدان «مجید یونسیان» و حاج هادی یونسیان جانباز ۷۰ درصدی و رزمنده با سابقه سالهای جهاد و حماسه. برادر و پدر شهید با همان اخلاص و روحیه لطیف و رقیق رزمنده های سالهای حماسه، با خوشرویی پذیرای مان می شود. اینجا اشکها و لبخندها به هم پیوسته اند. مادر مکرمه شهید، خواهر، همسر و تنها یادگارش هم حضور دارد. پدر بزرگ خیلی زود دردانه یادگار شهیدش؛ «شهاب الدین» را معرفی می کند. به آغوشش می کشد و بارها در طول گفتگو محو نگاهش می شود و حاصل این گفتگوها تقدیم خوانندگان شاهد یاران می شود.

حاج هادی از خودتان و خانواده بفرمایید؟

جانباژ هفتاد درصد جنگ تحمیلی و دارای حدود هفتاد و چند ماه سابقه حضور در دفاع مقدس هستم. اولین تجربه چشیدن طعم شیرین ترکش ها و جذب آهن در بدن را با بر روی مین رفتن در عملیات آزاد سازی بستان (طریق القدس) بدست آوردم. در طی دوران حضور در دانشگاه جنگ و دفاع مقدس، توفیق درک مناطق مختلف عملیاتی غرب و جنوب از جمله مدتی رادر کردستان (کامیاران و سنندج) و واحدهای گردان های رزمی و اطلاعات و عملیات لشگرهای ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) و امام حسین (ع) و قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) را داشته و در این زمان، در عملیات های؛ طریق القدس، بیت المقدس، رمضان و محرم چند بار شهد شیرین اصابت گلوله و ترکش

و جذب آهن به بدن را داشتم. تا در نهایت با ترکش توپ و گلوله تیربار در عملیات کربلای ۵ به دست و پا و کمر و اجزاء داخلی بدن، عملاً توفیق حضور مستقیم در صحنه خط اول جنگ را از دست دادم. اولین شهید خانواده شهید «مجید یونسیان» اخوی کوچکم از بسیجیان نوجوان گردان کربلا در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) متولد اسفند سال ۱۳۴۵ بود و در روز شهادت در عملیات محرم در یازدهم آبان ماه ۱۳۶۱، حدود شانزده ساله بود. مجید بسیجی وارسته و از جان گذشته و اهل تفکر و بسیار زیرک و زرنگ و دلسوز که با سن کم خود دارای ایده های خلاقانه و جالب و عملیاتی برای استقلال کشور و همچنین عاشق ولایت و امام بود که سبک معرفتی دلپذیری داشت و بسیار دوست داشتنی بود. چهار سال بعد، به یاد و عشق برادر نام تنها پسرم که

در ۲۴ اردیبهشت سال ۱۳۶۵ به دنیا آمد را «مجید» گذاشتم و به لطف الهی شخصیت حاج مجید (شهید منا) هم که با خاطرات جبهه و جنگ و دوستان شهیدمان، بالاخص عموی شهیدش که برایش گفته میشد شکل می گرفت و او را عاشق ولایت و تشنه شهادت نموده بود. به نحوی که در تنهایی هایش در گلزار شهدا بود و همیشه از دوستان خود تقاضا داشت تا برایش دعا کنند که شهید شود.

شاید یکی از دلایلی که عموی شهیدش در هنگام تولد وی در خواب به مادرش گفته بود این مجید من است و او مال من است همین عاشق شهادت بودن حاج مجید و پاکی و صداقتش بود و او را به آرزویش رساند.

از همسر حاج هادی (خانم عذرا ابراهیمیان) و مادر مکرمه شهید، خواستم وارد بحث شوند و تا از خاطرات جنگ عبور نکرده ایم از این دوره بگویند:

آنچه از سالهای حضور همسرم در جنگ در ذهنم مانده؛ مجروحیت های پشت سر هم، سرپا و توانا شدن شان و بازگشت به جبهه است و با آن همه تیر و ترکشی که به حاج آقا اصابت می کرد معروف بود که ایشان جذب آهن بالایی دارند! و دیگری خبر شهادتشان در عملیات و الفجر ۸ که پسر خاله خودم هم آنجا شهید شدند و چند روزی از حاج هادی خبر مفقود الاثر شدن و شهادتش را داشتم و روزهای سخت انتظار و بلا تکلیفی از وضعیت شان را به سختی گذرانیدیم و خوشبختانه با بازگشت رزمندگان شاهرودی عملیات ایشان هم به سلامت بازگشتند.

در ساعات و روزهای بعد از فاجعه منا هم یک بار دیگر بی خبری و انتظار را تجربه کردید؟ این دو چه فرقی هم داشت؟

تفاوت میان بی خبری و خبر شهادت همسرم در آن دوره با بی خبری و بلا تکلیفی و انتظار پسرمان در صحرای عرفات آن بود که آن زمان که از حاجی بی خبر شدیم ایشان در جبهه بودند. جنگ بود و ما هر لحظه انتظار خبر مجروحیت و شهادت رزمنده ها را داشتیم؛ اما در مکه مکرمه و حرم امن الهی که



چهار سال بعد، به عشق برادر شهیدم نام تنها پسرم را که در سال ۱۳۶۵ به دنیا آمد را «مجید» گذاشتم و به لطف الهی شخصیت مجید هم با خاطراتی که ما از عموی شهیدش می گفتیم در مسیر عشق به شهدا شکل گرفت.



سال ۸۸ ازدواج کردیم. درست روز ۱۳۸۸/۸/۸ میلاد امام رضا(ع) علاوه بر وجوه مشترک فکری و فرهنگی، نقطه مشترک دیگری هم با هم داشتیم که؛ عمومی هر دوی ما شهید بود و مزار آن دو بزرگوار در گلزار شهدای شاهرود بود و آنجا شده بود پاتوق همیشگی مان بود و با تولد پسرمان (شهاب الدین) دعا کرد؛ انشالله سرباز امام زمان (ع) شود. کارشناس فرهنگی دانشگاه صنعتی شاهرود بود و عاشق امام حسن مجتبی(ع) و برات رفتن به حجش را هم از امام مجتبی گرفت و مدام می گفت: امام کریمان مرادم را برآورده کرد..

در ایام قبل از شهادت ارتباط تصویری و صوتی زنده داشتیم؛ دعا می کرد؛ «شهاب الدین» را می دید و از اینکه قرار بود «محرم» شود و موهای سرش را بزند و اینکه بعد از آن چه شکلی خواهد شد می گفت. اما از ظهر روز حادثه ارتباط ها قطع شد و یک مرتبه به صفحه تلویزیون خیره شدم که تصاویری از منا پخش می کرد و یک باره دنیا آوارشد روی سرم و ما متحیر و از این حادثه تلخ و روزها و ماه های تلخ انتظار نا امیدانه و در آخر هم نامش با آزمایشات میان اسامی شهدا اعلام شد و همسر در یک چشم به هم زدن از کنار ما رفت و به جمع شهدا پیوست.

با پیکر شهید وداع کردید؟

بله! تا روزی که پیکرش به شاهرود نیامد. تا به خانه خودمان نبردمش و با شهاب در کنار پدرش تنها نشدیم. نمی توانستم باور کنم اینها واقعیت است... شهاب آن روزها فقط سه ماه داشت و حالا که دو سال از شهادت همسر می گذرد؛ می خواهم به این فکر کنم که او چطور دوست داشت فرزندش تربیت شود و رشد کند و حالا احساس وظیفه می کنم می دانم او می خواست شهاب الدین سرباز امام زمان (عج) باشد و این کار مرا از همه نظر سخت و حساس می کند. انشالله از عهده اش بر بیایم... ■

خوردن کسی را ببینید، اهل کمک کردن بود و در حال امداد به مجروحین بالاخره در آن فشار و همجه به آن شکل مظلومانه به شهادت رسید.

حال هوای شبهای آخر قبل از شهادت یاران مان در کاروان جانبازان درست مثل شبهای عملیات بود. خودم به شهید مرتضایی روحانی کاروانمان گفتم: نوربالا می زنی... شهید می شنی... و اینها انتخاب شدند و گلچین بهترین امت رسول الله بودند که بدست ناپاک شجره ملعونه آل سعود به شهادت رسیدند. «عید قربان سال ۹۴ در منا؛ اسماعیل ها را به قربانگاه بردند و این بار قرعه شهادت به نام اسماعیل های ما رقم خورد.»

عمق فاجعه منا تا کجاست؟

فاجعه منا آنقدر دردآور و غم بار بود که دل مقام معظم رهبری را نیز به درد آورد و همان طور که رهبری انقلاب فرمودند؛ «فاجعه بسیار تلخ و حیرت انگیز منا نباید فراموش شود». من معتقدم موضع گیری صریح رهبری موجب شد آل سعود از موضع قدرت پایین آمده و جنازه شهدا به کشور بازگردانده شود. شک ندارم آل سعود از افشا شدن دلیل این حادثه خونبار می ترسند و مسئولان نیز اگر کمترین کوتاهی در این افشاسازی داشته باشند خیانت به جانبختگان و ملت مسلمان جهان است.

فاجعه تلخ منا بار دیگر ثابت کرد که آل سعود لیاقت پرده داری "بیت الله الحرام" این حرم امن الهی را ندارد و باید کشورهای اسلامی ضمن تشکیل کمیته حقیقت یاب در خصوص فاجعه منا بازنگری جدی در مدیریت مناسک حج داشته باشند تا زمینه تکرار وقوع چنین جنایاتی توسط رژیم منحوس آل سعود از بین برود.

از همسر شهید (سرکار خانم نفیسه قزوینی) درباره پیوند و زندگی مشترک، اما کوتاهش با شهید یونسیان پرسیدم.

جنگ نبود.

فقط دعا می کردم که خدا بچه ام را برگرداند. و ساعت به ساعت امیدمان کمتر می شد. وقتی صورت برافروخته و چشمان سرخ پدرش را می دیدم نمی توانستم باور کنم چه اتفاقی افتاده. ما باید بر می گشتیم؟ اما مگر بدون مجید می شد....

حاج هادی! مگر روز عید با پسران با هم نبودید؟

حاج مجید زودتر برای رمی جمرات از چادر خارج شد و رفت که رفت. در هتل یک اتاق سه تخته داشتیم در کنار هم. حالا یکی خالی بود و تصور کنید من و همسرم با چه وضعی روبرو بودیم که برگشتیم هتل و وسایل شخصی مجید روی تختش بود. نمی توانستیم قبول کنیم. او همسر و پسرش را خیلی دوست داشت ...

آن روز بر شما چه گذشت؟

فشاری که در صحرای منا به ما و بچه های ما و حجاج ایرانی آمد. در جنگ ندیدم. مشکل من در شهادت برادرم مجید رساندن خبرش به مادر بود. اینجا چه می کردم به پیکرهای بی جان صدها زایری که گروه گروه در کامیون های سعودی روی هم ریخته و به طرز فجیعی در آمده بود. خودم شهید «رضا درودی» را از کاروان خودمان شناسایی کردم ولی مگر کار با این عمق وسیع و با کارشکنی سعودی ها پیش می رفت؟!

به آقای قاضی عسگر گفتم: من در مثلثی گیر نکرده ام، در کانال کمیل گیر نکرده ام، صحنه رد شدن شنی تانکهای بعثی از روی پیکر شهدا در عقب نشینی های عملیات رمضان را دیده ام اما اینجا غوغای کربلاست و حاجیان مظلوم و تشنه و بی گناه و در یک فاجعه تاریخی بزرگ که نمی توانست حادثه باشد شهید شدند.

و اینجا بود که به همسر گفتم: «دل بکن، مجید زنده نیست». بچه ای که هر چه جستجویی کنم به نقطه سیاه در شخصیت سفید و نورانی اش نمی بینم که اینطور پرپر شد. او را می شناختم؛ نمی توانست زمین

به آقای قاضی عسگر گفتم: من در مثلثی گیر نکرده ام، در کانال کمیل گیر نکرده ام، صحنه رد شدن شنی تانکهای بعثی از روی پیکر شهدا در عقب نشینی های عملیات رمضان را دیده ام اما اینجا غوغای کربلاست و حاجیان مظلوم و تشنه و بی گناه و در یک فاجعه تاریخی بزرگ که نمی توانست حادثه باشد شهید شدند



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با همسر و فرزند شهید دکتر غضنفر رکن آبادی

دور وایت زنانه از سفیر شهیدان منا

درآمد

شهید «غضنفر رکن آبادی» برای عموم مردم ایران به عنوان دیپلماتی انقلابی و شاخص در جبهه مقاومت شناخته شده است. شهیدی که آخرین سکانس ماموریتش قرائت پیام مقام معظم رهبری در سرزمین عرفات بود و در فاجعه منا به آرزوی دیرینه اش رسید. در این گزارش با دو روایت کوتاه شفاهی در گفتگو با همسر مکرمه شهید «عذرا حاجی گل‌علی» و دختر گرامی شان «زهرا رکن آبادی» به شرحی از جنبه‌های زندگی خانوادگی و روایت شهادت مظلومانه اش پرداخته ایم که تقدیم خوانندگان شاهد یاران و ویژه نامه شهدای منا می‌شود.

❖ **به عنوان نخستین سؤال از نحوه آشنایی خودتان با شهید رکن‌آبادی بگویید.**

همسر شهید: خانواده ما و شهید رکن‌آبادی در شهر قم همسایه بودیم و من با خواهر ایشان چند سالی هم کلاسی بودم. بعد از اینکه از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم، مادر ایشان به خواستگاری من آمد، اما من هنوز ایشان را ندیده بودم. دو سال پس از خواستگاری اولیه و مراحل آشنایی و رسوم معمول، تصمیم به ازدواج گرفتیم. سال ۶۷ چند ماه بعد از ارتحال امام خمینی (ره) در مراسمی بسیار ساده و تنها با حضور عاقد در منزل، خطبه عقد ما جاری شد و ۲ سال نیز با هم عقد بودیم و در سال ۱۳۷۰ مراسم بسیار ساده عروسی را برگزار کردیم و زندگی مشترکمان رسماً آغاز شد.

❖ **شهید رکن‌آبادی در زمان ازدواج دانشجوی بودند؟**

بله آن زمان در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه امام صادق (ع) مشغول به تحصیل بودند و بین قم و تهران رفت و آمد می‌کردند و هم‌زمان نیز در دو دبیرستان در قم هم به تدریس می‌پرداختند. پس از اتمام تحصیل، در مرداد ۱۳۷۱ به استخدام وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران درآمدند.

❖ **اولین مأموریت شان به کدام کشور بود؟**

اسفندماه سال ۱۳۷۲ به‌عنوان کارشناس به لبنان اعزام شدند و من و دختر اولم که کمتر از ۲ سال داشت همراه ایشان رفتیم. جنگ‌های داخلی لبنان تازه تمام شده بود و جنگ با رژیم صهیونیستی شروع شده بود و منطقه ناامن بود. در مدت ۴ سال و نیم حضور در لبنان، شرایط بسیار سختی را گذراندیم. البته مأموریت شهید ۳ سال بود که آقای علیزاده سفیر آن زمان ایران در لبنان به دلیل عملکرد بسیار خوب شهید رکن‌آبادی این مأموریت را یک سال و نیم دیگر هم تمدید کردند. ما به دلیل ناامنی منطقه به هیچ‌عنوان نمی‌توانستیم از منزل خارج شویم و ترددمان

در زمانی که جنگ بسیار گسترده شد و اماکن مسکونی هم توسط رژیم صهیونیستی بمباران می‌شد، تمام خانواده‌ها یا به سوریه منتقل شدند یا به تهران، باین حال من باز هم نپذیرفتم و گفتم باید حتماً در کنار هم باشیم

بسیار محدود بود. دختر دوم من هم در لبنان به دنیا آمد و حتی اگر بچه‌ها مریض هم می‌شدند باید صبر می‌کردیم تا شهید رکن‌آبادی به منزل بیاید و بعد به پزشک مراجعه می‌کردیم.

❖ **این مشکلات و دوری از خانواده و کشور باعث نشده بود که تصمیم بگیرید به کشور برگردید تا شهید رکن‌آبادی به تنهایی در لبنان بماند؟**

به هیچ وجه! در زمانی که جنگ بسیار گسترده شد و اماکن مسکونی هم توسط رژیم صهیونیستی بمباران می‌شد، تمام خانواده‌ها یا به سوریه منتقل شدند یا به تهران، باین حال من باز هم نپذیرفتم و گفتم باید حتماً در کنار هم باشیم.

❖ **در زمان ازدواج با شهید رکن‌آبادی با سختی‌های شغل ایشان آشنایی داشتید؟ بعد از آن چه چیزی باعث امیدواری شما می‌شد تا در لبنان بمانید و سختی‌ها را تحمل کنید؟**

البته همان‌طور که گفتم در زمان ازدواج ایشان هنوز وارد وزارت امور خارجه نشده بود، اما همان موقع هم به من گفته بود که چنین تصمیمی دارد و از سختی‌های احتمالی کار هم برای من گفته بود و من هم با آگاهی از این وضعیت وارد زندگی با ایشان شده بودم، باین حال دوری از خانواده هم برای من سخت بود. چیزی که برای من امیدبخش بود و زندگی در لبنان را برای من ممکن می‌ساخت، حضور شهید رکن‌آبادی و وابستگی زیاد من به ایشان بود. من حاضر بودم تمام سختی‌ها، ناامنی‌ها و دوری‌ها را تحمل کنم تا در کنار شهید رکن‌آبادی باشم.

❖ **مشغله‌های زیاد شغل شهید رکن‌آبادی باعث نشده بود ایشان از خانواده غافل شوند؟ این**

مشغله بر رفتار ایشان در منزل به‌عنوان پدر و همسر تأثیری نمی‌گذاشت؟

ایشان در مدت‌زمان حضور در منزل، هرچند کوتاه هم که بود همه چیز را جبران می‌کردند و طوری بود که ما احساس کمبودی نداشتیم. برای تمام مدت‌زمان خود در منزل و در کنار ما برنامه‌ریزی داشت. بسیار مهمان‌نواز بود و همواره افراد و دوستانی را به منزل دعوت می‌کرد و خانواده پر رفت‌وآمدی بودیم و این هم بخشی از دلگرمی ما در آن زمان بود.

❖ **اجازه بدهید این سؤال را از دختر شهید هم بپرسیم، احتمالاً نخستین تصاویری که از کودکی خود از پدر در ذهن دارید آمیخته با مشغله و شغل حساس ایشان است، حضور کمتر ایشان در منزل برای شما سخت نبود و ایشان چگونه این کمبود را جبران می‌کرد؟**

دختر شهید: ما پدر را کم می‌دیدیم و بعضی از مسائل مانند پیگیری‌های تحصیلی را مادر انجام می‌داد، اما ایشان بر همه مسائل زندگی ما نظارت می‌کردند و در جریان تمام جزئیات هم بودند و طوری بود که احساس کمبودی در ما باقی نمی‌ماند. ایشان از ساده‌ترین تفریحات مانند رفتن به پارک و نمایشگاه کتاب شخصاً کنار ما بودند. وقتی که کمی سنم بیشتر شد، ایشان درباره مسائل سیاسی روز با من صحبت می‌کرد و من از همان زمان در جریان مسائل روز دنیا بودم. این حمایت و حضور همیشه احساس می‌شد و بسیاری از موارد، چیزهایی را به ما یادآوری می‌کرد که خودمان هم فراموش کرده بودیم و این موضوع حتی بعد از شهادت هم ادامه داشت.

❖ **چطور؟**



شهید قبل از اینکه به سفر حج بروند به من سفارش کرد که حتماً در آزمون استخدامی ثبت نام کنم، اما به دلیل حوادثی که بعداً در منا پیش آمد موضوع ثبت نام را فراموش کردم، اما پدر یک شب به خواب من آمد به من گفت چرا در آزمون ثبت نام نکردی؟

و به نوعی از اولین افرادی بود که بسیج را به خارج از مرزهای کشور رساند. ایشان خانواده بزرگ ایرانی‌ها را در سوریه ایجاد کرد و نوعی انسجام را بین ایرانی‌ها برقرار ساخت.

بعد از پایان مأموریت سوریه چه اتفاقاتی افتاد؟

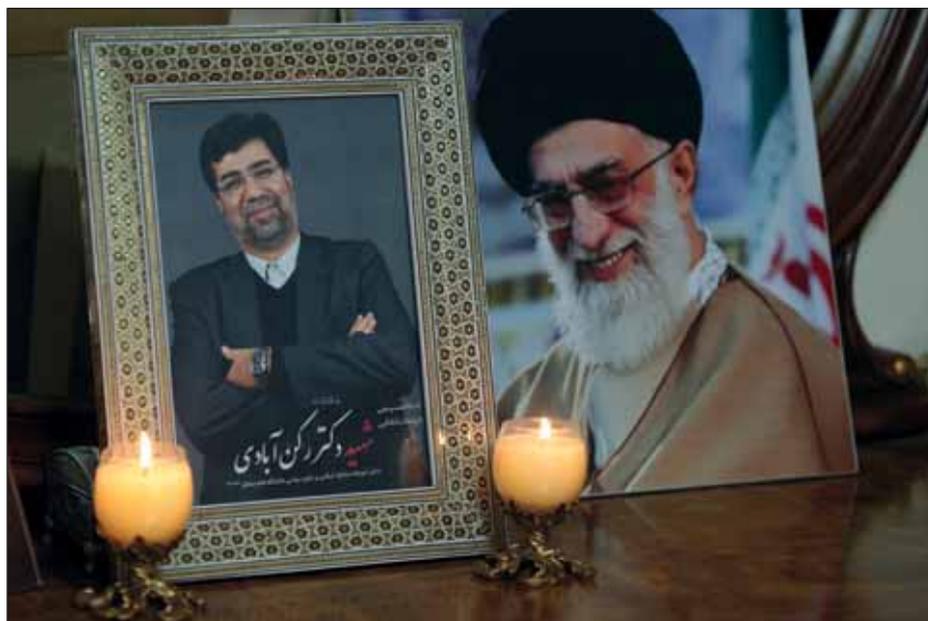
سال ۱۳۸۶ به ایران برگشتیم و ایشان به عنوان رئیس اداره اول خاورمیانه و شمال آفریقا مشغول شدند. در سال ۱۳۸۹ به عنوان سفیر ایران در لبنان انتخاب شدند و دوباره به لبنان رفتیم و با توجه به شناختی که از قبل از ایشان وجود داشت، استقبال گرمی در لبنان از ایشان شد.

به هر حال نام شهید رکن آبادی به نوعی با لبنان گره خورده است.

بله ایشان در لبنان بسیار فعال بودند و از جمله مهم‌ترین رویکردهای ایشان ایجاد اتحاد و برقراری روابط حسنه بین طوایف و گروه‌های مختلف در لبنان بود. البته این تعاملات در زمانی که ایشان سفیر شدند بسیار گسترده‌تر شد و در نخستین حضور ایشان بیشتر به تجربه‌اندوزی در خصوص لبنان و مسائل قومیتی آنجا پرداخت. ایشان به غیر از برقراری ارتباط با حزب الله لبنان که به صورت مستمر در دوره‌های گذشته نیز انجام می‌شد، با تمام طوایف لبنان، حتی آن‌هایی که با ایران ضدیت داشتند ارتباط برقرار کرد. یکی از رویکردهای مهم شهید این بود که به معنای واقعی، در اتاقشان همیشه باز بود و سفارت به نوعی خانه همه ایرانی‌ها بود و شب‌های جمعه همواره مراسم دعا با حضور بسیار زیاد ایرانی‌ها در سفارت برگزار می‌شد. یکی دیگر از برنامه‌های ایشان دیدار با خانواده‌های ایرانی و همچنین دیدار با خانواده شهدای لبنانی بود.

درباره سوءقصدی که به شهید در لبنان شده بود توضیح دهید.

ایشان چندین بار مورد سوءقصد قرار گرفتند که



علاقه بسیارش به تحصیل چه درباره خود و چه درباره دیگران بود. مثلاً در موردی خاطریم هست که خانمی برای تحصیل در مقطع دکترا به لبنان آمده بود و با اینکه آن خانم را نمی‌شناختیم، اما تا زمانی که کارهای اداری ثبت نامش را انجام دهد به واسطه اینکه شهید رکن آبادی می‌گفت شرایط امنیتی هتل‌ها مناسب نیست، در منزل ما حضور داشت. الان وقتی به سر مزار شهید می‌رویم، افراد مختلفی را می‌بینیم که اصلاً آن‌ها را نمی‌شناختیم، اما آن‌ها به نوعی با شهید در ارتباط بودند و از خوبی‌های او برای ما صحبت می‌کنند.

به موضوع قبلی برگردیم، پس از پایان مأموریت نخست شهید رکن آبادی به ایران برگشتید؟

(همسر شهید) بله و بعد از بازگشت به ایران ۴ سال در تهران اقامت داشتیم. بعد قرار شد که برای مأموریت به انگلستان بروند که به دلیل مصادف شدن با حادثه ۱۱ سپتامبر و وجود مشکلات دیپلماتیک، بعد از ۶ ماه برای ایشان ویزا صادر نشد و در نهایت آقای شیخ الاسلام که سفیر ایران در سوریه بودند به ایشان پیشنهاد دادند به عنوان کاردار یا نفر دوم سفارت ایران در سوریه مشغول شوند. سال ۱۳۸۱ بود که به سوریه رفتیم و شهید رکن آبادی ۵ سال به عنوان نفر دوم سفارت و در دوره ۳ سفیر، آقایان شیخ الاسلام، باقری و اخترى به خدمت پرداخت.

در مدت حضور در سوریه چه فعالیت‌های بارزی داشتند؟

یکی از فعالیت‌های ایشان راه‌اندازی ۱۱ پایگاه بسیج در سوریه بود که اعضای مختلفی از ایرانیان سوریه در این پایگاه‌ها حضور داشتند

قبل از اینکه به سفر حج بروند به من سفارش کرد که حتماً در آزمون استخدامی ثبت نام کنم، اما به دلیل حوادثی که بعداً در منا پیش آمد موضوع ثبت نام را فراموش کردم، اما پدر یک شب به خواب من آمد به من گفت چرا در آزمون ثبت نام نکردی؟

این موضوع احساس مسئولیت و همراهی منحصربه‌فرد شما و خواهرهایتان بود؟

(دختر شهید) نه به هیچ وجه، ایشان درباره خواهرها و برادرها هم همین رویکرد را داشتند، به طوری که عمه‌ها و عمه‌های من الان احساس از دست دادن پدر را دارند، نه برادر. حتی دایره این همراهی و هم‌دلی فراتر از آشنایان ما هم بود و بعد از شهادت ایشان تا همین امروز افراد غریبه بسیاری به ما مراجعه می‌کنند و از حمایت‌های شهید رکن آبادی برای ما تعریف می‌کنند و این در صورتی است که ما از این ماجراها هیچ اطلاعی نداشتیم. جالب است که دایره این ماجرا حتی فراتر از ایران و ایرانی‌ها بود و در لبنان در خصوص لبنانی‌ها هم شاهد چنین روابطی با پدرم بودیم.

خاطره مشخصی دارید؟

(دختر شهید) بله، روزی در لبنان جوانی به سفارت مراجعه کرده بود و به شهید رکن آبادی گفته بود که پدرش به شهادت رسیده و به همین دلیل خانواده دختری که به خواستگاری‌اش رفته، مانع ازدواج آن‌ها می‌شوند. شهید رکن آبادی با آن جوان به خواستگاری رفته بود و پدر آن دختر هم که به پدرم و ایران ارادت داشت با ازدواج این دو جوان موافقت کرده بود و پدرم در مراسم ازدواج آن‌ها نیز شرکت کرد.

(همسر شهید): یکی از نکات مهم درباره ایشان

عمه‌ها و عموها هم احساس از دست دادن پدر را دارند، نه برادر. حتی دایره این همراهی و هم‌دلی فراتر از آشنایان ما هم بود و بعد از شهادت ایشان تا همین امروز افراد غریبه بسیاری به ما مراجعه می‌کنند و از حمایت‌های شهید رکن‌آبادی برای ما تعریف می‌کنند و این در صورتی است که ما از این ماجراها هیچ اطلاعی نداشتیم. جالب است که دایره این ماجرا حتی فراتر از ایران و ایرانی‌ها بود و در لبنان در خصوص لبنانی‌ها هم شاهد چنین روابطی با پدرم بودیم



ایشان خبری نداشتیم و اخبار ضدونقیضی در خصوص ایشان می‌شنیدیم.

❖ چه زمانی شهادت ایشان برایتان مسجل شد؟

(دختر شهید) اواخر آبان ماه عکسی از یک پیکر شهید به دست آمده بود که معلوم نبود صد در صد متعلق به پدرمان باشد. قرار شد برای شناسایی و آزمایش «دی ان ای» به عربستان بروم و ۲۸ آبان این سفر انجام شد. عکسی که در آنجا به ما نشان دادند مربوط به پیکری بود که تغییرات زیادی کرد، بود، اما بر اساس برخی نشانه‌ها حدس زدم که ممکن است عکس پدرم باشد و بعد آزمایش انجام شد و ۲ روز بعد هم جواب قطعی آمد و مشخص شد پیکر متعلق به پدرمان است. برای برگرداندن پیکر به کشور با مشکلات زیادی روبرو شدیم و بالاخره در ۶ آذرماه توانستیم پیکر را بیاوریم.

❖ گویا پیکر شهید شرایط خاصی داشت و بخش‌هایی از اجزای داخلی از آن خارج شده بود، درست است؟

(دختر شهید) بله، آثار کالبدشکافی روی سر و سینه ایشان وجود داشت و پس از معاینه پیکر در ایران متوجه شدیم که قلب، کلیه‌ها، ریه، کبد و مغز ایشان از بدن خارج شده است. این ماجرا را از طریق دادسرای جنایی پیگیری کردم و با دیدن سایر عکس‌ها متوجه شدم که تنها پیکری که چنین اتفاقی برای آن افتاده، پیکر پدر ماست. به‌هرحال برای ما مسجل است که پدر من در فاجعه منا به شهادت نرسیده است. یکی از افراد حاضر در محل فاجعه، پس از اتفاق کنار پدرمان بوده و پس از معاینه ایشان متوجه شده که فقط دچار گرم‌زدگی شده است. این شاهد دیده که پدرم سوار آمبولانس شده و آمبولانس ایشان را از محل خارج کرده است و ما مطمئنیم که پدرمان زنده از محل فاجعه خارج شده است. از نظر ما موضوع خروج اعضا از بدن به این دلیل انجام شده که علت اصلی مرگ ایشان مشخص نشود. ■

خواست خداوند بود و به‌هیچ‌وجه نمی‌شد جلوی آن را گرفت. اگر ایشان به سفر حج نمی‌رفت و مثلاً روزی بر اثر تصادف فوت می‌کرد بسیار دردناک بود. شهادت پایان زندگی ایشان نبوده و نیست، من هنوز هم وجود و حضور ایشان را حتی بیشتر از قبل احساس می‌کنم.

❖ از سفر آخر شهید برای مراسم حج بگویید.

ایشان قبل از سفر حج کارهای خود را برای رفتن به یمن انجام داده بود. در آن زمان یمن در محاصره شدید عربستان بود و شرایط بسیار سختی داشت و تمام کارکنان سفارت به‌جز سفیر و یک نفر دیگر به ایران برگشته بودند. همه به ایشان می‌گفتند که شما قبلاً سفیر بودید و نباید زیر نظر یک سفیر دیگر کار کنید، اما به این دلیل که ایشان اصلاً در فکر مقام و منصب نبودند اصلاً به این موضوع اهمیتی ندادند. به‌هرحال تمام کارها برای رفتن به یمن انجام شد، اما راه رفتن به یمن بسته بود و ایشان موفق نشد به یمن برود و در آن مقطع موضوع حج پیش آمد و از طرف سازمان حج و زیارت به‌عنوان استاد مبلغین به سفر دعوت شدند.

❖ شما چطور از فاجعه منا مطلع شدید؟

روز فاجعه، سالگرد وفات عموی من بود و از تهران خارج شده بودم و از طریق رادیو موضوع را شنیدم و هرچه با موبایل شهید رکن‌آبادی تماس گرفتم جوابی نشنیدم. به‌هرحال مدت زیادی از

مهم‌ترین آن زمانی بود که یک بمب‌گذار انتحاری خود را در جلوی سفارت منفجر کرده بود، اما شهید رکن‌آبادی به دلیل تلفنی که در لحظه آخر داشت، چند دقیقه دیرتر از سفارت خارج شده بود و در واقع انفجار قبل از حضور ایشان صورت گرفت. بعد از آن اتفاق ایشان بسیار ناراحت بودند، زیرا همیشه آرزوی شهادت داشت و بارها به من می‌گفت برای شهادت من دعا کن.

❖ وقتی ایشان صحبت از شهادت می‌کردند، شما چه حسی داشتید؟

با توجه به سال‌هایی که کنار شهید رکن‌آبادی بودم، از روحیه شهادت‌طلبی ایشان تأثیر گرفته بودم و این مسئله به خواست بنده هم تبدیل شده است. وقتی ایشان از شهادت صحبت می‌کردند، ممکن بود ناراحت شوم، اما چون می‌دانستم ایشان عاشق شهادت است، برایش دعا می‌کردم که به این خواسته و عشق خود برسد. الان بعضاً افرادی به من می‌گویند که کاش نمی‌گذاشتید به سفر حج بروم، چون می‌دانستید که عربستان ایشان را تهدید کرده و در لبنان هم برنامه ترور ایشان را داشتند، اما من می‌دانم این



گفت و شنود **شاهد یاران** با مرتضی رکن آبادی برادر گرامی شهید

اولین بند وصیت نامه شهید رکن آبادی «آرزوی شهادت» است

درآمد

شهید دکتر غزنفر رکن آبادی نماد ایثار و حماسه، مردی که به دیپلماسی انقلابی معنای تازه ای بخشید و شهادت در منا و پس از مناجات عرفات، در سرزمین وحی برایش یک پایان افتخار آمیز بود. پس از بازگشت وی از ماموریت لبنان به دعوت بعثه مقام معظم رهبری بعنوان عضو هیات علمی به کاروان بعثه ملحق شد و در شهریور ۱۳۹۴ عازم حج شد. در روز عرفه پیام مقام معظم رهبری را در سرزمین عرفات به نحوی کوبنده اجرا کرد. او در روز دوم مهرماه ۱۳۹۴ مطابق با عید قربان به همراه سایر حجج عازم رمی جمرات شد. در مسیر رمی جمرات با ازدحام ایجاد شده از سوی آل سعود خبیث و به هم ریختگی شرایط برای مدت حدوداً ۲ ماه مفقودالانتر بود. سعودیها در رسانه های رسمی خود اعلام می کردند که شخصی با چنین مشخصاتی وارد کشورشان نشده است و این در حالی بود که روز قبل شهید رکن آبادی بیانیه برائت از مشرکان را در حضور صدها هزار نفر در سرزمین عرفات قرائت کرده بود و میلیونها نفر نیز از طریق تلویزیون شاهد اجرای این برنامه بودند. آنچه در ادامه می خوانید گفت و شنود شاهد یاران با مرتضی رکن آبادی برادر گرامی شهید است که برای نخستین بار به ناگفته هایی از شخصیت و کارنامه شهید دکتر غزنفر رکن آبادی می پردازد و تصویری را برای انتشار در اختیار «شاهد یاران» قرار می دهد که به نیت شهادت برادرش گرفته است.

❖ با سلام جهت ورود به گفت و شنود لطفاً مقدمه ای درباره خانواده و خاستگاه فکری شهید بفرمایید:

شهید دکتر غضنفر رکن آبادی در سحرگاه یکم فروردین ماه ۱۳۴۵ همزمان با اذان صبح در اولین روز بهار و در یک خانواده مذهبی در شهر مقدس قم بعنوان اولین فرزند خانواده پای به عرصه وجود نهاد. به گفته پدر و مادر، ایشان از همان اوایل سنین کودکی رفتارشان با افراد هم سن و سال خود بسیار تفاوت داشت. اهل تفکر و مطالعه بود. بیشتر وقت خود را صرف نیکی کردن به اطرافیان می کرد. چهره جلدی و نگاه نافذش از همان اوایل کودکی بخوبی او را از دیگران متمایز میکرد و اغلب بستگان و فامیل را تحت تاثیر قرار میداد تا جایی که همه

می داد. از حدود ۱۵ سالگی نماز شب میخواند. همیشه به همسایگان و دوستان کمک میکرد. ۱۲ سالگی او با پیروزی انقلاب اسلامی همزمان بود. در همان سنین در صحنه های تظاهرات فعالانه ظاهر میشد. حضور در بسیج را به عنوان رسالت انقلابی خویش قلمداد میکرد و بیشتر ساعاتی روز را در دوره جوانی در بسیج می گذراند. نگاه تکلیف گرای شهید دکتر رکن آبادی به مسئولیت انقلابی خود از او عنصر موثر و فعالی در جامعه، مدرسه و محله ایجاد نموده بود. تلمذ نزد اساتید اخلاق یکی از رویه های ایشان بود. برای اولین بار در سن ۱۵ سالگی عازم جبهه های جنگ شد و همیشه با وجود حضور در جبهه به گونه ای برنامه ریزی میکرد که هیچ گونه افت

دانشگاه امام صادق ع کشاند. همیشه از تحصیل در این دانشگاه ابراز رضایت میکرد. حضور در دانشگاه امام صادق (ع) زمینه ساز آشنایی او با انقلابیون و تفکرات انقلابی و ارتباط گیری وی با مبارزین برجسته انقلابی زمان خود و از جمله شیخ سعید شعبان، سید عباس موسوی (دبیر کل سابق حزب الله) و ... شد. اگرچه شهید بعنوان یک دانشجو لازم بود تا بیشتر وقت خود را صرف تحصیل علم کند ولیکن با وجود صرف وقت و انرژی بسیار در حوزه های دیگر همواره دانشجوی ممتاز دانشگاه نیز بودند.

❖ زمینه های علاقمندی شان به فعالیت در وزارت امور خارجه چگونه تکوین یافت؟
تحصیل در رشته علوم سیاسی و معارف اسلامی



سید حسن نصرالله در مراسم خداحافظی او در شورای حزب الله گفته بود که طی ۳۰ سال گذشته که ما با رکن آبادی آشنایی داریم او همواره حامی حزب الله بوده است و ما او را عضو حزب الله میدانیم در حالیکه در آن زمان (دو سال قبل از شهادت) رکن آبادی فقط ۲۴ سال سابقه خدمت در وزارت خارجه را داشت و البته شهید رکن آبادی همواره به این همراهی خود با حزب الله می بالید

فامیل آینده ای متفاوت از دیگران را برای او پیش بینی میکردند.

خانواده پدری شهید رکن آبادی کلاً متشکل از ۴ فرزند پسر و ۴ فرزند دختر است که شهید رکن آبادی فرزند ارشد خانواده بودند. از ایشان سه فرزند دختر نیز به یادگار مانده است (زهرا، فاطمه و ریحانه).

❖ از سالهای کودکی و نوجوانی با برادران گرامیتان بفرمایید و اینکه چطور به سمت فعالیت های انقلابی متمایل شدند؟

شهید رکن آبادی از همان زمان کودکی به دنیا اعتنائی نداشت. اهل درس و مطالعه و عبادت بود. اشتیاق زیادی به مسجد رفتن داشت. کمک کردن به اولیا در امور خانواده از ویژگیهای بارز او بود. کارهای محوله را همیشه به دقت و درستی انجام

دانشگاه امام صادق ع (مهرماه ۱۳۶۴) فرصتی شد تا او با نهضت های اسلامی بصورت عمیق تر آشنا شده و با اهتمام فراوان در کنفرانسهای قدس که در تهران برگزار میشد شرکت نماید. تسلط او به دو زبان انگلیسی و عربی (در کنار زبان ترکی که از همکلاسی هایش در دانشگاه آموخته بود) و اشتیاق او به جهاد بسرعت او را در صف حامیان جدی مقاومت فلسطین و لبنان قرار داد و اشتیاق او به جهاد در راه خدا سبب شده بود تا وی جزء دوستان بسیاری از مبارزان فلسطینی و لبنانی گردد. ارتباط با شهید سید عباس موسوی (دبیر کل سابق حزب الله)، سید حسن نصرالله، شیخ سعید شعبان و ... از همان اوان جوانی برای او میسر شد. در این مسیر نیز پیشنهاد همکاری در وزارت امور خارجه

تحصیلی در مسیر تحصیلاتش رخ ندهد چه در ایام دبیرستان و چه در ایام دانشگاه؛ و این روند تا پایان دفاع مقدس ادامه داشت. آخرین باری که از جبهه باز میگشت همزمان با اجرایی شدن آتش بس میان ایران و عراق بود.

❖ ایشان در چه سالی وارد دانشگاه شدند و دوران دانشجویی و مراحل تحصیل شان چگونه گذشت؟

شهید رکن آبادی در سال ۱۳۶۴ از طریق آزمون در دانشگاه امام صادق (ع) پذیرفته شد. در حالیکه امکان ادامه تحصیل او در دانشگاههای مشهور کشور وجود داشت اما اشتیاق فراوان او به تحصیل در حوزه علوم دینی و علوم انسانی او را بسوی

سپاه قدس در تحولات منطقه میگفت. هنوز تعریف های بلند او از مجاهدتهای خالصانه سردار همدانی، سردار اسدی، سردار شاطری و عماد مغنیه را بخاطر دارم و هیچ گاه از خود نپرسیدم در این میان شما در کجای ماجرا قرار دارید.

شهید رکن آبادی عرصه دیپلماسی را عرصه مبارزه با ظلم و استکبار میدید و با تمام وجود تلاش می کرد با بهره گیری از همه ظرفیت های خود از مظلومین دفاع نماید همین امر سبب شده بود تا دیپلمات های کشورهای دیگر او را مردی سرسخت و جدی بدانند. العربیه در اوایل جنگ سوریه آنگاه که شهید رکن آبادی در ابتکار عملی دیپلماتیک طی نشست در منزل خود سفرای سوریه و روسیه را برای مواجهه موثر با معارضین سوری فراخوانده بود در تحلیلی از او چنین یاد کرد: غضنفر و اسد

سویدای وجودش ایمان داشت و وعده های الهی را در بیش از سه دهه حضورش در جبهه های مختلف از دفاع مقدس تا سوریه و لبنان به عینه دیده بود. نمایندگان جنبش حماس و جهاد اسلامی در تهران همواره از دوستان صمیمی او بودند که در کنار آنها همواره احساس شغف میکرد و خود را در مبارزه می دید و لذا در حوزه مقاومت اسلامی در لبنان مانند عضوی از مقاومت تلاش می کرد. بیهوده نیست که خالد قدومی نماینده جنبش حماس در تهران در جملات بلندی او را این گونه معرفی می کرد: "شهید دکتر غضنفر رکن آبادی دوستدار فلسطین و مقاومت بودند و به همین خاطر سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت را به خانه امنی برای فلسطینیان و رهبران مقاومت تبدیل کرده بود. ایشان نزد فعالان و رهبران مقاومت فلسطین

به او داده شد و شهید گرانقدر از همان اوایل ورود به این وزارتخانه همواره به عنوان یک عنصر کلیدی ادای تکلیف نموده است. بیهوده نیست که سید حسن نصرالله در مراسم خداحافظی او در شورای حزب الله گفته بود که طی ۳۰ سال گذشته که ما با رکن آبادی آشنایی داریم او همواره حامی حزب الله بوده است و ما او را عضو حزب الله میدانیم در حالیکه در آن زمان (دو سال قبل از شهادت) رکن آبادی فقط ۲۴ سال سابقه خدمت در وزارت خارجه را داشت و البته شهید رکن آبادی همواره به این همراهی خود با حزب الله می بالید.

❖ **اهم فعالیت های و شرح خدمات ارزشمند شهید رکن آبادی در دوران حضورشان در لبنان و سوریه را بیان بفرمایید؟**

العربیه در اوایل جنگ سوریه آنگاه که شهید رکن آبادی در ابتکار عملی دیپلماتیک طی نشستی در منزل خود سفرای سوریه و روسیه را برای مواجهه موثر با معارضین سوری فراخوانده بود در تحلیلی از او چنین یاد کرد: غضنفر و اسد هر دو به معنای شیر هستند و به تحقیق رکن آبادی سرسخت بشاراسد می باشد



دو شهید فاجعه منار یک قاب شهید آیت الله مسلم قالی پور گیلانی و دیپلمات انقلابی شهید دکتر رکن آبادی

هر دو به معنای شیر هستند و به تحقیق رکن آبادی از حامیان سرسخت بشاراسد می باشد.

❖ **ولایت فقیه در نگاه دکتر رکن آبادی از منظر اندیشه و عمل را چگونه ترسیم می کنید؟**

شهید رکن آبادی انسانی ولایتمدار و ولایت پذیر بود و کلا نقشه و مسیر زندگی او بر اساس قرب و رضای الهی و اجرای فرامین حضرت آقا تنظیم شده بود به گونه ای که تمام برنامه های زندگی شهید و اهداف و فعالیت های وی گام به گام بر مبنای نیازهای کشور و مطالبات مقام معظم رهبری شکل می گرفت. ولایتمداری شهید رکن آبادی همیشه نه فقط در مقام گفتار که در عمل متجلی می شد. همواره خود را سربراز جان برکف ولایت می دانست و تمامی سخنان ایشان در مجالس مختلف منطبق با فرمایشان مقام معظم رهبری بود و همواره تلاش می کردند که در سایه فرمایشات حضرت آقا حرکت کنند، نه یک گام جلوتر و نه یک گام

و بویژه حماس شخصیت و چهره ای شناخته شده و محبوب بودند. شهید رکن آبادی شخصیتی فعال و خدوم و طرفدار وحدت اسلامی و شجاع و مدافع سرسخت آرمان فلسطین بودند و مبارزان فلسطینی و گروههای مقاومت هیچ گاه جانفشانی ها و خدمات ایشان را به مقاومت از یاد نخواهند برد.

❖ **از دغدغه ها و دل مشغولی های برادران بگوئید. بویژه درباره مقاومت اسلامی لبنان و فلسطین و جهان اسلام.**

به رغم حضور بسیار نزدیک ایشان در لایه های موثر مقاومت به واسطه مسئولیت های سیاسی هیچ گاه از نقش خود در تحولات منطقه چیزی نمی گفت و عاشقانه از مجاهدتهای مومنانه حزب الله و

نفرت عمیق و جدی از صهیونیسم جهانی و رژیم اشغالگر قدس برای او که هم مطالعات نظری درباره چگونگی شکل گیری ایده آن داشت و هم با حضور در مصر و سوریه و لبنان از نزدیک با جنایات این رژیم نژادپرست آشنا شده بود سبب شده بود تا همواره در کنار مجاهدان فلسطینی و لبنانی مانند یک سربراز در صف مبارزه حضور داشته باشد و به افشای ماهیت ضدبشری آن پردازد و آرزوی اضمحلال آن را به عمل نزدیکتر سازد. هنوز تکرار عبارت سیدحسن نصرالله که می گفت اسرائیل مانند خانه عنکبوت سست است از زبان او با آن لبخند پرمعنا تداعی میشود، هیچگاه بیاد نداریم که از هیمنه و کبکبه اسرائیل و امریکا چیزی گفته باشد. انگار او به قدرت ایمان و امداد الهی از



عقب تر. همیشه از اطرافیان خود می خواست که پیرو خالص ولایت باشند و در همه حال حامی رهبر باشند و این موضوع در وصیتنامه ایشان کاملاً برجسته می باشد بطوری که این موضوع در اولین بند وصیت نامه شهید رکن آبادی در کنار آرزوی ایشان برای شهادت درج شده است و از تمامی بستگان درخواست کرده است که از مسیر التزام عملی به ولایت فقیه خارج نشوند.

ولایتمداری شهید رکن آبادی در زمان امام راحل نیز قابل ذکر است که پس از فرمان امام مبنی بر تشکیل بسیج، انرژی بسیار زیادی را در این راه گذاشت تا جایی که پس از سالها بعنوان یک دیپلمات مطرح در قضایای بین المللی همواره به بسیجی بودن خود افتخار می کرد و البته بسیجی بودن او در عرصه دیپلماسی به این معنا بود که در هر میدان و عرصه‌ای که به تخصص و توانمندی او نیاز بود خالصانه حضوری فعال و موثر می یافت و نمونه بارز آن نیز زمان جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله است که در آن زمان که رکن آبادی یک دیپلمات بود اما بسیجی وار سوار بر موتورسیکلت عملیات امداد رسانی (دارو، غذا و ...) به لبنان را هدایت می کرد. رکن آبادی که در طول سالهای دفاع مقدس دوشادوش سایر رزمندگان برای تحقق فرمان های امام راحل تلاش کرده بود در سالهای اخیر نیز از هیچ تلاشی برای تحقق فرمایشات حضرت آقا مضایقه و فروگذار نکرد.

در روزهای پایانی زندگی خود تا شهادت نیز همواره تاکید بر مسیر روشن ولایت داشت و آخرین پیامی که همگان از او شنیدند همان پیام معظم رهبری به کنگره حج بود که شهید رکن آبادی آن را با آن لحن کوبنده قرائت کرد و خاری در چشم مستکبرین شد.

از ایشان درباره مسئله شهادت شان سخن و یا گفته ای به یاد دارید؟

شهادت در راه خدا همواره یکی از آرزوهای ایشان بود. در مدتی که در حج حضور داشتند در تماس های اینترنتی با فرزندان برخی شهدا برای آنان نوشته بود که دعا کنید تا من هم به پدران شهید شما ملحق شوم. در طول سالهای پس از جنگ همواره حسرت میخورد که چرا باید از رفقای شهید خود بازماند.

گویا ایشان در دوران مختلف خدمت در سوریه و لبنان مورد سوء قصد تروریستها قرار گرفته بودند درباره این موضوع هم بفرمایید:

نخستین بار که از برنامه ریزی ترور شهید رکن آبادی آگاهی یافتم سال ۱۳۷۸ بود که در یکی از سایت های غربی او را به همراه شهید عماد مغنیه بعنوان Wanted (تحت تعقیب) اعلام کرده بودند. سالهای سال بود که برای ترور او برنامه

ریزی کرده بودند اما تقدیر و مشیت الهی بر خدمت بیشتر او به محرومان و مستضعفان تعلق گرفته بود. شهید رکن آبادی در طول مدت حضور خود در سوریه و لبنان که جمعا چیزی حدود ۱۵ سال می شود از ترورهای بسیاری گریخت اما تنها یک یا دو بار عملیات های ترور ایشان رسانه ای شد که آخرین تروری که ایشان از آن نیز جان سالم بدر برد عملیات تروریستی ای بود که زیر نظر بندر بن سلطان رییس وقت سرویس امنیتی سعودی در حمله به سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت در سال ۱۳۹۲ رخ داد که طی آن بیش از ۲۰ نفر و از جمله رایزن فرهنگی (شهید انصاری) و همسر یکی از دیپلمات ها (شهیده رقیه حسین زاده) و تعدادی دیگر از کارکنان لبنانی سفارت به همراه تعدادی از عابران محلی به شهادت رسیدند.

در سفر آخر چگونه عازم حج شدند؟

از ماهها قبل از موسم حج از او خواسته شده بود که بعثه مقام معظم رهبری را در موسم حج همراهی کند. هشدارهای زیادی از اطرافیان و بویژه از سوی من در خصوص خطرناک بودن سفر به کشور عربستان سعودی به وی داده می شد اما او همواره می گفت امروز حضور در این جبهه برای من تکلیف است. او سراسر عمر خود را در جبهه های مختلف سپری کرده بود و حضورش را در موسم حج سال ۹۴ در راستای وظایف دینی و سیاسی اش ارزیابی می کرد. همواره آرزوی شهادت می کرد

آخرین تروری که ایشان از آن نیز جان سالم بدر برد عملیات تروریستی ای بود که زیر نظر بندر بن سلطان رییس وقت سرویس امنیتی سعودی در حمله به سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت در سال ۱۳۹۲ رخ داد که طی آن بیش از ۲۰ نفر و از جمله رایزن فرهنگی (شهید انصاری) و همسر یکی از دیپلمات ها (شهیده رقیه حسین زاده) و تعدادی دیگر از کارکنان لبنانی سفارت به همراه تعدادی از عابران محلی به شهادت رسیدند

همچنانکه این آرزو اولین بند وصیت نامه وی بود.

آیا پیکر مطهر شهید رکن آبادی دو بار توسط سعودی ها مورد کالبد شکافی قرار گرفت؟

پس از نیش قبر و بیرون آوردن پیکر شهید رکن آبادی برای انتقال به تهران دو برادر دیگر بنده که برای این کار به عربستان رفته بودند متوجه وجود جای برش بر روی پیکر می شوند و سعودی ها

اطمینان داشتیم که سعودی ها از فرصت حضور رکن آبادی در خاک عربستان سعودی به سادگی نخواهند گذشت و این موضوع را بارها و بارها به ایشان گوشزد کرده بودم اما هر بار ایشان به من گفته بود که برای من حضور در ایران، لبنان، عربستان و ... یک معنا دارد. او به هدفش فکر می کرد که خدمت به اسلام بود و نهایت مسیرش که همیشه آرزوی آن را داشت (شهادت). دولت سعودی از ساعتهای اول فاجعه منا نسبت به سرنوشت برادرم ابراز بی اطلاعی میکرد تا جایی که حتی اعلام رسمی هم کردند که ایشان وارد خاک سعودی نشده است در نهایت هم جنازه ای را تحویل دادند که حدود ۶۰ روز از دفن آن می گذشت. بنظر من قضایا باید اتفاق بیفتد تا تداعی گر ظلم ظالمان در عصر عاشورا باشد. دنیا امروز در عصر فرهنگ و تمدن باید شاهد این ظلم ها و ستم ها باشد تا آنچه در تاریخ عاشورایی میخواند را بتواند تا حدی درک کند.

❖ جمهوری اسلامی چگونه می تواند به احقاق حقوق شهدای منا عمل کند؟

بنظرم احقاق حقوق شهدای منا در همان چند مطالبه ای که حضرت آقا فرمودند خلاصه و به اکمال می رسد. عذر خواهی سعودی ها از ملت های مسلمان، تشکیل کمیته حقیقت یاب، پذیرش مسئولیت فاجعه منا از سوی سعودی ها، احقاق حقوق شهدا و ... مواردی هستند که بنا به فرمایش مقام معظم رهبری باید پیگیری شوند اما تا به امروز که حدود ۲ سال از این جنایت هولناک در منا می گذرد متأسفانه شاهد فراموشی این فاجعه از سوی مسئولانی هستیم که در این امر مسئولیت دارند.

❖ در پایان اگر خاطره ویژه و خواندنی از شهید عزیز دارید بیان بفرمایید؟

هر لحظه حضور در نزد شهید برای من خاطره است چرا که هیچ گاه کلام غیرسودمند از ایشان نشنیده ایم و لحظه و گفتار و رفتار وی برای بنده درس آموز بوده است. روزی که در حال عزیمت به لبنان به عنوان سفیر تام الاختیار جمهوری اسلامی ایران بود اطمینان داشتیم که ایشان شهید خواهد شد بنابراین عکسی را به نیت شهادتش با ایشان گرفتم اما پس از بازگشت از ماموریت حدود ۵ ساله از سفارت لبنان با خود اندیشیدم که او چگونه و در کجا شهید خواهد شد؟ شهادت در راه خدا همواره یکی از آرزوهای ایشان بود و من به هر حال خوشحالم که خداوند مزد تلاشها و زحمات ایشان را داد و در بهترین لباسها و در بهترین مکانها او را میهمان عرش کبریایی خود ساخت.

❖ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید ■



برخی از مسئولان ارشد کشوری در سخنرانی خود به زنده بودن شهید رکن آبادی بعد از جنایت منا اشاره داشته اند. درباره علت دقیق شهادت هم با توجه به تخلیه کامل امعا و احشای بدن و مغز متأسفانه بررسی های پزشکی قانونی در داخل کشور در خصوص علت شهادت و زمان شهادت ایشان به نتیجه نرسید. بیکری که تحویل ما شد حدود ۵۰ روز از دفن آن می گذشت و تغییرات زیادی در آن رخ داده بود به همین دلیل و نبود امعا و احشای دیگر متأسفانه کار درباره زمان و علت شهادت نافرجام ماند.

❖ از حج ۹۴ و فاجعه منا آنچه حاکمان وهابی بیت الله الحرام با ضیوفالرحمان کرده اند چه تعبیری دارید؟

سحرگاه دوم مهر سال ۹۴ بود که همراه با سایر حجاج از مزدلفه وارد سرزمین منا شد و در همان لحظات آغازین صبح عازم رمی جمرات شد. اما در صحنه سازی و برنامه ریزی صورت گرفته توسط صهیونیست های سعودی گرفتار شد، همانهایی که بارها و بارها اقدام به ترورش کردند که حمله به سفارت جمهوری اسلامی در بیروت و شهادت ۲۸ تن و مجروح ساختن دهها تن دیگر تنها یک نمونه آن است.

حدود ساعت ۱۲ ظهر بود که از فاجعه منا توسط تلویزیون آگاهی یافتیم و از همان لحظه اول به خانواده ام گفتم " حاجی را بردند ". من



اولین بند وصیت نامه شهید رکن آبادی در کنار آرزوی ایشان برای شهادت درج شده است و از تمامی بستگان درخواست کرده است که از مسیر التزام عملی به ولایت فقیه خارج نشوند

اعلام می کنند که این برش ها برای نمونه برداری صورت گرفته است. پس از انجام مراحل قانونی برای انتقال پیکر شهید به تهران دوباره این پیکر مورد کالبد شکافی سعودیها به بهانه پروتکل های بهداشتی قرار می گیرد و مغز، کلیه ها، کبد و تمامی امعا و احشای وی تخلیه می گردد تا جایی که پزشکی قانونی جمهوری اسلامی ایران به همین دلیل نتوانست علت شهادت و زمان شهادت برادرم را مشخص کند. سوالی که برای ما وجود دارد این است که چرا شهید رکن آبادی تنها کسی بود که پیکرش به این صورت مورد کالبد شکافی و سرقت اعضا قرار گرفت؟!

❖ فرضیه زنده بودن شهید رکن آبادی در روز فاجعه منا چقدر محتمل است؟ درباره علت دقیق شهادت نتیجه قطعی حاصل شده است؟



شناخت نامه دومین دیپلمات شهید فاجعه منا شهید محمدرحیم آقایی پور
در گفت و شنود شاهد یاران با همسر شهید خانم راضیه طهوری

دیپلمات شهید تصویر حقیقی از انقلاب اسلامی بود

درآمد

شهید محمدرحیم آقایی پور، دیپلمات جمهوری اسلامی ایران در کشورهای لیبی، فرانسه و اسلوانی در قامت یک سفیر انقلابی و سخت کوش بیست و هفت سال صادقانه خدمت کرد. از کارشناس سیاسی در وزارت خارجه شروع کرد، رایزن دوم سفارت ایران در خاورمیانه و شمال آفریقا، طرابلس و پاریس و اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در «اسلوانی» بود و سرانجام در لباس احرام و در روز عید قربان سال ۱۳۹۴ در فاجعه منا در سن پنجاه و یک سالگی به شهادت رسید. قریب به دو سال پس از شهادت دیپلمات اخلاق مدار وزارت خارجه با همسر مکرمه شهید به گفتگو نشستیم. خانم راضیه طهوری در طول همه این سالهای پرفراز و نشیب همراه و همسنگر صبوری برای شهید آقایی پور بوده‌اند و در این گفت و شنود سیمای تازه‌ای را از همسر بزرگوار و عروج کرده‌اش پیش چشم ما به تصویر می کشد. حاصل، مصاحبه‌ای است خواندنی که تقدیم شما می شود



اولین مأموریت ایشات «طرابلس» (لیبی) بود. ان ایام لیبی تحریم بود. ما باید به ترکیه می رفتیم و از آنجا به تونس و سپس به طرابلس سفر می کردیم.

❖ چه مدت در لیبی بودید؟

ابتدا مأموریتشان سه ساله و در سمت کارشناس سیاسی سفارت مشغول به کار شدند اما با توجه فعالیت‌ها و خدمات شایسته‌شان یک سال دیگر هم به‌عنوان رایزن دوم سفارت جمهوری اسلامی در طرابلس ادامه کار دادند.

❖ از فعالیت‌های شهید آقایی پور در این دوره چیزی به خاطر دارید؟

طبیعی بود که ما در جریان بسیاری از کارهای تخصصی‌شان قرار نمی‌گرفتیم. ایشان به زبان عربی مسلط بودند و طبیعتاً ارتباط خوبی با مردم آنجا برقرار می‌کردند؛ و از طرفی خیلی مایل بودند تا برنامه‌های مذهبی سفارت پر رونق باشد لذا خودش با صوت عربی زیبایی که داشت در مراسم مختلف قرآن و دعای کمیل می‌خواند. این مأموریت‌ها هیچ‌وقت تأثیر و تغییری بر اصول فکری و احوال معنوی ایشان نداشت و همیشه فرمایشات رهبر نصب العین کارهایش بود.

❖ می‌توانید مثالی هم بزنید؟

شهید آقایی پور همیشه می‌گفتند اینکه ما بگوییم؛ فدایی رهبر هستیم، کافی نیست و عملاً باید به گفته‌های ایشان ملتزم بود. زمانی که حضرت آقا در بحث حمایت از کلاهی ایرانی را مطرح کردند،

را از باقی بچه‌ها متمایز کرده بود. آن «شهید» ویژگی‌های شخصیتی خاصی داشت و به «پسر نمازخوان روستا» معروف بود. تا دوره دبیرستان در لاهیجان بود. علاقه ویژه‌ای به تحصیل در حوزه علمیه داشت. یک سال و نیم تحصیلی هم در قم بود و بعد از آن وارد دانشگاه امام صادق (ع) شد. ایشان جزو اولین فارغ‌التحصیلان این دانشگاه بود.

من در حوزه الزهرا (س) درس می‌خواندم و ایشان هم دانشجوی علوم سیاسی بود. سال ۱۳۶۵ به واسطه دوست مشترکی که همسر هم‌کلاسی‌شان بود آشنا شدیم و چهار پنج ماه بعد عقد ازدواج ما هم به لطف خدا توسط حضرت آقا (مقام معظم رهبری) خوانده شد. یاد می‌آید آن روز شش عروس و شش داماد خدمت ایشان رسیدیم و آقا خطبه عقد ما را خواندند.

❖ پس یک زندگی دانشجویی و طلبگی را آغاز کردید؟

بله. ازدواج ساده‌ای داشتیم. خانه کوچکی اجاره کردیم. آن‌هم در حال و هوای دل‌نشین سال‌های اول انقلاب و سختی‌های سال‌های جنگ. که توام با سختی‌ها شیرینی‌ها و آرامشی هم بود. جوان‌های الآن شاید برایشان غریب باشید ولی ما یک زندگی پر از خاطرات معنوی داشتیم که حالا گاهی برایشان دل‌تنگ می‌شوم.

❖ شهید آقایی پور از آغاز دهه هفتاد وارد وزارت امور خارجه شدند. اولین مأموریتشان کجا بود؟ و شما از چه زمانی با ایشان همراه شدید؟

هیچ‌وقت حس نکردم از فضای غرب لذت برده باشد و احساس می‌کردم همیشه معذب‌اند و این فضا را فقط به خاطر وظیفه کاری‌شان تحمل می‌کرد. گاهی از حقوقش مبلغی کم می‌کرد و کنار می‌گذاشت و پول آب و برق دفتر نمایندگی را پرداخت می‌کردند و بچه‌ها که سوال می‌کردند می‌گفت: جمهوری اسلامی حالا یک بار هم ما برای آن خرج کنیم!

❖ از زندگی شهید آقایی پور بفرمایید و اینکه آشنایی و ازدواج شما با ایشان چطور شکل گرفت؟

شهید محمدرحیم آقایی پور متولد اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۳ در روستای «بیجار بسته سر» از توابع لاهیجان در استان گیلان بودند. او در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شد که اهل نماز اول وقت بودند و حتی پدر ایشان مقید به «دعای سمات» بودند. مادر مکرمه شهید - که در قید حیات هستند - برای ما روایت می‌کرد که: در دو سال شیردهی همیشه با وضو بوده‌اند. و همین دقت‌های مادرانه او

ایشان به شدت به این امر مقید بودند.

در مجموع چند سال از زندگی مشترک شما در خارج از کشور گذشت؟

۱۰ سال در مأموریت بودیم. چهار سال طرابلس سه سال فرانسه سه سال اسلونی. از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ در لیبی، ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ در پاریس و از سال ۱۳۸۶ تا نیمه سال ۱۳۸۸ در اداره دوم غرب اروپا و ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ در اسلونی بودیم.

زندگی شما به عنوان خانواده یک سفیر جمهوری اسلامی در اروپا چگونه می گذشت؟

ما از فضای ایران دور شده بودیم اما شهید خلأ غربت را با محبت خودش جبران می کرد و با بچه ها در تفریحات سالمی که امکانش بود همراه می شد. از بازی های شهر بازی تا دویدن زیر باران. با مهر بی حدشان یک فضای امن روحی و معنوی برای من و بچه ها فراهم آورده بودند. یک بعد ویژه در سلوک ایشان همیشه پررنگ بود و آن هم وجه عبادی شان بود. به یاد دارم که یک اتاق مختص نماز داشت و در سفرها بر نوافل تأکید می کرد. جلسه دعای کمیل هفتگی شان ترک نمی شد. ایام محرم و فاطمیه از نمایندگی های وین و سایر شهرها دعوت می کرد. یاد هست سال اول در اسلونی خودش برای مراسم دهه محرم و نذری ها شخصاً کمک می کرد و با وجود اینکه تعداد ایرانی ها در اسلونی کم بود، سخنران و مداح می آورد و پایه گذار این مراسم ها در آن جا بود.

همکاران و دوستان شهید از شهید به عنوان یک دیپلمات انقلابی یاد می کنند، نظر تان در این باره چیست؟

تلاش ایشان این بود که در یک کشور خارجی، تصویری از انقلاب باشد. او علاوه بر کار جهادی در سفارت همیشه تأکید داشت که رفاه و آسایش ما مدیون خون شهدا است و نباید هیچ وقت این را فراموش کنیم. او در جزئی ترین امور تربیتی دقت نظر داشت؛ خودش بچه ها را از مدرسه به منزل می آورد. نگاه تفریح سالم بچه ها بدون مواجهه با آسیب های موجود در فضای زندگی در غرب و تذکر و توجه و تربیت آن ها و آخر هم تأکید بر اصالت های اسلامی داشت.

با این گفته ها! ما با سفیری روبرویی که گویی در غرب زندگی نمی کند؟

با این تعبیر موافقم، هیچ وقت حس نکردم او از فضای غرب لذت برده باشد و احساس می کردم همیشه معذباند و این فضا را فقط به خاطر وظیفه کاری شان تحمل می کرد. گاهی از حقوقش مبلغی کم می کرد و کنار می گذاشت و پول آب و برق دفتر نمایندگی را پرداخت می کردند و



شهید آقایی پور تعریف کرد: خواب دیدم مقام معظم رهبری جایی ایستاده اند و چند نفر نزد ایشان می روند و دستشان را می بوسند. من جلو نرفتم. احساس کردم آقا اذیت می شوند. چند لحظه بعد حضرت آقا پیش من آمدند و من در کنار ایشان قدم می زدم و ایشان با مهربانی با من حرف می زدند و همان جا به من «وعده حج» دادند...

بچه ها که سوال می کرد می گفت: جمهوری اسلامی این قدر برای ما خرج کرده که حالا یک بار هم ما برای آن خرج کنیم!

معمولاً نماز جماعت در منزل برگزار می کردیم و از پسر می خواست تا بعد نماز مطلبی یا حدیثی را آماده کند و برایمان ارائه دهد و تأکید همیشگی شان استفاده از مطالب با سند معتبر بود.

از کارهای فرهنگی شهید در اسلونی می توانید مواردی بیان کنید؟

سال آخر مأموریت اسلونی خوشبختانه ما شاهد علاقه مردم به اسلام بودیم شهید آقایی پور کتاب «شعبه در اسلام» علامه طباطبایی را سفارش دادند و ترجمه شد و به زبان اسلونیایی منتشر کرد و

یاد دارم که با استقبال بسیار خوبی همراه شد و ما سه نسخه از این کتاب به ایران آوردیم که یک نسخه را هم من بعد از شهادتشان خدمت رهبری تقدیم کردم و یک نسخه به آقای دکتر ظریف وزیر امور خارجه دادیم.

از نحوه اعزامشان به حج سال ۹۴ بفرمایید؟ آیا مأموریت کاری رفتند؟

بله! خاطره های ما بی اختیار با سفر آخر گره می خورد. چند هفته قبل از حج سال ۹۴ گفت: «سفر حج امسال به مأموریت می روم. و اگر مشرف شوم این بار به نیابت از پدرم اعمال را انجام می دهم». بالینکه چند لباس احرام داشت اما این بار هم لباس نو خرید. قبل از سفر خوابی می بینند. علی رغم روحیه ای که داشت اما این خواب را با شور و شوق تعریف می کرد و نه تنها برای من برای بچه ها و دامادها و همکارانش هم تعریف کرده بود.

شهید آقایی پور تعریف کرد: خواب دیدم مقام معظم رهبری جایی ایستاده اند و چند نفر نزد ایشان می روند و دستشان را می بوسند. من جلو نرفتم. احساس کردم آقا اذیت می شوند. چند لحظه بعد حضرت آقا پیش من آمدند و من در کنار ایشان قدم می زدم و ایشان با مهربانی با من حرف می زدند و همان جا به من «وعده حج» را دادند...

توانستید خواب شهید را برای رهبری بازگو کنید؟

بله! خوشبختانه دو دیدار با رهبری بعد از شهادتشان داشتم و برایشان نقل کردم.

ایشان چه فرمودند؟

در همان دیدار اول خواب شهید را به حضرت آقا عرض کردم و رهبری به «حج مقبول» تعبیر کردند.

از حال و هوای خانواده در روزهای آخر بفرمایید. آخرین روزها چطور گذشت؟ بدرقه شان کردید؟

صبح روز پنجشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۹۴ خودش صبحانه آماده کرد. سه نامه برای بچه ها نوشت و وصیت کرد. تا ظهر همه بچه ها آمدند و نماز جماعت خواندیم. برای رفتن عجله داشت، هم حال او عوض شده بود هم من و هم بچه ها. دخترم حبیبه اصلاً رضایت به رفتنش نداشت و دلهره عجیبی داشت. نمی دانم چرا حس بدرقه مسافر را نداشتیم. گفت؛ زودتر می رود تا با پرواز همان روز به دعای کمیل مدینه برسد.

و این ارتباط تا کی و کجا ادامه داشت؟ کاروان شان مدینه اول بود؟

بله و روزهایی که در مدینه بودند همه چیز عادی به نظر می رسید و تماس ها و ارتباط اینترنتی و

به محض ورودشان به مکه مکرمه؛ از تماس‌ها و احوالشان متوجه شدم کاملاً عوض شده‌اند. حتی در حرف زدن هم صمیمی نبود. عذرخواهی می‌کرد. از ما بریده بود در غرق در دعا و نماز شده بود



عکس شهادت نشان می‌دهد که در بیمارستان به شهادت رسیده‌اند. واقعه مشکوک است. حضرت آقا از همان ابتدا، هم همدردی کردند، هم پیام‌های قاطع دادند و هم جنایت این خائنان را با پیام‌های صریح به گوش همه رساندند. اگر این مواضع نبود، قطعاً آل سعود، جنازه‌های شهید را هم به ایران نمی‌داد. ۷۴۰۰ شهید را قطعاً نمی‌شود با یک قید «بی‌تدبیری» همراه کرد و به سادگی فاجعه عجیبی را با این وسعت به فراموشی سپرد. برخی از وسایل شهادی منا پیدا شده و به خانواده‌ها تحویل می‌دادند. جالب اینجاست که در آن فاجعه، چند گوشی موبایل سالم مانده بود که یکی، گوشی شهید ما بود؛ با تمام خاطرات و پیام‌ها... ■

وزارت خارجه حالشان خوب است و سرشان شلوغ نمی‌توانند تماس بگیرند. سه روز در بی‌خبری بودیم؛ سه روز و دو شب و ما تنها دل‌خوش به دو خبر جعلی می‌توانستیم کمی بخوابیم. نگران آقای رکن‌آبادی هم بودیم. بعدها متوجه شدیم که آن‌ها تا لحظه شهادت هم باهم و ظاهراً تا بین الطلوعین بیدار بوده‌اند. انتهای روز سوم خبر شهادت را به صورت ناگواری شنیدیم. گروه تلگرامی دانش‌آموختگان دانشگاه امام صادق (ع) را با تبلت همسرم رصد می‌کردم؛ همه پیام‌ها درباره «منا» بود خبر شهادت ایشان را اعلام کرد... «شهید شده است».

می‌دانید شهادت شهید آقای پور در فاجعه منا چطور اتفاق افتاده است؟

تلفنی‌مان برقرار بود و همه چیز عادی و مدام با بچه‌ها و نوه‌اش صحبت می‌کرد. اما به محض ورودشان به مکه مکرمه؛ از تماس‌ها و احوالشان متوجه شدم کاملاً عوض شده‌اند. حتی در حرف زدن هم صمیمی نبود. عذرخواهی می‌کرد. از ما بریده بود در غرق در دعا و نماز شده بود.

عید قربان کجا بودید و چگونه از فاجعه منا باخبر شدید؟

تا بعد از ظهر روز عید در منزل برادرم میهمان بودیم، گوسفندی به رسم هر ساله قربانی کردند و دعای عرفه خواندیم. هیچ خبری از منا نداشتم. آن‌قدر از حاج آقا اطمینان داشتم و جنبه‌های احتیاطی‌شان را می‌شناختم که نگران نبودم. اصلاً حادثه روز جرتقیل مکه را خودم تلفنی به ایشان گفته بودم و خبر نداشتمند. آن روز آرامش عجیبی داشتم. تا اینکه از طریق برادرم در جریان اخبار منا قرار گرفتم. بچه‌ها خیلی خیلی نگران بودند... من به بچه‌ها می‌گفتم: به خاطر این بی‌خبر گذاشتن و تماس نگرفتن وقتی به سلامت برگردد باید همه ما را به سفر کربلا بفرستد.

از شهادتشان چطور مطلع شدید؟ چه چیز شهادتشان را برایتان محرز کرد؟

اولین چیزی که شهادت‌شان را برای ما محرز می‌کرد؛ بی‌خبری‌اش بود؛ او در یک روز عادی هم هرکجا و در هر مأموریتی بود حداقل دو بار تماس می‌گرفت و این برنامه ارتباط و تماس او هیچ‌وقت قطع نمی‌شد. روز اول واقعه ارتباط‌ها قطع بود، بچه‌ها به همه‌جا زنگ می‌زدند از وزارت خارجه تا سازمان حج. آقای قاضی عسگر که ایشان را می‌شناختند و خودشان به اسلوونی آمده بودند. کسی هم خبر درستی نداشت. می‌گفتند: گروه





گفت و شنود **شاهد یاران** با خانواده آیت‌الله محمدرضا مؤیدی قمی

ناگفته‌هایی از زندگی سراسر مبارزه **شیخ الشهدای منا**

درآمد <<

شهید آیت‌الله محمدرضا مؤیدی قمی از یاران امام خمینی (ره) در نهضت ایشان بود و سال‌هایی از عمر خود را در زندان‌های رژیم شاه گذراند. پس از پیروزی انقلاب نیز مدتی به امور اجرایی پرداخت و پس از آن به حوزه علمیه بازگشت و تا پایان عمر در سنگر علم به خدمت پرداخت. این مرجع تقلید بیش از ۵۰ بار به زیارت خانه خدا مشرف شده بود و در چهلمین سفر حج واجب خود، در فاجعه منا به شهادت رسید. برای بررسی ابعاد زندگی مبارزاتی، سیاسی، علمی و همچنین اتفاقات آخرین روزهای زندگی‌شان با خانم طاهره فقیهی همسر و حجج‌الاسلام محمدعلی و محمدحسن مؤیدی فرزندان ایشان به گفت‌وگو پرداختیم





نیروی هوایی است که بیشتر ساکنان آن از پرسنل ارتش و گارد شاهنشاهی بودند و فضای منطقه امنیتی و درباری بود، اما آیت‌الله مؤیدی توانست بسیاری از این افراد را جذب انقلاب کند.

نمونه خاصی از افرادی که توسط ایشان جذب جریان انقلاب شدند را به خاطر دارید؟

بله، یکی از تاپیست‌های ساواک به نام «اصغر رفیع پور» از طریق ایشان جذب انقلاب شد و بسیاری از اسناد مهم ساواک را به دست ایشان می‌رساند، چون بیشتر اطلاعاتی‌ها و اسناد توسط او تایپ می‌شد و همین مسئله باعث اطلاع یافتن آیت‌الله مؤیدی از برنامه‌های ساواک می‌شد.

خود شما هم در مسیر مبارزات ایشان همراه بودید؟

بله ما هم هر پنجشنبه بعد از ظهر به بهشت زهرا می‌رفتیم و اعلامیه‌های امام خمینی (ره) را پخش می‌کردیم و بعد هم در شب از زیر در منازل باقی اعلامیه‌ها را پخش می‌کردیم.

دوران زندان ایشان چگونه گذشت؟

ایشان تا سال ۱۳۵۷، ۶ مرتبه دستگیر شد و زندان‌های مختلفی مانند زندان قصر، اوین، کمیته مشترک و قزل‌قلعه را تجربه کرد. همین‌طور به دامغان و بیجار تبعید شدند. سرانجام روزی که شاه از کشور فرار کرد، ایشان به همراه جمعی دیگر از زندانیان آزاد شدند.

ایشان در زندان با چه افرادی هم بند بودند؟

با مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید آیت‌الله شاه‌آبادی، مرحوم آیت‌الله منتظری و شهید آیت‌الله ربانی املشی هم بند بودند و با مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز هم‌سلول بودند.

خاطره خاصی از دوران زندان ایشان دارید؟

حجت‌الاسلام محمدحسن مؤیدی (فرزند شهید): وقتی برای ملاقات ایشان به زندان می‌رفتیم، ملاقات

برخورد می‌شد. از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین راه‌های اطلاع‌رسانی در خصوص نهضت امام (ره) نیز همین اجتماعات بودند و بهترین وسیله برای این کار مراسم دعا بود. مأمورین ساواک با پوشش مبدل در این مراسم حضور پیدا می‌کردند تا بفهمند شخص برگزارکننده مراسم کیست و با او برخورد کنند، اما شهید مؤیدی هر بار به نحوی از دست مأمورین فرار می‌کرد.

از آن مراسم و چگونگی فرار از دست مأمورین برای شما چیزی گفته بودند؟

بله، ایشان هر بار روشی را پی می‌گرفت تا شناسایی نشوند، به‌عنوان مثال یک بار عمامه خود را بر می‌داشتند، یک‌بار عمامه سفید خود را با عمامه سیاه جابجا می‌کردند، بعضاً لباس دیگری بر تن می‌کرد، یا وقتی مردم بر می‌خواستند ایشان نشسته از لابلای جمعیت فرار می‌کرد. حتی ایشان برای اینکه به‌طور کلی شناسایی نشوند و سوابق قبلی ایشان برای ساواک مشخص نشود، نام خانوادگی خود را در شناسنامه تغییر دادند. فامیلی پدر و برادران ایشان «حاجی حسینی» بود و ایشان فامیلی خود را به می‌دزاده یا مؤیدی تغییر دادند. یکی از روش‌های جالب ایشان برای شعار دادن در مراسم دعا مطرح کردن آن‌ها به زبان عربی و به‌صورت دعا بود و مأمورین ساواک متوجه آن نمی‌شدند، اما طلبه‌ها که به زبان عربی تسلط داشتن پیام را دریافت می‌کردند.

از زمان حضور ایشان در تهران بفرمایید.

از جمله اقدامات ایشان در تهران مربوط به روز ۱۷ شهریور است که ساماندهی بخشی از مردم و تظاهرات توسط ایشان انجام شد. بخش دیگری از فعالیت‌های ایشان بعد از حضور در شهر تهران انجام شد و ایشان مسجد حسنی در خیابان نیروی هوایی را تبدیل به یکی از پایگاه‌های مهم مبارزه علیه رژیم شاه کردند و افرادی چون مرحوم فلسفی، کافی و غفاری را برای سخنرانی به آن مسجد دعوت می‌کردند. نکته مهم درباره این مسجد واقع شدن آن در منطقه

اجازه بدهید اولین سؤال را از همسر شهید پیرسیم، از نحوه آشنایی با ایشان و خاطرات آن دوران برای ما بفرمایید.

همسر شهید (طاهره فقیهی): نیمه شعبان سال ۱۳۴۳ ازدواج کردیم. در همان سال ایشان را به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم شاه دستگیر و تبعید کردند. بعد از اینکه ایشان از تبعید برگشت، مراسم عروسی ما برگزار شد. همان سال مأمورین ساواک نیمه‌شب به منزل ما حمله کردند و ایشان را دستگیر کردند و به زندان بردند. من در آن زمان باردار بودم و فرزند اولم بر اثر فشاری که در پی حمله ساواک به من وارد شد، فوت کرد. در آن دستگیری دوم حاج‌آقا را به تهران بردند و ۴ ماه در زندان انفرادی نگهداری کردند و در این مدت هیچ خبری از ایشان نداشتیم.

از ایشان چند فرزند به یادگار مانده است؟

حاصل زندگی ما ۴ پسر و ۲ دختر است که تمام فرزندان ایشان و دامادها دارای تحصیلات حوزوی هستند.

دلیل اصلی دستگیری‌های پی‌درپی ایشان چه بود؟

در آن دوران همراه داشتن هرگونه اطلاعیه و متنی در باره امام خمینی (ره) جرم محسوب می‌شد. منزل ایشان پایگاهی بود که کار نگهداری و توزیع اطلاعیه‌های امام (ره) در آن انجام می‌شد. در حمله به منزل ما تمام کتابخانه ایشان را زیر و رو کردند و در نهایت مقادیری اعلامیه، رساله امام (ره) و همچنین کتابی از امام خمینی (ره) که برای حاج‌آقا مؤیدی حاشیه‌نویسی کرده بودند را کشف کردند. در آن زمان نخستین اعلامیه‌هایی که از امام (ره) صادر می‌شد، در شهر قم توسط شهید مؤیدی تکثیر و پخش می‌شد. به‌غیر از این، برگزاری مراسم دعای توسل در قم کاری بود که برای نخستین بار توسط ایشان انجام شد. در آن زمان تجمعات برای حکومت شاه بسیار مهم بود و به‌خصوص با تجمعاتی که بار مذهبی و سیاسی داشت

در زمان شاه همراه داشتن اطلاعیه‌های امام (ره) جرم محسوب می‌شد و منزل شهید مؤیدی در واقع پایگاهی بود که کار نگهداری و توزیع اطلاعیه‌های امام (ره) در آن انجام می‌شد. در حمله ساواک به منزل ایشان تمام کتابخانه را زیر و رو کردند و اعلامیه، رساله امام (ره) و همچنین کتابی از امام خمینی (ره) که برای ایشان حاشیه‌نویسی کرده بودند را کشف کردند

شهادت مؤیدی مجمع عالی تفسیر حوزه‌های علمیه را ایجاد کردند و در حال حاضر بیش از ۱۰۰۰ استاد در این مجمع عضو هستند. ایشان همچنین بیش از ۲۰ سال به تدریس خارج فقه می‌پرداخت و در واقع صاحب فتوا و نظر خاص در هر مسئله فقهی بودند

از پشت شیشه با گوشی انجام می‌شد، اما بچه‌ها را برای دیدار حضوری پیش بستگان می‌بردند. یکی از این دفعات که می‌خواستیم پدر را ببینیم، در جیب من کاغذی پیدا کردند که موقع بازی با دوستان در مدرسه بر روی آن نوشته بودیم «شاه خر است» و همین باعث شد کتکی از مأمور زندان بخورم.

دورانی که ایشان در زندان بودند شرایط زندگی به چه شکل بود؟

حجت‌الاسلام محمدعلی مؤیدی (فرزند شهید): خوشبختانه مادر ما در زمان نبود پدر کار ایشان را هم انجام می‌دادند و نمی‌گذاشتند مشکلی احساس کنیم. ضمن اینکه شهید مستمراً در زندان نبود و زمان‌هایی هم در منزل بودند. همچنین عموی کوچک ما که از شهدای دفاع مقدس است نیز در زمان‌های زندانی بودن پدر در منزل ما بودند و به ما کمک می‌کردند.

کمی درباره این عمومی شهید بفرمایید.

ایشان در ابتدای جنگ از نیروهای شهید چمران بودند و در سوسنگرد به اسارت درآمد و حتی از ایشان صوتی نیز در رادیو عراق پخش شد، اما بعدها رژیم بعثی منکر حضور ایشان در جمع اسرا شد و با اینکه شهادت ایشان برای ما مسجل است، اما هیچ‌گاه پیکر ایشان به کشور بازنگشت و چند سال پیش پلاکی از ایشان به خانواده داده شد.

پس از پیروزی انقلاب آیت‌اله مؤیدی به چه فعالیت‌هایی پرداخت؟

حجت‌الاسلام محمدحسن مؤیدی: دقیقاً در مقطع انقلاب ایشان با جلب نظر همافرهای نیروی هوایی به پادگان نیروی هوایی رفتند و سلاح‌هایی را از آنجا خارج کردند و در اختیار انقلابیون قرار دادند. پس از پیروزی انقلاب و در همان روزهای نخست ایشان به‌عنوان امین الاموال از طرف امام (ره) به‌عنوان متولی ۴ کاخ مهم شاه به انجام وظیفه پرداخت. شهید مؤیدی کمیته ویژه قصر فیروزه را تشکیل داد تا به حفظ و حراست این اموال که در واقع بیت‌المال بود بپردازد.

این فعالیت حفظ و حراست تا چه زمانی ادامه داشت؟

تا ۱ سال و نیم این اموال در اختیار ایشان بود و بعد از آن اموال تحویل دادستانی شد. شهید مؤیدی پس از آن از طرف امام خمینی (ره) به‌عنوان مسئول حوزه علمیه سیستان و بلوچستان انتخاب شدند و با هدف ایجاد وحدت بین شیعه و سنی به این استان رفتند.

تمام خانواده با ایشان به سیستان و بلوچستان رفتید؟

خیر تنها بنده با ایشان به این استان رفتم و این مأموریت ۲ سال طول کشید.

درباره خاطرات ایشان از مأموریت سیستان و بلوچستان بفرمایید.

در شهر زاهدان حوزه علمیه کوچکی وجود داشت که ایشان حوزه علمیه فعلی را که کنار مصلاهی این شهر قرار دارد با مساحت ۱۶ هزار متر بنا کردند. ایشان به حوزه علمیه اهل تسنن هم سرکشی می‌کردند و آنجا را تحت پوشش داشتند. در صداوسیما آنجا نیز به ارائه درس‌های معارف می‌پرداخت و در دانشگاه آنجا نیز به تدریس می‌پرداخت. آخر هفته‌ها نیز به تهران می‌آمدند و در دانشگاه شریف به تدریس می‌پرداختند.

پس از اتمام این مأموریت ۲ ساله چه اتفاقاتی رخ داد؟

حدود سال ۱۳۶۲ ایشان به شهر قم بازگشتند و در آنجا به تدریس در حوزه علمیه پرداختند و به‌نوعی سنگر خود را عوض کردند و وارد عرصه علمی شدند. البته در آن زمان در شهر قم نیز از اعضای جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه بودند که نقش زیادی در مسائل و خط‌دهی‌های سیاسی داشت.

دوران حضور ایشان در حوزه علمیه قم به چه صورت بود؟

ایشان از رکن‌های مهم حوزه بودند، زیرا از شاگردان امام خمینی (ره) و مراجعی چون آیت‌الله‌العظمی بروجردی، آیت‌الله‌العظمی میلانی، آیت‌الله‌العظمی محقق داماد و آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی بودند و این

موضوع ایشان را از نظر علمی در موقعیت خاصی قرار داده بود. به همین دلیل ایشان همواره در زمره اساتید مطرح حوزه بودند. در دوران دفاع مقدس نیز ایشان بارها به جبهه‌ها رفتند و بیش از ۹ ماه سابقه حضور در جبهه‌ها را دارند.

در خصوص آثار شهید آیت‌الله مؤیدی، کتاب‌ها و مقالات ایشان برای ما بفرمایید.

ایشان مقالات و کتاب‌های متعددی در رشته‌های گوناگون داشتند. در حوزه فقه استفتائات و رساله ایشان موجود است. در بحث تفسیر تألیفاتی به نام حبل‌المتین داشتند. همچنین کتابی در حوزه ولایت و حکومت داشتند که بر اساس سخنان نورانی امیرالمؤمنین (ع) نوشته شده بود که به‌صورت منشور حکومت اسلامی و به زبان روز نگارش شده است. همچنین بیاناتی از حضرت علی (ع) را در کتابی با عنوان «قبساتی از امیر کلام» جمع‌آوری کرده‌اند. کتاب «سی قدم به کوی دوست» نیز از دیگر آثار ایشان است.

در خصوص کلاس‌های درس ایشان نیز بفرمایید.

شهید مؤیدی در ۳ رشته به تدریس می‌پرداختند. ایشان جزو معدود اساتیدی بودند که کلاس‌های روزانه تفسیر را برگزار می‌کردند. مواردی چون فقه و اصول هر روز در حوزه تدریس می‌شود، اما تا پیش از ایشان به این صورت نبود که تفسیر به‌صورت روزانه تدریس شود و ایشان از بنیان‌گذاران تدریس تفسیر روزانه بودند. ایشان مجمع عالی تفسیر حوزه‌های علمیه را ایجاد کردند و در حال حاضر بیش از ۱۰۰۰ استاد در این مجمع عضو هستند. ایشان همچنین بیش از ۲۰ سال به تدریس خارج فقه می‌پرداخت و در واقع صاحب فتوا و نظر خاص در هر مسئله فقهی بودند. درس دیگر ایشان مباحث مربوط به اهل بیت (ع) به‌خصوص نهج‌البلاغه بود که این مورد هم تا پیش از ایشان تا حد زیادی مغفول مانده بود.

اتفاقاً تصویر آیت‌الله مؤیدی در افکار عمومی با تفسیر قرآن پیوند خورده است.



با مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید
آیت‌الله شاه‌آبادی، مرحوم
آیت‌الله منتظری و شهید آیت‌الله
ربانی املشی هم بند بودند
و با مرحوم آیت‌الله هاشمی
رفسنجانی نیز هم‌سلول بودند



حجت‌الاسلام والمسلمین سید ریاض حکیم فرزند آیت‌الله العظمی حکیم همراه ایشان بود و نقل می‌کرد که تا کوچه ۲۰۴ با هم همراه بودند و در آنجا به دلیل فشرده‌گی جمعیت به تدریج از هم جدا شدند. در آنجا یکی از شهدای دیگر منا به نام آیت‌الله قلی پور گیلانی همچنان همراه ایشان بود و دست ایشان را گرفته بود و هر دوی این بزرگواران با هم به شهادت رسیدند. پیکر آیت‌الله مؤیدی ۱۸ روز بعد از عید قربان پیدا شد، اما پیکر شهید قلی پور با اینکه همراه ایشان بود، بعد از ۱۰۴ روز پیدا شد و به کشور بازگشت.

حجت‌الاسلام محمدعلی مؤیدی: مدتی که پیکر آیت‌الله مؤیدی هنوز کشف نشده بود، ایشان به خواب چندین نفر از ما آمدند و گفتند آیه ۲۶۰ سوره بقره را بخوانید تا بدن من پیدا شود. ما هم این آیه را خواندیم و پیکر ایشان کشف شد. البته ارتباط ایشان با ما تنها مربوط به آن زمان نبود و هنوز هم هر وقت که نیاز به راهنمایی خاصی داشته باشیم، به خواب ما می‌آیند و ما را راهنمایی می‌کنند. از جمله نکات جالبی که چندین مرتبه در خواب ما را راهنمایی کرده‌اند، نحوه برگزاری مراسم روضه‌ای بود که خودشان متولی آن بودند و دغدغه آن را داشتند.

مزار شهید مؤیدی کجاست؟

در حجره ۳۵ حرم حضرت معصومه (س) و در کنار همشیره و داماد مقام معظم رهبری دفن هستند.

مراسم ایشان چگونه برگزار شد؟

تقریباً تمام مراجع حضور داشتند یا نماینده خود را فرستاده بودند. از طرف رهبر معظم انقلاب هم رییس دفتر و آقازاده ایشان حضور داشتند. همچنین رییس مجلس شورای اسلامی، جمعی از وزرای کابینه، رییس دفتر بازرسی مقام معظم رهبری و رییس حوزه‌های علمیه کشور در مراسم حضور داشتند و نماز بر پیکر ایشان هم توسط آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی خوانده شد.

در پایان نکته‌ای درباره ایشان باقی مانده است که بفرمایید؟

حجت‌الاسلام محمدعلی مؤیدی: ناگفته‌ها درباره زندگی ایشان بسیار زیاد است، زیرا زندگی ایشان زوایای مختلفی داشت. بعد اخلاقی، سیاسی، عرفانی، معنوی و علمی نیاز به بررسی‌های زیادی دارد. ■

حجت‌الاسلام محمدعلی مؤیدی: بسیاری از حالات ایشان در این اواخر تغییر کرده بود. در دعای ابو حمزه این عبارت آمده که «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَاءَكَ» یعنی خداوند! لقا و دیدار خود را برای من دوست‌داشتنی کن و ایشان این عبارت را در دعای قنوت خود می‌خواندند. دوستان نقل می‌کردند که در عرفات و منا نیز حالات و رفتار ایشان تغییر کرده بود و در شب آخر صدای حق‌گریه ایشان به گوش می‌رسید.

حجت‌الاسلام محمدحسن مؤیدی: در این سفر آخر دو اتفاق برای ایشان رخ داد که ذکر آن لازم است. ایشان یکبار در مکه دستگیر شدند و به نقل از حاج آقا مولایی دبیر نشریه افق حوزه که با ایشان همراه بود، ماجرا از این قرار بوده که جمعی از طلاب در حیاط مسجدالنبی به دنبال آیت‌الله مؤیدی حرکت می‌کردند و به تدریج شیعیان از کشورهای مختلف برای ابراز ارادت، دور ایشان جمع شدند و جمعیت بزرگی گرد آمد. سعودی‌ها هم شدیداً به تجمعات حساس هستند و وقتی از دوربین‌ها این صحنه را دیدند، سریع به محل آمدند و ایشان را دستگیر کردند. خلاصه ایشان چند ساعتی بازداشت بودند و با پیگیری‌های مسئولان ایران بالاخره آزاد شدند. موضوع دیگر نیز این بوده که شیعیان مدام از ایشان درخواست می‌کردند تا برایشان سخنرانی کند و ایشان هم طبق معمول بسیار تند صحبت می‌کردند و برای سخنرانی هر شب به یک هتل می‌رفتند. در یکی از این سخنرانی‌ها کاغذی به ایشان دادند که روی آن نوشته بود در بین جمعیت جاسوس‌هایی هستند و بعد هم خبر دادند که هرچه سریع‌تر سخنرانی باید تمام شود و خلاصه ایشان را از در دیگر هتل فراری دادند.

از نحوه شهادت ایشان اطلاعی دارید؟

حجت‌الاسلام محمدحسن مؤیدی: شاهدان برای ما نقل می‌کردند که افراد بسیاری صبح موقع عزیمت به سراغ ایشان آمدند و خواستند که با آن‌ها همراه شود، اما ایشان با توجه به تجربه طولانی در مورد حج می‌دانست که ابتدای روز مسیر بسیار شلوغ است و با آن‌ها همراه نمی‌شد. بالاخره چند نفر به ایشان خیلی اصرار می‌کنند و ایشان زودتر از زمانی که تصمیم داشت، عازم می‌شوند.

بله، زیرا در فقه و اصول افراد بسیار فعالیت کرده‌اند، اما بحث تفسیر خصوصاً به صورت درس در حوزه، موردی بود که توسط آیت‌الله مؤیدی در حوزه علمیه انسجام یافت. تفسیر قرآن سابقاً جزو درس‌های فرعی حوزه بود که الزامی برای شرکت طلاب در آن وجود نداشت و معمولاً در روزهای تعطیل برگزار می‌شد. ایشان آن‌قدر این موضوع را پیگیری کردند تا تفسیر قرآن به یکی از دروس اصلی حوزه تبدیل شد.

به موضوع شهادت آیت‌الله مؤیدی بپردازیم، ایشان شهریور سال ۱۳۹۴ به سفر حج رفتند، در این باره بفرمایید.

ایشان علاقه بسیاری برای سفر حج داشتند. پیش از انقلاب به عنوان روحانی کاروان فعالیت می‌کردند و در آن زمان به این دلیل که سفر حج تشکل خاصی نداشت، ایشان بعضاً مدیریت کاروان‌های اعزامی را نیز بر عهده داشتند.

آیت‌الله مؤیدی چند بار به سفر حج رفته بودند؟

ایشان ۵۳ مرتبه به سفر حج رفته بود و بارها به حجاج دیگر تأکید می‌کردند که از خدا تقاضای یک سفر حج نداشته باشید و بنده خودم ۴۰ سفر حج را از خدا خواسته‌ام و آخرین سفر ایشان هم که به شهادت منجر شد، در واقع چهلمین حج واجب ایشان بود. ایشان قبل از اعزام به حج سال ۱۳۹۴ فرمود که این سفر آخر من است.

وقتی ایشان گفت سفر آخر، شما چه فکری کردید؟

همسر شهید: قطعاً تصور نمی‌کردیم که ایشان دیگر باز نمی‌گردند. بچه‌ها به ایشان اصرار داشتند که دیگر به سفر حج نروند، زیرا سن ایشان بالا رفته بود و پای ایشان هم درد می‌کرد. حتی به ایشان گفتیم که شاید درست نباشد که شما به عنوان مرجع تقلید در جایگاه پاسخگویی به سؤالات روحانیون کاروان‌ها باشید و تأکید خانواده به نرفتن ایشان بود. ایشان چندین سال هم بود که برای حج تمتع نرفته بودند. به‌ر حال بنا بر استخاره شد و آیه‌ای که در استخاره آمده بود مضمونی داشت که در آن از دعوت به سوی بهشت از طرف خداوند صحبت شده بود.



مروری بر سلوک شخصیت **استاد شهید حوزه علمیه قم**
آیت الله قلی پور گیلانی در گفت و شنود شاهد یاران با فرزند شهید

اندیشمند نواندیش حوزه علمیه قم از «پیاده روی اربعین» تا **شهادتگاه منا**

درآمد

نویسنده توانمند حوزه علمیه قم، شهید آیت الله مسلم قلی پور گیلانی (عارف) در سوم شهریور ۱۳۴۳ در شهرستان رودسر استان گیلان به دنیا آمد. در سال ۱۳۶۰ همزمان با تاسیس مرکز مدیریت حوزه علمیه قم وارد حوزه شد. دروس سطح را در دو مدرسه مرحوم آیت الله گلپایگانی و مدرسه رضویه در کمتر از شش سال به اتمام رساند. همزمان با تحصیل درس خارج به تحصیل در رشته حقوق دانشگاه مفید پرداخت و دروس خارج را نزد بزرگانی همچون مرحوم آیت الله العظمی فاضل و آیت الله العظمی وحید خراسانی تلمذ نمود. آثار او در میان طلاب حوزه بسیار محبوب است و بیش از ۸۰ مجلد کتاب از تألیفات سودمند از وی برجای مانده است.

ایشان یکی از چهره های شاخص شهدای حادثه دلخراش منا، شهید آیت الله مسلم قلی پور گیلانی است. آنچه می خوانید مروری بر سیره حیات این محقق پرتلاش به روایت فرزند شهید (محمد حسین قلی پور) است. در اتاق مطالعه و کتابخانه آن شهید برای گفت و گو مقابل فرزندش نشسته ام. نگاهم مدام دور می زند به میان قفسه کتابها و میز مطالعه ساکن و سردی که همگی فضای غریب و غمگینی ساخته اند از فقدان مردی که کتابخانه اش مملو از منابع طراز اول «فقه»، «اصول»، «فلسفه» و «حقوق» است. به یاد روزها و شب هایی که او اینجا غرق در کوشش و پژوهش و دعا و عبادت بوده است و همراه می شوم با خاطرات و حیات روحانی معلم پرتلاش حوزه علمیه آیت الله مسلم قلی پور گیلانی.

در دوره دبیرستان چندین بار فرصت پذیرش رشته های پزشکی و اعزام به خارج برایشان پیش آمد ولی چون علاقه به حوزه داشتند، تصمیم گرفته بودند که در حوزه بمانند. تحصیلات سطح را که معمولاً ده ساله تمام می شود را ۵-۴ ساله گذراندند

صورت مستمر در اخلاق و سلوک عرفانی خدمت ایشان کسب فیض نمودند.

مقید بودند که هر سال به «پیاده روی اربعین» مشرف بشوند. به ما توصیه می کردند که همیشه چند دعا را روزانه بخوانیم. خیلی مراقب بچه ها و برادرها بودند. سال ۹۳ وقتی از حج برگشتند، به پیاده روی اربعین مشرف شدند. به همه هم اطلاع می دادند که اگر می خواهند همراهشان بروند. معمولاً تعداد زیادی هم با ایشان همراه می شدند.

شهید قلی پور گیلانی نامی آشنا برای طلبه های دوره سطح است. و در بین طلاب طرفداران سرسختی دارد از آثار و نوشته های تخصصی شان هم توضیحاتی بفرمایید:

در حوزه همیشه در کمیسیون های علمی حضور داشتند، به خصوص در بحث های نوین آموزشی فعال بودند. اولین دوره کتب شان در حوزه از اواسط دهه هفتاد منتشر شد. موضوعات کتاب ها فقهی، زندگی نامه ائمه (ع) و سیره پیامبر (ص) بود. به طور کلی بر روی فقه، اصول، تفسیر و فلسفه متمرکز بودند. ۸۰ جلد کتاب دارند. از این هشتاد جلد حدود ۴۵ جلد تا لحظه شهادتشان به چاپ رسیده بود.

ایشان با آثارشان در حوزه شناخته شده بودند و بعد از شهادت ایشان چهار جلد از کتابهایشان منتشر شده و حدود ۱۵ جلد دیگر هم تا مهر ماه امسال چاپ خواهد شد.

عنوان بندی کتب درسی، تالیف کتاب اصول فقه امام خمینی، طراحی شیوه نوین در تدوین رساله های عملیه تنها بخشی از یادگار های علمی ایشان است و البته «شرح نهایی» که شهادتشان در منا اجازه اتمام این کار را نداد...

ماجرای معرفی شان به عنوان کاندیدای مجلس خبرگان رهبری چه بود؟

ایشان می دانستند اوایل شهریور ماه اعزام می شوند. عضو کاروان بعثه مراجع بودند و در آخرین سفر حج به دعوت بعثه مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی سید محمدسعید حکیم عازم بیت الله الحرام شدند.

یک سفر مشهد و دیدار بستگان رفتیم. روز جمعه ای هم که عازم سفر حج بودند. فرصت خداحافظی هم از اقوام را هم نداشتند. من ایشان را به فرودگاه بردم و بدرقه کردم. اما شب قبلش تا نماز صبح بیدار بودند و کتاب های آماده انتشار را ویرایش می کردند و نزدیک به هزار صفحه از نوشته هایشان را هم با خود بردند.

چند ساعت در شبانه روز صرف نوشتن و مطالعه می کردند؟

روال کار اینطور بود که از ۵ صبح تا ۱۱ شب همیشه متمرکز روی درس بودند. استراحت های کوتاهی داشتند. ما خیلی کم ایشان را می دیدیم. یک سری برنامه های ثابت داشتند. به ورزش مقید بودند و یک ساعت هم پیاده روی شبانه می کردند.

درباره سیره اخلاقی و شخصیت دینی پدر بزرگوارتان بفرمایید:

به آیت الله حسن زاده خیلی علاقه داشتند. به آیت الله فاضل و حضرت آیت الله بهجت عشق داشتند. از اساتیدشان با احترام یاد می کردند. به دلیل حسن خلق و اینکه در خانواده شان فرزند بزرگ بودند، برای عمه ها و عموها هم حکم پدری داشتند و همه ایشان را بزرگ خانواده می دانستند. از خیلی از مسائل به راحتی می گذشتند و می گفتند: «بزرگی خرج دارد». شهادت شان هم برای همه سنگین بود. گویی پناهگاهی را از دست داده اند. از آنجا که خیلی نسبت به حل مشکلات مردم مقید بودند و همیشه سعی داشتند در دسترس باشند که اگر کسی گرفتاری ای داشت بتواند کمک کند. این یکی از ویژگی های بارز ایشان بود.

توصیه های اخلاقی به فرزندان شان داشتند؟

جمله معروفی داشتند که: «اگر شما به اندازه ی یک دکتر برای این دنیا تلاش می کنید، حداقل به اندازه فوق دیپلم برای آخرتتان هم تلاش کنید». به دعا و زیارت مقید بودند. از سال ۱۳۷۶ تا پایان عمر شریف واصل آیت الله شیخ علی پهلوانی (سعادت پرور) به

از سالهای جوانی و خاستگاه فکری پدر چه می دانید؟

می دانم که پدر از دوران جوانی اهل مطالعه و تفکر بوده اند. خانواده پدری ما کسی تحصیلات حوزوی نداشته. پدر بزرگم هم کشاورز بود. اما پدر از طریق بستگان دورمان که از روحانیون بودند به حوزه علاقه مند شده بودند. آنچه برای ما بسیار نقل کرده اند اینکه؛ ایشان از هوش بالایی برخوردار بوده اند، کلاس اول و دوم و سوم ابتدایی را نخواندند و مستقیم به کلاس چهارم ابتدایی رفتند. در دوره دبیرستان چندین بار فرصت پذیرش رشته های پزشکی و اعزام به خارج برایشان پیش آمده بود. ولی چون علاقه به حوزه داشتند، تصمیم گرفته بودند، به حوزه بروند. تحصیلات سطح که معمولاً ده ساله تمام می شود را ۵-۴ ساله گذراندند و در همین دوره هم تدریس هم می کردند. خودشان می گفتند که از نوجوانی مسائل فلسفی و اخلاقی و مباحث شهید مطهری را مطالعه کرده بودند. از حدود بیست سالگی در قم بودند و زمان انقلاب یک بخش در گیلان و یک بخش هم در اصفهان بودند.

می دانیم که آن شهید عمر شریفشان را بر سر پژوهش و دانش علوم دینی گذاشتند، این سیره در زندگی شان چطور جاری بود؟

مهمترین مسئله ای بر روی آن تمرکز داشتند، مسئله علم بود. به ما توصیه نمی کردند که در چه رشته ای تحصیل کنیم مثلاً به دانشگاه برویم یا حوزه، نظرشان این بود که شما هر رشته ای را انتخاب می کنید باید مقید شوید، و تبدیل به یک «چهره ی علمی» بشوید. این گونه نباشد که مدرک بگیرید و جایی بروید کارمند بشوید. همیشه به ما توصیه می کردند که راه علم را انتخاب کنید.

تابستان ۹۴ بعد از اینکه درس های حوزه تمام شد روی کتاب هایشان متمرکز شده بودند، که بتوانند تعداد زیادی را تمام کنند و شهریور ماه به چاپ برسند. به همین دلیل آن تابستان برای ایشان بسیار پرکار بود. تنها





❖ برای آزمایش و شناسایی پیکرشان به عربستان سفر کردید؟

بله، متأسفانه در آنجا پیکرها را دفن نکرده بودند و در مکانی که اسمش «مقبره الشهداء» است. پیکرها را در محفظه های سیمانی در عمق دو متری زیر زمین قرار داده بودند و رویشان خاک نرم ریخته بودند. به علت اینکه کشورها به خصوص جمهوری اسلامی ایران خواستار شناسایی پیکرها بودند. پیکر ایشان را خیلی دیر به ما تحویل دادند و فقط یکی دو روز مانده بود ما برگردیم تصویری از ایشان به ما نشان دادند. زمانی که ایشان شناسایی شده بودند ما زمانی برای بیرون آوردن ایشان نداشتیم. و متأسفانه نتوانستیم ایشان را ببینیم. ولی پزشک قانونی به ما گفتند که این پیکر، به پیکر سه ماهه نمی خورد. یکی از دوستان صمیمی پدر هم تکرار کردند که این پیکر سه ماهه نیست.

در پایان از مراسمات شهید پس از بازگشت پیکرشان هم بفرمایید:

پیکر مطهر شان پس از گذشت قریب به ۱۰۰ روز از فاجعه منا، در روز جمعه ۱۱ دی ماه ۱۳۹۴ در مراسم باشکوهی با حضور مراجع عظام، بزرگان حوزه، شاگردان و آحاد مردم شریف کشورمان تشییع شد و در بارگاه ملکوتی کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (حجره ۳۵ صحن امام رضا) آرام گرفت.

در مراسم پدر هم علما حضور داشتند. آیت الله جوادی آملی، آیت الله شاهرودی، آیت الله خرازی، در نمازشان حضور داشتند و نماز را هم آیت الله محفوظی خواندند و به دلیل اینکه آیت الله محفوظی ایشان را از همان جوانی که وارد حوزه شده بودند می شناختند. حتی واسطه ی ازدواج پدر و مادرم آیت الله محفوظی بودند. زمانی که این خبر را به ایشان داده بودند، آیت الله محفوظی خیلی ناراحت شده بودند و علاقه بسیاری بینشان وجود داشت. ■

که من حضور ندارم. به همین دلیل یک مقداری برایمان راحت تر است.

❖ شهید در عالم خواب خواهرتان چه گفته بودند؟

سوال هایی که می پرسیم را به ما پاسخ می دهند به عنوان مثال راجع به کیفیت شهادت و حادثه. (خواهرم) پرسیده بود که مرگ برای شما چگونه بود سخت بود؟ ایشان لبخند زده و گفته اند که خیلی شیرین بود.

❖ پس هنوز حضور پدر در کنارتان حس می کنید؟

بله ما و بستگان و دوستان در خیلی موارد در مشکلات به ایشان متوسل بودیم و ایشان هم راه گشا بوده اند. یکی از بستگان، ایشان را در یکی از حرم ها می بینند، پدر گفته بودند جایی مقیم هستند و هر کسی در آنجا مقیم نیست.

❖ شهید قلی پور گیلانی تنها شهید فاجعه منا است که رهبر معظم انقلاب در شهادتش به طور ویژه پیام تسلیت دادند. دلایلش را می دانید؟

بحمدالله مقام معظم رهبری اشراف بسیار خوبی از حوزه و مسائل آن دارند. نمایندگانی را هم برای سرکشی به منزل ما فرستادند. پدرم قرار بود نماینده (وکیل) مقام معظم رهبری در امریکا بعد از سفر حج شوند. قبل از اینکه پیکر ایشان شناسایی شود در یک جلسه ای به ما اطلاع دادند که مقام معظم رهبری از ایشان اسم برده بودند.

❖ بعد از شهادت پدر دیداری با رهبری داشتید؟

بیستم دی ماه ۹۴ خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم. تشییع پیکر شهید یازدهم دی انجام شده بود. پیکرش اواخر پاییز شناسایی شد. شناسایی شهیدمیرانصاری هم همزمان با ایشان و در یک زمان بودند. یک هفته قبل از آن هم شهید رکن آبادی شناسایی شده بود.

در سفر حج که به دعوت بعثه مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی سید محمدسعید حکیم عازم یک شب قبل از رفتن، ایشان خدمت آیت الله هاشمی شاهرودی رسیده بودند. آیت الله شاهرودی به ایشان گفتند که؛ به حج نروند، چون ایشان را به خبرگان گیلان معرفی کرده بودند، و گفتند که مشغول بحث انتخابات شوند. اما پدر گفتند می روند و زمانی که برگشتند کارها را پیگیری می کنند. ایشان جامعه مدرسین در خبرگان گیلان معرفی شده بودند.

❖ گفتید خودتان بدرقه اش کردید، آخرین تماس ها چه زمانی بود؟

بله و آخرین تماس ما روز قبل از شهادت، یعنی روز عرفه بود. ما بعد از دعای عرفه با ایشان صحبت کردیم. روز عرفه که پدرم تصویر خود را از تلگرام ارسال کردند، پرسیدم بابا چرا چهره شما اینقدر سرخ شده است؟ گفتند: دمای هوا در صحرائ عرفات خیلی بالاست و از شدت گرما روی صورتم یخ می گذارم تا بتوانم اعمال را انجام بدهم. بعدها دوستان و هم کاروانی ها گفتند که؛ پدرم آن روز حال بسیار منقلبی در دعا داشتند و صدای بلند گریه ایشان همه کاروان را متعجب کرده بود.

و بعد از حادثه تا یازدهم دی ماه ایشان مفقود بودند و حدود یکصد روز اینگونه گذشت. خانواده در استرس و فشار زیادی بودند. موضوعی که خیلی ملموس بود، اینکه با اینکه می دانستیم فراقشان خیلی سخت و غیرقابل تحمل است، ولی ایشان به گونه ای در خواب ما و بستگان می آمدند. بارها در خواب به خواهرم و دیگران گفته اند که من هستم و تصور نکنید

در پیام تسلیت رهبری به مناسبت شهادت حجت الاسلام حاج شیخ مسلم قلی پور آمده است: رحلت جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ مسلم قلی پور رضوان الله علیه را که در شمار جانباختگان حادثه ی فاجعه بار منی میباشند، به خاندان گرامی ایشان و نیز به همه ی شاگردان و بهره برداران از تألیفات سودمند آن عالم سخت کوش و به عموم همشهریان ایشان تسلیت عرض میکنم. از خداوند متعال علو درجات آن مرحوم و صبر و اجر بازماندگان را مسألت می نمایم.



یادنامه شهید منا

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد صادق اخوان

درآمد

حجت الاسلام والمسلمین محمد صادق اخوان، مدیر کل برنامه ریزی و امور فرهنگی مرکز شوراهای حل اختلاف قوه قضائیه، قائم مقام و معاون فرهنگی اسبق تبلیغات اسلامی تهران از سرزمین منا و در لباس احرام، به ملکوت اعلیٰ پر کشید و با عنایت رهبر معظم انقلاب اسلامی پیکر مطهر این مهاجر الی الله در جوار کریمه اهل بیت (ع) و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) تدفین شد.

عزم راسخ او برای فعالیت‌های فرهنگی و انقلابی او را به نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در روزهای اول عمر این نهاد بود، کشاند و پس از مدتی فعالیت در حوزه مرکزی سپاه در تهران، بار دیگر عازم گیلان شد و از سال ۶۲ با حکم روحانی شهید حجت الاسلام والمسلمین محلاتی که آن روزها نماینده حضرت امام (ره) بود به سمت مسئول دفتر نمایندگی امام (ره) در سپاه استان گیلان منصوب گردید. حضور در مسئولیت‌های اداری، هیچ‌گاه او را از سنگرهای حقیقی فرهنگ که همانا مسجد باشد، غافل نکرد و از همان ابتدای حضور در تهران با پذیرا شدن امامت جماعت یکی از مساجد که در نقطه‌ای کم برخوردار واقع شده بود، رسالت فرهنگی خود را تداوم بخشید.

حضور در سپاه میدانی جدید از فعالیت را در برابر او گشود و فرصت هم‌نشینی با مجاهدان فی سبیل الله و شهدای والامقام را برای فراهم آورد. در مدت خدمتش در سپاه بارها در سفرهای تبلیغی فرهنگی عازم جبهه‌های حق علیه باطل جنگ تحمیلی شد و این حضور مکرر او در میدان کارزار دفاع مقدس حتی پس از پایان دوره مسئولیت اش نیز ادامه یافت

سابق مسجدشان در یاد دارند. پس از سیزده سال تلاش و مجاهدت در سنگر فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، او که چندین سال در عرصه احیاء و نهادینه‌سازی واجب فراموش شده «امر به معروف و نهی از منکر» در سطح مساجد تهران تلاش کرده بود، در جهت تمرکز بر این رسالت فرهنگی و دینی به نهاد تازه تأسیس ستاد پیشگیری و حفاظت اجتماعی که با همین هدف و زیر نظر قوه قضائیه تشکیل شده بود، پیوست.

هر چند با منتقل شدن به قوه قضائیه به نهادی جدید و با مأموریتی متفاوت می‌آمد اما باز هم فعالیت فرهنگی را و جبهه همت خود قرار داد. حضور چندساله وی در سال‌های ابتدایی فعالیتش در قوه قضائیه در امر توسعه فرهنگ واجب اما فراموش شده تذکر لسانی و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی بود و پس از چند سال در حوزه‌های دیگر این قوه نیز از جمله اداره کل امور استان‌ها، دانشکده علوم قضایی و نهایتاً در مرکز امور شوراهای حل اختلاف کشور پذیرای مسئولیت شد.

در همین سال‌ها بود که بار دیگر به سنگر موردعلاقه اش یعنی محراب نیز بازگشت و با پذیرش مسئولیت امامت جماعت مسجد الزهرا (س) واقع در محله شهرآرای تهران، به فعالیت فرهنگی در سطح این مسجد و محله پرداخت.

نکته مهمی که در ذکر سیره او نباید از قلم افتد، روحیه انقلابی‌گری و استقامت در اطاعت از خط نورانی ولایت مطلقه فقیه بود. معاشران او به خوبی در یاد دارند که در مقاطع حساس تاریخ انقلاب خصوصاً در سال‌های اخیر، چگونه با صراحت و با سلاح بیان به دفاع از ارزش‌های انقلاب و ولایت فقیه می‌پرداخت و در فتنه‌ها بصیرت بخش بود.

حج، از جمله فرصت‌های معنوی ارزشمندی بود که او

پس از چند سال که از تلاش شبانه‌روزی او در جبهه فرهنگی و انقلابی می‌گذشت، این روحانی مجاهد، احساس نیاز کرد تا بنیان‌های علمی خود را استوار گرداند. پس مجدداً به همراه خانواده عازم قم و حوزه علمیه شد تا مسیر درس و بحث را که مدتی رها شده بود را پی بگیرد. حضور او در قم فرصت سیراب شدنش از معارف ناب اهل بیت (ره) و هم‌نشینی با علما و صلحا را بر او فراهم آورد و در تقویت پایه‌های علمی و عملی او افزود.

در سال ۱۳۶۹ به دعوت یکی از هم‌سنگران روحانی‌اش به تهران مهاجرت کرد و با پذیرش مسئولیت فرهنگی دوران جدیدی از فعالیت خود را آغاز نمود. تجربه بیش از یک دهه فعالیت گوناگون تبلیغی فرهنگی برای او، فرصتی را فراهم آورد تا در جایگاه معاونت سازمان تبلیغات اسلامی استان تهران تجارب و آموخته‌های خود را برای گسترش فرهنگ ناب اسلامی و پاک شدن جامعه از آرایش‌ها به میدان عمل آورد.

فعالیت متممادی او در مسئولیت‌های مختلف در این نهاد از جمله، معاونت‌های اجتماعی، فرهنگی، ارتباطات و تشکل‌های دینی و قائم مقامی ریاست این سازمان در استان تهران و همچنین مسئولیت دفتر شمال غرب تهران، فرصتی بی‌نظیر برای خدمت در جبهه فرهنگی برای او فراهم آورد. در همین مقطع بود که پشتکار، جدیت و همت جهادی او سبب شد تا در سال به‌عنوان کارمند نمونه کشور، برگزیده جشنواره شهید رجایی شود.

حضور در مسئولیت‌های اداری، هیچ‌گاه او را از سنگرهای حقیقی فرهنگ که همانا مسجد باشد، غافل نکرد و از همان ابتدای حضور در تهران با پذیرا شدن امامت جماعت یکی از مساجد که در نقطه‌ای کم برخوردار واقع شده بود، رسالت فرهنگی خود را تداوم بخشید. نمازگزاران مسجد شهید چمران محله اسلام‌آباد تهران ۱۳ سال در نماز به او اقتدا کردند و همگی خاطرات خوش و زیبایی از امام جماعت

روحانی شهید، حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدصادق اخوان در نخستین روزهای سال ۱۳۳۹ هجری شمسی در شهر مقدس قم دیده به جهان گشود. هم‌زمانی میلاد با ایام شهادت رئیس مذهب، حضرت امام جعفر صادق (ع) سبب شد تا خانواده او را مزین به نام «محمدصادق» نمایند.

دوران جوانی او با اوج مبارزات ملت ایران با رژیم ستم‌شاهی مصادف بود و عشق و علاقه او به جان‌فشانی در راه اسلام و ارزش‌های آن، او را در صف طلاب مبارز و انقلابی قرار داد. با پیروزی انقلاب اسلامی او که طلبه‌ای جوان اما با انگیزه‌ای فراوان و نشاطی جهادی بود، رسالت خود را در گسترش فعالیت‌های دینی در اقصا نقاط کشور می‌دید و با اعزام به نقاط گوناگون در شمال، غرب و جنوب کشور به اقدامات تبلیغی و فرهنگی همت گمارد. در سال ۱۳۶۰ با صبیه یکی از روحانیون منطقه که از سادات جلیل‌القدر بود ازدواج نمود و ماحصل این پیوند مقدس ۴ فرزند است که از او به یادگار مانده است.

عزم راسخ او برای فعالیت‌های فرهنگی و انقلابی او را به نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در روزهای اول عمر این نهاد بود، کشاند و پس از مدتی فعالیت در حوزه مرکزی سپاه در تهران، بار دیگر عازم گیلان شد و از سال ۶۲ با حکم روحانی شهید حجت‌الاسلام والمسلمین محلاتی که آن روزها نماینده حضرت امام (ره) بود به سمت مسئول دفتر نمایندگی امام (ره) در سپاه استان گیلان منصوب گردید.

حضور در سپاه میدانی جدید از فعالیت را در برابر او گشود و فرصت هم‌نشینی با مجاهدان فی سبیل الله و شهدای والامقام را برای فراهم آورد. در مدت خدمتش در سپاه بارها در سفرهای تبلیغی فرهنگی عازم جبهه‌های حق علیه باطل جنگ تحمیلی شد و این حضور مکرر او در میدان کارزار دفاع مقدس حتی پس از پایان دوره مسئولیت اش نیز ادامه یافت.



در سال ۱۳۶۹ به دعوت یکی از هم‌سنگران روحانی‌اش به تهران مهاجرت کرد و با پذیرش مسئولیت فرهنگی دوران جدیدی از فعالیت خود را آغاز نمود. تجربه بیش از یک دهه فعالیت گوناگون تبلیغی فرهنگی برای او، فرصتی را فراهم آورد تا در جایگاه معاونت سازمان تبلیغات اسلامی استان تهران تجارب و آموخته‌های خود را برای گسترش فرهنگ ناب اسلامی و پاک شدن جامعه از آرایش‌ها به میدان عمل آورد

با عنایت رهبر معظم انقلاب اسلامی در جوار کریمه اهل بیت (ع) و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) تدفین شد. مضجع شریفش در حرم حضرت معصومه، صحن امام رضا (اتابکی)، بقعه ۳۵ میعادگاه علاقه‌مندان و یارانش است.

در بخشی از یادداشت‌هایش می‌خوانیم: حج مناسک نیست، بلکه سیر و سلوک باطنی است؛ احرام کندن لباس معمولی و غسل احرام پیرایش درون و تصفیه قلب از گناه است. احرام عدم وابستگی به دنیا و متعلقات دنیا است. لبیک پیمان زبانی پس از عهد قلبی؛ طواف همسویی با جهان هستی بر محور توحید؛ نماز در مقام ابراهیم یعنی قائم‌مقام ابراهیم شدن؛ آب زمزم، شستن امراض روحی و جسمی با بهترین آب است ...

فرازی از متن خداحافظی شهید منا، مهاجر الی الله حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدصادق اخوان قبل از عزیمت به سرزمین وحی:

خدای مهربان را شاکرم که توفیق زیارت بیت عتیق و حرم مطهر نبوی و ائمه بقیع سلام اله اجمعین را به حقیر هدیه نمود و از آنجائی که توفیق خداحافظی و طلب حلالیت از عزیزانم به صورت حضوری حاصل نگردید پوزش خواسته و طلب حلالیت می‌نمایم.

از آن‌ها که با زبانه و عملم دلشان را آزرده و یا توانسته‌ام گرهی از مشکلاتشان باز نمایم می‌خواهم که به بزرگی دل‌های بی‌کینه خود این حقیر را ببخشند و آنانی که دانسته یا ندانسته حقوقی بر گردن بنده دارند عاجزانه درخواست عفو و گذشت دارم باشد تا خدای مهربان از خطاهایمان چشم‌پوشی نماید. دعاگوی شما خواهم بود ملتزم دعای خیرتان هستم. به قلم محمدصادق اخوان فرزند شهید ■



در ساعات پایانی مناسک حج و احرام به سر می‌بردند، در فاجعه‌ای غمبار در وادی منا به شهادت رساند. در ساعات اولیه این حادثه شهید اخوان به همراه تعدادی از هم‌سفرانش در میان مفقودان این حادثه بودند. در همین ایام بود که خانواده، بستگان و علاقه‌مندانش امید داشتند تا خبری از حیات او بیابند. اما روزها سپری شد و همچنان کمتر اثری از او یافت نشد. باگذشت یک هفته از فاجعه، و مأیوس شدن از یافتن اثر از حیات مفقودان فاجعه، به یک‌باره خبر شهادت آنان رسانه‌ای شد و این درحالی بود که همچنان خبر موثقی دال بر شهادت وی وجود نداشت.

انتظار هفته‌ها و ماه‌ها ادامه یافت تا آنکه سه ماه بعد همسر و فرزندش برای یافتن نشانه‌ای از او عازم حجاز شدند و پس از انجام آزمایش‌های دی ان ای و بررسی تصاویر شهدا و دیگر مستندات پیکر این شهید منا شناسایی و پس از انجام تشریفات قانونی به میهن اسلامی بازگشت.

با انتقال پیکر مطهرش به ایران اسلامی، ۱۲۰ روز پس از شهادتش در دوم بهمن ماه ۱۳۹۴ بنا به وصیتش به زادگاهش شهر مقدس قم منتقل گشت و

در طول حیات طیبه‌اش بارها از آن بهره برد و فرصت خودسازی در جوار حرم امن الهی و مضجع نورانی رسول اکرم (ص) و ائمه بقیع (ع) از یک‌سو و فرصت فعالیت تبلیغی در میان حجاج بیت‌الله‌الحرام، در او اشتیاقی وصف‌ناپذیر به این سفر الهی و معنوی ایجاد کرده بود. در طول عمر پربرکتش در حدود ۲۵ بار عازم این سفر معنوی شد و دست تقدیر نیز این‌گونه رقم خورده بود در همین راه به دیدار معبود شتابد. در آخرین سفر حج اش تصمیم گرفت تا به ادای دینی که بر گردن داشت، زمینه سفر همسرش را نیز به حج فراهم آورد و بدین ترتیب این حج، موسم وداع او با خانواده‌اش شد. جدیت او به لزوم آموزش دقیق ضوابط شرعی مناسک حج به حجاج و مرافقت و همراهی با آنان به گونه‌ای بود که همواره زبانزد هم کاروانی‌های او بود به گونه‌ای بسیاری از هم‌سفران او تا سال‌ها بعد همچنان با وی در ارتباط بودند.

صبح روز دوم مهرماه ۱۳۹۴، واقعه‌ای تلخ رخ داد که قلب همه ملت ایران و بسیاری از امت اسلامی را جریحه‌دار کرد. توطئه خبانت آمیز رژیم آل‌سعود، چند هزار تن از حجاج بی‌گناه بیت‌الله‌الحرام را درحالی‌که



گفت و شنود با بی بی صدیقه حکیمی، همسر شهید حجت الاسلام والمسلمین سید حسین حسینی

امام جماعت حرم مطهر رضوی به نیابت از حضرت رضا (ع) به حج رفت

درآمد

خطیب برجسته و امام جماعت حرم مطهر رضوی حجت الاسلام والمسلمین سید حسین حسینی، در سال ۱۳۳۰ در خانواده‌ای کشاورز در روستای بزبیشه از توابع قاین به دنیا آمد. در ۱۱ سالگی وارد حوزه علمیه گناباد شد و مقدمات عرب را در مدت یکسال و نیم در این حوزه آموخت و پس از چند سال تحصیل دروس حوزه در گناباد، برای ادامه تحصیل راهی مشهد شد و از درس آیت الله عباس واعظ طبسی (لمعتین)، شهید هاشمی نژاد (کفایه)، آیت الله حجت هاشمی خراسانی و آیت الله سید محمد تقی معصومی کسب فیض نمود. پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های مختلفی از جمله نمایندگی مردم در دوره دوم مجلس شورای اسلامی را بر عهده داشت. این استاد حوزه و دانشگاه، خادم و امام جماعت بارگاه رضوی که در فاجعه منا به شهادت رسید، سال ۱۳۵۴ با بی بی فاطمه صدیقی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج ۳ فرزند دختر و ۲ فرزند پسر است. آنچه می‌خوانید، گفت‌وگوی شاهد یاران با همسر مکرمه شهید است.

من آنجا هستم و به دنبال من بیایند.» ایشان در مسجد جامع خرمشهر سخنرانی داشت. ساواک حاجی را دستگیر و از مدرسه به شهربانی برد. تمام خیابان‌های شهر شلوغ شده بود مردم با خشم در مقابل شهربانی شعار می‌دادند «یا مرگ یا خمینی، آزادی حسینی». او را در سلول انفرادی حبس کرده بودند و آزار و شکنجه‌های قرون وسطایی می‌دادند اما بالاخره به همت و قیام مردم خرمشهر بعد از راهپیمایی تاریخی عاشورا، همسرم پس از ۱۰ روز آزاد شد. وقتی خبر آوردند که حاجی آزاد شد، سراسیمه به منزل برگشتم. حاجی وسط راهرو ایستاده بود. تا او را دیدم، پرسیدم چیزی شده؟ شکنجه‌ات کردند؟ گفت: «نه، خیلی طوری نیست. آرام باش. ساواک ۲۴ ساعت فرصت داده که شهر را ترک کنیم.» وسایل را جمع کردیم و به مشهد آمدم. حاج آقا در مشهد نیز تا پیروزی انقلاب اسلامی به تظاهرات جدی علیه رژیم می‌پرداخت. پس از آن، سه بار هم برای تبلیغ به جبهه‌های جنگ تحمیلی اعزام شد و با صلابت و اقتدار در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران خدمت می‌کرد.

❖ در سال‌های پس از انقلاب چه وظایف و مسئولیت‌هایی پذیرفتند؟

واعظ طبسی و شهید هاشمی‌نژاد با سیاست‌های ضداسلامی و انسانی حکومت پهلوی آشنا شد و به مبارزات سیاسی وارد شدند و بعد از آن برای ادامه تحصیل و حضور مستقیم در صحنه مبارزه به «قم» هجرت کرد ولی به دلیل مضیقه مالی مجدداً به «مشهد مقدس» بازگشت و در کنار یاران همزمش فعالیت‌های سیاسی خود را دنبال کرد. او با دستور آیت الله سید علی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب مبارزات خود را بیشتر علنی نمود و در تمامی مناظر و محافل که شرکت داشت سیاست‌های ضد اسلامی رژیم ستم شاهی را افشا می‌کرد.

در بازگشت از قم مجدد درس رسائل و مکاسب را نزد آیت الله خامنه‌ای آموخت و بارها می‌گفت: «من این درس را نزد رهبر معظم انقلاب بهتر یاد گرفتم»

❖ دلیل دستگیری همسران از سوی ساواک چه بود؟

ایشان به عنوان یک روحانی مبارز علناً به افشاگری و ترویج اندیشه انقلاب و مخفیانه به توزیع و تکثیر اعلامیه‌های امام خمینی در سطح گسترده می‌پرداخت. سیاست‌های ضد اسلامی رژیم ستم شاهی را افشا می‌کرد. از اینکه همسرم برای انقلاب فعالیت می‌کرد به او افتخار می‌کردم. دوم محرم ۱۳۵۷ حاج آقا به من گفت «من می‌روم مدرسه. اگر از ساواک آمدند بگویند

❖ چگونه با همسران آشنا شدید؟

در خانواده‌ای به شدت مذهبی بزرگ شده بودم. شرایط تحصیل در جامعه را نداشتم و پدرم که در حوزه علمیه فعالیت می‌کرد در خانه به ما آموزش می‌داد. وقتی خواندن و نوشتن را کامل یاد گرفتم، بیشتر در زمینه معنوی مطالعه می‌کردم.

همسرم، آشنای پدرم در حوزه علمیه بود و قبل از خواستگاری او را ندیده بودم.

همسرم پس از ۱۱ ماه خواستگاری توانست رضایت پدرم را جلب کند. پدرم به من گفت درباره این آقا تحقیق کرده‌ام. بسیار پسر برازنده‌ای است. فقط به این دلیل که فعالیت سیاسی و انقلابی دارد، و هنوز خانه‌ای برای زندگی ندارد.

تصمیم داشتیم درس بخوانم. به همین دلیل ابتدا مخالفت کردم اما پدرم گفت وقت برای درس خواندن همیشه هست اما پسر خوب با این خصوصیات اخلاقی همیشه نیست. پذیرفتم.

مقدمت خواستگاری مهیا شد و آماده جشن عروسی شدیم. لباس عروسی را خودم دوختم و برای اولین بار آقا سید را سر سفره عقد دیدم. مرد با ابهتی بود و برخلاف ظاهرش بسیار مرد مهربان، باحوصله و صبور بود. از ابتدا حاج آقا مبلغ دین اسلام بودند، در دوران عقد یک بار به کویت رفته بود. وقتی از سفر بازگشت، به من گفت نمی‌توانم بدون شما زندگی کنم. به این ترتیب، زندگی مشترک ما آغاز شد.

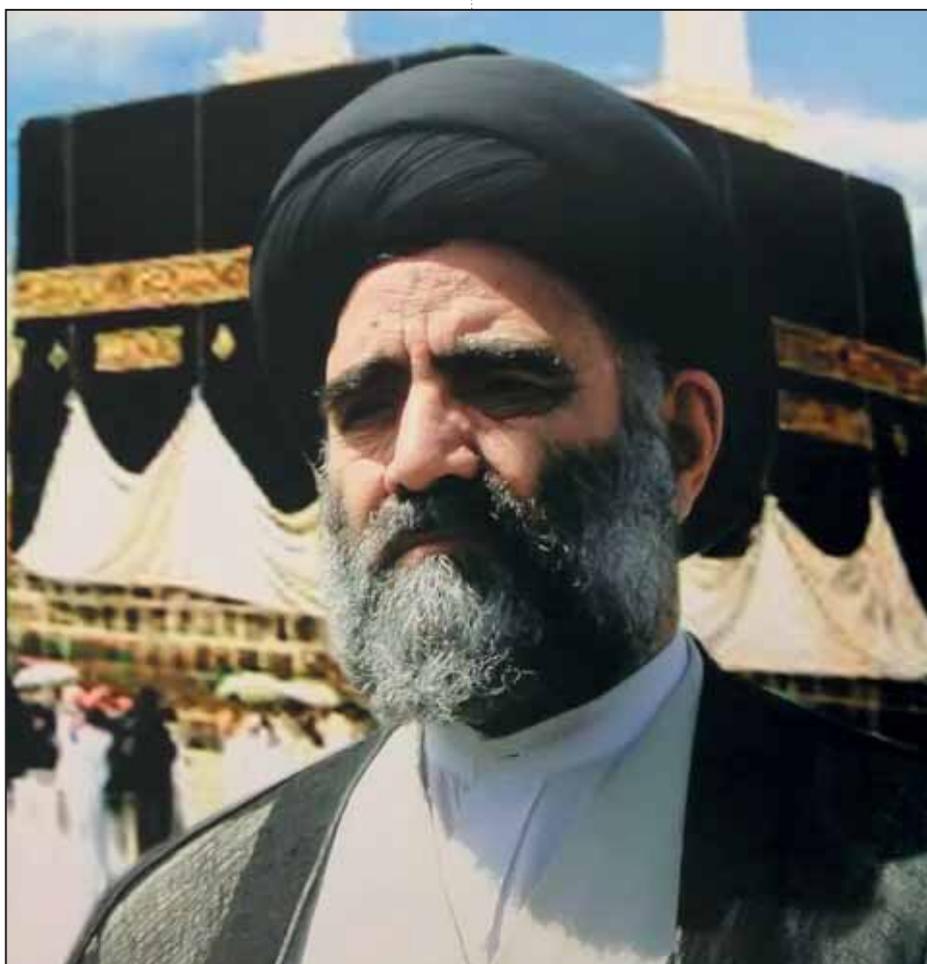
❖ دوباره به کویت بازگشتید؟

بله. برای حاج آقا دعوت‌نامه‌ای از ایرانیان مقیم کویت آمد مبنی بر این که برای تبلیغ به این جا بیایند. ما ابتدا عازم خرمشهر و از آن جا به «کویت» رفتیم. روزهای بسیار خوبی بود. مردم بسیار مهربان و خونگرمی داشتند. روزها بهتر از هر روزی گذشت تا اینکه ماموریت حاج آقا تمام شد و ما به ایران برگشتیم. هنگامی که بازگشتیم، انقلاب شده بود و طبق فرمان امام به خرمشهر رفتیم. من با دو فرزند یکی حدوداً دو ساله و یکی شیرخوار عازم خرمشهر شدیم.

❖ و چگونه قدم در راه مبارزات سیاسی گذاشت؟

از دوران طلبگی در مشهد و مصاحبت با اساتیدی چون حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای، حجت‌الاسلام

همسرم پس از ۱۱ ماه خواستگاری توانست رضایت پدرم را جلب کند. پدرم به من گفت درباره این آقا تحقیق کرده‌ام. بسیار پسر برازنده‌ای است. فقط به این دلیل که فعالیت سیاسی و انقلابی دارد، هنوز خانه‌ای برای زندگی ندارد



عضو کمیته مرکزی انقلاب اسلامی خراسان، مسئول امور روحانیون حزب جمهوری اسلامی مشهد، رئیس دایره عقیدتی سیاسی شهربانی‌های خراسان، رئیس هیئت بازسازی ادارات تابعه وزارت کشور در خراسان، عضو هیات انتخاب کننده مدیران و روحانیون حج، عضو هیات مؤسس سپاه و عضو شورای فرماندهی سپاه قاین، مسئول عزل و نصب کمیته‌های انقلاب اسلامی جنوب خراسان، امام جمعه تربت جام و امام جمعه شاندیز و نماینده مردم شهیدپرور قاینات در مجلس شورای اسلامی از جمله مسئولیت‌های او بود. همچنین با حکم آیت‌الله واعظ طبسی به عنوان خادم افتخاری حرم رضوی انتخاب شده بود.

از چه سالی وارد آستان قدس رضوی شدند؟

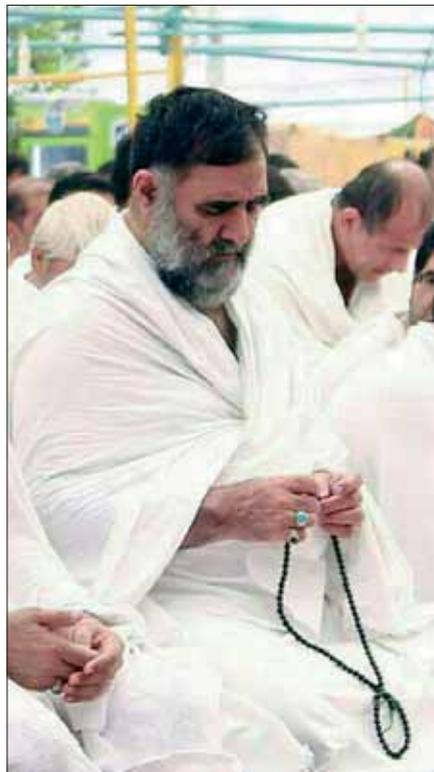
سال ۷۴ به عنوان امام جماعت وارد حرم شد و از همان سال محراب اصلی‌شان دارالزهد بود. پس از اینکه این رواق خراب و با رواق امام (ره) تلفیق شد، محراب حاج آقا به ایوان مقصوره انتقال یافت. مدتی نیز تا قبل شهادتش در شبستان گرم امام جماعت بود و مدتی هم در صحن جامع رضوی نیز نماز جماعت اقامه می‌کرد. او در سه نوبت امام جماعت حرم مطهر بود، ولی اواخر به خاطر دوری منزل فقط دو نوبت ظهر و شب را حرم می‌رفت. از همان ابتدا با حکم افتخاری چند ماه معاون کشیک بود و پس از دو سال هم سر کشیک چهارم شد.

آخرین دیدارتان با شهید قبل از سفر حج کجا بود؟

هیچ‌گاه تنها سفر نمی‌کرد تا اینکه از او دعوت شد به سفر حج برود. از بعثه مقام معظم رهبری برایش نامه آمد تا به عنوان روحانی کاروان عازم سفر حج تمتع شود. ابتدا قبول نمی‌کرد و با اصرار من و سازمان حج راضی شد. تصمیم گرفت این بار به نیابت از امام رضا (ع) به حج برود. پیش از آن قرار بود برای مهمانی به شمال برویم. هر چی گشتیم نتوانستیم بلیطی پیدا کنیم. حاجی پیشنهاد کرد که با او که عازم مکه بود تا تهران برویم و از آنجا تا شمال با اتوبوس برویم. از ابتدای سفر حاجی دست من را محکم گرفت و با اینکه بسیار خسته بود، دست من را رها نمی‌کرد. برادر شوهرم به استقبال ما آمده بود. همسرم اصرار داشت تا با من به ترمینال بیاید و من را برساند. دیدیم خیلی خسته است. خواهش کردیم که همان‌جا خداحافظی کنیم و به همراه برادر شوهرم به ترمینال بروم. وقتی سوار تاکسی شدم، پشت ماشین می‌دوید و برای من دست تکان می‌داد. این آخرین دیدار ما بود.

چگونه از شهادت همسرتان مطلع شدید؟

روز عید قربان بود. طبق سنت گذشته، بچه‌ها به منزل ما می‌آمدند. وقتی دختر کوچکم خبر این فاجعه را شنید، شروع به گریه کرد اما چون حاجی را می‌شناختم و می‌دانستم توانایی جسمی بالایی دارد،



اوراد سلول انفرادی حبس کرده بودند و آزار و شکنجه‌های قرون وسطایی می‌دادند اما بالاخره به همت و قیام مردم خرمشهر بعد از راهپیمایی تاریخی عاشورا، همسرم پس از ۱۰ روز آزاد شد

زبان بلد است و مکه را کامل می‌شناسد، نگرانی‌ای نداشتم. اولین اسامی را که اعلام کردند، خیالمان راحت شد که اسم همسرم در میان آن‌ها نیست اما بعد از چند روز که تماس‌های تلفنی را جواب نمی‌داد، نگران شدیم. مرتب با سازمان حج تماس می‌گرفتیم تا اینکه خبر شهادت حاجی را تایید کردند اما می‌گفتند پیکر او را پیدا نکرده‌ایم.

هم اتاقی‌هایش می‌گفتند که روز حادثه او را دیده‌اند که در حال صحبت با سربازها بود که سربازها او را به پایین پرت کردند. عده‌ای دیگر می‌گفتند که در بیمارستان نظامی بستری شده است.

شاهدان این فاجعه، نقل می‌کنند که ایشان، در حین وقوع ازدحام به عوامل سعودی برای بستن درب‌ها و عدم امداد رسانی و آب دادن به حجاج معترض و با آنها درگیر می‌شوند و مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند و بالاخره تشنه لب با زویری شکسته، چهره‌ای کبود، خونین و متورم دعوت حق را لبیک می‌گویند.

پس از ۱۴ روز از فاجعه منا پیکر مطهرش وارد مشهد شد و بعد از طواف بر گرد حرم رضوی طی مراسم با شکوهی تشییع و در صحن آزادی حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

چه وصیتی به شما و فرزندانان داشتند؟

همسرم کتابهای زیادی داشت. وصیت کرد اگر فرزندش طلبه شد کتاب‌هایش را، به او بدهند و اگر نشد، به شهری شیعه‌نشین در پاکستان اهدا شود و اگر باز هم نشد، به کتابخانه آستان قدس رضوی اهدا شود. ما به دنبال فردی در پاکستان گشتیم و قرار شد کتاب‌ها را به او بدهیم اما او گفت شرایط جامعه در پاکستان بسیار سخت است و فرصت تبلیغ دین اسلام نیست. پس تصمیم گرفتیم حدوداً سه هزار ۶۰۰ جلد کتاب حاج آقا را به آستان قدس اهدا کنیم.

وسایل سفر ایشان به شما تحویل شد؟

از سازمان حج ساک همسرم را آوردند. برای دختران چادر سیاه و یه پارچه لباس هدیه گرفته بود. ساک نبود؛ دنیایی از خاطره غصه و دل‌تنگی پدر بود. پدری که با عشق برای دختران هدیه گرفته بود. تمامی لباس‌هایی که داشت را اهدا کردیم؛ جز لباسی را که آماده کرده بود هنگام بازگشت از سفر بیوشد.

در پایان از شخصیت و سیر اخلاقی آن شهید هم بفرمایید.

در نگاه من آن شهید نمونه و اسوه پاک، تقوا، ساده زیستی، اخلاص، تلاش، خستگی ناپذیر بود. عاشق ولایت بود. قاطع و مقتدر اما مهربان. می‌گویند او بخاطر کمک به حاجی‌ها شهید شد. خورشیدی غریب و مظلوم بود. مردم شانندیز می‌خواستند او را در آنجا دفن و زیارتگاه کنند ولی موفق نشدند. اگرچه او هر جا باشد امامزاده است. آن شهید از شاگردان مقام معظم رهبری، نماینده سابق مردم قائن در مجلس شورای اسلامی و امام جمعه سابق شانندیز و تربت جام بود و حدود ۲۰ سال هر سه وعده در حرم رضوی نماز جماعت اقامه می‌کرد. آن شهید از روحانیون صاحب منبر، متدین، متعهد و وفادار به نظام و انقلاب بود؛ منبرهایش با استقبال زائران و مجاوران مواجه می‌شد، به خصوص به دلیل لحن درستی که در قرائت زبان عربی داشت در صحن غدیر برای زائران عرب‌زبان نماز اقامه می‌کرد.

شهید حسینی بارها این بیت را زمزمه می‌کردند که؛

پوشیده‌ام کفن‌ها باکی ز مردنم نیست

غیر از شرف لباسی اندازه تنم نیست

خیلی اوقات اظهار می‌کرد که آرزو دارد در راه حق طوری به شهادت برسد که شناسایی نشود همچنین چندین بار عنوان کرده بود که آرزو دارد پایان زندگی‌اش در سرزمین وحی رقم بخورد و بالاخره پس از طسی زندگی پر فراز و نشیب و پر برکت خویش، در فاجعه جانسوز منا در حالتی سرخوش



گفت و شنود شاهد یاران با فرشته روح افزا (همسر شهید دکتر احمد حاتمی)

شهادت همسر م در حادثه سقوط جرثقیل را باور نمیکنم

درآمد

هنوز به شب‌های قدر سال ۱۳۹۴ نرسیده بودیم. وقتی از محل کارم که به خانه بازگشتم، هنوز چادرم را در نیاورده بودم که با شادی زیادی رو به من کرد و گفت: «لیبک، اللهم لیبک.» گفتم: تن‌هایی؟! گفت: «این سفر تن‌هایی است.» این گفتگوی جذاب و پرنکته با فرشته روح‌افزا، همسر دانشمند شهید احمد حاتمی را بخوانید.



❖ کمی از زندگی علمی شهید دکتر حاتمی بگویید؟

دکتر حاتمی، عضو هیات علمی پژوهشکده سامانه‌های حمل و نقل فضایی پژوهشگاه فضایی ایران، دارای مدرک فوق‌دکترای مهندسی مکترونیک و دکتری مهندسی مکانیک طراحی کاربردی از انگلستان بود. وی مدیریت چندین پروژه ملی را از جمله طراحی و آزمایش مدل مقیاسی رحا و ساخت دستگاه کشش نخ بدون تماس نوری، در کارنامه خود دارد. همچنین دارای چندین ثبت اختراع در ایران و انگلستان و مقالات متعدد علمی در نشریات معتبر و کنفرانس‌های بین‌المللی و ملی است. شهید حاتمی با ۲۸ سال سابقه کار در سطوح مختلف مدیریتی، تخصصی و کارشناسی در پژوهشگاه فضایی ایران و پیش از آن، در وزارت جهاد کشاورزی (سازندگی) خدمات ارزنده‌ای به جامعه علمی کشور داشت.

❖ چگونه با همسران آشنا شدید و چه سالی ازدواج کردید؟

در دبیرستان دخترانه‌ای که سال ۱۳۶۳ درس میدادم، خواهر همسرم نیز تدریس داشت. برادرش را به من معرفی کرد و یک جلسه صحبت کردیم و حدود دو هفته بعد هم ازدواج کردیم. دخترم در سال ۱۳۷۴ و پسرم در سال ۱۳۷۹ به دنیا آمدند.

❖ یعنی درست در میانه‌های جنگ ازدواج کردید.

بله. سال‌های جنگ بود و پسرخاله و پسردایی‌ام را در جنگ از دست داده بودم. خانواده من روزهای شادی را سپری نمی‌کردند. ما سی‌ام آذر سال ۱۳۶۳ عقد کردیم. پیش از ازدواج به دلیل علاقه‌ای که به حضور در کردستان داشتم، چندبار با وجود مخالفت شدید خانواده‌ام به مناطق جنگی رفتم. هر چهار برادر من در جبهه به عنوان بسیجی داوطلب یا سرباز، فعالیت داشتند.

❖ شهید حاتمی هم رزمنده بود؟

همسرم در پشتیبانی مهندسی جنگ و جهادسازندگی مشغول به فعالیت بود. رشته‌اش مهندسی مکانیک بود و زمانی که ازدواج کردیم، دانشجوی فوق لیسانس (پیوسته) در دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. دیپلم‌اش را هم در مدرسه «دارالفنون» گرفته

دفن شد. یکبار به او گفتم کار مهمی انجام دادی. ما هم که زیرساخت‌های تولید آن را در کشور نداریم. گفت: «اگر زیرساختها فراهم شد که چه بهتر؛ اگر نشد، من علمم را در اختیار بیگانگان قرار نمیدهم که بتوانند از آن علیه مسلمانان استفاده کنند.» گفتم شاید از اختراعات در رابطه با صنایع هواپیماسازی و مسائل مفید استفاده کنند. گفت: «محال است. نخستین خروجی‌های اختراع من نظامی است و برای کشتار مسلمانان از آنها استفاده می‌شود. رشته ما به گونه‌ای است که هر خروجی آن می‌تواند استفاده نظامی داشته باشد.» در خارج از کشور دو اختراع ثبت کرده بود. اما حاضر نبود علمش را در اختیار بیگانه قرار دهد. همیشه به من هشدار میداد که مبادا برای بیگانگان کار کنی و در جهت اهداف آنها باشی!

❖ چگونه شد راهی سفر حج شدند؟

ما خیلی به سفر حج رفته بودیم. وقتی به ایران می‌آمدیم، بلیط سعودی خریداری می‌کردیم که بتوانیم اجازه ترانزیت حج را بگیریم. هر سال به این ترتیب به حج عمره میرفتیم. همسرم این بار به عنوان همکاری با بعثه مقام معظم رهبری اعزام شده بود. چون به زبان انگلیسی مسلط بود و فضای کشورهای خارجی را می‌شناخت از او دعوت کرده بودند که در سفر همراهی‌شان کند.

❖ و چگونه به شما گفتند؟

هنوز به شب‌های قدر سال ۱۳۹۴ نرسیده بودیم. وقتی از محل کارم که به خانه بازگشتم، هنوز چادرم را در نیآورده بودم که با شادی زیادی رو به من کرد و گفت: «لیک، اللهم لیبک.» گفتم: تنهایی؟! گفت: «این سفر تنهایی است.» هیچ وقت به من چنین حرفی نزده بود. ما همیشه با یکدیگر همراه بودیم. حتی هیچ وقت بچه‌هایم را تنها نمی‌گذاشتیم. کلامش دلم را به شور عجیبی انداخت. اصلاً اهل سخنان مبالغه آمیز

بود. جزو دانش‌آموزان و دانشجویان باهوش و با امتیاز مدرسه و دانشگاه بود. وقتی انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه‌ها تعطیل شده بود، همسرم در پشتیبانی جنگ کمک می‌کرد و با باز شدن دانشگاه‌ها دوباره به دانشگاه بازگشت.

❖ چطور برای ادامه تحصیل از ایران رفتید؟

تا زمانی که جنگ بود، همسرم علاقه داشت که در پشتیبانی از جنگ حضور داشته باشد. سال ۱۳۷۰ و از طریق وزارت امور خارجه بورسیه شد و ۱۱ فروردین ۱۳۷۱ از ایران رفتیم. همسرم از کشورهای مختلف بورسیه گرفته بود و در آن زمان، پذیرش از آمریکا، ژاپن، انگلستان و کانادا داشت. برداشتی که از وصیتنامه امام (ره) داشت، این بود که نباید برای تحصیل به آمریکا رفت. ما به کانادا رفتیم اما باید پزشک معتمد آنها ما را معاینه می‌کرد. چون پزشک معتمد مرد بود، همسرم اجازه نداد که من را معاینه کند. برای همین، پذیرش کانادا را نپذیرفتیم و اعزام انگلستان شدیم.

❖ پس از بازگشت در جهاد سازندگی مشغول به کار شدند؟

در پژوهشکده مهندسی جهاد مشغول بود. زمانی که مرخصی بدون حقوق گرفت، یک دوره دکترای پُست‌دکترای در انگلستان گذراند. پس از آن، با فاصله‌ای فوق‌دکترای دیگری در زمینه‌های «مکترونیک» و «بالگردها» گذراند. یک پروژه هم در این زمینه کار کرد و یک ثبت اختراع هم داشت.

❖ آیا این اختراع به بهره‌برداری هم رسید؟

خیلی از مراکز علمی مثل ناسا، از همسرم درخواست کرده بودند که این اختراع را در اختیار آنها قرار دهد اما همسرم معتقد بود که نباید دانش نظامی مسلمانان در اختیار بیگانگان قرار گیرد. این اختراع با همسرم

یکی از همسایگانمان گفت: شما که این قدر به حج رفته‌اید، ضرورتی دارد که باز هم به این سفر بروید؟ گفت: «نمی‌دانم. شاید خداوند برایمان رقم زده است که آنجا شهید شویم.»

آن شب هر قدر به بعثه زنگ زدیم، همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و می‌گفتند حدس می‌زنیم همسر شما گم شده است. گفتیم: مگر می‌شود؟ گفتند شاید زخمی و بیهوش شده و در بیمارستان است

سه‌شنبه که از احرام خارج شده بود، داشتم کارهایم را پشت لپ‌تاب انجام میدادم، خوابم برد و خواب یکی از ائمه معصوم (ع) را دیدم. داشت قهقهه میزد. گفتم در محضر امام حسین (ع) هستیم. چرا می‌خندی؟ او از ما جدا شد و من و فرزندانم در یک قاب عکس قرار گرفتیم. با این حال، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم خطری در کمین همسرم باشد اما به خاطر همین خواب‌ها استرس فراوانی داشتم.

چگونه متوجه حادثه سقوط جرتقیل شدید؟

عصر جمعه، ۲۰ شهریور بود که دخترم به من گفت که اتفاقی افتاده. گفتم چی شده؟ گفت: در خانه خدا جرتقیل سقوط کرده. گفتم نگران نباش. هر چه سعی کردم نتوانستم با همسرم تماس بگیرم. به دخترم دل‌داری دادم که وقتی جرتقیل سقوط کند، کابلها حتما آسیب ببینند و حتما موبایل‌ها هم دچار اشکال میشوند.

سعی می‌کردم بچه‌ها را آرام کنم و استرسی وارد نکنم. گفتم پدرتان مثل همیشه دغدغه کمک به دیگران را دارد و حتما در حال یاری رساندن به مجروحان حادثه است. او هیچ وقت زود تلفن را جواب نمیدهد. تا آنکه اولین خبرها مبنی بر این آمد که هیچ زائر ایرانی در حادثه آسیب ندیده است. من آن شب تا صبح میگریستم اما مراقب بودم که بچه‌ها بیدار نشوند. صبح با آنکه تعطیل بود، به اداره آمدم. دخترم را به خانه خاله‌اش و پسرش را به آرایشگاه فرستادم. گفتم برو و موبایل‌ها را اصلاح کن.

حالم خیلی بد بود. همکارانم من را دل‌داری میدادند. به خانه آمدم. کمی خانه را جمع و جور کردم. برای فرزندانم غذا درست کردم. خانه را آماده کردم و قند و شکر گرفتم. کتاب‌های بچه‌ها را مرتب کردم. آن شب هر قدر به بعثه زنگ زدیم، همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و می‌گفتند حدس می‌زنیم همسر شما گم شده است. گفتم مگر می‌شود؟ گفتند شاید زخمی و بیهوش شده و در بیمارستان باشد. تا ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه با تلفن‌اش تماس می‌گرفتم. زنگ می‌خورد اما کسی پاسخ نمیداد. تقریباً احساس می‌کردم چه اتفاقی افتاده. همچنان با بعثه و دوستانم تماس می‌گرفتم. می‌گفتم خواهش میکنم به من بگویید چه شده است؟ یکی از خانم‌هایی که همسرش مثل همسر من در بعثه بود، به من گفت: نگران همسرم هستم. شما از همسرتان

وقتی داشت منزل را ترک می‌کرد، پسرم خواب بود. گفتم: «بیدارش نکن. بگذار بخوابد». در اتاق را باز کردم و گفتم حداقل نگاهش کن و برو که بتوانم به او بگویم دیشب پدرت تو را دید و رفت. با خودم گفتم همسرم که خیلی به ما وابسته بود. چرا اینقدر از ما بریده؟ با ما خداحافظی درست و حسابی نکرد. گفتم: کمی صبر کن که از زیر آیینه و قرآن رد شوی. دخترم از او پرسید که چه احساسی دارد؟ پاسخ داد: «احساسم دلهره است». گفتم: «دلهره؟! چرا دلهره؟» ما هرگز در او اضطراب و استرسی ندیده بودیم.

در آخرین لحظاتی هم که او را به فرودگاه می‌رساندم نتوانستم با او ارتباط موثری بگیرم. طی مسیر به من می‌گفت: «حادثه اتفاق می‌افتد». گفتم: چه حادثه‌ای می‌تواند رخ دهد؟ گفت: «مثل همان زمان که حاجیان را کشتند؟» گفتم: نگران نباش. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. حتی هنگام خداحافظی به اصرار، به من دست داد. گفتم: «شما برو که من هم بروم داخل سالن فرودگاه». این آخرین لحظات دیدارمان بود. ساعت ۱۰ دوشنبه، صبح پرواز کردند. همیشه طی سفرش از طریق تلفن و تلگرام در ارتباط بودیم. قرار بود بعد از ظهر جمعه برای دخترم خواستگار بیاید. از مکه، در تلگرام فقط به من نکات کلی و با اهمیت (خانواده، تقوا و تحصیلات) را یادآور شد. گفتم چرا اینقدر کلی؟ باید جزئی‌تر بررسی کنیم. گفت: «همین نکات کافی است.» بعدها که با خودم فکر کردم متوجه شدم اینها وصیت‌های او بودند.

فکر می‌کردید خطری همسرتان را در مکه تهدید کند؟

به هیچ وجه! فیلمی از مکه فرستاد که نشان می‌داد خروجی‌های خانه خدا را محدود کرده‌اند. این فیلم در آپارات هم پخش شد. در پایان آن فیلم، زیارت عاشورا را پشت مقام ابراهیم خوانده بود. قسمت نمیشد درباره این کارهایش صحبت کنیم. با آنکه از شب‌های قبل خواب‌هایی می‌دیدم که نگرانم می‌کرد، هیچ‌گاه گمان نمی‌کردم خطری همسرم را تهدید کند.

نبود. وقتی به مناسک حج نزدیک میشدیم، خواستم که من هم همراهی‌اش کنم. گفت: «نه. اجازه نداریم.» موافق نبود. هیچ جوری با من کنار نیامد. تا آنکه به ماه ذی‌قعدة رسیدیم.

چگونه راهی‌شان کردید؟

آن روزها من با بسیج دانشجویی همکاری می‌کردم. دانشجویان را برای زیارت امام رضاع (ع) برده بودیم. وقتی بازگشتیم، گفت: «می‌خواهم پیش از سفر حج به زیارت امام رضاع (ع) بروم.» گفتم: من در مشهد بیشتر درگیر کار بودم و نتوانستم به خوبی زیارت کنم. برو مکه و بعد با هم به مشهد برویم. خیلی دوست داشت که بروم. گفتم: یک ماه می‌خواهی به حج بروی. بچه‌ها هم زیاد تو را ندیده‌اند. قبول کرد که نرود. پیش از رفتن به من گفت: «من تمام پروژه‌هایم را تحویل محل کارم داده‌ام. مقداری پول برای تجهیزیه دخترم گذاشته‌ام.» در مورد کارهای مالی‌اش هم توضیحاتی داد. داشتم چمدان او را می‌بستم و خیلی توجهی به حرف‌هایش نداشتم. یکی از دوستانمان فرزند جوانش را در تصادف از دست داده بود. صبح برای خاکسپاری او به بهشت زهرا (س) رفتیم. دیدم که به محل خاکسپاری شهیدان حج سال ۱۳۶۶ رفت و زیارت کرد. بعد هم با دخترم درباره شهادت صحبت کردند. دخترم به پدرش میگفت: دعا کن که شهید شوم. پدرش به او گفت: «حالا یک وقت دیدی، ما شهید شدیم.» عصبانی شدم و گفتم: در این وقت تنگ و هنگامه رفتن، حرف دیگری برای گفتن ندارید؟!

توصیه‌ای هم به شما و بچه‌ها داشتند؟

پیش از رفتن، با همسایگان و فامیل خداحافظی کرد. یکی از همسایگانمان گفت: شما که اینقدر به حج رفته‌اید، ضرورتی دارد که باز هم به این سفر بروید؟ گفت: «نمیدانم. شاید خداوند برایمان رقم زده است که در آنجا شهید شویم.» وقتی داشتیم به سوی فرودگاه میرفتیم، خیلی ساکت بود. حتی در آسانسور هم حرفی نمیزد و سرش پایین بود. کمی سر به سرش گذاشتم اما خیلی نخندید.



به کشور باز میگردیم. شهیدان حادثه جرتقیل را به ایران میفرستیم و هواپیما فرودگاه امام خمینی (ره) می‌نشیند. شما برای استقبال آنجا بروید. قرار بود من و بچه‌ها با هم به فرودگاه امام خمینی (ره) برویم. زنگ زدند و به ما خبر دادند که پرواز «ماهان» از جده در فرودگاه مشهد به زمین نشست. او را بردند و در حرم امام رضا (ع) طواف دادند. من به او گفته بودم که «به مکه برو و وقتی آمدی به زیارت امام رضا (ع) برویم». دقیقاً همین اتفاق برای او رخ داده بود. آخرین زیارتش را هم رفت.

❖ از مراسم خاکسپاری شهید حاتمی بگوئید.

صبح همسرم را به تهران آوردند اما متأسفانه او را کالبد شکافی نکردند. آن موقع ما نمیدانستیم چه اتفاقی در حال رخ دادن است. گفتند جمعه از دانشگاه تهران او را تشییع میکنیم. در نماز جمعه تهران برای او نماز میت خواندند. همسرم دانشگاه تهران را خیلی دوست داشت. خودم همسرم را در قبر گذاشتم و خاک کردم.

هر وقت نماز جمعه در دانشگاه تهران بود، همسرم حضور می‌یافت و می‌کوشید در خود دانشگاه نماز را بخواند. نماز جمعه او ترک نمیشد. همیشه در خانه ما قرآن تلاوت میشد. پاسخ همه سوالها را در قرآن می‌یافت و به همه هم چنین توصیه می‌کرد. تمام رادیوهای خانه و حتی ماشین ما، بر روی رادیو قرآن تنظیم بود.

❖ دعوت خانواده شهیدها به سفر حج امسال (۱۳۹۶) را پذیرفتید؟

نه نپذیرفتم.

❖ چرا؟

دوست دارم بدانم چه اتفاقی افتاده است. هیچ کسی پاسخ پرسش‌های ما را نداد. همسرم دانشمند فضایی ایران بود. اعزام موجود زنده به فضا پیشنهاد همسرم بود. برای هر مشکلی که در کشور مشاهده می‌کرد و دلش می‌سوخت، طرح می‌نوشت. هیچ کسی به من نگفت آنجا چه رخ داد؟ هیچ اثر لهدیگی و حتی خون‌آلودگی بر پیکر و لباس همسرم نبود. جز کمی کبودی که بر پیشانی اش به چشم می‌خورد و مقداری خون که از بینی اش جاری بود. یکی از چشم‌های او باز و دیگر بسته بود. مشخص بود که همسرم در حادثه جرتقیل به شهادت نرسیده است. نیمی از دست‌نوشته‌های که لحظات آخر زندگی او را روایت می‌کند، به دستم رسید اما باقی این یادداشت را هیچگاه ندیدم. میگویند در جیبش بوده و خونی شده است اما هیچ اثری از خون بر لباس ندیدم. حتی لب‌های همسرم خونی نبود. سوال‌های زیادی دارم که باید پاسخ داده شوند. اگر به مکه بروم، گویی بر همه این پرسش‌ها سرپوش گذاشته‌ام و باور کرده‌ام که همسرم در حادثه جرتقیل به شهادت رسیده است.

❖ از اینکه وقت خود را در اختیار «شاهد یاران» قرار دادید، سپاسگزاریم. ■



شهید شده‌اند. شب شهادت امام جواد (ع) بود. حدود ۳۰ نفر به خانه ما آمدند. من داشتم دعا می‌کردم که خدا کند اگر همسرم صدمه‌ای خورده است، فوت نکند. بچه‌ها می‌پرسیدند چی شده؟ میگفتم چیزی نشده؟ مگر نمیبینید که اخبار اعلام کرده که زائر ایرانی در بین حادثه دیدگان نیست.

به خانواده گفتم نمی‌خواهید بروید نماز بخوانید؟ آخر، تا آقای حاتمی بود، کسی در خانه نماز نمیخواند. همه به مسجد می‌رفتند. از مسجد که برگشتند، دیدم حالشان متفاوت است. دخترم گفت: مامان چیزی شده؟ گفتم: چرا چیزی شده باشه؟ همه نگران حال ما هستند. اینجا جمع شده‌اند تا در کنار ما باشند.

ساعت ۸ و ۳۰ شب شده بود که من به بچه‌ها گفتم تلویزیون را روشن کنید بلکه خبری از حادثه مکه اعلام کند. تلویزیون را روشن کردیم و خبر شهادت ایرانی‌ها در حادثه جرتقیل تایید شد. وقتی آمار افراد به شهادت رسیده را اعلام کردند، آخرین نام، همسر من بود. از آن وقت تاکنون دیگر بچه‌های من «خبر ۲۰ و ۳۰» را نمی‌بینند.

❖ پیکرشان چگونه بازگشت؟

همان لحظه اول که خبر شهادت همسرم را شنیدم ناراحت بودم که نگذاشتم به مشهد بروم. خودم را سرزنش می‌کردم. زنگ زدند و گفتند که میخواهید عربستان خاکسپاری شود؟ نپذیرفتم. پنجشنبه شب به من زنگ زدند و گفتند ما آخرین هواپیمای ایران هستیم که

خبری دارید؟ من سعی می‌کردم او را دلداری دهم. در حالی که بعدها متوجه شدم او مطلع بود و میخواست من را آرام کند.

❖ بالاخره چطور به شما خبر دادند که همسران به شهادت رسیده‌اند؟

من به سازمان حج و زیارت عربستان زنگ زدم. با آقای «قاضی عسگر» تماس گرفتم. گفتند: «اثری از همسر شما نیست.» اخبار هم که میدیدم، نشان میداد که خانه خدا را شسته‌اند و نماز مغرب و عشا را خوانده‌اند.

با یکی از خانم‌هایی که با کاروان آنها بود، صحبت کردم. میگفت یکی از دوستان دیده است که همسر شما در حال کمک است. یکشنبه بعد از ظهر به خانواده من (برادرم) اطلاع داده بودند اما من هنوز اطلاع نداشتم. گفته بودند که مطمئن شدیم آقای حاتمی

هیچ اثر لهدیگی و حتی خون‌آلودگی بر پیکر و لباس همسرم نبود. جز کمی کبودی که بر پیشانی اش چشم می‌خورد و مقداری خون که از بینی اش جاری بود. یکی از چشم‌هایش باز و دیگری بسته بود



گفتگو با همسر شهیده مرجان نازقلیچی

جایش در خانه شهرمان خالی است

درآمد

«شهرام کر» همسر شهیده مرجان نازقلیچی است. بانویی که در فاجعه منا (۱۳۹۴) به شهادت رسید و یکی از کسانی بود که در همانجا (مکه) خاکسپاری شد. راز شهادت ایشان در مکه و دفن اش در همانجا به زبان همسرش شنیدنی است که در گفت و گو با «شاهد بانوان» روایت شده است. او در این گفت و گو از خصلت های همسرش و تلاش های او در دوران مدیریت اش بر فرمانداری بندر ترکمن به عنوان یکی از شهرهای مهم و اصلی استان گلستان می گوید. در این گفت و گو بخش هایی از زندگی شهیده نازقلیچی بیان شده که نشان می دهد حیات پربرکتش چه میزان اثر بخش بوده است

این گزارش برگرفته از ماهنامه فرهنگی و اجتماعی شاهد بانوان پیش شماره چهارم (گل یاس) اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ می باشد.

اولین بار که شنیدم انتخاب همسرم به عنوان فرماندار قطعی شد، بسیار خوشحال شدم و تصمیم گرفتم با تمام توان کمکش کنم تا فرماندار موفق بشود، البته خودش تصور نمی کرد بعنوان فرماندار انتخاب شود، بلکه انتظار داشت بعنوان معاون فرماندار تعیین شود، به هر حال این انتصاب، باعث نشاط اجتماعی و سیاسی در سطح استان شد

خارج از منزل شد و چه مراحلی را طی کرد تا جایگاه فرمانداری به او محول شود؟

مرجان در اسفند سال ۸۱ زمانی که اولین فرزندمان متولد شده بود، به استخدام وزارت کشور درآمد و در فرمانداری شهرستان ترکمن در پست کارشناس امور بانوان شروع به کار کرد. در سال ۸۳ بعنوان اولین بخشدار زن ترکمن منصوب شد. یعنی با ۱۳ ماه سابقه کار بخشدار شد. توانمندی و اخلاق و روابط عمومی خوب اش در انتصابش موثر بود. در امور محوله مسولیت پذیر، منظم و پیگیر بود تمام کارهایش را درسالنامه یادداشت می کرد. یادداشت های دوران خدمتش هم اکنون موجود است او جزء بخشداران موفق استان بود. با مردم، شورا و

ماهری بود. در زندگی کم توقع و اولویت اش آرامش خانواده بود. با وجود او ما خانواده شادی داشتیم. برای خانواده من احترام ویژه ای قائل بود. پدر و مادر من را مانند پدر و مادر خودش دوست داشت. پدرش در قید حیات نبود اما پدر من را جای پدرش می دید.

حاصل ازدواج شما چند فرزند است و در حال حاضر در چه مقطعی در حال تحصیل هستند؟ و همسران چه نقشی در رشد تحصیلی آنها داشته است؟

فرزند اول مان رئوف در سال ۱۳۸۱ متولد شد و کلاس سوم مقطع راهنمایی است. حنیف در سال ۱۳۸۶ متولد شد، کلاس چهارم است.

قبل از تولد بچه ها، همسرم با عشق مادرانه لباسشان را دوخته بود، اسم های قرآنی را دوست داشت. خودش اسم بچه ها را انتخاب کرد. برای بچه ها با عشق مادرانه لباس می دوخت و لذت می برد. دوست داشت دختر داشته باشد برایش لباس بدوزد موهایش را شانه کند ولی قسمت نشد.

مرجان مادری دلسوز و همسری فداکار بود به درس و مشق بچه ها رسیدگی می کرد. به نظم و انضباط شان اهمیت می داد. به اخلاق و آداب معاشرت و رفتار اجتماعی بچه ها حساس بود. بچه ها هم رعایت می کردند تا مادرشان را ناراحت نکنند. هم اکنون بچه ها برای شادی روح مادرشان درسشان را می خوانند و هر شب قبل از خواب برای مادرشان فاتحه می خوانند.

همسران از چه زمانی وارد حوزه کار در

شما چگونه با شهیده نازقلیچی آشنا شدید و اینکه ایشان در آن زمان چه باورهایی و چه نگاهی به زندگی داشت؟

اساس ازدواج ما مربوط به روابط فامیلی و شناخت خانواده ها از هم می باشد. من اولین بار در سال ۱۳۷۱ مرجان را دیدم که آن موقع از نظر تحصیلی در سال اول دانشگاه قرار داشت. البته آن زمان فکر نمی کردم که با ایشان ازدواج کنم. شخصیت مثبتی داشت باحجاب بود کلاس آموزش قرآن می رفت، خانواده خوب و توانمندی داشت. سختی زندگی را چشیده بودند. اینها در واقع مسائلی بود که در ازدواج ما تاثیر گذاشت. در تیر ماه سال ۱۳۷۸ ازدواج کردیم.

ایشان باورهای خوبی به زندگی داشت امیدوار و سخت کوش بود همیشه شاد بود و دوست داشت به اقوام و مردم کمک کند. باورهای دینی قوی داشت به همه احترام می گذاشت بزرگترها مخصوصا خانم های مسن را دوست داشت و در مراسم ها اکثرا با زنان مسن گرم می گرفت بخاطر همین آنها خیلی دوستش داشتند، در ایام حج نیز بعنوان معینه حج میرفت و پرستار و مراقب زنان مسن بود.

نگاه ایشان به زندگی و خانواده چگونه بود و چه مسائلی را در اولویت می گذاشت؟

زندگی خانوادگی اولویت اصلی ایشان بود همیشه محیط خانواده را شاد نگه می داشت، مایوس و ناامید نمی شد. خانواده را بسیار دوست داشت به زندگی نگاه مثبتی داشت. به خوبی اقتصاد خانواده را تنظیم می کرد. هم آشپز خوب و هم خیاط



من با این باور که باید خالصانه خدمتگذار خانم فرماندار باشم تا ایشان بعنوان نماینده زنان در عرصه مدیریت موفق شود، در خدمتش بودم. افراد زیادی هم بودند که بدون هیچ چشم داشتی در خدمت خانم فرماندار بودند.

❖ در مصاحبه های باقی مانده از همسران به کرات به نقش حمایتی پدر و مادر شما در ایفای هر چه بهتر مسئولیت شان اشاره شده است ممکن است در این باره توضیح بیشتری دهید؟

ایشان حدود ۵ سال با خانواده من زندگی کرد. ارتباط و صمیمیت زیادی بین خانواده مان و ایشان برقرار بود. بعد که مستقل شدیم با پدر و مادرم همسایه شدیم. مادرم مرجان را خیلی دوست داشت و خیلی از کارها با او مشورت می کرد. بعد که مرجان استخدام شد مادرم مواظب بچه ها بود تا از بابت بچه ها نگرانی نداشته باشد.

او در انجام کارهای مهم بسیار منطقی عمل می کرد. خانواده ام هم از ما به خوبی حمایت می کردند، به طوری که همسرم در انجام وظایف فرمانداری نگرانی خانه و بچه ها را نداشت. مادرم مرجان را بیشتر از دخترش دوست داشت بعد از حادثه منا مادرم در فراغ و عزای مرجان زمینگیر شد دیگر نمی تواند راه برود.

❖ آیا حضور ایشان در پست مدیریتی چون فرمانداری، مانع از ایفای نقش بسیار پراهمیت همسری و مادری اش نشد؟

حضور او در انجام وظایف فرمانداری محدودیت هایی را ایجاد می کرد. ولی ما با برنامه ریزی این مشکل را حل می کردیم، از طرفی همسرم چون قبلا کارمند فرمانداری بود و بخشدار بود و شناخت کاملی از سیستم اداری و شهرستان داشت و همین خاطر به موضوعات شهرستان تسلط خوبی داشت. در دوران فرمانداری ایشان شهرستان روزگار آرامی داشت.

شب ها، نامه ها را مرور می کرد اخباری که آماده کرده بودم را مطالعه می کرد. بعد از نماز صبح، صبحانه را آماده و ناهار بچه ها را هم درست می کرد. بعد باهم بچه ها را به مدرسه می بردیم. شام را خانه پدرم بودیم.

بچه ها می دانستند که مادرشان فرماندار است توقع زیادی نداشتند. سعی می کردند مادرشان را اذیت نکنند. بعضی اوقات پسر کوچکم (حنیف) بی حوصله می شد اما به محض اینکه همسرم به خانه می رسید قبل از اینکه وارد خانه شود، حنیف و رئوف را صدا می زد برایشان بستنی می گرفت تا روحیه شان بهتر بشود. همیشه با بچه ها به آرامی برخورد می کرد. روزهای جمعه هم بیشتر به کار خانه رسیدگی می کرد.

❖ عدم حضور به موقع مادر در خانه خللی در تربیت و درس خواندن بچه ها ایجاد نمی کرد؟



من همیشه و در همه حال در خدمت خانم فرماندار بودم. هم در انجام امورات خانواده و هم در زمینه رسیدگی به درس و مدرسه بچه ها آماده مساعدت و کمک بودم. هر روز آخرین اخبار کشور و استان را برای مطالعه آماده می کردم. بعد از اتمام کار کارمندان اگر نیاز به کمک داشت، من در خدمتش بودم.

❖ نقش حمایتی شما به عنوان همسر خانم فرماندار، شامل چه مواردی می شد؟

من همیشه و در همه حال در خدمت خانم فرماندار بودم. هم در انجام امورات خانواده و هم در زمینه رسیدگی به درس و مدرسه بچه ها آماده مساعدت و کمک بودم. هر روز آخرین اخبار کشور و استان را برای مطالعه آماده می کردم. با توجه به اینکه کار فرماندار محدودیت زمانی و مکانی ندارد، بعد از اتمام کار روزانه، اگر نیاز به کمک داشت، من در خدمتش بودم. این کارها می توانست مشاوره، تهیه و تنظیم اخبار، همراهی در بازدیدها و گرفتن عکس تهیه گزارش و رانندگی باشد. همسر بودن برایم در انجام کارها محدودیت ایجاد نمی کرد.

روحانیون تعامل خوبی داشت. انتصاب ایشان در آن ایام انعکاس رسانه ای و اجتماعی زیادی داشت. علیرغم اینکه در دوران مدیریت اش به خاطر زن بودن مشکلاتی را برایش ایجاد کرده بودند ولی با توجه به حمایت های مردمی و استاندار وقت، جز موفق ترین بخشداران استان بود.

❖ واکنش شما، زمانی که شنیدید همسران به عنوان اولین فرماندار زن استان برگزیده شد، چه بود؟

بعد از ریاست جمهوری دکتر روحانی زمزمه استفاده از توانمندی مدیران زن توسط استاندار مطرح شده بود. خانم نازقلیچی با توجه به سابقه بخشداری و کارمند وزارت کشور بودن، انتظار داشت برای مدیریت دعوت شود. مطالعاتش را افزایش داد و سند توسعه شهرستان را تنظیم کرد. بعدا در زمان مصاحبه توسط استاندار و وزارت کشور، تنظیم این سند توسعه نقش اساسی در تا بید توانمندی ایشان داشت.

در اوایل اسفند ۹۲ معاون سیاسی استاندار انتخاب او به سمت فرمانداری شهرستان ترکمن را اعلام کرده و نظرش خودش را خواستند. خانم نازقلیچی بعد از مشورت با من نظر مثبت خودش را اعلام کرد. بعد از علنی شدن خبر، مردم منطقه بخصوص خانم ها خوشحال شدند و خیلی از این اتفاق استقبال کردند و افرادی هم با افکار سنتی به بهانه زن بودن فرماندار مشکلاتی را درست کردند. علیرغم این مخالفت ها خانم نازقلیچی در تاریخ ۳۱ / ۱ / ۹۳ در روز زن بعنوان هدیه استاندار به زنان به سمت فرمانداری شهرستان ترکمن منصوب شد. اولین بار که شنیدم انتخات همسرم به عنوان فرماندار قطعی شد، بسیار خوشحال شدم و تصمیم گرفتم با تمام توان کمکش کنم تا فرماندار موفق بشود، البته خودش تصور نمی کرد بعنوان فرماندار انتخاب شود بلکه انتظار داشت بعنوان معاون فرماندار تعیین شود، به هر حال این انتصاب، باعث نشاط اجتماعی و سیاسی در سطح استان شد.

❖ انتخاب یک زن به عنوان فرماندار بندر ترکمن، با چه بازتاب هایی در منطقه مواجه شد؟

همانطور که گفتم این انتصاب باعث نشاط اجتماعی و سیاسی در سطح استان شد. مردم خوشحال بودند که به رغم مخالفت ها و کار شکنی های زیاد این اتفاق رخ داد. نویسندگان، هنرمندان و سیاسیون از این انتصاب راضی بودند با این انتصاب سیاسی ترین شهرستان استان به آرامش رسید. معارفه خانم نازقلیچی در تالار ارشاد برگزار شد جمعیت زیادی به خصوص زنان در این مراسم حضور یافتند. از سراسر استان به بندر ترکمن آمده بودند تا شاهد پرافتخارترین انتصاب در استان گلستان باشند. مردم از استاندار بابت این انتصاب تشکر کردند.

عاشق خانه خدا بود. در آزمون معینه بعثه رهبری قبول شد و در سال ۹۰، ۹۲ و ۹۴ بعنوان معینه (راهنمای زنان در کاروان) اعزام حج شد، یادم هست که با چه شوقی قبل از اعزام مقاله و بروشور های فرهنگی را آماده می کرد. چندین مقاله ایشان در مجله زائر در مکه چاپ شده است در ایام حج به زنان مسن کمک می کرد

اساس زندگی ما همیاری خانوادگی بود. ما با پدر و مادر، برادر و خواهرهایمان همسایه هستیم با هم روابط صمیمی داریم نبود مرجان بعنوان مادر خلل زیادی ایجاد نمی کرد. بچه ها کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ راحت بودند. خود بچه ها اکثرا تکالیفشان را بخوبی انجام می دادند. البته من هم به درس شان رسیدگی می کردم.

حضور همسران به عنوان اولین زن فرماندار چه درسی را به زنان کشورمان بالاخص زنان بندر ترکمن در حوزه حضور در صحنه های اجتماعی داد؟

انتخاب او بعنوان اولین فرماندار زن ترکمن و دومین فرماندار زن در کشور برای منطقه تازگی داشت، بازتاب رسانه ای گسترده ای در سطح منطقه کشور و حتی خارج از مرزها داشت. به خاطر دارم که شبکه های خارجی نیز این خبر را رسانه ای کردند. این انتصاب اعتماد به نفس بانوان بخصوص زنان ترکمن را بالا برد.

از نگاه اجتماعی همسران بگوئید و اینکه چگونه به جامعه نگاه می کرد و چه مسئولیتی در قبال شهروندان و مردم احساس می کرد؟

در زمانی که فرماندار شد، شهرستان بندر ترکمن مشکلات زیادی داشت. عمده ترین این مشکلات جنبه حقوقی و معارض بود. از قبیل ساماندهی دوشنبه بازار که در سطح خیابان برپا می شد. بازارچه ساحلی اسکله، بازار ماهی فروشان، مسکن مهر و منطقه گردشگری آشوراده از جمله مشکلات اساسی شهرستان بودند که خانم فرماندار در جهت حل مسائل حقوقی رایزنی هایی با منابع و نهاد های مختلف داشت. علیرغم مشکلات فراوان، دوشنبه بازار را به صورت متمرکز منتقل کرد و در آستانه جایجایی و ساماندهی بازارچه ساحلی اسکله بود که با وقوع فاجعه منا انجام ناتمام ماند. ایشان با مطالعه و برنامه برای حل مشکلات اقدام می کرد

و سعی می کرد کارهای بزرگی انجام بدهد. ایشان فرماندار مقتدر و جسوری بود. با قدرت تصمیم می گرفت و نسبت به شهروندان و مردم احساس مسئولیت بالایی داشت.

ایشان ۱۴ سال عضو شورای حل اختلاف خانواده بود و تلاش می کرد از طلاق خانواده ها جلوگیری کند. در کمیته امداد نیز عضو طرح ایتم بود ماهیانه مبلغی واریز می کرد. علیرغم داشتن رشته لیسانس علوم تربیتی مجددا در رشته حقوق لیسانس گرفت تا در شورای حل اختلاف بهتر تاثیر گذار باشد. در سال ۹۴ در دانشگاه آزاد ساری در کارشناسی ارشد حقوق خصوصی پذیرفته شد، که به علت شهادتش در فاجعه منا موفق به ثبت نام نشد. حتی می خواست بعد از دوران فرمانداری دوباره در شورای حل اختلاف به خانواده ها کمک کند.

وقتی شنیدید که در سفر به مکه و در منا به شهادت رسید، چه احساسی داشتید؟

مرجان عاشق خانه خدا بود. در آزمون معینه بعثه رهبری قبول شد و در سال ۹۰، ۹۲ و ۹۴ بعنوان معینه (راهنمای زنان در کاروان) اعزام حج شد، یادم هست که با چه شوقی قبل از اعزام مقاله و بروشور های فرهنگی را آماده می کرد. چندین مقاله ایشان در مجله زائر در مکه چاپ شده است. در ایام حج به زنان مسن کمک می کرد. روز عید قربان ۹۴

خبر مفقود شدن حجاج در

منطقه پیچیده بود. ساعت ۲ بعدازظهر به من زنگ زدند

گفتند همسرت مفقود شده اما من جدی نگرفتم چون می دانستم او توانمند و قوی است. اما عصر که عمق فاجعه را از تلویزیون دیدم نگرانیم بیشتر شد، با شماره اش تماس گرفتم جوابی شنیده نمی شد.

خبر رسید که مرجان مصدوم شده پایش شکسته است، گفتند روحانی کاروان هنگام

سوار شدن به آمبولانس او را دیده است اما از آن لحظه به بعد دیگر کسی مرجان را ندیده است. بعد کم کم خبر مفقودی مرجان جدی تر شد. بعد در خبرهای مربوط به شهدای فاجعه منا قرار گرفت.

حتی جسدی را به اسم او آوردند، ولی ایشان نبود، دوباره در لیست مفقودین قرار گرفت. در نهایت رئیس سازمان حج با حضور در منزلمان خبر شهادت خانم فرماندار را به خانواده

اعلام کرد. قرار شد مدارک و تصاویر مرجان تحویل خانواده بشود. از ما نمونه خون گرفتند تا با آزمایش DNA تشخیص هویت شود، در نهایت گفتند که خانم نازقلیچی در مقبره الشهدا مکه دفن شده است. ولی مکان دقیقش مشخص نیست. برای شناسایی محل قبر، خانواده باید برود تا با آزمایش DNA مکان دقیق دفن مشخص بشود. در حال حاضر خانم نازقلیچی جزو شهدای مفقودالثر هستند.

اکنون که ایشان نیست شهرتان و خانواده تان با چه خلایبی مواجه اند؟

اکنون که ایشان نیست، جایش در بین خانواده و شهرستان خالی است. مردم، خانم فرماندارشان را بسیار دوست داشتند، اهالی شهرستان هرگز نام و یادش را فراموش نکردند. مردم از خوبی ها، توانمندی ها حجاب و متانت اش می گویند. خبر دارم که خیلی ها نامه ها، دست نوشته ها و یا اس ام اس های خانم فرماندارشان را برای زنده نگاه داشتن یادش محفوظ دارند. درواقع فاجعه منا در عید قربان ۹۴ مصیبت سنگینی را به همه خانواده های شهرستان تحمیل کرد.

چیزی که باعث تسلی و آرامش خانواده ها شد، این بود که حجاج با لباس احرام و لبیک گوین شهادتین را گفتند و به آرامش ابدی رسیدند، هر چند فراغ شان برای ما سخت است. دیگر عید قربان برای ما یاد آور خاطره تلخ این فاجعه است. ■



شاهد بانوان

عفت مرعشی در پشت پرده هاشمی کت و گو یا فاطمه هاشمی: زنان باید در همه عرصه ها حضور داشته باشند



عفت مرعشی در پشت پرده هاشمی کت و گو یا فاطمه هاشمی: زنان باید در همه عرصه ها حضور داشته باشند

جای خالی بانوی فرماندار

سرگذشت مرجان نازقلیچی بانوی ترکمن که در جوار خانه خدا آرمیده است

بانویی که طرح نو در آستین داشت

کت و گو یا مهبینه، خواهر شهیده نازقلیچی همه چیز از خانواده ریشه گرفت

روایت شهرام کر از خصلت های همسرش

جایش در شهر و خانه خالی است

۲۸	در برابر زنان اینارگر مسئولیت بیشتری داریم	۲۰	آتش نشان یعنی اینار فداکاری و رشادت
۶۴	نمی توانستم مانع رفتن بشوم قصه نوری که تازه نامارش (حسین فریری) شهید حرم شد	۵۲	از انقلاب هیچ طلبی نداریم درد دل های زهرا بهادری همسر شهید محمد بهادری است



گفتگو با «رضوان پور شمس» همسر شهید «علی اصغر فولادگر»

سردار فولادگر، شهید جهان اسلام است

درآمد

سردار سرتیپ پاسدار شهید دکتر «علی اصغر فولادگر» از فرماندهان سپاه و کارشناسان مسائل سیاسی و منطقه‌ای بود که در جریان فاجعه منا به شهادت رسید. شهید دارای کارنامه‌ای درخشان و سرشار از همت، اراده جهادی و توأم با اخلاص در عرصه‌های دفاع از انقلاب بود. ناگفته‌های «رضوان پور شمس» همسر مکرمه سردار فولادگر، ابعاد تازه‌ای را از زندگی پرتلاش و سوابق درخشان وی در سال‌های گذشته نمایان می‌کند. خانم پور شمس با خوشرویی و مهربانی پذیرایمان شد تا از لحظات خوش، سخت و حتی دردناک زندگی‌اش برایمان بگوید. شاهد یاران در این فرصت با همراه زندگی سردار فولادگر همراه شده است.

لطفاً معرفی اجمالی از شهید فولادگر و خانواده‌شان داشته باشید.

او سال ۱۳۳۹ در خانواده مذهبی در شهر اصفهان متولد شد. پدرش «حاج احمد فولادگر» با آن که در کسوت آهنگری نان حلالی برای خانواده مهیا می‌کرد اما بسیار اهل مطالعه و روشن بین بود؛ به طوری که در جلسات سخنرانی استاد فلسفی و استاد حلبی حضوری مستمر داشت. این عادت به مطالعه و آموختن را تا روزی که در قید حیات بود دنبال می‌کرد. مادرش «بتول فولادگر» در اصفهان زندگی می‌کنند. همسرش به همراه پنج خواهر و یک برادر در این خانواده رشد یافت.

آیا از خانواده‌شان روایت یا خاطره‌ای از کودکی ایشان شنیده‌اید که برایمان بازگو کنید؟

مادرش تعریف می‌کرد که خداوند به او پنج دختر عنایت کرده بود اما حاج خانم از خداوند پسر می‌خواست. موقعی که فرزند ششم را باردار بود خواب می‌بیند که عده‌ای مهمان به خانه‌شان آمده‌اند. می‌پرسد این افراد چه کسانی هستند؟ می‌گوید اینها پنج تن آل عبا هستند.

مادر سردار فولادگر در عالم خواب می‌گوید: «احساس کردم چون شأتم کم است نباید در اتاق کنار ایشان باشم و از پشت در به صحبت‌های آن‌ها گوش می‌دادم» و پرسیدم: «این خانم که چادر سفید دارند که هستند؟» پاسخ دادند: «ایشان فاطمه زهرا (س) هستند و می‌خواهند علی اصغر را به محراب ببرند». صبح خواب را برای خانواده تعریف می‌کند و همسرش خطاب به وی می‌گوید: «اسم خودش را آورده است» و نام «علی اصغر» را برای شهید فولادگر انتخاب می‌کند.

از دوران مدرسه و فعالیت‌های همسران در روزهای انقلاب بگویید؟

همسر من مقطع ابتدایی را در مدرسه اقدسیه و راهنمایی خود را در مدرسه ابومسعود و در ادامه آن در دبیرستان ادب تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۷ موفق به اخذ دیپلم در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی شد. در همان سال در رشته تاریخ دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. با شروع انقلاب در همه تظاهرات خیابانی شرکت می‌کرد. مادرش می‌گوید در را به روی علی اصغر قفل می‌کردم که به راهپیمایی نرود اما او به پشت بام می‌رفت و چون پشت بام‌های خانه‌های قدیمی اصفهان به یکدیگر متصل بود بالاخره خودش را به راهپیمایی می‌رساند مادرش که نمی‌توانست مانع حضورش شود، همراه او در تظاهرات شرکت می‌کرد.

بعد از پیروزی انقلاب چه کردند؟

همسر من در رشته تاریخ دانشگاه اصفهان قبول شده بودند که با پیروزی انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها بسته شد. در اردوهای جهادی شرکت می‌کرد و به مناطق محروم می‌رفت.

او از نخستین افرادی بود که وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان شد و به دلیل بلوغ فکری و روابط اجتماعی خوبش در بخش حساس گزینش سپاه اصفهان مشغول به خدمت شد. با شروع جنگ تحمیلی، در عملیات «فتح‌المبین»، «رمضان»، «ثامن‌الائمه» و دیگر عملیات‌ها شرکت کرد.

سپاه پاسداران به دلیل موقعیت خاص شغلی، با حضور وی در جنگ موافقت نمی‌کرد. از سویی به خاطر حساسیت مادرشان بر وی، خبر اعزام شدن خود به جبهه را به خانواده نمی‌داد و به بهانه مأموریت خانه را ترک می‌کردند. از سال ۶۲ تا ۶۳ فرماندهی سپاه کاشان را عهده‌دار بودند.

از نحوه آشنایی و ازدواج‌تان با شهید سردار فولادگر بگویید.

من نیز همانند شهید فولادگر در خانواده‌ای مذهبی و علاقه‌مند به انقلاب و امام (ره) بزرگ شده بودم. برادرانم در جنگ حضور داشتند یک سال قبل از اینکه با همسر من ازدواج کنم برادرم «یدالله» در عملیات بیت‌المقدس در منطقه «شلمچه» جاویدالآثر شد و تا کنون پیکرش را نیافته‌اند. برادر دیگرم «حسین» نیز جانباز است. از نظر اعتقادی بسیار به هم نزدیک بودیم. در باره نحوه آشنایی با او باید بگویم که خواهرزاده‌شان هم مدرسه‌ای من بود. وی مرا به مادرش معرفی کرده بود و آن‌ها نیز برای خواستگاری به منزلمان آمدند. همسر من یک روز قبل از مراسم ازدواجمان از کاشان به اصفهان آمدند و مراسمی ساده و بدون تجملات برگزار شد. مرداد سال ۶۲ عقد کردیم و سال ۶۳ زندگی مشترکمان آغاز شد.

چند فرزند دارید؟

ثمره ازدواجمان سه دختر به نام‌های «سعیده»، «مریم» و «زهرا» است که هر سه حافظ کل قرآن هستند. زندگی‌مان را در دو اتاق خانه مادر شوهرم شروع کردیم. مدتی بعد همسر من از کاشان به اصفهان برگشت و هم‌زمان با شروع کار در سپاه، تحصیل خود در دانشگاه را ادامه داد. تا اواخر سال ۶۵ در سیمت بازرسی سپاه اصفهان مشغول بود و بعد از آن در اوج جنگ‌های داخلی لبنان و تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان، به این کشور اعزام شد.

لطفاً کمی بیشتر از مقطع حضور همسران در لبنان بگویید.

همسر من برای آموزش نیروهای مقاومت به لبنان رفت. در آن زمان نیروهای ایرانی در روستای «نبیثیت» که یک روستای کوچک شیعه‌نشین بود (به دلیل موقعیت مکانی خاص و استراتژیک آن) سکونت داشتند و به دلیل تعداد کم ایرانی‌ها در آن‌جا و روابط اجتماعی بسیار بالایی که همسر من داشت، در مدت دو ماه به

ایشان جزو اولین افراد، وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان شدند و به دلیل بلوغ فکری و روابط اجتماعی خوبش در بخش حساس گزینش سپاه اصفهان مشغول به خدمت شدند؛ با شروع جنگ تحمیلی، در عملیات «فتح‌المبین»، «رمضان»، «ثامن‌الائمه» و دیگر عملیات‌ها شرکت کردند؛ و بعد از آن در اوج جنگ‌های داخلی لبنان و تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان به این کشور اعزام شدند.





❖ از اخلاق و منش شهید فولادگر بفرمایید.

بسیار روابط اجتماعی قوی داشت و با آن که نظامی بود، بسیار خونگرم و صمیمی با همه برخورد می‌کرد. دوستان زیادی داشت و سعی می‌کرد که فضا را برای آموزش دانشجویان شاد نگه دارد. این روحیه را درباره فرزندانش نیز داشت. فرد بسیار فعال و با انگیزه‌ای بود. با این که در تهران کار می‌کرد، دائماً به اصفهان سر می‌زد تا با فامیل صلح‌رحم داشته باشد و به مادرش سر بزند. در ایام محرم (تاسوعا و عاشورا) به اصفهان می‌رفت تا در مسجدی که از کودکی در آن فعالیت داشت، حضور پیدا کند و فعالیت مستمری در «مسجد شیش اصفهان» داشت. بسیار روابط نزدیکی با بچه‌هایمان داشت. از هر فرصتی برای بازی و شادی دخترانمان استفاده می‌کرد. در زمینه مسائل اعتقادی با روی خوش و به گونه‌ای که بچه‌ها علاقه‌مند شوند، آن‌ها را هدایت می‌کرد تا در مسیر درست قدم بردارند. این اواخر دعای کمیل را با سوز دل بیشتری می‌خواند و می‌گفت «ما از شهدا جا ماندیم». از خدا می‌خواست شهادت نصیبش شود. وقتی وضعیت سوریه به این شکل شد، هر روز اخبار سوریه و یمن را رصد می‌کرد و پیگیر مسائل سوریه بود. به نظر اگر در منا شهید نمی‌شد در سوریه به شهادت می‌رسید. همسر همیشه از مدافعان حرم تعریف و تمجید می‌کرد.

❖ حضور همسران در حج ۹۴ چطور رقم خورد؟

سردار فولادگر برای اولین بار در سال ۱۳۷۴ با کاروان افغانی‌های ساکن ایران به حج مشرف شد. در این سفر با بعثه مقام معظم رهبری آشنا شد و از سال بعد همکاری‌اش را با بعثه آغاز کرد تا قبل از این که به سودان برویم، هر سال به حج اعزام می‌شد. از سال ۹۱ تا ۹۴ به عنوان مسئول مبلغین حوزه عربی فعالیت می‌کرد. سال ۱۳۹۴ کلاس‌های سیاسی مبلغان به عهده همسر بود و به گفته اعضای این مجموعه،

❖ با چه سمتی به سودان منتقل شدند؟

به عنوان وابسته نظامی ایران در سودان از سال ۸۰ تا ۸۴ در حوزه نظامی فعالیت می‌کرد. همسر مسلط به زبان عربی بود و مدتی که در سودان ساکن بودیم عربی را به لهجه سودانی صحبت می‌کرد. با مردم محلی رابطه بسیار نزدیک و گرمی داشت. به دلیل علاقه شخصی، به مطالعه نهضت‌ها و احزاب سیاسی و مذهبی در کشورهای مسلمان پرداخت و به علت اطلاعات و آگاهی فراوان در این حوزه به عنوان کارشناس مسائل خاورمیانه نیز فعالیت می‌کرد.

❖ از روزهای برگشت دوباره‌تان به ایران بگویید.

دختر بزرگم «سعیده» یکسال و نیم زودتر از ما به ایران برگشت چون برای کنکور آماده می‌شد و در سال ۱۳۸۴ در رشته مهندسی کامپیوتر دانشگاه اصفهان قبول شد. همسر نیز بعد از برگشتن از سودان در معاونت اطلاعات ستاد مشترک سپاه فعالیت خود را آغاز کرد. از حدود سال ۱۳۸۷ دو روز در هفته با سرلشکر صفوی که مشاور مقام معظم رهبری بود، همکاری می‌کرد و دو روز در هفته نیز در دانشگاه امام حسین (ع) تدریس داشت. مدتی هم به عنوان مبلغ در حوزه عربی در بعثه رهبری در عربستان فعالیت می‌کرد. آنجا با قبایل و جوانانشان ارتباط برقرار و برای انقلاب اسلامی تبلیغ می‌کرد. پس از بازگشت از سودان در سال ۸۵ در رشته روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی در دانشگاه امام حسین (ع) پذیرفته شد و پایان‌نامه‌اش را با عنوان «تصوف و نقش آن در کشورهای عربی و به طور خاص مصر و سودان» ارائه کرد. همچنین در سال ۹۰ به اتفاق تعدادی از دوستانش، بنیاد نصف جهان را تأسیس کردند و در این بنیاد علمی پژوهشی جزو شخصیت‌های مؤثر بود و همزمان در دانشگاه هنر تهران به عنوان استاد درس تاریخ و دفاع مقدس تدریس می‌کرد.

به عنوان وابسته ی نظامی ایران در سودان از سال ۸۰ تا ۸۴ فعالیت می‌کردند همسر به زبان عربی به خوبی مسلط بودند و مدتی که در سودان ساکن بودیم عربی را به لهجه ی سودانی صحبت می‌کردند و با مردم محلی رابطه بسیار نزدیک و گرمی داشتند. به دلیل علاقه شخصی به مطالعه نهضت‌ها و احزاب سیاسی و مذهبی در کشورهای مسلمان می‌پرداختند و به علت اطلاعات و آگاهی فراوان در این حوزه به عنوان کارشناس مسائل خاورمیانه فعالیت می‌کردند.

زبان عربی مسلط شد. در سال ۶۹ تا سال ۷۱ به صورت دیپلمات به «بعلبک» منتقل شد. در این زمان در کنار کار در رشته تاریخ در مقطع فوق‌لیسانس در «دانشگاه زحله» پذیرفته شد و پایان‌نامه‌اش را با عنوان «علاقات شیعه ایران و شیعه لبنان فی دوره صفویه» به چاپ رساند.

❖ شما نیز با همسران به لبنان رفتید؟

همسر او اواخر سال ۱۳۶۵ به عنوان مسئول آموزش نظامی به جنوب لبنان اعزام شد. حدود سه‌ماه به تنهایی در لبنان فعالیت می‌کرد. سال ۱۳۶۶ به همراه همسر و دخترم «سعیده» که آن موقع حدود یک سال داشت به لبنان رفتیم و حدوداً تا اواخر سال ۱۳۶۸ در آنجا ساکن بودیم. در همان سال خداوند هدیه‌ای دیگر به ما عطا کرد و دختر دوممان «مریم» به دنیا آمد. برای تولد او به ایران بازگشتم و حدود دو سال و نیم بعد (اواسط سال ۱۳۷۰) دختر سوممان «زهرا» متولد شد. در سال ۱۳۷۲ مأموریت همسر به اتمام رسید و همگی به ایران برگشتیم.

❖ شهید فولادگر بعد از بازگشت به ایران مشغول چه کاری شدند؟

همان سال در نیروی قدس مشغول به کار شد. خودش همیشه می‌گفت که در یک بخش یا اداره بیشتر از چهار یا پنج سال نباید ماند. باید کار را به نیروهای جدید و افکار نو سپرد تا دچار رخوت و رکود نشود. دایماً در قسمت‌های مختلف فعالیت داشت. مدتی نیز در ستاد مشترک سپاه معاونت اطلاعات بود. در آن زمان ما از سال ۷۲ تا ۷۹ در شهرک شهید کلاهدوز تهران ساکن بودیم و تصمیم گرفتیم به تحصیلات حوزوی بپردازیم اما همسر در سال ۱۳۷۹ به سودان منتقل شد.

به دلیل اطلاعات و اشراف کاملی که شهید فولادگر به مسائل سیاسی داشت، اطلاعات سیاسی مبلغان را بسیار بالا برد. در سال‌های اخیر در بعثه مقام معظم رهبری مسئولیت هدایت زبان‌دانان بعثه را بر عهده داشت.

یک هفته قبل از این که همسر به حج برود، عروسی دختر کوچکم زهرا بود، بعد از عروسی همسر سریع به تهران برگشت تا در آخرین سمینار حج شرکت کند. وقتی با او صحبت می‌کردم می‌گفت: «به زهرا بگو وقتی برگشتم در خانه جدیدش مهمانی بدهد.»

❖ آخرین تماس‌هایشان را به خاطر دارید؟

همسر سال‌ها با بعثه همکاری می‌کرد. بنابراین سفرهای مکررشان به مکه مکرره برای ما عادی شده بود. در سفر آخر و چند روز قبل از فاجعه منا با من تماس گرفت و گفت «امسال آل سعود حجاج را بسیار اذیت می‌کند و نمی‌گذارد که مراسم دعای کمیل برگزار شود.» بعد از حادثه سقوط جرثقیل همسر تماس گرفت و گفت «برای ما مثل روز روشن است که عربستان در این اتفاق کوتاهی کرد» اما می‌گفتند که شما نگران نباشید ان شاء الله اتفاقی نمی‌افتد.

آن سال روز عرفه در عربستان و ایران یکی بود. شب قبلش تماس گرفت. ساعت حدود یک بامداد بود. تلفن قطع شد. دوباره شماره‌اش را گرفتم با هم صحبت کردیم. از حال و هوای آنجا پرسیدم گفت «الان در مشعر هستیم امسال خیلی با سال‌های گذشته متفاوت است. معنویت بالایی بر فضا حاکم است بر عکس سال‌های قبل زائران ایرانی به جای خرید اهتمامشان به مراسم و مناجات است. می‌گفت «ای کاش شما هم اینجا بودید»

فردا صبح تلویزیون را روشن کردم. دلشوره عجیبی داشتم. اخبار را نگاه کردم. دیدم می‌گویند عده‌ای از زائران حج مصدوم و کشته شده‌اند. ساعت حدود ۱۱ و ۳۰ دقیقه بود. ابتدا فکر کردم که این صحنه‌ها زنده است با خودم گفتم ایرانی‌ها معمولاً صبح زود به رمی جمرات می‌روند. بعد متوجه شدم نه این حادثه همان صبح زود اتفاق افتاده است. با تلفن همراه همسر تماس گرفتم. زنگ می‌خورد اما کسی جواب نمی‌داد. حدود ساعت چهار بعد از ظهر یکی از دوستانشان گوشی همسر را جواب داد و گفت که اتفاقی نیفتاده است و او برای کمک رفته است. کم کم دلشوره و ترس به دلم افتاد که اتفاقی افتاده است. شروع به پیگیری از سازمان «حج و زیارت» و بعثه کردیم اما خبری نداشتند. روزهای سختی بود. تنها انتظار و نگرانی برایمان مانده بود.

بعد از حادثه منا اصلاً باورمان نمی‌شد همسر شهید شده باشد چون به خیلی از راه‌های منا آشنایی کامل داشت. از آخرین افرادی که همسر را دیدند پیگیری کردیم و عده‌ای هم اذعان می‌کردند سردار فولادگر را سالم دیده‌اند.



چرا هیچ اثری از کبودی و ضربه و سوختگی در بدنشان نبود؟ ۱۵ دی‌ماه، روز آخری که دخترم برای پیدا کردن پیکر پدرش در عربستان حضور داشت، بین عربستان و ایران قطع رابطه شد و به خاطر دارم که دخترم پشت تلفن گریه می‌کرد و می‌گفت: مادر! نذر کنید خبری از بابا پیدا شود وگرنه تا فردا باید دست خالی به ایران برگردیم.

دخترم برای پیدا کردن پدرش خیلی بی‌قراری می‌کرد. دل یکی از عرب‌ها به حالش سوخته و گفته بود عکسی از پدرت به من نشان بده. بعد از دیدن عکس، او چند فایل را به دخترم نشان داد که در یکی از فایل‌ها عکس پدرش را دیده بود. حاجیان زیر آفتاب سوخته و له شده بودند اما پیکر همسر سالم مانده بود. مطمئنم روز حادثه برایش اتفاقی نیفتاده است. ظاهراً سعودی‌ها، شهدای منا را در قبرهای یک متر در دو متر سیمانی گذاشته بودند. این قبرها درهای سیمانی هم داشته که حلقه فلزی به آن وصل بوده است و درهای سیمانی به راحتی برداشته می‌شده. آن‌ها شهدا را در یک کاور گذاشته بودند و فقط کمی خاک روی کاورها ریخته بودند.

❖ در پایان اگر سخنی برای مخاطبان ماهنامه شاهد یاران دارید، بفرمایید.

اگر قاطعیت رهبر معظم انقلاب پس از این فاجعه نبود، پیکرهای این شهدا به کشور باز نمی‌گشت. امیدواریم برای مرهم دل‌های داغ دیده خانواده‌های شهدای منا اقدامات جدی‌تری برای مقابله با سعودی‌ها و پیگیری فاجعه صورت گیرد. سازمان حج و زیارت می‌گوید شهدایشان اتفاق بوده است اما سئوال‌های بی‌جواب مانده برای همیشه در ذهن خانواده شهدا است. مسئولان سعودی در ابتدا می‌گفتند: «هیچ ایرانی دفن نشده» اما بیش از ۸۰ ایرانی همان روزهای اول در عربستان دفن شدند. ۱۰۳ روز طول کشید تا پیکر شهید خانواده ما که به ظاهر مدفون شده بود به ایران برگردد. مسئولان می‌گفتند مقبره‌الشهدا برای شهدای منا درست و مسائل شرعی را رعایت کردند، غسل دادند و دفن کردند اما این‌طور نبود. به اندازه ۱۰ هزار قبر به این شکل سیمان شده از قبل آماده کرده بودند و کل بیابان یا پادگان معیصم را از شهدای منا پر کرده بودند. به نظر من آل‌سعود این حادثه را از قبل برنامه‌ریزی کرده بود. اگر این‌طور نبود پس چرا باید قبرها را از قبل آماده می‌کردند؟ از طرف دیگر چرا برای یاری رساندن به حاجیان حادثه‌دیده منا، هیچ تمهیدی پیش‌بینی نشده بود؟

پیام حضرت آقا درباره حاجیان و شهیدان منا واقعاً التیام‌دهنده بود. ما خدا را شکر می‌کنیم که چنین رهبری داریم اما متأسفانه دستگاه دیپلماسی ما در این یک‌سال پررنگ عمل نکرد. سازمان حج و زیارت کاری انجام نداد. باید برای رسوایی وهابیان و آل‌سعود خیلی بیشتر از این‌ها تلاش کنند. ■

این اواخر دعای کمیل را با سوز دل بیشتری می‌خواندند و می‌گفتند: ما از شهدا جا ماندیم و از خدا می‌خواستند شهادت نصیبشان شود. وقتی وضعیت سوریه به این شکل شد هر روز اخبار سوریه و یمن را رصد می‌کردند و پیگیر مسائل سوریه بودند. بنظرم اگر در منا شهید نمی‌شدند در سوریه به شهادت می‌رسیدند، همسر همیشه از مدافعان حرم تعریف و تمجید می‌کردند.

❖ از نحوه شهادتشان چگونه اطلاع یافتید؟

از روز حادثه بیش از ۱۰۰ روز مفقود بودند. اواخر پاییز همان سال، برای پیدا کردن پیکرشان باید یکی از اعضای خانواده برای انجام آزمایش DNA به عربستان می‌رفت. بالاخره به هر سختی بود، دخترم زهرا به همراه همسر و عمویش برای یافتن خبری از پدر به عربستان رفتند. آن‌جا متوجه شدند که پیکر پدرش را دفن کرده‌اند. عکسی که دخترم از پدرش در عربستان فرستاده بود نشان می‌داد که همسر در روز حادثه، در زیر فشار جمعیت و آفتاب به شهادت نرسیده بودند. اگر در حادثه منا بوده چرا بررسی‌های لازم در این خصوص صورت نگرفت؟



شهید فولادگر در قامت یک پدر

ولایت‌پذیری و آگاهی بخشی رمز توفیق پدر بود

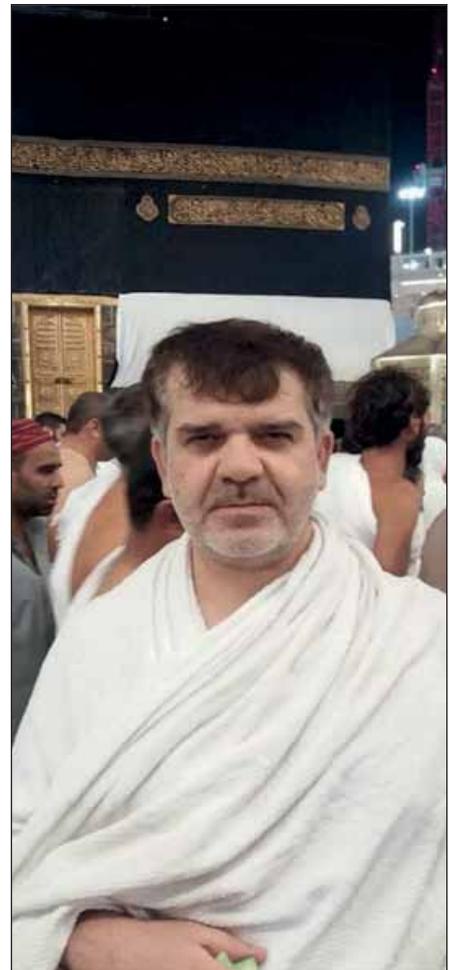
درآمد

«سعیده» فولادگر دختر بزرگ شهید، دانشجوی دکتری هوش مصنوعی دانشگاه شهید بهشتی و «زهرا» فولادگر سومین دختر شهید، حافظ کل قرآن و کارشناس منابع طبیعی است. ساعتی میهمان این دو یادگار شهید شدیم تا از دو منظر معرفی شخصیت و روایت شهادت به گفت و شنود بپردازیم. «سعیده» دختر ارشد شهید درباره احوال و ابعاد شخصیتی پدر می‌گوید و «زهرا» که آن روزها نو عروس بود که برای یافتن پیکر مطهر پدر راهی مکه مکرمه شد و اکنون در انتظار کودکی است که روزی پدر بزرگ آرزوی دیدنش را داشت. وی به همراه همسر و عموی او اسط دی ماه ۹۴ به عربستان عزیمت کرد تا پیکر پدر را بیابد و در آخرین روز قبل از قطع روابط سیاسی ایران و عربستان موفق شد پیکر پدر را به طرز عجیبی در میان اجساد شهدای مجهول الهویه فاجعه مناساسایی کند.

❖ می خواهیم خصوصیات اخلاقی پدرتان را از نگاه شما بشناسیم؟

«سعیده فولادگر»: از خصوصیات بارز پدرم مردمی بودن ایشان بود. هیچ کس را پایین نمی دیدند و همیشه می گفتند مردم خیلی پاکی داریم. هیچ کس از نظر ایشان بد نبود. با هر کسی هم صحبت می شدند. فقیر، غنی، کوچک و بزرگ و کودک و پیر و جوان. از هر کسی بهترین خصوصیتش را می گفتند. به یاد نمی آورم از کسی بدی گفته باشند. حتی در مورد خواستگار هر کسی زنگ می زد می گفتند خیلی پاک است و خودشان با داماد صحبت خصوصی می کردند و با چند ساعت صحبت خصوصیات اخلاقی فرد را متوجه می شدند و تعریف می کردند و بعضاً به شوخی می گفتند: «من مدتی در گزینش سپاه بودم و با یک نگاه می فهمم طرفم چکاره است.» که البته همینطور هم بود.

از دیگر خصوصیت بارز ایشان دست و دل باز بودنشان بود. محال ممکن بود کسی خواسته ای از ایشان داشته باشد و دست رد به سینه او بزنند. از قرض و صدقه و هدیه تا کمک های دیگر از هیچ کاری دریغ نمی کردند حتی اگر می دانستند این قرض، دیگر به ایشان بازگردانده نمی شود. واجباتی مثل خمس و زکات که جای خود داشت. در خفا و آشکار دست دهنده داشتند. پدرم دستان سفید و انگشتان زیبایی داشتند و به همین دلیل انگشتر



در دستشان جلوه زیبایی داشت. اگر فردی جذب انگشتر ایشان می شد و از آن تعریف می کرد، به او هدیه می دادند حتی اگر آن انگشتر، هدیه یک دوست قدیمی بود. در مسائل و مشکلات خانوادگی، در اختلافات زوج های جوان بسیار مشاوره های خوبی می دادند و به طور عملی نیز مشکلات آن ها را پیگیری می کردند و چندین زوج که در مرز جدایی بودند را به کانون گرم خانواده برگرداندند. در مسائل مالی افراد، مشکلات اخلاقی خانواده ها، مشکلات ازدواج و هر مساله دیگری مانند یک کارشناس مشاوره می دادند.

❖ می توانید مثال بزنید و مصداقی ذکر کنید؟

«سعیده فولادگر»: بله زمانی که سال های دهه ۷۰ اقدام به ساخت منزل پدری کردند. بنا و سنگ کار و لوله کش و برق کار و کارگر ها را از افراد محل انتخاب می کردند و معتقد بودند افراد محل در اولویت هستند و حق همسایگی دارند ولو اینکه از لحاظ تخصصی ضعیف تر باشند.

شجاع بودند و خیلی حس مسئولیت داشتند. اگر در خیابان دعویی می دیدند، برای میانجیگری می رفتند و ما می رسیدیم برایشان اتفاقی بیفتند. یا در تصادفات جاده ای نیز بعضاً صحنه ای را که می دیدند بی تفاوت نبودند.

هیچ وقت برای دنیا حریص نبودند و اصلاً دنبال مواجب سپاه نبودند. حتی گاهی می شد ما می گفتیم از محل کار جایزه ی معدل تحصیلیمان را بگیرد می گفتند هر چه بخواهید خودم بهتان می دهم. این اواخر خواهرم می گفت بابا حالا که می توانید بازنشست شوید بروید دنبال یک کار نان و آب دار. خیلی ها رفتند و هم حقوق سپاه را دارند هم کار اقتصادی می کنند می گفتند تا وقتی سپاه به من احتیاج دارد هیچ جا نمی روم.

پدرم تحلیل بسیار دقیقی از مسائل سیاسی خارجی و داخلی داشتند و به خوبی تشریح می کردند. تحلیل هایی که داشتند را با قلم زیبایی به صورت مقاله می نوشتند و جدا از اینکه بسیاری از مسائل منطقه را خدمت حضرت آقا ارائه می دادند. گزیده ای از آن را در جلسات هفتگی دوستان ارائه می کردند.

❖ رابطه پدر با شما و خواهرانتان و دیگر اعضای خانواده چگونه بود؟

«سعیده فولادگر»: پدرم محبت خود را بسیار ابراز می کردند. این ویژگی نیز در ایشان بسیار بارز بود. با همسر و فرزندان خود و مادر و خواهران و برادر خود بسیار ابراز محبت می کردند. همیشه بعد از غذا دست مادرم را می بوسیدند و تشکر می کردند و به ما بچه ها و دامادها می گفتند: «من زخم را خیلی دوست دارم.» و از نشان دادن محبت شرم و حیای کاذب نداشتند. با مسافتی که بین تهران و اصفهان بود برنامه خود را تنظیم می کردند و دو سه هفته یکبار به مادر خود در اصفهان سر می زدند و دست و پای مادرشان را می بوسیدند و قربان صدقه می رفتند. وقتی میوه می خریدند، به دنبال جدا کردن میوه ها نبودند و وقتی با اعتراض ما مواجه می شدند بیان می کردند. می خواستم صاحب مغازه متضرر نشود

و ته مانده میوه ها اسراف نشود.

❖ نحوه برخورد پدر در مورد مسایل تربیتی و پرورشی با شما چگونه بود؟

«سعیده فولادگر»: به نماز جمعه بسیار معتقد بودند و حتی مواقعی که ما مهمانی دعوت داشتیم اول نماز جمعه می رفتند و بعد مهمانی می آمدند. به راهپیمایی روز قدس و ۲۲ بهمن بسیار اهمیت می داد. از وقتی به یاد دارم سالی نبود که ما به راهپیمایی نرویم و می گفتند کل ماه رمضان یک طرف و راهپیمایی روز جهانی قدس یک طرف. راهپیمایی روز ۲۲ بهمن هم که جایگاه خود را داشت. به مراسم شب های ماه مبارک رمضان و مخصوصاً شب های قدر بسیار ملتزم بودند و به خانواده هم سفارش می کردند.

بسیار ولایت مدار و معتقد به مقام معظم رهبری (حفظه الله) بودند و همیشه خلوص و تدبیر و سیاست ایشان را با عشق بیان می کردند که چگونه در سخت ترین تصمیمات و شرایط سخت کشور بهترین تدابیر را اتخاذ می کنند و بحران را برطرف می کنند. هیچ وقت، هیچ یک از دولتمردان را در مسائل سیاسی متهم نمی کردند. اعتقاد داشتند کسانی که به صورت تندرو امروز درود بر کسی می فرستند، همان هایی هستند که مدتی بعد بر او مرگ می فرستند و می گفتند ما باید پشت سر حضرت آقا قدم برداریم و تندرو و کندرو نباشیم.

یادم می آید آن موقع که دانشجوی دانشگاه صنعتی اصفهان بودم قرار بود از طرف بسیج دانشگاه به تهران بیاییم و پشت مجلس شورای اسلامی تحصن کنیم. به پدرم زنگ زدم و ماجرا را گفتم. ایشان من را از این کار نهی و منصرف کردند و اعتقاد داشتند این جور کارها به نفع مملکت نیست. دوران قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ نیز چون آن موقع خیلی قضیه داغ بود-به من می گفتند با تندروی هیچ چیز به نتیجه مطلوب نمی رسد.

پدرم دستان سفید و انگشتان زیبایی داشتند و به همین دلیل انگشتر در دستشان جلوه زیبایی داشت. اگر فردی جذب انگشتر ایشان می شد و از آن تعریف می کرد، به او هدیه می دادند حتی اگر آن انگشتر، هدیه یک دوست قدیمی بود. کلاً اعتقاد داشتند مال را باید خرج کرد و از افرادی که کنز اندوزی می کردند یا حتی بیش از اندازه خود و خانواده را در مضیقه قرار می دادند ناراحت می شدند. یتیم نواز و دستگیر مستمندان بودند



هر روز برای گرفتن نتیجه به محل تدفین شهدای مناسر می زدیم و من خیلی ناراحت بودم و گریه می کردم از همه شهدا قبل از تدفین عکس گرفته شده بود چند بار همه عکس های شهدای ایرانی را مشاهده کردیم اما پدرم در بین آنها نبود جواب آزمایش هایمان نیز حاضر نمی شد و این اضطراب و ناراحتی من را بیشتر می کرد. افرادی که بعد از ما به عربستان آمده بودند پس از چند روز جواب آزمایش هایمان آماده شد اما از جواب ما خبری نبود.

چند روز عربستان ماندید؟

«زهرا فولادگر»: دو هفته ماندیم و جوابی نگرفتیم. چیزی که برایم عجیب بود اینکه در همان منا تعداد زیادی قبر های سیمانی با عمق زیاد و درب های سیمانی ساخته بودند در حالی خود عربستانی ها نحوه تدفین مرده های شان متفاوت است

در همان زمان به دلیل اینکه در تهران به سفارت عربستان حمله شده بود سفارت ایران نیز در عربستان بسته شد و قرار بر این شد که همه ایرانی ها تا فردا به ایران برگردند.

بعد چه اتفاقی افتاد شما که تا آن لحظه پدرتان را نیافته بودید؟

«زهرا فولادگر»: خیلی ناراحت و نگران بودم و به خاطر برهم خوردن روابط باید هر چه زودتر برمی گشتم. برای آخرین بار قرار شدن به محل دفن شهدا برویم که شاید خبری شده باشد. به همراه همسر و عمویم دوباره به محل تدفین پیکر های شهدای منا مراجعه کردیم. برای یافتن پیکر پدرم نذر کردم. یکی از کارکنان آنجا وقتی چهره درهم و ناراحت مرا دید، دلش به حال سوخت.

گفت: بیا دوباره عکس ها را ببین و این دفعه یک فایل از افرادی که «مجهول الهویه» بودند را به ما نشان داد. بک عکس توجه ام را جلب کرد و بعد از دقت زیاد متوجه شدیم پیکر پدرم هست. لحظه خیلی سختی بود و دیگر تمام امیدها برای زنده بودن پدرم نا امید شد.

اما شاکر خداوند بودم که حداقل بعد سه ماه از سرنوشت پدرم باخبر شدیم. ما همان روز برگشتیم و پیکر پدرم را به پرواز به ایران برگشت و انتظار ما به پایان رسید. پیکرش را به اصفهان منتقل کردیم و در گلزار شهدای اصفهان به خاک سپردیم. ■

و این منش مردان خداست که پس از شهادت گوشه ای از خصلت های متعالی ایشان از افراد نزدیکشان بازگو می شود. پدرم در زندگی مایه افتخار ما بود و پس از پرکشیدن تاج افتخار بر سر ما نهاد. اینها لایق شهادتند زیرا که شهادت هنر مردان خداست.

چگونه از ماجرای منا خبر دار شدید؟

«زهرا فولادگر»: یک هفته قبل از عزیمت پدرم به مکه مراسم ازدواج و عروسی ام در اصفهان برگزار شد. پدرم بعد از عروسی به سرعت به تهران برگشت تا در سمینار حج حضور پیدا کند. و بعد هم عازم شد. در طول مدتی که در مدینه و بعد در مکه بود، دائماً در تماس بودیم، تا روز حادثه منا. صبح روز عید قربان از طریق تلویزیون متوجه این فاجعه هولناک شدیم دایماً به گوشی پدرم تماس می گرفتیم زنگ می خورد اما کسی جواب نمی داد.

بعدا فهمیدیم که پدرم گوشی اش را در چادر گذاشته و همراه خود نبرده است. با چند نفر از دوستان و همراهان و حتی افراد بعثه صحبت کردیم آنها چون خبری نداشتند برای دلداری دادن به ما می گفتند او را دیده اند که به مردم کمک می کرده ما مطمئن بودیم که پدرم حتما زنده است در ضمن پدرم به دلیل دفعات زیادی که به حج رفته بود به خوبی به راه ها و شرایط آنجا آشنایی داشت. از پدر هیچ خبری نداشتیم. احتمال دستگیری و ربه شدنش هم می رفت. بیشتر احتمال می دادیم این افراد را جایی مخفی کرده اند و یا به اسارت گرفته اند اما هر چه می گذشت امیدمان ناامیدتر میشد.

تا چه زمانی مفقودالثر بودند و چگونه به عربستان رفتید؟

«زهرا فولادگر»: سه ماه از فاجعه می گذشت و ما هیچ خبری از پدرم نداشتیم. لحظه ای امیدوار بودیم و لحظه ای می گفتیم نکنند پدرم شهید شده باشند. بالاخره قرار شد برای شناسایی و یافتن خبری عازم مکه شویم. به ما گفتند که فردی از افراد خانواده که رابطه خوبی با پدرم دارد باید برای انجام آزمایش به عربستان بیاید تا آزمایش دی ان ای انجام شود. بنابراین من به همراه همسر و عمویم به عربستان رفتیم در آنجا آزمایش دی ان ای انجام دادیم و آزمایش ها را به ریاض فرستادند.

پدرم محبت خود را بسیار ابراز می کردند. این ویژگی نیز در ایشان بسیار بارز بود. با همسر و فرزندان خود و مادر و خواهران و برادر خود بسیار ابراز محبت می کردند. همیشه بعد از غذا دست مادرم را می بوسیدند و تشکر می کردند و به ما بچه ها و دامادها می گفتند: «من زخم را خیلی دوست دارم.»

نحوه برخورد ایشان با این مسایل چگونه بود؟

بعد از انتخابات و فتنه ۸۸ وقتی در راهپیمایی روز قدس بین شعارها اختلاف افتاد. من پدرم را صدا می زدم و می گفتم بیاید این طرف تر بلندتر شعار دهیم ولی ایشان توجهی نمی کردند و در لابلای جمعیت، افرادی که بنظرشان عمد و عنادی نداشتند و تنها شعارهای شورشیان را تکرار می کنند را شناسایی می کردند و در مدت دو سه ساعتی که ما در راهپیمایی بودیم نگاه می کردم که چطور تک تک کنار این جوان ها راه می رفتند و با این پسرهای جوان صحبت می کردند و علت شعارهایشان را می پرسیدند و تلاش می کردند آن ها را آگاه کنند و بسیاری از ما تنها سعی می کردیم بلندتر شعار دهیم. آن روز من بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم. در راهپیمایی اربعین سال ۹۳ با افراد از کشورهای مختلف ارتباط برقرار می کردند و هم صحبت می شدند و از روحیاتشان می پرسیدند. در کاظمین در منزل یکی از شیعیان کاظمین مهمان شدیم که پنج پسر قد و نیم قد از خردسال تا دبیرستانی داشت ارتباط ایشان با آن ها به گونه ای بود که تا این اواخر با ایشان تماس می گرفتند و از احوال خود می گفتند.

از آموخته هایتان از پدر را برایمان بازگو کنید؟

«سعیده فولادگر»: پدرم هر هفته در جلسات تفسیر قرآن استاد خاتمی شرکت می کردند و سعی می کردند تحت هیچ شرایطی این جلسه را از دست ندهند و خود را به جلسه می رساندند.

در جلسات هفتگی تفسیر نهج البلاغه استاد منتظری و استاد سالک نیز شرکت می کردند و بعد از جلسه مسائل سیاسی داخلی و خارجی را بیان می کردند. مواقعی که خدمت آیت الله مظاهری می رفتند، مسائل سیاسی را برای ایشان بیان می کردند و ایشان از این مطالب استقبال می کردند و می فرمودند شما هر وقت اصفهان می آید حتماً بیایید و این مسائل را برای ما بازگو کنید.

پدرم با اینکه از لحاظ اجتماعی و شغلی در جایگاه بالایی قرار داشتند بسیار متواضع بودند و کمتر کسی از سمت ها و جایگاه ایشان پیش از عرویشان با خبر بود



ناگفته‌هایی پدرانه از شهید غریب منا؛ مهندس حاج عمار میرانصاری

«عمار شهیدان منا» قرار در سرزمین وحی را برگزید

درآمد

۸۰ روز در بی‌خبریت سوختم تا نمی‌از دریای دل‌تنگی پدران و مادرانی که ۸ سال فرزندان‌شان در اسارت بوده اند بر روح سوزانم بنشینند. آه! از حال آنان که بعد از ۳۰ سال هنوز از جگر گوشه‌هاشان خبری نیامده است... عمار جان! در نمازت چه زمزمه کردی؟ با آن سرزمین چه عهد بستنی که تا همیشه مقیم خانه یار خواهی بود. این بخشی از دل‌نوشته پدرانه به قلم سردار دکتر محسن انصاری چهره نام‌آشنای خانواده‌های معظم شهید، قائم مقام بنیاد شهید و امور ایثارگران و فرمانده پیشکسوت سال‌های دفاع مقدس در رثای فرزند ارشدش شهید حاج عمار میرانصاری است. شاهد یاران در آستانه ماه ذیحجه و سالروز شهادت مهاجران الی‌الله به گفتگویی صمیمی با این پدر شهید پرداخته و ناگفته‌هایی از زندگی و حیات آن شهید و جزییاتی از شهادت مظلومانه اش را روایت می‌کند.

خامنه ای باشم و در کنار دیگر عزیزان بسیجی راه امام و شهدا را ادامه دهم.» همین پاسخ برای من کافی بود تا بدانم که پسرم راهش را درست انتخاب کرده و در مسیر درستی قرار گرفته است. عمار تا زمان شهادت در بسیج با ۲۲۰ ماه سابقه عضویت و گاهی نیز در مقاطعی دارای مسئولیت در پایگاه‌های بسیج بود.

❖ جایگاه شغلی شما در رشد اجتماعی «عمار» موثر بود؟

عمار هیچ وقت از شغل و جایگاه من سوء استفاده نکرد و اگر کاری یا درخواستی داشت برای حل مشکل دیگران بود. همیشه پیگیر کارهای دیگران بود او خودش عرق می ریخت و کار می کرد. تا می توانست با تلاش خودش پیش می رفت و شغل دولتی نداشت. از همان سال‌های آخر دبیرستان، حس استقلال را در روحیه عمار می دیدیم. دوست داشت کار کند. از همان نوجوانی بیشتر از هر چیز راستگویی و امانتداری نشان داد و توانست خودش را در دل دیگران جا بدهد.

❖ کمی از تحصیل در دانشگاه و ازدواجش بگویید.

هنگامی که عمار کنکور داد و دانشگاه قبول شد، من و مادرش می دیدیم خیلی بچه فعالی است و احساس می کردیم به زودی قصد ازدواج دارد. بعد از مدتی به مادرش گفت که می خواهم ازدواج کنم. همسرم گفت با این حقوق نمی توانی ازدواج کنی. او مهندسی معدن و کارشناسی ارشد مدیریت MBA را در دانشگاه گذراند و برای اینکه به ما اثبات کند که می تواند یک خانواده را بگرداند به یک شرکت تبلیغاتی رفت. همزمان با درسش کار هم می کرد.

خودم در ۲۳ سالگی ازدواج کرده بودم و حالا پسر بزرگم قصد داشت که در ۲۱ سالگی ازدواج کند. با توجه به مشکلات اجتماعی و فرهنگی‌ای که ممکن بود برای یک جوان در سن و موقعیت او پیش بیاید و به خاطر تجربه و سابقه‌ام در دوران مسئولیت نیروی انتظامی و «راهنمایی و رانندگی» و سپاه، از ته قلبم با این ازدواج راضی بودم. به خوبی در خاطر هست وقتی در مجلس عروسی از او درباره چفیه‌اش که آن شب بر دوش انداخته بود پرسیدند، با چهره‌ای گشاده و لبخندی شیرین گفت: وقتی مولا و مقتدایم (رهبر معظم انقلاب) چفیه را حرمت می دارد، من که مقلد و تابع ایشان هستم، چرا نباید این حرمت را نگه دارم؟

❖ چگونه مطلع شدید که قصد عزیمت به سفر حج را دارد؟

بار اولی نبود که به این سفر می رفت. قبلا با همسرش «حج» را تجربه کرده بود. پیش از آن که با خبر شویم، به سفر شمال رفته بودیم. آن جا به من گفت که عازم سفر حج است. همسرش به من گفت: «این آخرین دریانه‌ای که با عمار آقا می آیم. سفر بعدی با شما می آیم.» نمی دانم چرا این حرف‌ها را زد. هر قدر از عمار پرسیدم که چه شده؟ جوابی نمی داد. به او گفتم: عمار، به خدا این که به زن و بچه‌ات خدمت بکنی، خیلی بالاتر از خدمت به حاجی‌های خانه



❖ **کودکی عمار با دوران جنگ گره خورده بود. تمام چند سال اول جنگ، در شرایطی گذشت که از همسر و فرزندم دور بودم. چند روز آماده باش و ماموریت و چند ساعت دیدار همسر و فرزندم. عمار امید زندگی تازه تشکیل شده ما بود. کودکی آرام که وقتی به خانه بر می گشتم با دیدن خنده‌هایش آرام می شدم.**

و شاهد این روحيات و خصوصيات بودم و توی دلم برای پسر می خواندم: «فالله خير حافظا و هو ارحم الراحمين...»

❖ از چه دوره‌ای و چگونه وارد «بسیج» شد؟

عمار سر پرشوری داشت. اردیبهشت ۷۶، وقتی ۱۶ ساله بود، در بسیج نام‌نویسی کرد. قبل از آن هم با بسیج همکاری داشت. گاهی همراهش به هیات و مسجد می رفتم و سعی می کردم به او و دوستان نوجوانش از بسیج بگویم و راهنمایی‌شان کنم. ته دلم از منطقی بودن عمار و صبر و حوصله‌اش مطمئن بودم اما باز هم لازم بود که چیزهایی را تکرار کرد که در روزها یا شب‌هایی که ایست بازرسی برقرار می کردند به کارش بیاید.

وقتی عمار فرم عضویت بسیج را پر کرد، در جواب سوالی که پرسیده بود انگیزه شما برای عضویت در بسیج چیست؟ گفته بود: «دوست دارم سرباز امام زمان (عج) و تحت امر مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله

❖ فرزندان را چگونه معرفی می کنید؟

عمار من صبح عید قربان سال ۱۳۵۹ به دنیا آمد و ۳۵ سال بعد در صبحی به ظاهر آرام، درست در عید قربانی دیگر و در سرزمینی که می‌بایست حرم امن الهی باشد، در حال حرکت به سوی رمی جمرات با لبی تشنه همچون سرور و سالارش به عنوان شریف «مهاجر الی الله» ملقب شد. به عقیده من، عمار دوبار متولد شد. بار اول سال ۵۹ و بار دیگر در سال ۹۴ که پرواز کرد و به شهادت رسید.

❖ کمی از کودکی و نوجوانی عمار بگویید.

کودکی عمار با دوران جنگ گره خورده بود. تمام چند سال اول جنگ، در شرایطی گذشت که از همسر و فرزندم دور بودم. چند روز آماده باش و ماموریت و چند ساعت دیدار همسر و فرزندم. عمار امید زندگی تازه تشکیل شده ما بود. کودکی آرام که وقتی به خانه بر می گشتم با دیدن خنده‌هایش آرام می شدم.

جنگ که تمام شد، عمار تقریباً ۱۰ یا ۱۱ ساله بود که فرصت دوستی و ارتباط بیشتر بین ما ایجاد شد. پسری آرام، محجوب و دوست داشتنی که سعی می کرد ظاهر مذهبی و موجهی داشته باشد. اگر پسرم تا پیش از این بیشتر مراسم‌های مذهبی و مسجد و مراسم‌های این‌جوری را با مادرش می رفت، حالا که کودکی را پشت سر گذاشته بود، سعی می کرد به من نزدیک‌تر شود. از همان دوران به خاطر به دنیا آمدن در روز عید قربان علاقه زیادی داشت که «حاج عمار» صدایش کنند. حتی اگر غیر از این بود، دلخور می شد. در دلم از این هم دلچسپی و تقید ذوق می کردم.

❖ به عنوان یک پدر، چه نگرانی‌هایی برای آینده‌اش داشتید؟

اولین اتفاقی که مرا نگران عمار کرد روزی بود که به عنوان قائم مقام نیروی هوایی سپاه باید برای افتتاح پادگان آیت الله کاشانی به کاشان می رفتیم. از تهران تا کاشان را با ماشین رفتیم و قرار شد برای بررسی ابعاد پادگان به همراه سردار زارعی، فرمانده پادگان با هلی کوپتری که برای آزمایش در همان منطقه شرکت کرده بود، پرواز کنیم. من و عمار همراه با جمعیتی سوار هلی کوپتر شدیم که ناگهان موتور از کار افتاد و هلی کوپتر مانند یک تکه سنگ به سوی زمین سقوط کرد. در آن شرایط هولناک دست عمار را گرفتم تا احساس خطر نکند و همه ما سرنشینان شروع به دعا خواندن کردیم. این اتفاق شاید چند ثانیه بیشتر طول نکشید که با تلاش خلبان دوباره موتور هلی کوپتر به کار افتاد و دوباره توانستیم اوج بگیریم. در همه آن ثانیه‌های سخت، بیشتر از اینکه نگران خودم باشم، نگران کودک ۱۰ ساله‌ام بودم که پس از سال‌ها تازه داشت معنای پدر را می فهمید و به بودنم عادت می کرد.

در کنار مدرسه، رفت و آمد عمار به مسجد «مهدیه دیباجی» هم شروع شد. خوشحال بودم از اینکه با وجود آرامش و متانت، عمار پسری اجتماعی و فعال است و این برای من خیلی مهم بود. من یک پدر بودم و پدران و از دور، با وجود رفاقتی که روز به روز بین ما قوی‌تر می شد، مراقب

خواست. برو از هر مرجع تقلیدی که می‌خواهی بپرس. عمار پاسخ داد: «من این‌ها را راضی کردم». به اعتقاد من عمار خودش سرنوشت‌اش را انتخاب کرده بود. هنگام خداحافظی پای من و مادرش را بوسید. همان شب برای بدرقه «عمار» به منزلش رفتیم. باید راس ساعت ۱ بامداد ۳۱ مرداد رو به روی سازمان حج و زیارت می‌رسیدیم. پسر کوچک عمار تب داشت و همسرش نتوانست ما را همراهی کند. عمار نشانه‌های رفتن و پر کشیدن را داشت. به خانمش گفته بود که اگر برای من اتفاقی افتاد مرا این‌جا دفن کنید و حلالیت خواست.

چگونه از فاجعه منا باخبر شدید؟

صبح روز عید قربان برخاستیم، نماز خواندیم. از اوایل ظهر آن روز خبرهای فاجعه منا منعکس شده بود. همسر عمار هم ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه متوجه شد و به ما خبر داد. خیلی ناراحت بود و دلهره داشت. همان روز یک پایگاه خبری عربی اطلاع داد که رکن آبادی و ۶ نفر از بعثه رهبری دزدیده شده و تحویل اسرائیل داده شده‌اند. این اخبار باعث شد باور نکنم که برای عمار اتفاقی افتاده است. حتی با قائم مقام وزیر اطلاعات صحبت کردم که اگر توسط اسرائیل دزدیده شده‌اند، از طریق سرویس‌ها کاری بکنید تا تکلیف ما روشن بشود و بدانیم که آیا زندانی است، تحویل سعودی‌ها یا دست اسرائیلی‌هاست. هنوز خبری از عمار نداشتم. یک پایگاه خبری اسرائیلی اعلام کرد که «ما شاه‌ماهی گرفتیم و یک گنج از ایرانی‌ها در مکه به دست آوردیم.» با خود گفتیم که حتماً فرزندان دست آن‌هاست. به هر حال، آدم ذهن خودش را سمت شهادت نمی‌برد و مثبت فکر می‌کند. از طرف دیگر، باورمان نمی‌شد. یک عده‌ای هم در این فاجعه مجروح شده بودند و گفتیم حتماً عمار برای کمک رفته، بی‌حال شده و جایی افتاده است. تا این‌که فیلمی آوردند و من آن فیلم را دیدم. خیلی گریه کردم چون عمار در آن فیلم بود، به خودم گفتم چرا بی‌خودی به خودت دلداری می‌دهی؟ این صحنه‌های آخر است. بالاخره نام همه آمد و از عمار خبری نشد.

خوف و رجاء آزاردهنده بود اما ذهنم را به این سمت می‌بردم که در اسرائیل زندانی است. به مادرش گفتم که اگر الان بگویند در اسرائیل است، نگرانیم تمام می‌شود. مثل خیلی‌ها دیگر که در اسرائیل زندانی هستند، تکلیفم مشخص می‌شود.

البته وقتی جانشین ناجا بودم با وزیر کشور به دو کشور عربی رفتیم و از زندان‌های مواد مخدر آن‌ها بازدید کردیم. زندان‌ها بسیار دم کرده بودند. زندانی‌ها با عرقگیر بودند و عرق‌گیرهای تشنه از شدت رطوبت خیس شده بود. نه کولری، نه غذایی و نه بهداشتی. تجسم می‌کردم که عمار در زندان‌ها عربستان است. آن تصویرها مرتب به ذهنم می‌آمد و آزارم می‌داد اما بیشتر می‌خواستم تکلیف روشن شود.

چگونه پیگیر وضعیت او شدید؟

از اداره آگاهی تشخیص هویت تهران حدود دو دسته

۳۰ تا نایسی عکس جنازه‌هایی که مجهول الهویه بودند را آوردند و می‌دیدم. یک‌بار هم چند جنازه به پزشکی قانونی کهریزک آورده بودند. یکی از جنازه‌ها از لحاظ اینکه سرش طاس بود و قدش بلند بود، مشابهت فیزیکی با «عمار» داشت اما معلوم شد که «حسینی» خبرنگار شبکه ۶ سیما است.

هیچ نشان دیگری نبود؟ همراهانش خبری نداشتند؟

هیچ اثری نمی‌یافتیم. تا این‌که هشت روز بعد، یعنی روز عید غدیر، شوهر خواهرم «آقا مسعود» صبح زود آمد و گفت دیشب خواب دیدم. حاج عمار در عالم خواب گفت «این شماره را بده به بابام.» شماره‌ای که می‌گفت، صفر نداشت و اولش ۲ بود. ما فکر می‌کردیم شماره تلفن است. شماره را به یکی از اقوامان که در مخابرات کار می‌کند نشان دادیم گفت شماره قم است. گفتم برویم قم، اگر شماره غسالخانه بود، حتماً آن‌جاست.

به شماره ۱۱۸ قم زنگ زدیم. گفتند این پنج شماره‌ای است و الان تلفن‌های قم هفت شماره‌ای شده‌اند. گفتیم این شماره قدیمی کجا بوده؟ متوجه شدیم مربوط به دو تا خانه است اما آن شماره‌ها هم نتیجه‌ای نداشتند. بعدتر یکی از اقوام به ذهنش رسیده بود که این شماره را در GPS پیگیری کنیم. متوجه شدیم که مربوط به مختصات جغرافیایی روستایی در شمال مکه است.

به بچه‌های بعثه گفتم بروید یک روستا در شمال مکه را بگردید، عمار آن‌جاست. آن‌ها حرف ما را باور نکردند. وقتی به نتیجه‌ای نرسیدیم، همچنان دلمان را به زندانی بودن عمار در اسرائیل یا عربستان خوش می‌کردیم. تا اینکه ۱۴ آبان که به همراه آقای دکتر جهانی و آقای فراهانی که عمار را از بچگی می‌شناختند در استودیو باشگاه انقلاب بودیم، آقای «درزی» عکسی آورد. در آن عکس ۱۴ مورد اختلاف، ۵،۶ مورد هم شباهت پیدا کردیم. این عکس متعلق به ۶ روز بعد از حادثه بود. از این طرف هم پدرش بودم و نمی‌توانستم قبول کنم که این عکس بچه‌ام است.

با این همه نگرانی، چگونه مسئولیت‌های اداری تان را ادامه می‌دادید؟

در این ۸۰ روز یک روز هم کار بنیاد را قطع نکردم. حاج

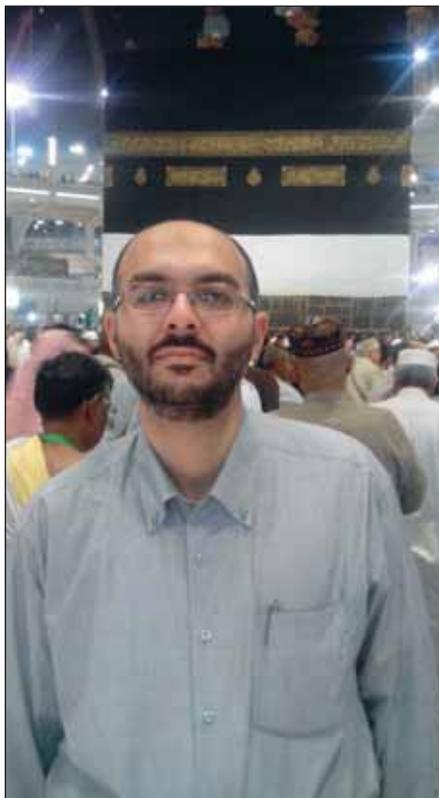
آقا شهیدی این‌جا سخنرانی کرده بودند و گفتند: این مدت که حاج عمار مفقود بود، آقای انصاری یک روز کارش را قطع نکرد و در کارش خللی ایجاد نشد.

هر روز در بنیاد کارهای اداری را پیگیری می‌کردم. ارتباط با بعثه هم قطع نمی‌شد. مهرماه نامه‌ای خدمت مقام معظم رهبری نوشتم. البته همان موقع که آقا وحیدی آمد و گفت همه قربانیان شهید حساب می‌شوند. خیلی ناراحت شدم و یک نامه‌ای دو صفحه‌ای با پنج پیشنهاد خدمت حضرت آقا ارسال کردم.

مهر ماه همان سال نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب در خصوص شهدا و مفقودان فاجعه منا نوشتید از محتوای این نامه بیشتر بفرمایید.

بله! از موضع سرباز ولایت و داغ‌دیده در این فاجعه، نوزدهم مهر ۹۴ هفده روز پس از حادثه منا، نامه‌ای به محضر رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای مدظله نوشتم. عمده محور این نامه در چند موضوع شامل ضرورت روشن شدن علل وقوع فاجعه و بحث مدیریت بحران در سازمان حج و زیارت و حمایت از خانواده مهاجران الی الله بود.

پیشنهاد کردم، حضرت آقا دستور بفرمایند سازمان حج در اعلام شهدای و بویژه مفقودین تعجیل نکند و تحت تاثیر جنگ روانی عربستان قرار نگیرد. به نظرم اعلام شتابزده آمار قطعی شهدا و قراردادن مفقودین در ردیف شهدا، با گذشت یک هفته از وقوع فاجعه که از سوی مسئولین محترم سازمان حج صورت گرفت، تاثیر نامطلوبی داشت و امکان مطالبه به حق جمهوری اسلامی از کشور میزبان را تقریباً غیرممکن



به خوبی در خاطر هست وقتی در مجلس عروسی از او درباره چفیه‌اش که آن شب بر دوش انداخته بود پرسیدند، با چهره‌ای گشاده و لبخندی شیرین گفت: وقتی مولا و مقتدایم (رهبر معظم انقلاب) چفیه را حرم می‌دارد، من که مقلد و تابع ایشان هستم، چرا نباید این حرمت را نگه دارم؟



در این نامه چند پیشنهاد ساختاری و مدیریتی در راستای افزایش توان سازمان حج و زیارت در مدیریت بحران های احتمالی را عرضه کردم و بحث سوم هم ضرورت حمایت از خانواده هاش شهدای فاجعه منا بود که تحت یک نظام حمایت معنوی و مادی قرار بگیرند

می کرد و به خصوص اینکه در میان مفقودین فاجعه افرادی وجود داشتند که دارای اطلاعات استراتژیک و راهبردی ملی و منطقه ای بودند که نمی بایست امکان ربایش آنها حتی از روی تخت های بیمارستانهای سعودی را منتفی دانست.

همچنین در این نامه چند پیشنهاد ساختاری و مدیریتی در راستای افزایش توان سازمان حج و زیارت در مدیریت بحران های احتمالی را عرضه کردم و بحث سوم هم ضرورت حمایت از خانواده هاش شهدای فاجعه منا بود که تحت یک نظام حمایت معنوی و مادی قرار بگیرند که بحمدالله این اتفاق هم افتاد و بنیاد شهید از ابتدای بازگشت ابدان مطهر شهدا تا خاکسپاری در گلزارهای سراسر کشور و ورود به مباحث معیشتی، فرهنگی شهدای منا و مسجد الحرام همه تلاش و توان خود را در همه سطوح بکار برد تا از آلام جانکاه خانواده شهدای مظلوم و تشنه کام مهاجران الی الله بکاهد و مرهمی بر دل های داغدار شهدا باشد.

لازم به ذکر می دانم که بگویم، یکی از عرصه های ظهور و بروز تدابیر و تصمیمات ملی و منطقه ای رهبر معظم انقلاب و رهبر مسلمین جهان در فاجعه منا بود. امام خامنه ای قدم به قدم با حوادث این فاجعه رهنمودهایی اعلام فرمودند؛ اولاً با اعلام سه روز عزای ملی برای شهادت حجاج، ثانیاً موافقت با احراز شهادت و تدفین پیکرها در دردف شهدای دفاع مقدس و حرم و ثالثاً دستور صریح و تهدید آل سعود درباره پیکر شهدا که در صحنه عمل و در میانه آن بحران بزرگ، همانند دستور فرمانده به اجرا درآمد و پیکر شهدای جمهوری اسلامی با عزت و افتخار بازگشت و آثار اقتدار رهبرانقلاب در حضور عزتمندان، امنیت و سلامت حجاج امسال و سالهای آینده ما هم امتداد خواهد یافت.

چه زمانی تصمیم گرفتید که خودتان به عربستان بروید؟

چند روز به اربعین مانده بود. هنوز وضعیت ۸۰ حاجی تعیین نشده بود. خیلی ناراحت بودم. می گفتم خدایا همه جنازه ها برگشتند. وضعیت عمار معلوم نیست. از خودش خواستم «پسرم؛ خودت راهنمایی ام کن. کجایی؟»

آن مزار برقرار می شد و علاقه مند می شدم.

مسئولان سعودی چقدر با شما همکاری می کردند؟

طبق روال معمول، جواب آزمایش ۱۵ روزه آماده بود اما خیلی با ما همکاری کردند. سرلشگری که از این آدم های خوب و اهل خدا، پیغمبر و دعا بود، همراه با عواملش با ما همکاری می کرد. او حتی به خاطر ما دعوا کرد! جواب آزمایش تا یکشنبه طول می کشید. بنابراین، تصمیم گرفتیم که به «مدینه منوره» برویم. ۲۸ صفر در مدینه النبی بودیم. شهر و هوای آن خیلی غمناک بود. ۲۰ آذرماه در قبرستان بقیع حاضر شدم. صبح زود قبرستان بقیع را باز می کنند. رفتیم داخل اما نمی گذاشتند به قبرها نزدیک بشویم. عمار به امام حسن (ع) خیلی علاقه داشت، به ایشان متوسل شدم. گفتم یا امام حسن مجتبی (ع) تکلیف من و عمار را روشن کن. هنوز از پله های بقیع پایین نیامده بودم که خداوند یقینی در دلم گذاشت که آنجا قبر عمار است اما به مادرش چیزی نگفتم.

بالاخره نتیجه آزمایش چه شد؟

شنبه به مکه بازگشتیم. دوباره به مقبره شهدا رفتیم و فاتحه خواندیم. ادارات یکشنبه، صبح باز می شدند. رفتیم و پیگیری کردم. از آنجایی که آن سرلشگر سفارش ما را کرده بود با اینکه خودم را معرفی نکرده بودم، همکاری خوبی با ما داشتند. آزمایشگاه در «جده» بود. جواب آزمایش را تلفنی گرفتند و به من اعلام کردند. جواب ژنتیک این بود که «عمار محسن محمد به عکس ۱/۱۵۲۴ (همان عکسی بود که از ۱۴ آبان روی آن تردید داشتیم) مربوط می شود که در همان قبر «شماره ۱۹۳/ح» دفن شده است.» به هتل آمدم و به مادرش گفتم. از آن روز یقین شد که این همان جایی است که ارتباط دلی با آن برقرار کرده بودیم. نصف غمم فروکش کرد و از باتکلیفی درآمدیم.

پس از مدتی، آقای اوحدی زنگ زد گفت می خواهیم به تدریج خانواده ها را برای شناسایی به عربستان بفرستیم. ابتدا خانواده آقای رکن آبادی، سپس خانواده سردار فولادگر و شما هم سومین خانواده اید.

خانواده سردار فولادگر گفتند ما می خواهیم به مراسم اربعین برویم. ما هم دهه آخر ماه صفر روضه داشتیم و قصد داشتیم اربعین را تهران باشیم. بعد از اربعین من و مادر عمار راهی شدیم. البته در ایران آزمایش «دی. ان. ای» دادیم تا بتوانیم زودتر به نتیجه برسیم اما عربستان آزمایش را قبول نکرد. فکر کردم می خواهند اذیتمان کنند. با دوستان که مشورت کردم که فهمیدیم آن ها تکنیک متفاوتی دارند.

عکسی را که حاج درزی در ۱۴ آبان نشانمان داده بود هم در موبایلم داشتم و به سمت عربستان حرکت کردیم. وقتی رسیدیم، شب بود. بلافاصله مُحَرَّم شدیم و حج به جا آوردیم. فردا صبح آزمایش ها را دادیم و منظر جواب ماندیم.

چند روز آن جا ماندید و تا آمدن جواب آزمایش ها چه می کردید؟

هر روز به مقبره شهدای منا می رفتیم. مقبره شهدا کنار پزشکی قانونی بود. نزدیکترین حدسم این بود که قبری با «کد ۱۹۳/ح» مزار عمار من باشد. از سازمان حج هم آقای رضایی با ما بود. به او گفتم نیازی به آزمایش و حتی جواب آن نیست. اگر در این یک هفته (تا آمدن جواب آزمایش) با این قبر ارتباط پیدا کردم، این جا را مزار عمار می دانم و اگر نه، حتی اگر آزمایش گفت، این حرف را قبول ندارم. سپس به زیارت و مقبره شهدا رفتیم و قبر را پیدا کردیم. به دلم رجوع کردم. مادر عمار گفت: این قبر کیست؟ گفتیم: بالاخره قبر یک مسلمان است، بنشینیم فاتحه بخوانیم. چرخیدیم و برای همه فاتحه خواندیم. تا وقتی ما مکه بودیم، این قبرستان همه وجود مرا به سمت خودش می کشید. روح من هم به آن قبرستان و آن قبر کشیده می شد. داشت ارتباط من با

می‌دانید شهید عمار چه زمانی به خاک سپرده شده بود؟

حاج عمار ما را صبح چهارشنبه قبل از سخنرانی حضرت آقا (مقام معظم رهبری) یا نیمه شب قبل از، حدوداً ۲-۳ بامداد دفن کرده بودند. ایشان چهارشنبه ساعت ۱۰ یا ۱۱ سخنرانی کردند. عمار را چهارشنبه در همان مختصاتی که شوهر خواهر در خواب دیده بود، دفن کرده بودند. در پزشک قانونی سعودی همه اینها ثبت است.

چگونه با مزار فرزندان خدا حافظی کردید؟

ظهر یکشنبه همه چیز قطعی شده بود. ما دوشنبه را هم ماندیم و چند دفعه رفتیم مقبره‌الشهدا. یک ماژیک با خودم برداشتم و حاج خانم گفت چرا ماژیک بر می‌داری؟ گفتم لازم می‌شود. آنجا اسم عمار را روی تکه بتن چند ضلعی روی قبرش نوشتم. سه شنبه به «دبی» آمدیم و از آنجا به ایران پرواز کردیم و شب به تهران رسیدیم.

به همسرشان چگونه خبر دادید؟

با حاج خانم که از «جده» حرکت کردیم، پیغام دادیم که عروسم و بچه‌ها به خانه ما بیایند. بیشتر ۸۰ روز را خانه ما بودند. همان شب که رسیدیم تهران، به او گفتم. با هم که مشورت کردیم، به این نتیجه رسیدیم که مراسم ختمی در یکی از مساجد شهرک شهید محلاتی بگیریم. آن شب خانمش خواب دید که با پسر در مسجد ارک تهران هستند. عمار دستش را گرفته و برده سمت مسجد ارک. خانمش همان صبح گفت: می‌شود مسجد را عوض کنیم و برویم مسجد ارک؟ ما هم مراسم بزرگداشت را در مسجد ارک گرفتیم.

چرا تصمیم گرفتید که پیکر فرزند شهیدتان در مکه بماند؟

بنده سخت اعتقاد داشتم که پیکرش را به ایران بیاوریم. معتقد بودم که بچه‌های کوچک هستند و می‌خواهند سر خاک پدرشان بروند اما خانمش گفت: «بابا! عمار به من گفته که من را بیاورید. می‌خواهم همین جا باشم و با رسول‌الله (ص) محشور بشوم.» در تنگنای عجیبی گرفتار شده بودم و دست آخر با خودم گفتم باید ببینم فتوای علما چیست؟ حوالی ظهر به دفتر حضرت آقا (مقام معظم رهبری) زنگ زدم، گفتم که عمار را پیدا کردیم. تکلیف انتقال پیکر یا ماندنش در مکه چیست؟ فتوای حضرت آقا این بود که چون احتمال دارد جنازه متلاشی بشود و هتک حرمت به جنازه شود. بهتر است نیش قبر نشود. من هم دیدم خودش دلش می‌خواهد بماند، مادرش می‌خواهد، خانمش هم می‌خواهد آنجا باشد، فتوای هم گفته بهتر است آنجا بماند، بنابراین ما هم خلاف خواسته عمار عمل نکردیم و پیکرش در کنار ۳۹ شهید غریب و مظلوم فاجعه منا در «مقبره‌الشهدای مکه» به یادگار ماند. ■

دل‌نوشته



پدر شهید عمار میر انصاری: عمار بودی، محمدی شدی! دلسوخته‌ی مظلومیت علی، گمنام! عشق بانوی دو عالم به دل، هم نغمه با ناله‌های شبانگاه مقبره‌الشهدای مکه، بی‌زاثر و بی‌آلایش تا همنا با سفره دار مدینه، حسن آل عبا باشی و تشنه لب، تا رسم عاشقی را حسین گونه تمام کرده

فرزند دل‌بندم، عمار عزیز!

حلمت‌ش را سر تسلیم! و چه جای حیرت! که پروردگار عشق تو را مولود قربانت خواست و به فصل خوشه چینی به قربانگاه اسماعیل فراخواندت. مشیت او این بود که عاقبت به آرزوی همیشه ات. شهادت. درهای آسمان را به رویت بگشاید و آرامش ابدیت در خانه خویش را توشه‌ی سفرت تا بن کرانه‌های تعالی قرار دهد. رضی‌الله عنک و تسلیماً لا مرگ.

فاصله‌ها را گذشتی، تاریخ و جغرافیایت رسم عشق گرفت. عمار بودی، محمدی شدی! دلسوخته‌ی مظلومیت علی، گمنام! عشق بانوی دو عالم به دل، هم نغمه با ناله‌های شبانگاه مقبره‌الشهدای مکه، بی‌زاثر و بی‌آلایش تا همنا با سفره دار مدینه، حسن آل عبا باشی و تشنه لب، تا رسم عاشقی را حسین گونه تمام کرده باشی! غریبانم، مظلومانم، عطشان. شهادت در ملت‌ب حسین چه زیبات!

بیش از یک سال است رویت را ندیده‌ام، نبوسیدمت و بر مزارت نتوانتم ام بار دل سبک کنم! چقدر دور پریده‌ای بابا! که حالا برای زیارتت باید معرم شد و حاجی شد و گرد خانه‌ی محبوب به طواف نشستی تا دل باریابد به حریم آسمانیت...

هشتادروز در بن خبریت سوختم تا نمی‌از دریاکی دلت‌لغ پدران و مادرانم که ۸ سال فرزندان‌شان در اسارت بوده اند بر روح سوزانم بنشیند.

آه! از حال آنان که بعد از ۳۰ سال هنوز از جگر لوشه‌هاشان خبری نیامده است...

عمار جان! در نمازت چه زمزمه کردی؟ با آن سرزمین چه عهد بستن که حالا تا همیشه مقیم خانه‌ی یار خواهی بود، حالا که عشق وصیت توست، حالا که وصی من نماندی، شفیع من باش بابا

دیدارمان باشد سر سفره‌ی سید‌الشهدا
بیست و نهم آذر ماه ۱۳۹۵



جان‌باختگان فاجعه منا در گلزارهای شهدا که به تعبیر امام راحل «تاابد میعادگاه عاشقان و عارفان و دارالشفای آزادگان و دلسوختگان خواهد بود»، دارای رمز و راز پر معنایی است که خود جاودانه شدن این عزیزان را که مهاجر الی الله بوده‌اند در کنار شهدای انقلاب اسلامی تضمین می‌نماید.

سوم/فعال سازی ظرفیت‌های جهان اسلام به‌ویژه گروه‌های مردم‌نهاد و مستقل از سوی دستگاه‌های ذریبط کشور و تبدیل نمودن رسیدگی به فاجعه منا در قالب مطالبه جهان اسلام می‌تواند در زنده نگاه داشتن این فاجعه غمبار در جهان اسلام و به تبع آن فشار به دولت عربستان سعودی برای پاسخگویی تأثیر گذار باشد.

چهارم/ بهره‌گیری از ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر که برای وقوع کوچک‌ترین مسئله غیر مرتبط، ده‌ها بیانیه و نامه اعتراضی صادر می‌کنند و تلاش برای به صحنه آوردن آنان -حتی به صورت شکلی- اقدامی است که می‌تواند در کنار سایر عوامل ذکر شده مورد توجه قرار گیرد.

در کنار اقدامات ذکر شده، توجه به خسارت‌های روحی و عاطفی وارد شده به خانواده‌های داغدار و تلاش برای کاهش آلام آنان وظیفه ملی و اعتقادی مهمی است که نباید به فراموشی سپرده شود. نامگذاری نمادین یکی از میادین شهرهایی که تعداد قابل توجهی از حجاج اعزامی آنان در فاجعه منابه‌دیار باقی شتافته‌اند و همچنین نامگذاری مناسب برای روز وقوع فاجعه در منا توسط شورای فرهنگ عمومی کشور و توجه ویژه‌ی دستگاه‌های فرهنگی و تبلیغی به این فاجعه‌ی بزرگ در تولیدات فرهنگی و هنرمندان با استفاده از هنر متعهد، این حادثه را در ذهن جهانیان به خصوص ملل مسلمان زنده نگه دارند.

از طرف دیگر بررسی اتخاذ نظام حمایتی برای خانواده‌هایی که سرپرستان خود را از دست داده‌اند بی شک تأثیر قابل توجهی در تسلی خاطر خانواده‌های داغدار بدنبال خواهد داشت.

فراموش نکنیم که هنوز بیش از سی نفر از حجاج عزیز مان در ریدف مفقودین هستند تعیین تکلیف مفقودین این فاجعه وظیفه غیر قابل اجتناب دولت عربستان سعودی است و این مطالبه با جدیت از سوی دستگاه‌های ذی ربط در دولت جمهوری اسلامی ایران در حال پیگیری است.

فرمودند: «فاجعه بسیار تلخ و حیرت‌انگیز منا نباید فراموش شود و وظیفه دستگاه دیپلماسی و سازمان حج دنبال کردن قاطعانه ماجراست».

پیگیری مطالبات مقام معظم رهبری از حیث چرایی و چگونگی دارای مراتبی است که ذیلاً مورد اشاره قرار می‌گیرد:

الف) چرایی:

اول/ بدون تعیین دلایل و عوامل بروز این فاجعه تلخ و تلاش مستمر برای اصلاح وضع موجود در اداره مراسم حج تمتع و مسئولیت پذیر نمودن دولت عربستان سعودی نمی‌توان از احتمال تکرار حوادثی از این دست اطمینان یافت دوم/ بی‌شک برای تبیین و تأکید بر بی‌کفایتی جاهلیت مدرن در اداره حرمین شریفین می‌بایست این رسوایی بزرگ که عید بزرگ مسلمانان را با حوادث خونین سرزمین منا تبدیل به عزانمود باید همیشه در ذهن و یاد نه تنها مسلمانان بلکه همه ملل جهان باقی بماند.

سوم/ کنگره عظیم حج مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین آیین مذهبی مشترک مسلمانان جهان بوده و می‌بایست به عنوان الگویی برای سایر ملل و ادیان تبیین و معرفی گردد. به طور قطع بروز وقایع تلخی از این دست که موجب وهن چهره رحمانی دین حنیف اسلام می‌گردد باید از ساحت دین جدا شده و به عوامل واقعی آن یعنی بی‌کفایتی دولت سعودی منتسب گردد.

چهارم/ خانواده‌های ایرانی که عزیزان خود را در این فاجعه از دست داده‌اند دارای حقوق قانونی هستند که دولت جمهوری اسلامی باید از همه ظرفیت‌ها و ابزارهای قانونی برای استیفای آن بهره‌گیرد.

ب) چگونگی:

اول/ فعال سازی بیش از پیش ظرفیت دستگاه دیپلماسی کشور و همچنین استفاده از ظرفیت حقوقی و کنوانسیون‌های بین‌المللی به عنوان مسیرهای قانونی پیگیری فاجعه منا گام اول در رسیدگی به دلایل شکل‌گیری حادثه و استیفای حقوق جان‌باختگان است دوم/ بی‌شک تدبیر شایسته مقام معظم رهبری در اعلام سه روز عزای عمومی در کشور و همچنین موافقت با دفن پیکر

در اربعین شهدای منا سردار دکتر محسن انصاری پدر بزرگوار شهید عمار مقاله‌ای در روزنامه ایران نوشت که در ریگان آمد در این مجموعه آن را باز نشر ندهیم.

چهل روز از فاجعه غم‌بار و حیرت‌انگیز سرزمین منا که هزاران نفر از ضیوف الرحمن در سرزمین امن الهی مظلومانه به خاک و خون غلطیدند سپری شد لیکن گذشت زمان نتوانست غم جانکاه این ثلمه را از دل و جان جهان اسلام بزدايد.

ابعاد غیر قابل باور این فاجعه چه در مقام وقوع و چه در مدیریت امداد رسانی به آسیب دیدگان به حدی است که خیرگزاری فرانسه از آن به عنوان مرگ بارترین فاجعه حج در تاریخ نام برده است. علت وقوع این فاجعه - به میزانی که تاکنون مشخص شده - بی‌تدبیری، سهل‌انگاری و بی‌کفایتی دولت عربستان سعودی و هم‌چنین عدم آمادگی آنان برای مدیریت پس از حادثه بوده است.

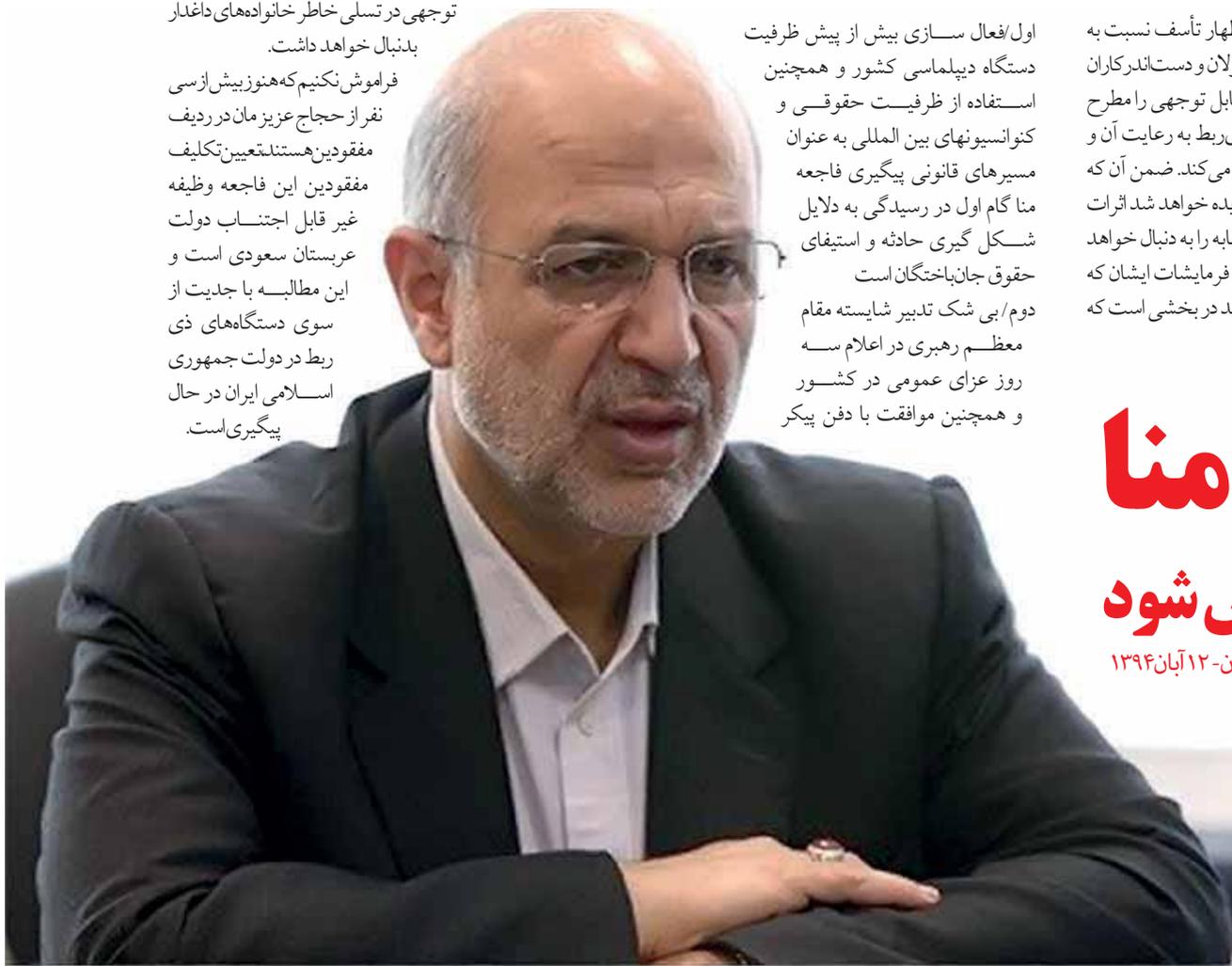
اگرچه با تلاش سیاسی حاکمان سعودی و به مدد استفاده از ابزارهای سه‌گانه رسانه، قدرت و دلارهای نفتی امکان بروز و ظهور احساسات واقعی مسلمانان جهان در قبال این فاجعه کم‌نظیر میسر نگردد لیکن بغض فروخورده و آه برآمده از سینه سوزان آنان، اثرات خود را بر توسعه نفرت نسبت به خاندانی که هیچ‌گونه صلاحیتی برای اداره حرمین شریفین ندارند بر جای خواهد گذارد.

در این میان رهبر معظم انقلاب اسلامی به عنوان چشم‌بینا و رهبری هوشمند برای جهان اسلام در مقاطع مهمی پس از وقوع این فاجعه، درمندان زبان‌گویای داغداران این مصیبت اندوه‌بار شدند و پس از ایشان نیز روسای سه‌قوه و مراجع عظام تقلید ضمن ابراز تأسف و تألم شدید نسبت به این حادثه حتی در مواردی جان‌باختگان فاجعه منا را در ردیف شهدا دانستند.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در کنار اظهار تأسف نسبت به بروز این فاجعه در جریان دیدار با مسئولان و دست‌اندرکاران حج سال ۹۴ رهنمودها و دستورات قابل توجهی را مطرح نمودند که توجه دقیق مسئولین ذی‌ربط به رعایت آن و اجرای اقدامات مدنظر معظم له ملزم می‌کند. ضمن آن که موجب کاهش تألم خانواده‌های داغ‌دیده خواهد شد اثرات بازدارنده‌ای در جلوگیری از وقایع مشابه را به دنبال خواهد داشت. یکی از مهم‌ترین قسمت‌های فرمایشات ایشان که بسیار مهم و قابل پیگیری دقیق می‌باشد در بخشی است که

فاجعه منا نباید فراموشی شود

سردار محسن انصاری روزنامه ایران - ۱۲ آبان ۱۳۹۴





از کودکی حاج عمار صدایش می کردیم

به روایت مادر مکرمه شهید

بامداد عید قربان همزمان با اذان صبح بیست و هشتم مهر ماه ۱۳۵۹ فرزندم عمار به دنیا آمد. از همان نوزادی، پدر و مادرهایمان «حاج عمار» صدایش می زدند...

هفته های اول پس از فاجعه منا و روزهای بی خبری تلخ از فرزندم؛ روزی پیامکی از یکی از دوستان زمان جنگ همسرم که در ایلام بودند و اصلا عمار را ندیده بودند، آمد که گفته بود خانمشان یک خواب عجیبی دیده و همان خواب را پیامک کرده بودند. گفتند که آن خانم نیمه شب بیدار شده و خیلی گریه می کرده. گفتم چی شده؟ گفتند که من یک آقایی را خواب دیدم که لباس عربی تنشان بود. آمد در حرم امام حسین (ع) و گفت که من از مکه کاروان آوردم برای اربعین می خواهم زائر بیاورم. اون خانم می گویند، کی هستید؟ جواب می دهد؛ من عمار انصاری هستم. من عمار پسر آقای انصاری هستم، به پدرم سلام برسانید....

باید برای آزمایش دی ان ای می رفتیم عربستان. عازم شدیم و رفتیم مسجد الحرام و اعمال انجام دادیم. وقتی برگشتیم هتل، به بچه ها پیامک دادم و نوشتم حالا برای دیدن عمار و برای پیدا کردن عمار باید عمره بجا بیاورم و دور خانه خدا برگردیم...



به امام زمان سلام برسانید

به روایت همسر شهید

روز عرفه دعا که تمام شد، به عمار آقا پیامک زدم که به امام زمان سلام برسانید، شما الان آنجا هستید و قطعاً امام صدای شما را می شنوند. ساعت ۸ بود که به عمار آقا زنگ زدم، صدایش بسیار خسته و بی رمق بود. اصلا صدایش فرق کرده بود و آن صدایی که من همیشه از ایشان می شنیدم، نبود. با صدای خسته گفت: جای شما اینجا خیلی خالی بود. جای شما توی دعا خیلی خالی بود. جور می کنم سال دیگه حتماً با هم بیایم و تو حتماً دعای عرفه اینجا باشی، حیف که نبود.

دوباره من رو مورد لطف قرار داد و آخرش گفت: منو حلال کن، منو ببخش. نمی دانم برای چه این را گفت. من دیگر با عمار آقا هیچ صحبتی نداشتم. سه ماه یا اگر دقیق بخواهم بگویم ۸۰ روز ما یک برنامه ی ثابت داشتیم. من اعمال سنگینی انجام می دادم که عمار آقا برگردد. ولی در این مدت چندین بار به خوابم آمدند و خبر شهادتش را به صورت قطعی به من دادند، ولی من باور نمی کردم.

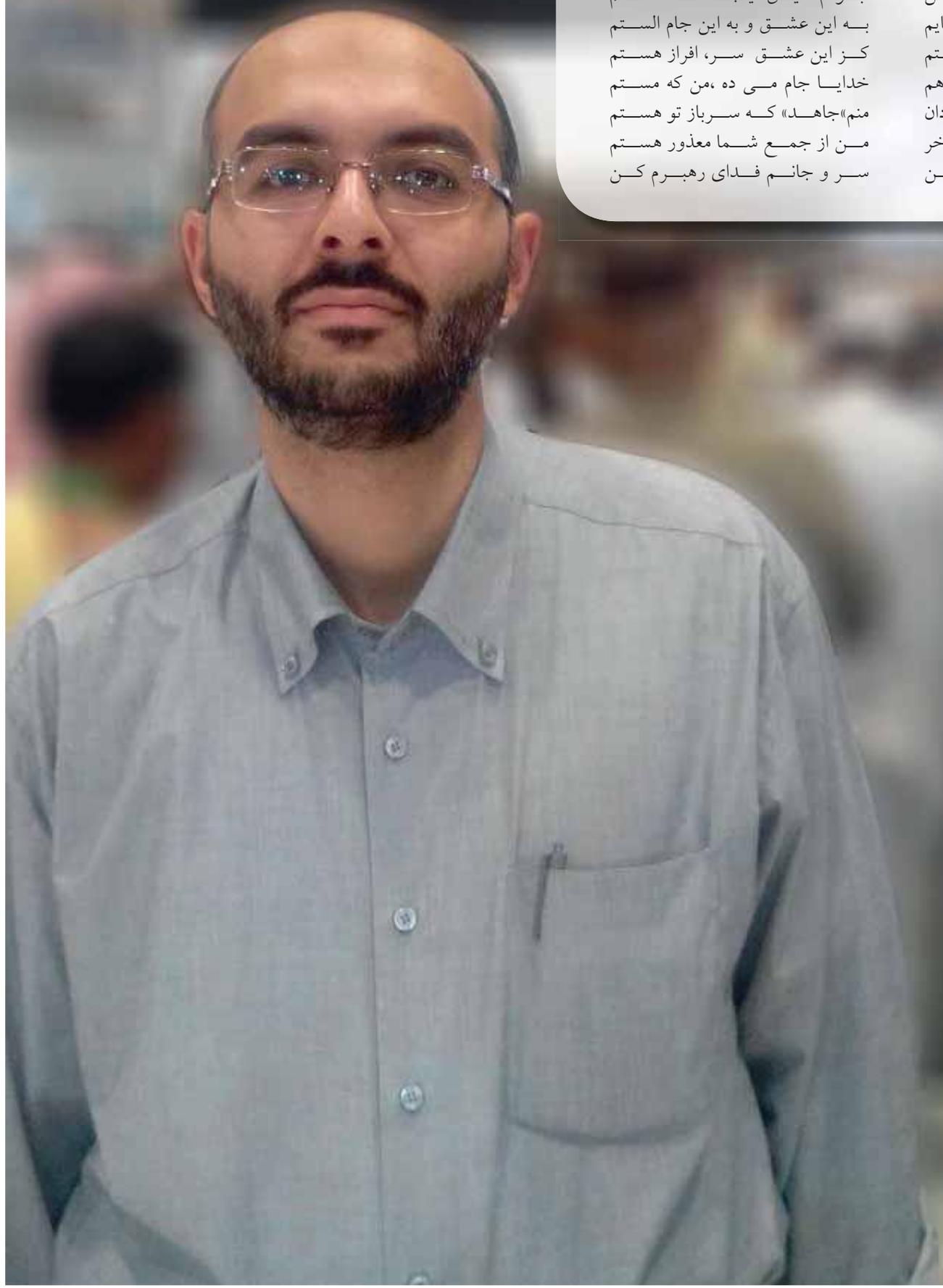
شهادت آقا عمار اتفاقی نبود. من دانست شهید می شود. همیشه به من می گفت کتابهای نیمه پنهان را که درباره زندگی شهدا از زبان همسرشان است را بخوان...

شعری از حاج عمار میر انصاری؛ معروف به «عمارنا»

بسم رب الشهداء

وبا این عشق، جانا زنده هستم
وگر نه من پر، پرواز هستم
ز بهر خلق، زین من زنده هستم
که من زین عاشقی آشفته هستم
که من هم عاشق آن زهر هستم
به ما فرمود کز این عشق مستم
از این دل تا ابد شرمنده هستم
خدایا من خجل از کرده هستم
نبودم لایق اینجا که هستم
به این عشق و به این جام الستم
کز این عشق سر، افراز هستم
خدایا جام می ده، من که مستم
منم «جاهد» که سرباز تو هستم
من از جمع شما معذور هستم
سر و جانم فدای رهبرم کن

من از عشق شهادت واله هستم
گناهانم مرا خاکی نموده
بود شیر خدا الگو و اسوه
بود بین در و دیوار عشقی
بود در زهر، عشقی، در مدینه
حسین بن علی با آن شهادت
الامهدی تو آگاهی از این دل
از این اعمال و رفتاری که کردم
نه در علم و نه در دین و نه در فن
به لطف تو من اکنون آشنایم
من آن پست حقیر خوار هستم
من آن عاصی و عبد بی پناهم
الا «سید علی» مولای مردان
در این ابیات و در این بیت آخر
خدایا عاشقم عاشقترم کن





با خاطرات بسیجی شهید حاج عمار میرانصاری

از «سفره داری مدینه» در تهران تا «شهادت در حال کمک به مجروحان منا»

در آمد

در آستانه سالروز شهادت مظلومانه شهدای منا با جمعی از یاران بسیجی «شهید عمار میرانصاری» به گفت و گویی صمیمی نشستیم. این تا از حیات طیبه یکی از بسیجیان با اخلاص و خادم و یاور حجاج بیت الله الحرام برایمان روایت کنند. «علی زیتونی»، «امیر جهانگیری»، «فرهاد حدادیان» و «سعید بیگلری» حرف های تازه ای دارند، هنوز منتظر بازگشت رفیق صدیق شان هستند. رفتنش را باور نکرده اند. بارها بغض می کنند و چشم هایشان خیس می شود. می گویند: هنوز در بهت شهادت عمار مانده ایم، مزارش را ندیده ایم، و اگر عمار عزیز همین الان از این در وارد شود، اصلاً تعجب نمی کنیم....



او «ایده سفره داری مدینه» برای نذر نان در روز ولادت امام حسن مجتبی (ع) در سطح تهران اجرا کرد که دوستان عزیزم در این جلسه بیشتر تشریح و توضیح می دهند.

آقا زاده‌ای که برای دو چیز لابی می‌کرد؛ یادواره شهدا و گره‌گشایی از مشکلات جانبازان

علی زیتونی رزمنده دوران دفاع مقدس: «شاید بخش‌هایی از اوصاف و احوال این شهید عزیز قابل نشر نباشد و ما اینجا نیستیم که خدای ناکرده اغراق کنیم. ویژگی‌های درس آموز عمار خلاصه می‌شود در نوع نگاه، ساده زیستی و اخلاص در عمل و ولایت‌مداری. او به عنوان فرزند یک مسئول رده بالای کشوری، در جامعه بصورت یک فرد معمولی و با بضاعت اندک مادی زندگی می‌کرد. تحت هیچ شرایطی از نام پدر برای خودش استفاده نمی‌کرد. علی رغم تحصیلات عالی، خودش کار می‌کرد و به دنبال رزق حلال بود. عزت نفس شهید انصاری اینطور بود که بی ادعا و با سختی و تلاش و خلاقیت به دنبال کار آفرینی و خدمت به مردم برود. شهید عمار در دو موضوع از پدرش کمک می‌گرفت و به قول امروزی‌ها لابی می‌کرد؛ یکی برای «برپایی یادواره‌های شهدا» و دیگری «کمک به جانبازان» که از طریق امثال ما معرفی می‌شدند و نیاز به کمک‌های ضروری داشتند و او بی دریغ از درآمد اندک خودش کمک می‌کرد. همین دو بحث درباره یادواره‌های شهدا و کمک به جانبازان چندین مصداق زیبا دارد که من خودم می‌دیدم چطور وقت می‌گذاشت، گره‌گشایی می‌کرد و نامی از خودش برجای نمی‌گذاشت و این شخصیت و روحیه ایثار ادامه دارد تا لحظه شهادتش در قربانگاه منا که در حین کمک به مجروحان رخ می‌دهد.

ایده‌هایی در کار گروهی ارائه می‌کرد. طرح‌هایی که او ۱۰-۱۲ سال قبل ارائه کرد حالا شده اند برنده‌های تجاری مطرح....



یک سادگی و صداقت از جنس شهدا

«فرهاد حدادیان» دوست دیگر شهید عمار میر انصاری در حالی که خیره شده به صفحه تلفن همراهش و آخرین پیامک خداحافظی او را با دقت و معنا برایشان می‌خواند و گفتگو را ادامه می‌دهد: اولین بار سال ۱۳۷۸ در حوزه مقاومت بسیج با ایشان آشنا شدم. به مرور متوجه شدم عمار جنسش با بقیه فرق دارد. یک سادگی و صداقتی از جنس شهدا و یک احتیاط جدی و سختگیرانه و انسانی در کسب حلال.

شهید عمار به معنای کامل کلمه «کار راه انداز» بود و باقیات‌الصالحاتی برای خودش گذاشت یکی دو نمونه از جهت الگو پذیری از این شهید بطور سربسته عرض می‌کنم؛ فرزند شهیدی که مشکل اعصاب و روان داشت با پیگیری‌های او بهبود یافته و هنوز هم تحت درمان است و کمک داوطلبانه و شخصی به جانباز عزیز می‌کرد که برای مسکن مهر احتیاج مبرم مالی داشت و این در صورتی بود که ما می‌دانستیم که خودش عائله مند و مستاجر است....

و دیگر در تایید فرمایش آقای زیتونی؛ به خوبی به یاد دارم در سال ۸۸ و فعالیت‌های حوزه مقاومت بسیج چقدر قوی عمل می‌کرد و هرگز حتی در مواقع گرفتاری‌های سخت از نام پدرش و حتی معرفی ایشان برای کمک‌های معمول هم استفاده نمی‌کرد....

نقش شهید عمار در ایام فتنه ۸۸ در دفاع از نظام و رهبری ناگفته مانده است. در شدیدترین لحظات، گمنام می‌ماند و از نام پدر استفاده نمی‌کرد. «سفره دار مدینه» بود و باقیات‌الصالحات ماندگاری از خود برجای گذاشت...



رفتش برای مازود و برای خودش دیر بود



«امیر جهانگیری» که در محل کارش در شهرداری تهران میزبان این نشست صمیمی بود حرفهایش را با بغض و گریه شروع کرد: ۲۰ سال با عمار رفاقت داشتم. از آبدارخانه مسجد مهدیه، که چایی دم کردن یادم داد تا آموزش های نظامی و راه درست امر به معروف و جذب بچه ها به بسیج. دیروز خیلی فکر می کردم به عمار عزیز و خاطره های سالهای دور و اینکه امروز چه چیزی از او بگویم: خلاصه اینکه «رفتش برای مازود و برای خودش دیر بود» عمار همه کارهایش را کرده بود و این مسیر به شهادت ختم می شد. به جرات می گویم که اگر عمار در مکه شهید نمی شد، الان جزو شهدای مدافع حرم بود... به امام حسن (ع) علاقه ای ویژه داشت و به عشق امام مجتبی (ع) نام فرزند دلبندهش را هم «مجتبی» گذاشت. سال ۸۴ تا ۸۶ با همان روحیه جهادی که داشت طرح سفره داری مدینه را در روز تولد آقا امام حسن (ع) در سطح تهران انجام داد. همیشه یک لبخند معصومانه بر چهره داشت، با روی باز برخورد می کرد و متعادل بود در ستاد امر معروف و نهی از منکر دست جوان ترها را می گرفت. حالا ما مانده ایم و یک سال سخت و جدایی از یار و رفیق بیست ساله و هنوز باور نداریم که عمار از حج باز نمی گردد...»



شهید عمار را با مظلومیت و نجابتش می شناسم



«سعید بیگری» هم در پایان جلسه، از شهید عمار میر انصاری؛ فرمانده عملیات پایگاه بسیج اختیاریه اینطور روایت کرد که؛ شهید میر عمار میر انصاری را با مظلومیت و نجابتش می شناسم. قرار آخرین ملاقات مان قبل از سفر حج محقق نشد و دیدار به قیامت ماند و هنوز هم نا امیدانه در مناسبت ها منتظر پیامکی دلنشین و معنوی از او هستیم. این روزها در بسیج به آنچه عمار دوست داشت و توصیه می کرد که ما با مردم برخورد کنیم فکر می کنم و هر فصل این خاطرات مرور می شود و محرم و صفر امسال دوباره به مهدیه اختیاریه می رویم و به یاد او که تا آخر مجلس به عزاداران سید الشهداء خدمت می کرد و تا آخرین نفر خودش لب به غذا باز نمی کرد را گرامی می داریم. امید که همگی مشمول شفاعت این شهید عزیز شویم.



روایتی مادرانه از «شهید حاج محسن کارگر» در کلام و بیان خانم ملیحه خراسانی **مادر مکرمه شهید**

دوست داشت همیشه در اوج باشد

درآمد

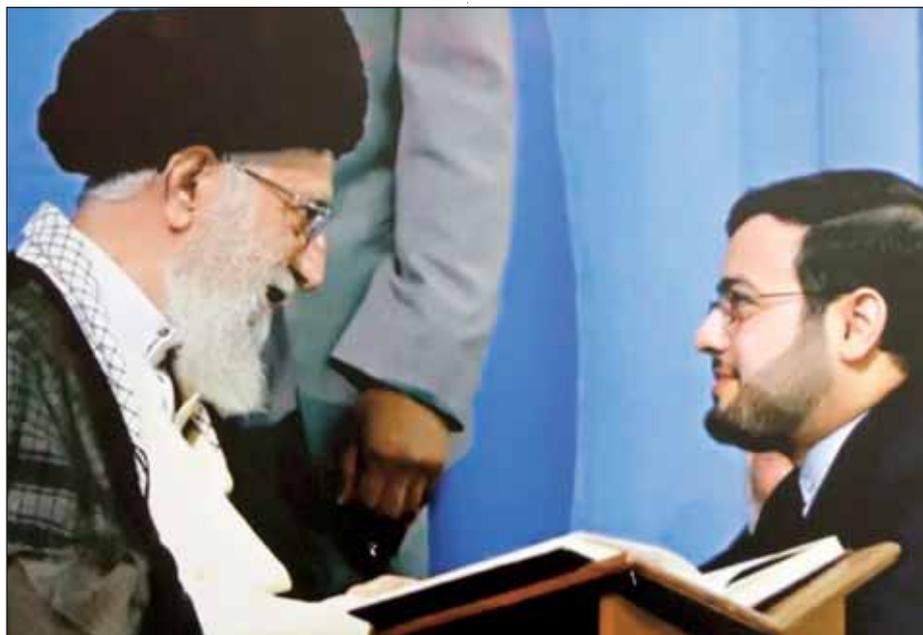
در کوچه پس کوچه‌های مشهد مقدس و در نزدیکی حرم مطهر علی موسی الرضا (ع) خانه کوچکی است که قریب به دو سال همه روزه میزبان قرآن دوستان و علاقه‌مندان به شهید محسن حاجی حسنی کارگر است. قاری بین‌المللی قرآن، جوان خوش سیما و خوش الحانی که با تلاوت‌های روح بخش و دلنوازش برای همیشه در قلوب مردم ماندگار شد. ساعتی میهمان مادر شهید شدیم. عکس‌های شهید همه جا هست، گویی حاج محسن هنوز در این خانه حضور دارد. مادر سالخورده و مهمان‌نوازش با روی خوش پذیرای مان می‌شود. خانم خراسانی! دومین سالگرد شهادت مهاجران الی الله نزدیک است، بافتخار یک بار دیگر به حضورتان رسیده‌ایم تا از زبان شما بیشتر بشنویم درباره فرزند دل‌بندتان که بعد از شهادتش، همچنان یاد و خاطره و صوت ملکوتی‌اش در میان مردم زنده و جاری است.

آقا محسن خیلی دوست داشت با قاری قرآن مصری «محمود شحات انور» دیدار داشته باشد و تقدیر این طور رقم خورد که بعد از شهادتش ایشان برای تسلیت به منزل ما آمد. کاش فرزندم بود و می دید که شحات انور قاری به منزل مان آمده. هر چند که شهدا زنده هستند و او حتماً دیده است.

از بدنم جدا شده و من از آسمان به پیکر خود نگاه می کنم که من چه طور مرده ام پرسیدم: مادر جان! مرگ سخت بود: گفت نه مادر! این قدر خوب و ساده بود. اصلاً درد نداشتم. اما زمانی می توانم مرگ خوبی داشته باشم که «شهید شوم»... حرف هایش نگرانم می کرد. پسر من می گفت: «مادر جان! دوست دارم در اوج بمانم» پرسیدم در اوج ماندن یعنی چه! با لبخندی که به لب داشت گفت: «شهدا در اوج می مانند دوست دارد همیشه در اوج بمانم» حالا فکر می کنم او به آرزوی دیرینه خود رسیده است.

از آخرین روزهای حضورشان خاطره ای به یاد دارید؟

قبل از سفر حج یکی از عکس هایش را آورد و گفت: «این عکس من را ۵۰ در ۵۰ چاپ کنید و چندین نسخه از آن را داشته باشید».



می گفت؟ چه چیز بیش از همه باعث خوشحالی اش می شد؟

بله! همین هفته پیش دست نوشته ای در میان کتابهایش پیدا کردم که حدوداً برای ده سال پیش است. برای خودش «آرزوی شهادت» و «موفقیت در قرآن» و برای ما آرزوی صبر و عاقبت به خیری کرده بود. وقتی زندگی فرزندم را مرور می کنم احساس می کنم او از اول برای همه چیز برنامه ریزی کرده بود؛ حتی برای فراغ و نبودنش. هر بار خسته از گریه کردن می شوم به سراغ کمدش که هزاران بار مرتبش کرده ام. همیشه می گفت: «مادر جان! من برای مسابقه و جایزه به مسابقات نمی روم». به مسابقات می روم تا ثابت کنم زیبا می خوانم. می خواهم به دنیا بگویم که مردم ایران تلاوت قرآن را دوست دارند و پایبند دستورات اسلام و قرآن هستند. هر بار که جایزه ای می گرفت، می آورد و به من نشان می داد. عشق او به قرآن خیلی بیشتر از گرفتن جوایز بود و عاشقانه قرآن را تلاوت می کرد. آقا محسن خیلی دوست داشت در منزل خودمان با قاری قرآن مصری «محمود شحات انور» دیدار داشته باشد اما تقدیر این طور رقم خورد که بعد از شهادتش آن قاری مصری برای تسلیت به منزل ما آمد. با خودم می گویم کاش محسن بود و می دید که قاری قرآن به منزل ما آمده، هر چند که شهدا زنده اند و او حتماً دیده است.

چندین بار به دیدار مقام معظم رهبری رفته بود و در محضر ایشان تلاوت قرآن داشت. این دیدارها انگیزه اش را برای تلاوت بیشتر می کرد. پیرو خط رهبری بود و به توصیه های ایشان به دقت گوش می داد. این اواخر گفت: مادر خواب می بینم که روح

از خانواده بگویید، چند فرزند دارید؟

ما زندگی بسیار ساده ای داشتیم. همسر من جوانی بر روی لقمه حلال و حق الناس بسیار حساس و مقید بود. نتیجه زندگی ما ۳ فرزند به نام های جواد، مصطفی و محسن است که متولد اسفند ۵۹، اسفند ۶۳ و ۱۵ آبان ۶۷ هستند. تمامی فرزندانم عاشق قرآن هستند. آقا محسن از کودکی در مکتب اهل بیت گام برداشت و خداوند هم بسیار زیبا پاسخ لیبیک او را داد. ما از گذشته مراسم زیارت عاشورا و دوره قرائت قرآن در خانه برگزار می کردیم.

آقا محسن چگونه قدم در وادی قرآن گذاشت؟

۳ ساله بود که ادای قاریان قرآن را درمی آورد، نوارهای قرآن پدر و برادرش را برمی داشت و داخل ضبط صوت می گذاشت و گوش می داد. خیلی زود متوجه شدم که او با بقیه بچه ها فرق دارد. حتی با برادرانش در رفتار اخلاق، صحبت کردن و پشت کار متفاوت بود. پسر مهربان و خوش طینت من در مسیر قرآن و اهل بیت (ع) و باگذشت و مؤدب بود. از همان کودکی می گفت: من باید مثل قاری قرآن مصری «محمود شحات انور» شوم. صدای این قاری قرآن را گوش می داد و بسیار به او علاقه مند بود. در مسابقات قرآنی حاضر می شد. از مدرسه شروع کرد و رسید به مسابقات بین المللی و همیشه بهترین رتبه ها را کسب می کرد.

رتبه های قرآنی که کسب کردند را به یاد دارید؟

اولین بار در مسابقات سازمان اوقاف شرکت کرد و در گروه شانزده ساله ها رتبه اول کشور را کسب کرد. سال ۱۳۹۴ نماینده جمهوری اسلامی ایران در مسابقات بین المللی قرآن مالزی بود که به بحمدالله نیز با تلاوتی شایسته اول شد. سه بار در سن هشت، یازده و پانزده سالگی به مکه مکرمه رفته بود و سفر آخر چهارمین باری بود که به حج می رفت و تمامی سفرها همه جایزه تشویقی هایی بود که از مسابقات گرفته بود. مهم ترین مسابقه قرآنی که حاج محسن شرکت کرد، برمی گردد به سی و هفت مین دوره مسابقات بین المللی قرآن مالزی که نام «محسن حاجی حسنی کارگر از جمهوری اسلامی ایران» به عنوان رتبه اول رشته قرائت اعلام شد و او جایزه اش را از پادشاه مالزی دریافت کرد. اتفاقی که پس از ۹ سال بار دیگر توسط فرزند من تکرار شد.

حاج محسن از آرزوهایش برایتان



کردند زندگی من هم تمام می‌شود. اما دقیقا برعکس شد فرزندم با شهادتش گویی دوباره متولد شده. همه او را بعد از شهادتش شناختند و زندگی ما بعد از شهادتش متحول شد. حالا خانه ما از یک هتل بیشتر مهمان دارد عاشقان او هر روز می‌آیند از شهرهای دور و نزدیک و کشورهای اسلامی، می‌آیند تا بیشتر با زندگی شهید محسن حاجی حسینی کارگر آشنا شوند و من میزبان دوستان فرزند شهیدم هستم.

در دیدار معروف خانواده شهدای منا با مقام معظم رهبری حضور داشتید؟

بله! سال گذشته به دیدار آقا رفتیم. تا آن روز داغ محسن برایم تازه و سخت بود و بسیار ناراحت بودم. اما بعد از آن دیدار دل من و پدرش آرام تر شد. سخنان رهبری جایگاه شهید را برای ما نشان داد و ما با دلی محکم از پیش رهبری برگشتیم و ادامه دهنده راه رهبری و مکتب اهل بیت خواهیم بود. (انشالله)

در پایان مطلب و توصیه‌ای دارید بفرمایید:

زندگی برای من فرق کرده، احساس می‌کنم رسالت بسیار سنگینی بردوش من است. از خداوند می‌خواهم به من توانایی دهد تا میزبان مهمانان شهید باشم. از مسئولین می‌خواهم اجازه دهند عکس پسر را روی دیوار کنار سنگ قبرش نصب کنند و دوم اینکه هفته ای یک روز صدای اذان پسر را از تلویزیون پخش کنند. اگر امکان پذیر است از صدا و سیما می‌خواهم رضوی بیشتر باشد که شنیدن صدایش من و پدرش را خوشحال می‌کند. ■

شده بود. در را که باز کردم همه فامیل و همسایه ها و اقوام آمدند و من که بی خبر بودم، با اشک و شیون آنها خبر شهادت پسر را گرفتم. انگار آسمان و زمین یکی شده بود. متوجه هیچ چیزی نبودم و باور نداشتم که او شهید شده باشد. هنوز در قلبم به خودم امید می‌دادم که گم شده، اسیر شده، دزدیده شده و هزار اتفاق دیگر. اما انگار او به آرزوی دلش، شهادت رسیده بود و همین مقداری آرامم می‌کرد.

دلنان که برای حاج محسن تنگ می‌شود؟ چه می‌کنید؟

تنها آرامش من اتناق فرزندم است. اتاقی کوچک که تمامی عکس هاش آنجاست. در همین اتاق قرآن تلاوت می‌کرد و درس می‌خواند. زندگی محسن در همین اتاق و قرآن و کامپیوترش خلاصه می‌شد. هر بار دلم می‌گیرد می‌آیم و لباس هایش را بو می‌کنم به صدای دلنشین قرآنش گوش می‌دهم و کمی آرام می‌شوم. شاگردان و همکلاسی هایش گاهی می‌آیند حالی از این مادر پیر می‌پرسند با دیدن جوانانی که به سوی قرآن گام برمی‌دارند خوشحال می‌شوم.

بعد از شهادت حاج محسن زندگی تان چه رنگ و بویی گرفت؟

بعد اعلام خبر شهادت پسر، دیگر تلویزیون در خانه ما روشن نشد. گاهی اوقات فرزندانم می‌آیند تکانی به این خانه می‌دهند. دیوارهای خانه ماتم عزای جوانم را گرفته است که رخت دامادی نپوشید و عزای سیاهی بر آن نشست. همه بعد از شهادت پسر فکر می‌

گفتم: مادر شما که عکس‌های زیادی دارید. این عکس را برای چه می‌خواهید! مثل همیشه لیخند زد و گفت: «این عکس را دوست دارم. از این عکس در خانه ما زیاد باشد». محسن مجرد بود. می‌خواستم برایش آستین بالا بزنم. اصرار داشت که موضوع ازدواجش را به بعد از سفر حج موکول کنیم. می‌گفت من مکه کار دارم. باید امسال به حج بروم.

آخرین بار صدای حاج محسن را کی شنیدید؟ خداحافظی کردند؟

چند روز قبل از شهادتش تلفن کرد. گفت: مادر جان! کاش من هم شهید اتفاق جرتقلیل بودم. به او گفتم: مادر این چه حرفی است که می‌زنی؟! و دیگر ادامه نداد و گفت: در ایام تشریق نمی‌توانم تلفن بزنم نگران من نباشید. این آخرین صدای فرزندم بود که شنیدم....

روز عید قربان کجا بودید؟ چه موقع متوجه حادثه شدید؟

آن روز دعا عرفه را از تلویزیون می‌دیدم. غوغایی در درون من بود به حیات رفتن و زیر آسمان دعا کردم. کمی آرام شدم. ولی خبر حادثه را نداشتم. روز بعد دوباره دل آشوب بودم. نمی‌دانستم دلشوره من از کجاست؟ با پسر بزرگم (آقا جواد) تماس گرفتم و گفتم: شما تماسی با برادرتان داشته اید؟ خبری دارید و پشت تلفن گفت: گویا حادثه ای در عرفات اتفاق افتاده است، اما معلوم نیست چه شده و منتظر اخبار هستیم. اینجا بود که متوجه دلشوره و نگرانی هایم شدم. مطمئن شدم اتفاقی برای فرزندم افتاده. اگر برای او مشکلی پیش نمی‌آمد حتما تماس می‌گرفت. محسن خودش می‌دانست که چقدر به او وابسته ام. اصلا همه اهل محل و فامیل می‌دانستند که من دلبستگی شدیدی به این بچه دارم. درب خانه ما را زدند. قلبم سنگین

این اواخر گفت: مادر خواب می‌بینم که روح از بدنم جدا شده و من از آسمان به پیکر خود نگاه می‌کنم که من چه طور مرده‌ام پرسیدم: مادر جان! مرگ سخت بود: گفت نه مادر! این قدر خوب و ساده بود. اصلا درد نداشتم. اما زمانی می‌توانم مرگ خوبی داشته باشم که «شهید شوم»... حرف‌هایش نگرانم می‌کرد.



قاری ممتاز و بین المللی قرآن کریم؛ حاج حسن دانش به روایت همسر شهید

می خواهیم با خودش محشور شوم

درآمد

شهید «حسن دانش» قاری بین المللی قرآن کریم و از اعضای کاروان قرآنی جمهوری اسلامی ایران روز دهم تیرماه ۵۶ در یک خانواده مذهبی و متدین در یزد متولد شد.
شهید دانش از قاریان برتر و بین المللی کشور بود که در دوم مهرماه ۹۴ در فاجعه منا به شهادت رسید به همین مناسبت گفت و گویی با همسر شهید انجام دادیم که به روایت زندگیش با این شهید والامقام پرداخت

✓
**حسن آقا تصمیم گرفت ماه
عسل به کربلا برویم و در تاریخ ۸
آبان ۸۸ مصادف با میلاد علی بن
موسی الرضا(ع) در بین الحرمین
کربلا با خرید شیرینی و پخش
آن میان کاروان ها ، نخستین
سالگرد پیوند مشترکمان را
جشن گرفتیم**

بود تا فرصت پیدا می کرد شروع با نیت خوانی برای گرم کردن صداس می کرد، مهمتر از بحث تلاوت عمل به آیات قران بود که به جرات می توانم بگویم که در زندگی ما وجود داشت. من این فضای قرآنی در منزل و زندگی مان را دوست داشتم و این فضا را از الطاف خداوند می دانستم چون ندای قران ناخود آگاه روی فرزندانم تاثیر گذار بود و مایه برکت و آرامش زندگی ما شد خوشحالم که زندگی من و فرزندانم با قرآن عجین شده است. فضای خانه ما بسیار شاد بود هیچ چیز و هیچ کس نمی توانست آرامش زندگی ما را به هم بزند تنها دلیلش ایمان ، اعتقاد و درک متقابل بود.

ایشان سال ۹۳ که در مسابقات کشوری

مردی بسیار آرام ، متین و دوست داشتنی بود، بسیار با محبت بود و قلبی مهربان داشت، متواضع و فروتن بود ، اصلا استرس در چهره و رفتارش نمود نداشت و بسیار خوش پوش بود.

❖ **از فرزندانان بگوئید؟ رابطه حاج حسن با آنها چگونه بود؟**

نخستین فرزند ما «عارفه» در ۳۰ شهریور ۸۹ و «مانده»، هشتم بهمن ۹۰ به دنیا آمد در همین سال حاج حسن در مسابقات قران اوقاف کشور پنجم شد. با داشتن دو دختر در زندگی مشترکمان هر روز بهتر از روزهای قبل احساس خوشبختی می کردیم. همسرم بسیار به من و فرزندانم وابسته بود و بسیار آنها را دوست داشت و در سفر به یاد ما بود و تلفنی زیاد باهم صحبت می کردیم. رابطه من ، همسرم و فرزندانم بسیار صمیمی بود همیشه هنگام ورود و خروج همسرم را او بدرقه می کردیم و هنگام ورودشان با خنده از او استقبال می کردیم .

❖ **فضای منزل شما به عنوان یک شخصیت قرآنی چگونه بود؟**

با همسرم قرار گذاشته بودیم هر شب یک صفحه قرآن و تفسیر بخوانیم و بحث کنیم ، تا جایی که می شد سعی می کردیم قرارمان را فراموش نکنیم، در منزلمان همیشه صوت زیبای همسرم طنین انداز

❖ **خانم بابایی زاده خودتان را بیشتر معرفی کنید و از نحوه آشنایی و ازدواجتان با شهید دانش برایمان بگوئید؟**

من فاطمه بابایی زاده، همسر شهید حاج حسن دانش هستم. ۱۹ آبان ۱۳۸۷ شب میلاد امام رضا(ع) بود که من و همسرم پیوند زناشویی بستیم. حاج حسن به همراه خانواده اش به خواستگاری من آمدند. تعریفش را زیاد از شوهر خواهرم شنیده بودم ، در واقع آقای کمانچی شوهر خواهرم واسطه ازدواج ما بود که از دوستان نزدیک و صمیمی اش بودند. در مراسم خواستگاری که شهید دانش را دیدم مهرش به دلم نشست بعد از رفتن آنها شروع به گریه کردم و گفتم: خدایا این پسر نجیب و خوبی است تو را به امام رضا(ع) قسم می دهم که بهترین همسری که لیاقتش است نصیبش کن!

حاج حسن دو روز بعد از مراسم خواستگاری برای تبلیغ عازم فرانسه شد و حدود دوماه خبری از آنها نشد البته شوهر خواهرانم دائما می گفت که آقای دانش شما را پسندیده و قصد وصلت دارند. نوزدهم آبان ۸۷ شب تولد امام رضا (ع) مراسم عقدمان برگزار شد. حسن آقا تصمیم گرفت ماه عسل به کربلا برویم و در تاریخ ۸ آبان ۸۸ مصادف با میلاد علی بن موسی الرضا(ع) در بین الحرمین کربلا با خرید شیرینی و پخش آن میان کاروان ها ، نخستین سالگرد پیوند مشترکمان را جشن گرفتیم. همسرم





اوقاف رتبه اول را کسب کردند. خرداد ۹۴ هم در مسابقات بین‌المللی ایران رتبه اول را کسب نمودند آن روزها چگونه گذشت؟

حاج حسن در سال ۱۳۹۰ پس از رسیدن به مقام پنجم مسابقات بین‌المللی قرآن کریم جمهوری اسلامی ایران، به مسابقات بین‌المللی قرآن کریم کشور تونس اعزام شد و در آنجا به کسب رتبه برتر نایل آمد. سه سال بعد هم در اسفندماه ۱۳۹۳ در سی و هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم جمهوری اسلامی ایران به رتبه نخست بخش قرائت تحقیق دست یافت و به عنوان نماینده ایران در سی و دومین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم جمهوری اسلامی ایران شرکت نمود که در این مسابقات نیز موفق به کسب مقام اول گردید. همسر من برای موفقیت در مسابقات قرآن تلاش زیادی می‌کرد البته هدف وی مطرح شدن و دیده شدن در سطح دنیا و کشور نبود بلکه می‌خواست به شاگردانش بفهماند که یک قاری شهرستانی هم می‌تواند در سطح کشور و یا حتی بین‌المللی هم بدرخشد و از اینکه به هدفش رسید بسیار خوشحال بود و موجب شد که شاگردانش هم پشت کاری بیشتری پیدا کنند و به دور از دل‌دغه و با اعتماد به نفس در مسابقات شرکت کنند. من از اینکه همسر من در مسابقات رتبه کسب کرده بود بسیار خوشحال بودم و همیشه برای موفقیت وی همراهش بود.

از نحوه اعزام به حج، آخرین دیدار و تماس های شهید از مکه مکرمه چیزی به یاد دارید؟

پنجمین بار بود که سعادت زیارت کعبه نصیبشان می‌شد که این بخاطر کسب رتبه مسابقات بین‌المللی بود که از سوی یعنه رهبری به حج اعزام می‌شد و از اینکه بار دیگر به مکه مکرمه می‌رود بسیار خوشحال بود.

قبل از رفتن به عارفه و مائده (دو دخترم) گفت: "مراقب مادران باشید و به حرفش گوش بدهید تا من برگردم" او با خنده سفارش مرا به فرزندانمان می‌کرد و حالا برعکس ان اتفاق افتاده و من باید در نبود او مراقب دو دخترم باشم.

هرگز نمی‌خواستیم به ندیدن دوباره حسن فکر کنیم اما سرنوشت به خواست من رقم نخورده بود دائما با مسوول کاروان تماس می‌گرفتم، زمانی که خبر شهادت حاج محسن حاج حسنی کارگر را شنیدم دیگر امیدم و ناامید شدم اما اطرافیان به من امید دادند

❖ آخرین دیدار؟

ساعت ۱۱ شب بود که پیکر مطهر همسر من را به یزد آوردند اصرار داشتم که باید حسن را ببینم زمانی که او را دیدم، آرام شدم چهره او با من حرف می‌زد. فردای آن روز که قرار بود مراسم خاکسپاری برگزار شود با خواهرام به امامزاده جعفر(ع) رفتم، امامزاده خلوت بود داخل قبر همسر من خوابیدم، خادم ها آمدند، اطراف مرا گرفتند و گفتند: بلند شو، هوا سرد است سرما می‌خوری، گفتم: همسر من می‌خواهد اینجا بخوابد، پس باید ببینم که جای همسر من خوب است یا نه؛ حدود دو ساعت در قبر خوابیدم، بی حال بودم حتی نمی‌توانستم فریاد یا گریه کنم؛ چقدر خانه آخرت کوچک است. داخل قبر مانند کودکی که در بغل مادرش خوابیده آرام شدم، آرامشی از جنس زندگی و وقتی حسن در خانه بود را تجربه کردم واقعا تجربه شیرینی بود. می‌خواهم با خودش محشور شوم

❖ با گذشت نزدیک به دو سال از شهادت همسران زندگی چه رنگ و بویی گرفته است؟ در دنیای بچه های شهید چه می‌گذرد؟

قبل از چهلم همسر من با وجود مخالفت شدید خانواده ام به خاطر فرزندانم به خانه خودم برگشتم، خانه بدون حسن صفا نداشت و برایم سخت بود، تا یک ماه چه شب هایی را تا صبح بیدار بودم و از گریه و ناراحتی خواب به چشمم هایم نمی‌آمد، وقتی بچه هام می‌خوابیدند، در خلوت با همسر من حرف می‌زدم، یک جمله به حسن می‌گفتم و یک جمله با خدا نجوا می‌کردم و به خدا می‌گفتم خدایا اگر صلاح تو این بود که حسن مرا نزد خودت ببری، من هم به صلاح و حکمت تو راضی هستم... الان من و فرزندانم وجود خدا و حسن را در خانه حس می‌کنیم. شکر که مرا در این امتحان قرار داد. اکنون

در مکه که بود دائما تماس می‌گرفت و احوال ما را جویا می‌شد دلتنگی برای خانه و خانواده در گفتارش کاملا مشخص بود و می‌گفت: بارها سفر رفته ام و از شما دور بودم اما نمی‌دانم چرا این دفعه این قدر دل تنگتان شده ام، هر روز تقریبا تماس می‌گرفت. آخرین تماس همسر من سه شنبه شب - شب قبل از فاجعه منا - ساعت ۲۱:۳۰ بود که مفصل با هم به صورت تصویری صحبت کردیم، بچه ها هم که بسیار دلتنگ بابا شده بودند با پدرشان صحبت کردند.

❖ خبر شهادت همسران را به شما دادند چه احساسی داشتید؟

در روز عید قربان با بچه هایم خانه مادر شوهرم بودیم تا بعد از ظهر همان روز از حادثه منا خبر نداشتم همین که خبر را شنیدم بی قرار بودم دل شوره عجیبی داشتم اصلا نمی‌خواستیم به ندیدن دوباره همسر من فکر کنم. تنها چیزی که مرا در آن لحظه آرام می‌کرد شنیدن صدای همسر من بود، تا ساعت ۹ شب منزل مادر شوهرم بود اما دیگر طاقت نیاوردم و سریع به خانه مادرم رفتم، دیدم اسامی مفقودین در تلویزیون زیر نویس می‌شود. گریه می‌کردم و جمله ها و صحبت ها همسر من در ذهنم مرور می‌شد دلیل دلتنگی اش را پیدا کرده بودم. هرگز نمی‌خواستیم به ندیدن دوباره حسن فکر کنیم اما سرنوشت به خواست من رقم نخورده بود دائما با مسوول کاروان تماس می‌گرفتم، زمانی که خبر شهادت حاج محسن حاج حسنی کارگر را شنیدم دیگر امیدم و ناامید شدم اما اطرافیان به من امید می‌دادند، ۱۲ روز مفقودی حاج حسن زجر آورترین روزهای زندگی من بود و چندین بار راهی بیمارستان شدم شوکه شده بودم نمی‌توانستم نبودشان را باور کنم. صبح روز جمعه نام حاج حسن در لیست مفقودین اعلام شد و وقتی خبر شهادتش قطعی شد از سخت ترین لحظه های زندگی من بود.

زمانی که رهبرم را می بینم احساس می کنم یک پشتوانه قوی دارم، وقتی می بینم که رهبر انقلاب حامی ماست و با پیگیری قضایا نمی گذارد خون شهدای منا از جمله حاج حسن پایمال شود، احساس آرامش پیدا می کنم. دیر نیست که خون به ناحق ریخته شده شهدای منا دامان آل سعود را بگیرد.

طبعاً تلاوت های شهید را گوش می دهید و صدای ماندگار شان در خانه جریان دارد. در این مواقع چه حسی پیدا می کنید؟

خودم با شنیدن صدای تلاوت همسرم به گریه می افتم و آرام می شوم، حس دلنگی زیادی به سراغم می آید و خاطرات برایم زنده می شود. تا جایی که امکان دارد به خاطر فرزندانم سعی می کنم تنها در خلوت با گوش دادن تلاوت همسرم آرام می گیرم. ■

در دیدار خانواده شهدای منا با رهبر معظم انقلاب حضور داشتید؟

در ۱۷ شهریور ۹۵ به همراه خانواده های شهدای فاجعه منا با رهبر معظم انقلاب دیدار کردیم، حضرت آقا خود را داغدار این غم می دانست و فرمودند: نباید این حادثه به فراموشی سپرده شود همچنین تاکید کردند که یکی از کارهای واجب و لازم برعهده مسوولان امت اسلامی و مدعیان حقوق بشر تشکیل یک هیات حقیقت یاب در این قضیه است. دوبار توفیق دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی نصیب شده است مرتبه نخست بعد از کسب رتبه بین المللی حاج حسن در مراسم دیدار مسابقات بین المللی قران کریم و مرتبه دوم نیز بعد از شهادت همسرم بود.



در وجود عارفه و مانده به برکت قرآن آرامشی نهفته است که این آرامش را در دیگر کودکان کمتر می بینم، فرزندانم از دوران جنینی و بدو تولد با آوای قرآن آشنا هستند. صدای پدرشان کاملاً می شناسند و با شنیدن صدای حاج حسن از رادیو یا تلویزیون بهانه پدرشان را می گیرند به آنها می گوییم: بابایی در بهشت منتظر ماست باید در پناه قرآن خوب بمانیم تا پیش او برویم.

آیا با سایر خانواده های شهدای منا هم در ارتباط هستید؟

تا یک سال پیش همایش هایی برگزار می شد باعث آشنایی بیشتر خانواده ها بود، در حال حاضر با خانواده شهید حاج محسن حاجی حسنی کارگر (مشهد) و شهید سعیدی زاده (خوزستان) که از شهدای قرآنی بودند در حد تماس تلفنی ارتباط دارم که البته بیشتر آن ها جویای احوال من می شوند که از آنها قدردانی می کنم.

خاطره ای دارید که در ذهنتان برای همیشه ماندگار شده باشد و علاقمند باشید که بازگو کنید؟

من و همسرم از اینکه با هم ازدواج کردیم نهایت رضایت داشتیم افکار و عقاید مشترکی داشتیم. همسرم در تمام تصمیمات از من نظر می خواست و رابطه صمیمی و گرمی با هم داشتیم، همیشه به همسرم می گفتم: اگر خدایی نکرده تو را از دست بدهم نمی توانم به زندگی ادامه دهم، اما حسن با لحنی آرام می گفت: هرگز به دنیا و متعلقاتش وابسته نشو، ما امانتی از جانب خداوند هستیم. و بارها به شوخی می گفت: انشالله شهید می شوم و نزد خداوند شفاعت تو را خواهم کرد.

چه مشکلاتی پس از شهادت همسرتان سرراحتان قرار گرفت؟

زندگی بدون حاج حسن برایم سخت است سعی کردم با بسیاری مشکلات کنار بیام، زندگی ام را اداره می کنم و همچنین به لطف خداوند خانواده بسیار خوبی دارم که همیشه در همه حال پشتیبان و همراه من بوده و هستند.

صدای پدرشان کاملاً می شناسند و با شنیدن صدای حاج حسن از رادیو یا تلویزیون بهانه پدرشان را می گیرند به آنها می گوییم: بابایی در بهشت منتظر ماست باید در پناه قرآن خوب بمانیم تا پیش او برویم



شهید حاج محمد رضا جلالی به روایت همسر شهید

اخلاص، ایمان و صداقتش تجسم عینی سیره شهدا بود

درآمد

شهید قاری قرآن، مداح اهل بیت، مدرس دانشگاه و مدافع حرم شهید محمدرضا جلالی ۱۵ اسفند ۱۳۵۹ در شهر تبریز در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. از همان کودکی مشتاقانه پیگیر هیات‌های مذهبی و جلسات قرآن بود و با گذشت سال‌ها پیشرفت قابل توجهی در این زمینه‌ها داشت. به طوری که به شخصیتی کارآمد و توانمند در ابعاد علمی و دینی تبدیل شد. در فتنه‌های سال ۷۸ و ۸۸ سینه خود را برای دفاع از انقلاب اسلامی سپر کرد. در اوایل بحران سوریه آگاهانه و داوطلبانه به صف مدافعین حرم آل الله پیوست و تقدیر الهی چنین بود که در خیل شهدای تشنه کام فاجعه منا در حج سال ۹۴ به آرزوی دیرینه خود یعنی شهادت برسد. در این گفت‌و شنود با همسرش برگی از حیات سراسر معنویت این شهید و الامقام را مرور می‌کنیم.

شهادت به نزد معبودت بشتابی. او همواره در قنوت نمازها دعای «اللهم ارزقنا شهادت فی سبیلک» را می خواند.

شما و فرزندان با شهادت پدر چطور کنار آمدید؟

خبر بسیار بهت آور و سخت و دردناک بود شاید گزافه گویی نکرده باشم اگر بگویم نمی توان با فقدان شخصیتی چون شهید جلالی در خانه کنار آمد. فقط تسلیم تقدیر الهی هستیم و در ادامه راه از خداوند متعال صبر جمیل می خواهیم.

از سوابق و روحیات انقلابی شهید جلالی و نحوه ورودشان در صف اول مدافعان حرم بفرمایید. چند بار اعزام شد و چه مدت در دفاع از حریم آل الله حضور داشت؟

شهید جلالی به صورت فعال در مراسم های مذهبی حضور داشت و به اجرای مراسمات می پرداخت. در مراسم های شهدای مدافع حرم استان به خوبی

علیه السلام تربیت یافته بود و مکتب امام حسین مکتب شهادت است پس دور از ذهن نبود که او همواره در پی شهادت باشد و آرزویشان این باشد که مرگشان نه در بستر بلکه با جهاد در راه خدا صورت پذیرد.

وقتی زمینه ای برای جهاد ایجاد شده بود، مصمم به دفاع از مکتب اهل بیت بود و مرز برایش اهمیت نداشت؛ چرا که مرز قرارداد ما انسان هاست. اسلام و صدای یاری خواستن مظلومین جهان که مرز نمی شناسد. او تربیت یافته انقلاب اسلامی ایران بود و معتقد بود جهاد مرز نمی شناسد لذا دور از انتظار نبود که او هم همچون سایر غیور مردان مدافع حرم اشتیاق فراوان برای حضور در دفاع از حرم اهل بیت در سوریه داشته باشد.

آیا او از شهادتشان برایتان صحبت می کرد؟

مدام در مورد شهدا و شهادت صحبت می کردند و اینکه نهایت باید از این دنیا رفت. پس چه بهتر که با

از نحوه آشنایی با شهید و زندگی مشترکتان بفرمایید.

آشنایی به طریق معرفی از جانب دوستان و اقوام بود که سال ۸۵ عقد و سال ۸۶ ازدواج صورت گرفت. او علی رغم مشغله های زیادی که داشت، وقت زیادی با خانواده می گذاشت و محیط خانه با حضورش بسیار گرم و صمیمی بود. به دلیل اخلاق حسنه ای که داشت، در بین اقوام بسیار محبوب بود.

چند فرزند دارید و این عزیزان را معرفی کنید و از علاقه و محبت شهید به فرزندان توضیح دهید.

خداوند دو فرزند بنام های فاطمه متولد اردیبهشت ۸۸ و مصطفی متولد اردیبهشت ۹۴ به ما عطا فرمود. تولد فرزندانمان نقطه عطفی در زندگی کوتاه ما بود به این نحو که با قدم گذاشتن هر کدامشان به زندگیمان سرشار از نعمات متعدد می شد. تولد فرزندان گویا باعث می شد زندگی ما در تمام زمینه ها پیشرفت های قابل توجهی داشته باشد. شهید جلالی علاقه شدیدی به فرزندان خود داشت حتی وقتی به فرزندان نگاه می کرد شادی و عشق در چشمانش موج میزد. توانسته بود ارتباط پدر و فرزند عمیق و خوبی با بچه ها برقرار کند و با وجود مشغله زیاد تلاش می کرد رابطه کیفی خوبی با فرزندان برقرار کند.

روحیات شهید را با توجه به پاسدار و مداح بودن و مدافع حرم بودنشان تشریح کنید.

شهید جلالی شخصیت چند وجهی و توانمند داشت بطوری که در زمینه مداحی و قرائت قرآن و در زمینه علمی و همچنین ورزش فعالیت موثری داشت. شاید برای خود من هم عجیب بود که با وجود مشغله های فراوان او وجودی خستگی ناپذیر داشت و خداوند توان ویژه ای به او عنایت کرده بود. او علاقه ویژه ای به کسوت پاسداری داشت و پوشیدن لباس مقدس سپاه را افتخاری برای خود می دانست که باید با تلاش بسیار و خودسازی لازم ارزش این لباس حفظ شود. او خود را سرباز محض ولایت می دانست و میزان برایش رهبری بود و همیشه چشم به اوامر رهبری داشت.

شهید جلالی پاسداری بود که در مکتب امام حسین

علاقه ویژه ای به کسوت پاسداری داشت و پوشیدن لباس مقدس سپاه را افتخاری برای خود می دانست که باید با تلاش بسیار و خودسازی لازم ارزش این لباس حفظ شود. او خود را سرباز محض ولایت می دانست و میزان برایش رهبری بود و همیشه چشم به اوامر رهبری داشت





جمرات» صورت گرفتو که بعد از ساعت ۹ هیچ تماسی برقرار نشد. ۱۲ روز بعد که هیچ اطلاعی از او نداشتیم تا اینکه شهادتش تایید و پیکرش به تبریز انتقال داده شد.

❖ در پایان اگر خاطره و نکات اخلاقی ناگفته ای از شهید دارید برایمان بفرمایید.

شهید جلالی انسان با برکتی در زندگی فردی و اجتماعی خود بود به نحوی که در مورد خانواده خود و اطرافیان به خوبی به وظایف خود عمل می کرد. او اهل صله رحم بود و با وجود وقتی کم، از این سنت نیکو فرو گذار نمیکرد. شهید جلالی به ادب و اخلاق نیک شهرت داشت و به لحاظ ارتباطات اجتماعی با اقشار مختلف مردم ارتباطات موثری داشت. ■

شهید جلالی قبلا برای این سفر نام نویسی نکرده بود. او به پیشنهاد یکی از جانبازان دفاع مقدس برای همراهی در کاروان جانبازان، پنج ماه قبل از موسم حج نام نویسی کرد و به سرعت فیش حج را واریز و مقدمات را برای اعزام به حج مهیا کرد و با شوق و اشتیاق فراوانی برای رفتن به حج داشت و در وداع در فرودگاه به دوستان خود تاکید زیادی بر مراقبت از هیات عزاداری که خود بنیانگذار آن بود داشت. از من نیز خواست که مراقب بچه ها باشم.

❖ آخرین تماس با شهید کی اتفاق افتاد و چگونه درخبر شهادتشان به شما رسید؟

آخرین تماس در روز عید قربان و در مسیر «رمی

به پیشنهاد یکی از جانبازان دفاع مقدس برای همراهی در کاروان جانبازان، پنج ماه قبل از موسم حج نام نویسی کرد و به سرعت فیش حج را واریز و مقدمات را برای اعزام به حج مهیا کرد و با شوق و اشتیاق فراوانی برای رفتن به حج داشت و در وداع در فرودگاه به دوستان خود تاکید زیادی بر مراقبت از هیات عزاداری که خود بنیانگذار آن بود داشت. از من نیز خواست که مراقب بچه ها باشم

مداحی های پرشورش جمعیت را با خود همراه می کرد و روحیه شهادت طلبی را در مردم تزریق می کرد تا جایی که به سفیر شهدا مشهور شده بود و سرنوشتی چون دوستان شهیدش انتظارش را می کشید.

او یک بار در اوایل بحران سوریه به صورت مخفیانه بدون اطلاع ما جهت فعالیت های میدانی و عملیات روانی با سپاهیان لشکر اسلام به سوریه اعزام شد که نوبت بعدی اعزام هم بعد از بازگشت از مکه بود که خداوند منا را برای شهادت او مقدر فرموده بود.

❖ یاد و خاطره شهید در بیت مکرمش چگونه تداوم یافته است؟

شاید روزی نباشد که ذکر خیر یا خاطره ای از او چه از طرف اقوام و چه دوستان نزدیکانشان نقل نشود. مدام سعی می کنیم با ذکر ویژگی های نیک اخلاقی او و تماشای فیلم های مداحی، یاد او را زنده نگه داریم. شهدا زنده اند و بعید است که روزی باشد که شهید فراموش شود. شاید کسی که به مرگ طبیعی از دنیا می رود، روزی به فراموشی سپرده شود اما واقعا حضور شهید هر چند فیزیکی نباشد در زندگی محسوس است.

❖ از اینکه شهید جلالی در میان جوانان به یک الگو تبدیل شده است چه حسی دارید؟

خداوند متعال را شاکرم که با کسی زندگی کردم که حسینی زندگی کرد، حسینی به شهادت رسید و الگوی مناسبی برای جوانان شد تا همه بدانند هرکس با حسین(ع) باشد عزیز و هرکس دور از مکتب حسین(ع) باشد، ذلیل می شود.

❖ در باره حج ۹۴ و نحوه اعزامشان به بیت الله الحرام بفرمایید؟



گفت و شنود **شاهد یاران** با برادر و همسر خبرنگار شهید منا، «سید حمیدرضا حسینی»

شهادت مظلومانه یک خبرنگار در آخرین مأموریت

درآمد

شهید سید حمیدرضا حسینی خبرنگار صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بود و به همین دلیل تصویری آشنا برای بسیاری از مردم محسوب می‌شد. شهید حسینی قرار بود در سال ۱۳۹۳ به زیارت خانه خدا اعزام شود، اما این مأموریت زیارتی به سال بعد موکول شد که مصادف شد با فاجعه منا. شهادت شهید حسینی از چند جهت دارای تقارن‌های جالبی است؛ ولادت و بازگشت پیکرش به کشور در ماه محرم بود و شروع زندگی مشترک او و همسرش نیز پس از مراسم حج صورت گرفته بود. برای آشنایی با ابعاد گوناگون زندگی حرفه‌ای و خانوادگی این شهید عرصه خبر با سید محمدرضا حسینی برادر و زهرا شعبانی همسر مکرمه شهید به گفت و گو پرداختیم



🌸 **لطفاً در ابتدای گفتگو در خصوص دوران کودکی و نوجوانی شهید حمیدرضا برای ما بفرمایید.**

سید حمیدرضا حسینی (برادر شهید): حمیدرضا در ۲۵ دی ماه سال ۱۳۵۵ متولد شد. خاطرم هست که روز تولد او برف سنگینی می بارید و حمیدرضا در منزل آن زمان ما در میدان تسلیحات متولد شد. ولادت حمیدرضا مقارن با ماه محرم بود و جالب اینکه پیکر پاک او بعد از شهادت هم در ابتدای محرم به کشور بازگشت. کودکی حمیدرضا به دلیل مستأجر بودن پدر ما در محله های مختلفی گذشت. در محله افسریه که بودیم، برای حمیدرضا اتفاقی افتاد که به نوعی با شهادت ایشان نیز مرتبط است. حمیدرضا حدوداً ۹ ساله بود و یکی از روزهایی که در کوچه مشغول بازی بود، به صورت اتفاقی توسط یکی از همبازی ها داخل جوی آب پرت شد و طحال او پاره شد که پزشکان همان زمان مجبور شدند طحال را از بدن او خارج کنند. همین مسئله به اضافه عمل جراحی خارج کردن آپاندیس، در روزی که پیکر ایشان به کشور برگشت، به ما برای شناسایی کمک کرد.

🌸 **در خصوص رابطه شهید با پدر و مادر بفرمایید.**

پدر و مادرمان نسبت به حمیدرضا علاقه بسیار شدیدی داشتند. حمیدرضا هم علاقه بسیار زیادی به آنها داشت و حتی زمانی که نسبت به خرید منزل اقدام کرد، واحد کناری منزل خود را نیز برای مادرمان خریداری کرد تا لحظه ای از او دور نباشد. مادر ما بعد از فوت پدرمان، به واسطه حضور حمیدرضا هرگز احساس تنهایی نکرد و ما ۳ برادر دیگر نیز همیشه با حضور حمیدرضا نسبت به مادرمان خیالمان جمع بود. مادر ما در سال های پایانی زندگی احتیاج به «دیالیز» داشتند و این کار را حمیدرضا انجام می داد. هر قدر هم ما می خواستیم که در این کارها به حمیدرضا کمک کنیم، خود او مانع می شد. نحوه انجام دیالیز این گونه بود که حمیدرضا مادرمان رو صبح

سفر کربلا رفتیم. این سفر در واقع نخستین ملاقات من با شهید حمیدرضا بود. او به دلیل علاقه بسیار زیاد به مادر، تصمیمی برای ازدواج نداشت، اما مادر ایشان همیشه برای ازدواج به ایشان اصرار می کرد و سرانجام پس از اصرارهای بسیار زیاد، ایشان نسبت به بنده ابراز علاقه کرده بود و مادر شهید هم سریعاً نسبت به خواستگاری اقدام کرد. من در آن زمان در شهر گرگان دانشجوی بودم و مادر شهید هم به شهر گرگان آمد و مراسم خواستگاری من در منزل یکی از اقوام در گرگان برگزار شد. من ۲۲ ساله بودم و آن زمان قصد ازدواج نداشتم. پس از پایان مراسم خواستگاری، قرار شد ایشان من را به خوابگاه دانشجویی برساند. وقتی در ماشین نشستیم، یک لحظه من و مادر ایشان در ماشین تنها شدیم. ایشان از سادات بودند و ما احترام بسیار زیادی برایشان قائل بودیم و در همان لحظه به من گفتند تو را قسم می دهم که ما را شرمند نکن. در همان لحظه تمام تصمیم های من تغییر کرد و گفتم بنده اصلاً در جایگاهی نیستم که بتوانم شما را شرمند کنم و همین شد که زمینه ازدواج ما شکل گرفت. پدر و پدر بزرگ من نسبت به ایشان دید بسیار مثبتی داشتند و همین شد که ما زندگی خود را شروع کردیم. قرار گذاشتیم که عقد ازدواج ما توسط آیت الله مکارم شیرازی انجام شود و یک روز به ما خبر دادند که فردا برای عقد به دفتر آیت الله برویم. قرار بود مردادماه مراسم عروسی ما برگزار شود، اما در همان زمان پدر بزرگ من به سفر حج رفته بود و در لحظه ورود به خانه خدا و در لباس احرام، از دنیا رفتند. به همین دلیل ازدواج ما به تعویق افتاد. من یک فیش حج داشتم و پدرم هم یک فیش دیگر در اختیار ما قرار داد و قرار شد آذرماه آن سال به سفر حج برویم و ولیمه بازگشت ما از حج در واقع با عروسی ما یکی شد. دهم دی ماه سال ۱۳۸۶ عروسی ما برگزار شد و زندگی مشترک مان رسماً شروع شد.

زود به محل درمان می برد، بعد به محل کار می رفت و ظهر از محل کار مرخصی می گرفت و مادر را به منزل بازمی گرداند و دوباره به محل کار می رفت. وقتی به او می گفتیم این موضوع در کار تو مشکلی ایجاد نمی کند، می گفت من در محل کار به همه گفته ام که همه دنیا برای من یک طرف است و مادر در طرف دیگر و اگر می خواهید که در اینجا مشغول به خدمت باشم، باید این شرایط من را بپذیرید.

🌸 **چگونه به حرفه خبرنگاری وارد شدند؟**

یکی از برادران ما دکتر سید محمودرضا در صداوسیما به عنوان خبرنگار افتخاری حضور داشتند و بعدتر وارد همین سازمان شدند. سید حمیدرضا به فعالیت های برادرمان علاقه مند بود و به همین دلیل وارد حرفه خبرنگاری شد. به دلیل علاقه بسیار زیاد، در این حرفه پیشرفت های زیادی داشت و به همین دلیل مأموریت های زیادی هم انجام داد.

🌸 **سفر حج ایشان هم در راستای مأموریت های سازمانی بود؟**

درواقع مسئولین سازمان برای اینکه به نوعی زحمات ایشان را جبران کنند و تشویق در خوری برای او انجام داده باشند، ایشان را برای سفر حج ۱۳۹۳ کاندیدا کردند. بنا به دلایلی در آن زمان شخص دیگری برای این مأموریت اعزام شد. در سال بعد حمیدرضا را بدون قرعه کشی برای سفر حج در نظر گرفتند و حمیدرضا هم بعد از مشورت با همسر، برای یک مأموریت ۶۰ روزه به عربستان اعزام شد و در آن سفر به شهادت رسیدند.

🌸 **خانم شعبانی، از آشنایی خود با شهید برای ما بفرمایید.**

زهرا شعبانی (همسر): برادر شهید حمیدرضا با پدر بنده همکار هستند و سال ۱۳۸۰ به همراه خانواده ایشان به

✓ **برادر شهید: مسئولین سازمان برای اینکه به نوعی زحمات ایشان را جبران کنند و تشویق در خوری برای او انجام داده باشند، ایشان را برای سفر حج ۱۳۹۳ کاندیدا کردند. بنا به دلایلی در آن زمان شخص دیگری برای این مأموریت اعزام شد. در سال بعد حمیدرضا را بدون قرعه کشی برای سفر حج در نظر گرفتند و حمیدرضا هم بعد از مشورت با همسر، برای یک مأموریت ۶۰ روزه به عربستان اعزام شد و در آن سفر به شهادت رسیدند**

که نتوانسته جواب بدهد. بعد از ظهر آن روز تماس‌های مکرر از دوستان و آشنایان شروع شد که سراغ سید حمیدرضا را می‌گرفتند. با دیدن اولین تصاویر فاجعه منا متوجه عمق فاجعه شدیم. بقیه اتفاقات هم به این صورت بود که ابتدا اسم ایشان جزو مفقودین اعلام شد. در این مدت تنها با ۶ شماره تلفن کنسولگری، سفارت، صداوسیما، همکار ایشان، پدر و برادران همسر را می‌گرفتم تا اطلاعاتی کسب کنیم. ۸ روز بعد از فاجعه اعلام شد که همه مفقودین جزو شهدا هستند و این مسئله بسیار عجیب بود که به این سرعت این مسئله اعلام شد. ۱۷ روز بعد از حادثه هم پیکر ایشان شناسایی شد و به کشور برگشت.

دقیقاً در چه روزی پیکر ایشان به کشور برگشت؟

روز ۲۱ مهر پیکر ایشان وارد کشور شد و روز ۲۲ مهر که نخستین روز ماه محرم بود، پیکر ایشان به خاک سپرده شد.

شما پیگیری خاصی برای مسئله شهادت ایشان داشتید؟

خانواده ما نخستین خانواده‌ای بود که به صورت رسمی در دادگاه شکایت‌نامه تنظیم کرد و بیش از ۲۰۰ خانواده دیگر هم طرح شکایت کردند، اما هیچ پیگیری روشنی برای مشخص شدن ابعاد این فاجعه صورت نگرفت. متأسفانه مطالبات ما تا امروز در خصوص این پرونده به هیچ جواب درستی نرسیده است. سؤالات ما هر روز بیشتر می‌شود و فرزندان این شهدا هر چه بزرگ‌تر می‌شوند با سؤال‌های بیشتری درباره پدران و مادران خود مواجه می‌شوند. در کنار این موضوع از نظر فرهنگی هم نتوانستیم این فاجعه را به خوبی در دنیا مطرح کنیم و امروز بسیاری از مسلمانان و حتی شیعیان دنیا از ابعاد این فاجعه اطلاعات چندانی ندارند. تنها اقدام در خور برای ما، دیدارمان با مقام معظم رهبری بود.

مشکرم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید ■

بطری‌ها را به مردم و افراد کهن‌سال می‌داد و آبی برای خود ما باقی نماند. همین همکار شهید حمیدرضا گفت وقتی ازدحام جمعیت زیاد می‌شود به او گفتم باید از میله‌ها بالا برویم و او گفت برای بالا رفتن از میله‌ها باید روی مردم پا بگذاریم و این کار درست نیست. در واقع شهید حمیدرضا خودش مسیر شهادت را انتخاب کرد.

کمی درباره فرزندان سیده فاطمه و رابطه‌اش با شهید بفرمایید.

سید حمیدرضا همان‌طور که بهترین فرزند برای پدر و مادرش و بهترین همسر برای من بود، بهترین پدر هم برای فرزندمان بود. وقتی شهید به منزل می‌آمد همه ساختمان از شوخی‌های او با فاطمه متوجه حضورش می‌شدند و زمان آمدن او را فهمیده بودند. سیده فاطمه فقط پدرش را از دست نداد، بلکه بخش بزرگی از زندگی‌اش تغییر کرد. شهید حمیدرضا در روزهای زیارت‌خانه خدا، هر روز چندین نوبت با ما تماس می‌گرفت و حتماً به صورت تصویری هم با او صحبت می‌کردیم. در روزهای نخست پس از فاجعه منا، دخترم مدام بی‌قراری می‌کرد و سراغ پدرش را می‌گرفت. به‌رحال با کمک مشاورین توانستیم مسئله را به او بگوییم، اما ترس از تنها شدن آن زمان با او باقی مانده و هر کسی که از نزدیکان به مسافرت می‌رود، دخترمان احساس خطر می‌کند. این یکی از تلخ‌ترین ابعاد این فاجعه مناست که کودکان زیادی پدر و مادر خود را از دست دادند. با خیانتی که آل سعود کرد، تصویر زیارت‌خانه خدا تا ابد در ذهن کودکان ما با از دست دادن همراه است و باورهای این کودکان دستخوش تغییر شده است. همه مردم با دیدن خانه خدا احساس آرامش می‌کنند، اما فرزندان ما این حس را ندارند.

نحوه اطلاع شما از فاجعه منا چگونه بود؟

روز عید قربان به شهید پیام حجتان قبول فرستادم که جوابی به آن ندادند. فکر می‌کردم به دلیل مشغله زیاد است

همسر شهید: قرار بود مردادماه مراسم عروسی ما برگزار شود، اما در همان زمان پدر بزرگ من به سفر حج رفته بود و در لحظه ورود به خانه خدا و در لباس احرام، از دنیا رفتند. به همین دلیل از دواج ما به تعویق افتاد. من یک فیش حج داشتم و پدرم هم یک فیش دیگر در اختیار ما قرار داد و قرار شد آذرماه آن سال به سفر حج برویم و ولیمه بازگشت ما از حج در واقع با عروسی ما یکی شد

پیش از ازدواج با سختی‌های شغلی شهید آشنایی داشتید؟ این سختی‌ها در زندگی خود را به چه صورت نشان می‌داد؟

بله به‌رحال می‌دانستم که خبرنگاری شغل سختی است. ایشان هم مأموریت‌های سختی می‌رفتند و بعضاً امکان دریافت هیچ خبری از ایشان را نداشتیم. ایشان شغل خود را خیلی دوست داشت و بارها موقعیت‌های بسیار خوب شغلی دیگر را رد کرده بود. بعد از تولد دخترمان ایشان به مأموریت‌های طولانی نمی‌رفت و همیشه در کنار ما بود. با چنین زمینه‌ای وقتی صحبت از مأموریت حج شد، مسئله دوری ۲ ماهه از خانواده یکی از مسائلی بود که خیلی فکر ایشان را مشغول کرده بود، اما وقتی با من مشورت کرد گفتم که سفر حج را با هیچ چیز نمی‌توان عوض کرد و من موافق رفتن شما به این سفر طولانی هستم.

مادر شما در دوران دفاع مقدس به‌عنوان امدادگر در شهر سردشت حضور داشت و بر اثر عوارض بمباران شیمیایی به شهادت رسیدند، به همین دلیل شهادت نزدیکان برای شما موضوع ناشناخته‌ای نبود. با این وصف، هیچ‌وقت فکر نمی‌کنید شاید بهتر بود همسران به سفر حج نمی‌رفت؟

مرگی که برای انسان مقدر شده را نمی‌توان به تعویق انداخت. ایشان انقدر انسان خوبی بود که اگر از راهی جز شهادت از این جهان می‌رفت، به عدالت خداوند شک می‌کردم. زمانی که تازه درگیری‌های یمن شروع شده بود، ایشان بارها به من گفته بود اگر برای آن منطقه خبرنگار بفرستند حتماً من می‌روم و این میل به شهادت را داشتند. البته رفتن ایشان برای ما بسیار سخت است و بهت این ماجرا هنوز با ماست، اما احساس می‌کنم خود ایشان به این رفتن راضی بودند. همان اوایل یک‌بار خواب ایشان را دیدم و از ایشان گلیله کردم که نبودن طولانی شده، در جواب گفت ما به دعوت خداوند لبیک گفتیم و نمی‌شد به دعوت خدا لبیک نگفت. همکار شهید که در مسیر با ایشان همراه بود تعریف می‌کرد که ما چندین بطری آب به همراه داشتیم و شهید در طول مسیر این





گفت و گو با همسر شهید حمید میرزاده، شهید فاجعه منا

دنیا با عینک «حمید» برایم دلپذیرتر است

درآمد

ناهید ابطحی، همسر شهید سید حمید میرزاده (از گویندگان رادیو و شهیدان فاجعه منا) دارای سه فرزند سهیل (۱۳۶۸)، شیرین (۱۳۷۱) و یاسمین (۱۳۷۴) است. همسر او مامور سازمان صدا و سیما بود که دوم مهرماه ۱۳۹۴ در منا به شهادت رسید. شهید میرزاده به منظور تهیه و ارسال گزارش‌های حج برای شبکه‌های بیرون‌مرزی صدا و سیما راهی سفر حج شده بود و گزارش‌های او با صدای خودش در شبکه‌هایی مثل العالم، الکوثر و... پخش می‌شد. در این گفت و گو میهمان همسر شهید میرزاده بوده‌ایم.



چگونه با همسران آشنا شدید؟

ما فامیل بسیار نزدیک بودیم. او هم پسر دایی و هم پسر عمه من است. آقای میرزاده در کودکی ایران نبود. متولد بغداد بود. پدر بزرگ همسرم به «سید حسین تهرانی» معروف بود اما چون کارش تجارت بود، چند سال آخر زندگی خود را در عراق سکونت داشت. فرزندانش در همان بغداد بزرگ شده بودند اما با دختران ایرانی ازدواج کرده بودند. عمه من متولد همدان بود و فرزندانش، از جمله همسر من در بغداد به دنیا آمده بودند اما شناسنامه‌هایشان ایرانی بود. حدود ۸ یا ۹ ساله بود که خانواده‌اش به لبنان مهاجرت کردند. بیش از ۴۵ سال است که خانواده‌شان در این کشور زندگی می‌کنند. بیشتر تحصیلات مدرسه‌ای خود را در لبنان گذراند. تحصیلات دانشگاهی خود را هم در لبنان آغاز کرد اما به لیسانس نرسید. وقتی سال ۱۳۶۱ به ایران آمد، باید به خدمت سربازی می‌رفت اما به قول خودش دل به من بست و در ایران ماندگار شد. سال ۱۳۶۲ نامزد و در سال ۱۳۶۳ عقد کردیم. همسر از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ به خدمت سربازی رفت.

پس باید خاطراتی هم از سال‌های جنگ تحمیلی داشته باشید.

حمید ۱۸ ماه از دوسال سربازی را در مناطق عملیاتی جنوب و غرب گذراند. نکته‌ای که همیشه برایش آزاردهنده بود، این بود که چون ما درگیر جنگ با عراقی‌ها و اعراب شده بودیم و همسرم در شناسنامه متولد بغداد و مسلط به زبان عربی بود، اجازه حضور در خط مقدم را نداشت. شاید فکر می‌کردند ممکن است با عراقی‌ها هم کلام شود. حمید خیلی از این مسئله آزرده شد. می‌گفت «شناسنامه من ایرانی است. چرا اجازه حضور در خط مقدم را ندارم؟ مگر هر که در کشور آمریکا به دنیا می‌آید، آمریکایی است؟ من ایرانی‌ام و باید اجازه حضور در خط مقدم را داشته باشم.» به هر حال او ایمل انقلاب بود و ما با جنگ درگیر شده بودیم. وجود این حساسیت‌ها طبیعی بود. وقتی سربازی اش در سال ۱۳۶۶ به پایان رسید، همان سال ازدواج کردیم. حدود ۳۲ سال (از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۹۴) را با هم گذراندیم.

چگونه همسران در سازمان صدا و سیما مشغول

می‌گفت «شناسنامه من ایرانی است. چرا اجازه حضور در خط مقدم را ندارم؟ مگر هر که در کشور آمریکا به دنیا می‌آید، آمریکایی است؟ من ایرانی‌ام و باید اجازه حضور در خط مقدم را داشته باشم.»

به کار شدند؟

همسرم در ابتدای ازدواجمان در یک شرکت خصوصی مشغول به کار شده بود. چون هنوز خانواده‌اش در لبنان حضور داشتند، نمی‌دانستیم که ایران زندگی کنیم یا لبنان. وقتی فرزند دوم‌مان در سال ۱۳۷۱ به دنیا آمد، تصمیم گرفتیم که در ایران ماندگار شویم. فکر می‌کنم در سال ۱۳۷۶ یا ۱۳۷۸ بود که برای گویندگی در شبکه عربی فراخوان داده بودند و صدا و سیما تست گویندگی می‌گرفت. در آزمون گویندگی قبول شد و چون رشته تحصیلی‌اش ادبیات عرب بود و به زبان عربی تسلط کامل داشت، به سرعت کارمند رسمی شد. خیلی به کارش علاقه داشت و عاشق گویندگی بود. کار ترجمه و دوبلاژ را هم در سازمان صدا و سیما انجام می‌داد. در یک‌سال آخر هم مدیر بخش گویندگان برون‌مرزی شده بود. بعد هم به مکه اعزام شد.

ظاهراً طبع نویسندگی و شاعری هم داشتند.

بله. روحیه حمید بسیار لطیف و حساس بود. رشته ادبیات را هم به خاطر همین زمینه روحی انتخاب کرده بود. دفتر شعری از او باقی است که در زمینه‌های مختلف سروده‌هایش را به زبان عربی می‌نوشت. شعرهایش بستگی به روحیاتش داشت. حدوداً سال ۱۳۶۹ درباره حضرت امام خمینی (ره) شعری سرود و همچنین، سروده‌ای هم درباره انقلاب اسلامی به زبان عربی دارد. او متنی‌هایی را هم که برای رادیو تهیه و گویندگی می‌کرد، خودش می‌نوشت. به نظر من کسی که زبان عربی بداند، می‌تواند لذتی که همسرم از سفر حج برد را از میان متن‌هایش حس کند.

قصه دارید دفتر شعر همسران را منتشر کنید؟

نه. اعتقاد دارم که انسان باید هر چه دارد با خدای خود بگوید. حتی تاکنون مصاحبه نکرده‌ام. البته شاید این نگرش صحیح نباشد اما همسرم نیز اعتقادی به این کارها نداشت و معتقد بود هر چه انسان انجام می‌دهد باید با خدای خودش در میان بگذارد. اعتقاد دارم شهیدانی هستند که از آن‌ها نکته‌های آموزنده گفته شده است و اگر کسی می‌خواهد چیزی یاد بگیرد، زمینه فراهم است.

چگونه همسران به شما خبر دادند که باید برای پوشش برنامه‌های حج، راهی شوند؟ آیا برای نخستین بار مشرف می‌شدند؟

اولین بارش نبود که به این سفر می‌رفت. پنج سال پیش از آن نیز برای نخستین بار از طرف صدا و سیما اعزام شده بودند و به قول خودش، هیچ چیزی از حج نفهمید. می‌گفت آنقدر درگیر کار بودم و مسئولیت‌م سنگین بود که حواسم به مناسک و اعمال حج نبود و لذت چندانی نبردم.

سال ۱۳۹۴ وقتی به او گفتند که باید عازم سفر حج شود، فقط دو روز مانده بود که تمامی فایل‌های اعزام زائران بسته شود و هنوز کسی را برای پوشش برون‌مرزی آیین حج نداشتند. به آقای میرزاده گفتند قصد داریم تو را برای تهیه گزارش و مترجمی زبان عربی (که بتواند با بعثه هم همکاری کند) اعزام کنیم. هر کسی نمی‌تواند این مسئولیت را بپذیرد. همسرم گفت که اولویت با افرادی است که به سفر حج نرفته‌اند. باز هم مسئولان گفتند که از نظر کاری به ترجمه شما نیاز داریم.

چون همسرم می‌دانست من عاشق این سفر هستم اما استطاعت مالی چندانی نداریم، برایش پذیرفتن این سفر سخت بود. آن روز آمد و نامه‌ای را روی میز گذاشت و گفت: این نامه برای من آمده است

او متن‌هایی را هم که برای رادیو تهیه و گویندگی می‌کرد، خودش می‌نوشت. به نظر من کسی که زبان عربی بدانند، می‌تواند لذتی که همسرم از سفر حج برد را از میان متن‌هایش حس کند

و می‌خواهم پیش از آن‌که جوابی بدهم، نظرت را راجع به آن بگویم. نامه را باز کردم، دیدم به سفر حج دعوت شده است. گفتم دیگر پاسخ به این نامه که نیاز به فکر کردن ندارد. گفتم: «آخر من دلم نمی‌آید بدون تو به این سفر بروم. شرایط روحی تو را می‌دانم و می‌دانم که چقدر علاقه‌مند به این سفر هستی.» گفتم این حرف‌ها نیست. خداوند خودش می‌گوید که همسر، فرزند و مال و ثروت [در روز قیامت] به درد انسان نمی‌خورد. تو به فکر اعمال خودت باش. این سفر قسمت تو شده و نباید از دستش بدهی. فردای آن روز رفت و اعلام کرد که موافق این سفر هستم.

فرزندانتان چگونه مطلع شدند؟

این موضوع بین خودمان ماند تا سفر قطعی شود و بعد، بچه‌ها را مطلع کنیم. وقتی که گفتند گذرنامه خود را برای صدور ویزا ارائه دهید، یک شب از اوایل ماه مبارک رمضان که پای سفره افطار نشسته بودیم، فرزندانتان هم از این سفر مطلع شدند. به من اصرار کرد که اگر تمایل داری، به صورت آزاد فیش حج تهیه کنیم. موافقت نکردم. گفتم تا استطاعت آن را نیابم و خداوند خودش نخواهد، به این سفر نمی‌آیم. تهیه فیش آزاد به نظرم حق الناس است.

چه روزی اعزام و چطور بدرقه شدند؟

یکشنبه، هشتم شهریور به مکه رفت و ۲۴ روز بعد، دوم مهر این اتفاق افتاد. چون همسرم از کارمندان سازمان بود و باید گزارش می‌فرستاد، جزو اولین گروه‌های اعزامی بودند. پرواز ساعت ۲ بعد از ظهر بود. صبح آن روز، من به همراه تمام خانواده (پدر، مادر، خواهران و...) او را تا سازمان حج و زیارت بدرقه کردیم. چون اجازه نداشتیم به فرودگاه برویم. کارمندان صدا و سیما باید با کارمندان بعثه اعزام می‌شدند. خیلی جالب بود که دوستانش می‌گفتند فقط خانواده حمید او را دوست داشتند که تا اینجا آمدند. البته آقای میرزاده در ابتدا اجازه نمی‌داد که همراهی اش کنیم. ما به حرفش گوش نکردیم و تا سازمان حج با او آمدیم. فکر نمی‌کردیم که این آخرین دیدارمان باشد و کار خدا بود که با او برویم.

توصیه خاصی در هنگام رفتن به شما یا فرزندان‌تان نداشتند؟

ما خیلی در زندگی با هم یکی بودیم. گاهی حتی نیاز به حرف زدن نبود و با نگاه صحبت می‌کردیم. فرزندانتان هم این را آموخته‌اند. وقتی همسرم در سفر حج بود، در ایران سیل آمد. در تلگرام برایم نوشت که «شنیدم سیل آمده. مراقب خودت و بچه‌ها باش.» گفتم سیل در شمال آمده و به ما ارتباطی ندارد. باز هم تاکید کرد که «مراقب خودت و بچه‌ها باش.» در صورتی که همسرم خیلی اهل ابراز احساسات نبود. همیشه در اختیار خانواده بود. بدون ما سفر نمی‌رفت. از اداره به خانه و از خانه به اداره. حضور پررنگی در خانه داشت و به همین دلیل جای خالی او را پس از فاجعه بسیار حس می‌کردیم. یک بار هم پس از حادثه جرتیقل تماس گرفته بود و می‌گفت: «دلم می‌خواست جزو این شهدا بودم» من گفتم حمید خیلی بدجنسی! این چه حرفی است که آرزوی رفتن می‌کنی؟ هنوز سهیل ازدواج نکرده و یاسمین دانشگاه را به پایان نبرده. هنوز خیلی کارهای انجام نشده داری. گفتم: «نه. بالاخره هر کسی باید روزی برود. من چه در مسیر کار تصادف کنم یا در بیمارستان سگته کنم، باید از این دنیا بروم. به هر حال مرگ حق است و همه باید بروند اما چه بهتر که انسان در این مکان از دنیا برود. من خیالم راحت است که تو می‌توانی تمام مسئولیت‌های من را به عهده بگیری و بچه‌ها را به مقصد و هدفی که باید برسند، برسانی. فقط مواظب خودت و بچه‌ها باش. من دیگر چیزی نمی‌خواهم.» اسم این‌ها نیست اما وقتی این فاجعه پیش آمد، از خودم پرسیدم که چگونه این سخنان بر زبانش جاری شد؟!

چگونه با همسران در روزهای سفر حج در ارتباط بودید؟

از طریق تلفن و شبکه‌های اجتماعی (تلگرام) با هم در ارتباط بودیم. از دعای عرفه بی‌نهایت لذت برده بود

و نوشته بود تاکنون این چنین لذتی را در زندگی‌ام حس نکرده بودم. می‌گفت خیلی دعایتان کردم. اسم فرزندانتان را یک به یک آورد و گفت برای همه شما دعا کردم. دعا کردم که طلبیده شوی و به این سفر بیایی. وقتی مغرب روز عرفه باهم صحبت می‌کردیم، اصلاً گمان نمی‌کردیم که ۲۴ ساعت پایانی عمر اوست و ساعت ۹ صبح فردا دیگر ایشان نباشد.

چطور از شهادت همسران مطلع شدید؟

خیلی بد. من فقط منتظر گفتن تبریک عید «قربان» به ایشان بودم. همیشه برای تبریک گفتن اعیاد بزرگ لحظه‌شماری می‌کنم. باز هم طاقت نیاوردم و ساعت ۵ صبح که نماز خواندم، در تلگرام پیام تبریک عید برای همسرم فرستادم. فقط نوشت: «امنون». ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه برایم نوشت که «ما به سمت «منا» حرکت کردیم. آن‌جا که برسم با شما تماس می‌گیرم.» دوباره ساعت ۸ و ۵ دقیقه به گوشی تلفن نگاه کردم. دیدم نوشته که «ما رسیدیم منا، داریم می‌ریم شیطان را بزیم و برگردیم. برگردیم، انشاءالله باهات تماس می‌گیرم.» به بزرگان فامیل زودتر از همه تبریک گفتم. صبح با مادر همسرم صحبت کردیم و با او تبریک گفته بودم. ساعت ۹ مادر همسرم به من زنگ زد و گفت: «از حمید خبر داری؟» گفتم خوب است. ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه پیام داد که دارم به «منا» می‌روم. فهمیدم که من از تلویزیون خبری ندارم. چون تلویزیون خاموش بود. گفتم: «خب باشه. اگر تماس گرفت، به من هم اطلاع بده.» ذهنم درگیر مسئله خاصی نشد. او تلویزیون را دیده بود و ساعت ۱۱ دوباره زنگ زد و پرسید «از حمید خبری نداری؟» گفتم: نه. گفتم: «تلویزیون را ندیدید؟». اخبار را که شنیدم و اسامی که زیر نویس شد، پی به ماجرا بردم.

حدود ۱۰ روز از همسرم بی‌خبر بودیم. تلفنش در دسترس نبود. دوستانش هم پاسخ نمی‌دادند.



پس از حادثه جرقه‌ی تماس گرفت می‌گفت: «دل‌م می‌خواست جزو این شهدا بودم» من گفتم حمید خیلی بدجنسی! این چه حرفی است که آرزوی رفتن می‌کنی؟

صبح روز ۱۲ مهر که پیکرها به فرودگاه رسید، تماس گرفتند و گفتند شهید میرزاده هم جزو همین پیکرهاست. ما تازه آن روز باور کردیم. قبل از آن به خود امیدواری می‌دادیم. چون همسرم به زبان عربی مسلط بود، می‌گفتم حتماً خود را نجات داده و در کماست اما روز ۱۲ مهرماه پیکر او آمد و روز ۱۴ مهرماه خاکسپاری شد.

همراهانشان خاطره‌ای از نحوه به شهادت رسیدن همسران تعریف نکردند؟

همسرم با سه کارمند دیگر صدا و سیما اعزام شده بود. ظاهراً شب گرمی را سپری کرده بودند. کوله‌هایشان را در چادر گذاشتند، صبحانه نخورده رفتند که شیطان را بزنند و برگردند. دوستان همسرم می‌گویند که او چون مسلط به زبان عربی بود، می‌کوشید جمعیتی که به هم فشار می‌آوردند را آرام کند. بلند می‌گفت: «نگران نباشید. عجله نکنید. الان راه باز می‌شود.» ناگهان موج انسانی از عقب آمد و همسرم را با شهید «حمیدرضا حسینی» با خود به سمت راست برد و دیگر دیده نشدند. می‌گفتند ما بر لبه‌ای نشستیم و به هم کمک کردیم اما اصلاً گمان نمی‌کردیم که حمیدها گرفتار شده‌اند. می‌گفتم شاید یک جای دیگری نشسته‌اند.

چگونه پیکر همسران را تحویل گرفتید؟

همسرم با لباس احرام خودش به خاک سپرده شد. یک لباس احرام پدرم هم با او بود. ساعت و عینکش به دست من رسید که همیشه با من است. چند شماره عینکش از من بالاتر بود اما آن‌قدر بعد از شهادت همسرم با عینک او نگاه کرده‌ام که چشمانم ضعیف‌تر شد. شاید از تعلق خاطر بسیار است و این کار درست نیست. انگشتر عقیق او هیچ‌گاه باز نگشت. خیلی به آن انگشتر علاقه داشتم و حالا که شهید شده بود، دوست داشتم همواره به دستم باشد اما متأسفانه باز نگشت. یکی از دوستان همسرم ساک او را به خانه ما آورد. تا مدت‌ها کیف کوله او را باز نمی‌کردم. پس از مدت‌ها که به اصرار اطرافیان کوله‌اش را باز کردم، دیدم در تقویمش برای صبح پنجشنبه و جمعه که عید قربان بود و دیگر زنده نبود هم مطالبی یادداشت کرده است. او عید قربان (روز پنجشنبه) را روز «بخشش و برادری» و «گذشت و شهادت» و روز جمعه را «روز حضرت مهدی و برپا شدن عدلی است که همه

منتظرش هستند» نام برده بود. او از شهادت حرف زده بود. ارادت خاصی به امام زمان (عج) داشت. اهل حرف زدن در این باره نبود. قبل از آن که برود برای آن‌که به من اصرار کند، گفته بود که «نمی‌آیی؟» گفتم نه. حج را این‌گونه نمی‌خواهم گفت: «تو نمی‌آیی و من امسال در عرفه با صاحب‌الزمان دیدار می‌کنم...» به شوخی گفتم امکان ندارد. تا آن‌که این اتفاق افتاد. در یکسال نخست نبود همسرم، احساس می‌کردیم در آغوش خداوند هستیم.

از مراسم خاکسپاری شهید هم بگویید.

خداوند آن‌قدر در این فراق به من صبر عطا کرد که وقتی همسر عزیزم را به خاک سپردم، در نهایت ناباوری، خداوند را شکر کردم. وقتی سه روز بی‌خبری از وضعیت همسرم در من گذشت، من خوابش را دیدم. او در عالم رویا به من گفت که «چرا این‌قدر بی‌تابی می‌کنی؟ من راضی‌ام». وقتی از خواب برخاستم، به فرزندانم گفتم هر اتفاقی برای پدرتان بیفتد، نباید ناشکری کنید. او خودش راضی است.

پس از به شهادت رسیدن همسران چه اقدامی از سوی سازمان حج و زیارت و دیگر سازمان‌های مربوطه صورت گرفت؟

از بی‌تفاوتی‌ها دلمان سوخته است. نباید در برابر عربستان سکوت می‌شد. شاید پشت آن مصلحت نظام بود. ما مصلحت نظام را می‌پذیریم. اما به گونه‌ای برخورد شد که انگار اتفاقی نیفتاده است! عربستان در هیچ موردی از تخلفات خود بازخواست نشد. اسم «شهید» را هم رهبری به جانباختگان فاجعه مناداند. در یک‌سال اول، حتی نام شهیدان در بنیاد شهید ثبت نشد. وزارت امور خارجه هم به دلیل بسته شدن سفارت‌ها امکان پیگیری نداشت. چرا سفارت‌ها بسته شد؟

این یک‌سال برای ما دشوار نبود. چون شغل همسرم دولتی بود. برای افرادی که همسرانشان شغل آزاد داشتند این یک‌سال به سختی سپری شد. حتی در تقویم رسمی کشور روز این حادثه برای شهیدان من ثبت نشده است. بیمه حجاج ناقص ثبت شده بود؛ مانند تمام سال‌های قبل. درحقیقت این واقعه بود که سهل‌انگاری سازمان حج و زیارت را افشا کرد. به حقوق خانواده شهیدان من اجحاف شد. آن‌ها امسال بیمه را برای حاجیان به صورت کامل ثبت کردند.

درهای اتاق قاضی عسگر همیشه به روی ما باز است اما چه فایده؟ دریغ از یک اتفاق مثبت از این همه دیدارها. متأسفانه آقای قاضی عسگر که همسرم تصاویری در کنار او در حین ترجمه روزنامه‌های معتبر عربی دارد، حتی یک‌بار برای قوت قلب به منزل ما نیامد. البته او به مسجد می‌آید ولی انسان با خود فکر می‌کند لابد آن‌جا دوربین‌های خبری هستند و آن مراسم حتماً رسانه‌ای می‌شود.

سپاس از وقتی که در اختیار «شاهد یاران» گذاشتید. در پایان اگر سخنی هست، در خدمت شما هستیم.

مظلومیت و غم شهیدان من بسیار زیاد است اما انتهای آن، خوشحالی از این است که آن‌ها برگزیده شدند. مظلومیت و تفاوت آن‌ها با رزمندگانی که در جنگ شهید می‌شوند، این است که آن‌که به جنگ می‌رود، با سلاح و برای نبرد با دشمن به جنگ رفته است اما شهیدان من، در حالت احرام بودند و حتی اجازه آزار رساندن به موجودات مؤذی را نداشتند. چیزی برای دفاع از خود در اختیار نداشتند. وقتی به سیاست‌های کثیف عربستان و اسرائیل فکر می‌کنم، این پرسش ذهنم را مشغول می‌کند که آیا باید این‌گونه به ایران پاسخ سیاسی می‌دادند؟ با به شهادت رساندن حاجیان آن هم در حالت احرام؟! فقط به سکوت می‌رسم. ■





گفت و شنود شاهد باران با **شاهد عینی فاجعه منا**، دکتر محمد حسن شجاعی فرد استاد دانشگاه و عضو بعثه مقام معظم رهبری

دیپلمات‌ها پیشنهاد دادند که برگردیم

درآمد

دکتر سید محمد حسن شجاعی مولف کتاب «گزارشی از فاجعه منا در طریق یا حاج» که خود در مراسم حج سال ۹۴ در فاجعه منا حضور داشته است، روایت تازه از شهادت حجاج در منا ارائه می‌کند. او علت اصلی این فاجعه را حضور ارتشی‌های کاربلد سعودی در جنگ «یمن» و سپردن اداره آن جمعیت بزرگ به جوانان پیشاهنگ که هیچ تجربه‌ای نداشتند عنوان می‌کند. او آخرین فردی است که شهید رکن آبادی را در منا دیده است و روایتی تازه از فاجعه منا دارد.

شهادت ۱۴ ایرانی در این اتفاق را به فال خوب نگرفتیم. الا ای حال وارد مکه شدیم، اما برای ورود ماشین‌های سواری ممانعت‌هایی کردند. در حالی که هر سال به آسانی تردد داشتیم. همین مساله باعث معطلی دو ساعته ما در ورودی مکه شد. مجبور شدیم با تعویض دو اتوبوس به مکه برویم. آن قدر دیر رسیدیم که فرصتی برای انجام فرائض نبود



بودند، او را زنده و من را مرده گزارش کرده بودند! ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه باز هم بیهوش شدم و ساعت ۱۱ صدایی که می‌گفت "ایا ایرانی ای هست که عربی بدانند؟" من را از خواب بیدار کرد. من نگاه کردم وسط خیابان هستم و از خودم می‌پرسیدم جمعیتی که دور من بود، کجاست؟ سمت راستم را نگاه کردم، دیدم بسیاری از جنازها روی برانکار، بر زمین است. آن عرب پارچه روی یکی از جنازه‌ها را کنار زد و از من پرسید که آیا این ایرانی است؟ گفتم نه ایرانی نیست. چون اطلاعات روی کارت او ایرانی نیست. او رفت و گویی فقط مامور بود من را بیدار کند و من را نجات دهد.

چگونه از مهلکه رهایی یافتید؟

کیفی همراه داشتم که وسایلم در داخلش بود. مهر و دو تسبیح تربت، کتاب دعا، موبایل، پول، کلید، سنگ برای رمی و یک تکه نان داخل کیفم. آرام، آرام جلو رفتم یک پنکه آب‌زن بود، آب پنکه به من می‌خورد. رفتم در گوشه‌ای که چند زن پاکستانی بودند. گفتم اجازه دهید من اینجا دراز بکشم. حالم خوب نیست. گفتند نه، اینجا حریم است (و تو نامحرمی). گفتم من دارم می‌میرم، شما بروید کنار تا من بخوابم. اجازه دادند که بخوابم. فقط باد پنکه با آب به من می‌خورد و خیس شده بودم. حوله بالا تنه‌ام افتاده و عینکم خرد شده بود. پسا برهنه هم بودم. حدود ۴۰ دقیقه‌ای خوابیدم. صدای زنگ تلفن را مکرر می‌شنیدم و دوستان نگران بودند و اصلا فکر نمی‌کردم کسی اطلاع داشته باشد. ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه بود که توانستم از جا برخیزم و قدم بزنم. در این لحظه بود آقای مسعود گرجی، قاری قرآن مرا شناخت اما من ایشان را نمی‌شناختم. پرسید: دکتر کجایی؟ گفتم: من مرده بودم و خدا لطف کرد و نمی‌دانم چه کسی مرا آورده اینجا و شروع کرد به نام بردن بچه‌ها و گفت چه کسانی شهید شدند و من هم زیر دست و پا بودم و ...

تا جمرات با ویلچر ران رفتم. به آقای احمد آخوندزاده زنگ زدم و گفتم من «رمی جمرات» را انجام دادم و طبق وعده‌ای که از پیش داشتیم، برایم قربانی کن. گفت: مگر تو زنده‌ای؟ تازه آنجا متوجه

که بعد از «رمی جمرات» به هتل بیایم و غروب به سوی منا برویم.

هرکدام چند بطری آب کوچک برداشتیم و به سوی مسیر اصلی (خیابان ۲۰۴) حرکت کردیم. معمولاً پلیس‌ها زائران را به سوی مسیر خلوت‌تر هدایت می‌کنند تا برگشت آسان شود.

امکان استفاده از اینترنت برای انتخاب مسیر خلوت‌تر وجود نداشت؟

اینترنت بود اما آن قدر جمعیت زیاد است که سرعت آن برای نشان دادن حجم جمعیت کافی نبود.

فاجعه چگونه رخ داد؟

در میانه راه دیدم که سرعت کم و کمتر شد تا آن‌که ایستادیم. اینجا حدودا ساعت ۹ بود. قبلا به ما گفته بودند که کاروان‌های ایران زودتر از ساعت ۱۰ نروند اما هر سال همین نکته را می‌گفتند و کسی اعتنا نمی‌کرد. آقایان رکن‌آبادی و آقای پور به دلیل مشکل شدید تنفسی پیشنهاد دادند که برگردیم. من هم استقبال کردم اما بعد منصرف شدیم. از ساعت ۹ فشارها آغاز شد.

مردمی که اکثرا صبحانه نخورده بودند، زیر آفتاب ۵۰ درجه سانتیگراد خسته شده بودند و می‌نشستند. ناگهان دیدم وانتی آمد و از حاجیان خواست که بازگردند. با این فرمان مشکل بیشتر شد و حاجیان آفریقایی از روی مردم راه می‌رفتند و به آن‌ها آسیب می‌رساندند. در کاروان ایرانی غیر از کاروان اهل تسنن، خانم‌ها حضور نداشتند. هر کسی که به زمین می‌افتاد، می‌مرد. من سعی می‌کردم که ایستاده بمانم اما بالاخره در فضایی نشستم روی زمین. یک بار بلند شدم نفس گرفتم و دوباره نشستم اما این بار حدود ساعت ۹ و ۱۰ دقیقه بیهوش شدم. تا ساعت ۱۰ را دیگر به یاد ندارم. وقتی به هوش آمدم، دیدم که با آن‌که آقای رکن‌آبادی و آقای آقای پور از من سر حال‌تر بودند اما نیمه‌بی‌هوش به روی جمعیت افتاده بودند. نگاه کردم و دیدم آقای آقای پور نفس می‌کشید. سر آقای آقای پور را نمی‌دیدم اما دوستانی که بالای سر ما آمده

چگونه سال ۱۳۹۴ به مناسک حج رفتید؟

عضو بعثه مقام معظم رهبری هستم. هر سال به مکه مکرمه مشرف می‌شدم. در سال ۱۳۹۴ هم مثل سال‌های قبل من که عضو هیات علمی بعثه بودم و به همراه آقای قاضی عسگر و معاون ایشان راهی شدیم. زمانی که در مدینه بودیم، همه چیز در ابتدا خوب و طبیعی پیش می‌رفت. مراسم دعای کمیل، البته مثل همیشه با مشکلاتی برگزار شد. موفق شدیم با اصرار آقای قاضی عسگر هر دو دعای کمیل را در بین الحرمین بقیع و مرقد مطهر حضرت رسول (ص) برگزار کنیم. اوایل ذیحجه به همراه آقای قاضی عسگر و معاونان دیگر به سوی مکه حرکت کردیم.

در هنگام سقوط جرتقیل در مکه بودید؟

بله! به همراه آقای رکن‌آبادی و معاون آقای قاضی عسگر در خودرو بودیم. در مکانی برای استراحت ایستادیم. همانجا با خبر شدیم که فاجعه سقوط جرتقیل در مسجدالحرام اتفاق افتاده و شماری مجروح و عده‌ای هم شهید شدند که متأسفانه برخی آن‌ها ایرانی بودند. ما شهادت ۱۴ ایرانی در این اتفاق را به فال خوب نگرفتیم. الا ای حال، وارد مکه شدیم اما برای ورود ماشین‌های سواری ممانعت‌هایی کردند. در حالی که هر سال به آسانی تردد داشتیم. همین مساله باعث معطلی دو ساعته ما در ورودی مکه شد. مجبور شدیم با تعویض دو اتوبوس به مکه برویم. آن قدر دیر رسیدیم که فرصتی برای انجام فرائض نبود.

چگونه با آقایان رکن‌آبادی و آقای پور در مناسک حج همراه شدید؟

در مکه آقای رکن‌آبادی و آقای آقای پور که دوست وی بود، با من هم‌اتاقی بودند. چند شبی که در مکه بودیم، با هم به مسجدالحرام می‌رفتیم و هر سه با هم محرم شدیم. شب عرفات و صبح روز بعد در صحرای عرفات با هم بودیم و عکس گرفتیم. شب عرفه هم که به «مشعر» آمدیم و صبح روز واقعه نیز با هم بودیم. آقایان رکن‌آبادی و آقای پور برای نخستین بار بود که محرم می‌شدند. بنابراین تصمیم بر این شد

شدم که ۴۰۰ نفر ایرانی شهید شده‌اند. بالاخره به هتل رسیدیم و دیدم آقای آخوندزاده و سایر همکاران در لابی هتل نشسته‌اند. با سختی و مشقت دوشی گرفتم. مقداری ناهار خوردم. تماسی با تهران گرفتم و با خانواده را از وضعیت مطلع کردم. دست راستم کار نمی‌کرد. نماز را خواندم. باید به من می‌رفتم تا نیمه اول شب را بیتوته کنم. با ویلچر خود را به کنار من رساندم. تا حد شرعی، که ساعت ۱۲ نیمه شب بود، در منا ماندم.

با توجه به این که روایت‌های مختلفی از فاجعه منا منتشر شده است، به عنوان شاهد عینی این ماجرا، کدام روایت‌ها را نزدیک به واقعیت می‌دانید؟

در فضای مجازی روایت‌های مختلفی نوشته شده است و برخی گفته‌اند که در فلان جا را بسته اند یا کاروان دولتی‌ها باعث فشرده شدن جمعیت شده بود اما این واقعیت نداشت. علت اصلی این فاجعه حضور بیشتر ارتشی‌های کاربند در «یمن» بود. جوانان پیشاهنگ حج سال ۱۳۹۴ را اداره کردند که هیچ تجربه‌ای نداشتند. سیاه‌پوستان هم معمولاً قانون‌شکنی می‌کردند که اگر پلیس‌های با تجربه حضور داشتند، اجازه قانون‌شکنی را به آن‌ها نمی‌دادند. پلیس‌ها مسیری را باز کردند که آفریقایی‌ها به سمت جمرات حرکت کنند. این‌ها که آمدند، راه ما بسته شد. بی‌تجربگی و بی‌نظمی پلیس عربستان و دستوری که به بازگشت حاجیان داده شده بود، علت اصلی این فاجعه را تکمیل کرد. درباره آقای رکن‌آبادی هم اخبار کذبی منتشر می‌شد که نهایتاً آن را به من نسبت می‌داند در حالی که اصلاً صحت نداشت. آقای رکن‌آبادی همان‌جا درگذشت اما آقای آقایی‌پور در بیمارستان به شهادت رسید.

رسانه‌های ما چقدر در انعکاس اخبار صحیح فاجعه منا درست عمل کردند؟

فکر می‌کنم گاهی فضای مجازی بر اخبار صدا و سیما تاثیر گذاشته بود و می‌توان گفت در روزهای اول پوشش مناسبی نداشتیم اما در روزهای بعد، فیلم‌ها و تصاویر و اخبار خوبی منعکس شد.

آمار کشته شدگان فاجعه‌ای که شما به چشم دیدید، چقدر منطبق با آمار منتشر شده از سوی عربستان بود؟

تفاوت بسیار فاحشی داشت. آقای اوحدی گفت که در قبرستان فقط ۱۰ هزار پیکر دفن شده دیدم اما کار خوب عربستان این بود که پیش از دفن اجساد، «دی.ان.ای» و عکسی از چهره جانب‌اختگان را ثبت می‌کرد که همین امر باعث شد بتوان به آسانی کشته شدگان را پیدا کرد. عربستان ابتدا تعداد کشته شدگان را ۴۰۰ نفر اعلام کرد اما بعد به پنج هزار کشته افزایش یافت که بلافاصله تکذیب شد. در نهایت هفت هزار کشته اعلام شد. در بین کشته شدگان سیاه‌پوستان بیش از همه کشته دادند اما به آن‌ها اعلام کردند از شما کلا ۲۰۰ نفر کشته شده است!



سرعت حرکت ما کم و کمتر می شد تا آن که ایستادیم. اینجا حدوداً ساعت ۹ بود. قبلاً به ما گفته بودند که کاروان های ایران زودتر از ساعت ۱۰ نروند اما هر سال همین نکته را می گفتند و کسی اعتنا نمی کرد. آقایان رکن آبادی و آقای پیور به دلیل مشکل شدند تنفسی پیشنهاد دادند که برگردیم. من هم استقبال کردم اما بعد منصرف شدیم. از ساعت ۹ فشارها آغاز شد

یعنی عربستان عمداً آمار را دست کاری می کرد؟
بله. عربستان نمی‌خواست آمار کشته شدگان را بالا نشان دهد. به کشورهای سیاه‌پوست گفته بود که شما حق انتشار آمار صحیح کشته‌های خود را ندارید. یکی از دوستانم در نیجریه می‌گفت دست کم سه هزار نفر از نیجریه کشته شدند در حالی که عربستان کشته‌های نیجریه را ۲۰۰ نفر اعلام کرده بود.

لطفاً درباره کتاب «طریق یا حجاج» هم توضیح دهید.

کتابی به نام «فاجعه منا» منتشر شد که بیشتر آن گزارش‌های فضای مجازی و رسانه‌های خارجی از فاجعه را دربر دارد در حالی که به نظر من باید این فاجعه تحلیل می‌شد.

در این کتاب نشان دادم که ضعف مدیریت و اختلاف داخلی در حکومت عربستان سبب بروز این فاجعه شد. با تدابیری مثل پاشیدن آب از طریق هلیکوپتر می‌توانستند مانع از بروز فاجعه شوند اما این کار صورت نمی‌گرفت زیرا عده‌ای قصد داشتند که

حکومت مرکزی در عربستان را ناکارآمد نشان دهند و توانستند این کار را بکنند.

من در «طریق یا حجاج» گزارش شاهدان عینی فاجعه را بدون ذکر نام آورده‌ام و فاجعه را تحلیل کردم.

سازمان حج و بعثه مقام معظم رهبری، برای آن که این فاجعه ابعاد گسترده‌تری نیابد، چه تدابیری اتخاذ کرد؟

غیر از ما که زخمی این فاجعه بودیم، باقی افراد از جمله آقایان قاضی‌عسگر و اوحدی تلاش کردند تا همه جنازه‌ها، به جز آن‌ها که خانواده‌هایشان نمی‌خواستند، به میهن بازگردانند. هیچ کشوری نتوانست مثل ما عمل کند. امسال عربستان قول‌هایی داده است اما هرگز نمی‌توان به قول عربستان اعتماد کرد. اختلافاتی میان خود دارند که سیستم مدیریت آن‌ها را ضعیف می‌کند. بنابر این تا مشکلی پیش نیاید، دست به کار نمی‌شوند. خود حجاج یکدیگر را حفظ می‌کنند چون بیشتر حجاج، در پی عبادتند و به یکدیگر زور نمی‌گویند. امیدواریم امسال حاجیان بدون هیچ آسیبی به کشور بازگردند.

نظر شما درباره این که برخی می‌گویند تا اصلاح رفتار عربستان، باید سفر به مکه و انجام حج را تحریم کرد، چیست؟

بحث تحریم برای حج را ما قبلاً هم آزمودیم. در سال ۱۳۶۶ سربازان عربستان با ما درگیر شدند. حج چیزی نیست که بتوان آن را تعطیل کرد. در آن زمان هم در نهایت مجبور شدیم پنج سال بعد اعزام حاجیان را از سر بگیریم. اگر بشود چارچوب‌های امنیتی حج را محکم کرد و مردم را راهی سفر حج کرد، بهتر است. موضوع اعزام حاجیان امسال نیز در شورای امنیت ملی بحث شد و این صرفاً تصمیم بعثه نبود. برخی این گلایه را دارند که چرا مسئولان اعلام نمی‌کنند که این تصمیم نظام بود؟ همه این‌ها را گفتیم اما باید باز هم یادآوری کنم که علی‌رغم تعهدنامه‌هایی که همه ساله، از جمله امسال عربستان برای تأمین جانی حجاج می‌دهد، نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد و آن‌ها اساساً توان مقابله با بحران‌ها را ندارند.

عربستان چقدر از راهکارهای بین‌المللی در مدیریت جمعیت برای اداره حج بهره می‌گیرد؟

آن‌ها سیستم مدیریت سنتی دارند و به هیچ‌کسی اجازه ورود نمی‌دهند. من در کتاب «طریق یا حجاج» راهکارهایی برای اداره بهتر حج ارائه دادم. ۱۰ سال پیش از «دانشگاه علم و صنعت» مهندسان صنایع که مسلط به علم مدیریت بودند راهکارهایی را ارائه دادند که اجرا شد. به گونه‌ای که دیگر آمدن از عرفات به مشعر فقط ۱۰ دقیقه طول می‌کشید و کشته‌ای هم نمی‌دهد.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید ■



گفت و شنود **شاهد یاران** با فرمانده (سر تیم) تفحص شهدای منا

ناگفته‌هایی از یک ماه جستجو در سردخانه‌های سعودی

درآمد <<

روز سه شنبه مسئولان سردخانه بر گه ای را برای امضاء به من دادند. به طرف سعودی اعلام کردم این برگه چیست؟ و وقتی برگه را خواندم؛ متوجه شدم که در این برگه نوشته: «موافقت خودمان را با دفن پیکرها اعلام می کنیم». اگر این برگه را امضا می کردم یعنی با دفن تمامی پیکرهای شهدا موافقت کرده بودم... با محمود شرافتی مسئول بازرسی و رسیدگی به شکایات سازمان حج و زیارت و «آزاده سرافراز سالهای دفاع مقدس» در آستانه دومین سالروز فاجعه منا به گفتگو پرداخته ایم. آنچه می خوانید؛ روایت سر تیم تفحص شهدای منا است که برای نخستین بار در شاهد یاران منتشر می شود.



۴۰-۵۰ پنجاه نفری را قبل از اینکه ما برسیم دفن کرده بودند. حتی جواب سلام ما را هم نمی دادند. رفتن به شهرهای دیگر هم خیلی سخت و وقت گیر بود. تا روز یکشنبه که هیئت ایرانی به عربستان آمد. ما بیش از ۱۰۰ پیکر شهید را شناسایی کرده بودیم ولی عربستان آنها را تحویل نمی داد

کردند. تعداد شهدا، کاروان ها و هر اطلاعاتی که برای شناسایی به کار می آمد. مسئولیت کمیته اطلاعات با آقای «محمد آزاد» معاون توسعه و برنامه و پیگیری سازمان حج بود. این کمیته کارش را شروع کرد و بعدها خیلی پیشرفت کرد و خیلی هم کمک حال تیم تفحص شد. یک روز بعد هم اسامی همه کسانی که بعد از حادثه به کاروان ها برنگشته بودند، مشخص شد.

روز یازدهم ذی حجه در منا جلسه شورای سازمان و بعثه برگزار شد و من «مسئول تفحص شهدا» انتخاب شدم. در آنجا به خدا توکل کردم و از ائمه اطهار (ع) کمک گرفتم و از همان شب شروع به کار کردم. یک تیم هفت نفره تشکیل دادیم. شش نفر از عزیزان سازمان و بعثه که آقایان دانشیار، مرزانی، بهبودی، کوزه گران، شهریاری و قانع بودند و فردای آن روز به مکه رفتیم.

پیکرهای شهدا را چگونه شناسایی می کردید؟
سعودی ها در این زمینه چگونه برخورد می کرد؟

جستجو را با عکس شهدا شروع کردیم و کمیته اطلاعات هم مدام عکس و نشانه های دیگر شهدا را می داد. میان جنازه ها و در سردخانه ها می گشتیم و عکس ها را با اجساد تطبیق می دادیم. سعودی ها روزهای اول تدابیر امنیتی شدیدی را برقرار کرده بودند و اجازه ورود کسی را نمی دادند. ۴۰-۵۰ پنجاه نفری را قبل از اینکه ما برسیم دفن کرده بودند. حتی جواب سلام ما را هم نمی دادند. رفتن به شهرهای دیگر هم خیلی سخت و وقت گیر بود. تا روز یکشنبه که هیئت ایرانی به عربستان آمد ما بیش از ۱۰۰ پیکر شهید را شناسایی کرده بودیم ولی عربستان آنها را تحویل نمی داد. روز سه شنبه مسئولان سردخانه برکه ای را برای امضاء به من دادند. به طرف سعودی اعلام کردم این برکه چیست؟ و وقتی برکه را خواندم متوجه شدم که در این برکه نوشته: "موافقت خودمان را با دفن پیکرها اعلام می کنیم". اگر این برکه را امضا می کردم یعنی با دفن تمامی پیکرهای شهدا موافقت کرده بودیم.

در راه بازگشت متوجه شدم. دوستانی که در صحنه بودند هم بلافاصله تماس گرفتند. بعد طلوع آفتاب در خیابان ۲۰۴ هنگامی که زائرین آفریقایی در حال برگشت بودند، جمعیت ها به هم برخورد می کنند. خیلی از زائرین در همان ابتدا در گرما از خفگی به شهادت رسیدند. در ساعت اول هنوز عمق حادثه مشخص نشده بود و آرام آرام خبر حادثه پیچید و مشخص شد چه اتفاقی افتاد. اینجا بود که عیدمان تلخ شد و یک غم شدیدی کاروان های ایرانی را فراگرفت. بلافاصله به خیابان کناری ۲۰۴ رفتم. تعدادی از بچه های بعثه با پوشیدن لباس های امداد به سرصحنه رفتند و توانستند چندین نفر را هم نجات بدهند و شناسایی کنند. اما زمانی که ارتش سعودی وارد شد، محدودیت ها شدیدتر شد و دیگر اجازه فعالیت ندادند.

ارتش سعودی چه زمان وارد شد؟

تقریباً ظهر شده بود. تا قبل از ظهر بچه های ما یک مقداری آزادتر بودند و بعد سراسر منطقه به کنترل ارتش سعودی درآمد. چیزی مثل حکومت نظامی شد.

در چادرهای زائران ایرانی چه می گذشت؟

خانواده ها منتظر بودند و نگران، به خصوص همسران شهدا. حاجی ها به چادرشان مراجعه نکرده بودند و دلهره و دلواپسی در بین زائرین، مسئولین و خانواده های آنان لحظه به لحظه بیشتر می شد. نگرانی ها آرام آرام داشت به یقین تبدیل می شد و شب تلخی در انتظار همه ما بود. خانواده شهدا به هر چادری مراجعه می کردند و به دنبال نشانی از همسر، پدر و یا فرزندشان می گشتند. در آن سه شب آقایان اوحدی و قاضی عسگر به میان چادرهای شهدا می رفتند.

جستجو برای یافتن گمشدگان چگونه شروع شد؟

همانطور که گفتم؛ اکثر نیروهای سازمان مُجرم نبودند. بنابراین راحت تر می توانستند به اطراف بروند و جست و جو کنند. از ابتدا هم آقای حمید محمدی معاون وقت سازمان رئیس عملیات میدانی بودند و از فردای آن روز سازمان بعثه و مسئولین بعثه کمیته ای به نام «کمیته اطلاعات» تشکیل دادند و آمار و تعداد مفقودین را جمع

جناب آقای شرافتی در ابتدا و به اختصار از حج تمتع سال ۹۴ بفرمایید:

حج سال ۹۴ حج خوبی بود. برنامه ریزی شده بود. تدابیر خوبی اندیشیده شده بود. همه مسئولین بخصوص بعثه مقام معظم رهبری و سازمان حج و زیارت اتفاق نظر داشتند که حج ۹۴ حج بسیار خوبی است تا بعد از عرفات، به سمت مشعر همه چیز طبق روال و با نظم معروف حجاج ایرانی در مدینه و مکه در جریان بود. آن سال ۸۰ درصد نیروهای سازمان مُجرم نبودند و این باعث سرعت نیروهای ما در امدادسانی به حجاج می شد.

این اتفاق نظر تا کجا ادامه داشت؟

متأسفانه فقط تا روز واقعه تلخ جرتقلیل در مسجد الحرام، که به دلیل بی دقتی، بی کفایتی و بی احتیاطی و عدم نکات ایمنی اتفاق افتاد و منجر به شهادت سیزده نفر از عزیزان هم وطن مان شد. من مسئول بازرسی و ارزشیابی سازمان حج و زیارت در عربستان بودم. آن روز در مسجدالحرام حضور نداشتم، روز بعد از حادثه اولین ستاد بحران ما تشکیل شد و فردای آن روز به اتفاق هیأت پزشکی برای اولین بار پای مان به سردخانه های عربستان باز شد و در کمتر از یک روز همه شهدای ایرانی شناسایی شدند. بعد از آن واقعه تلخ ایام تشریق فرارسید. حجاج روز هشتم و نهم به سمت عرفات عازم شدند، در روز دهم منا بودند. صبح روز بعد هم که برای رمی جمرات عازم شدند.

عده ای این مسأله را مطرح می کنند که عدم اطلاع کافی زائران و مسئولین کاروان های ایرانی از مسیرهای عبور در منا زمینه ساز فاجعه شد. نظرتان چیست؟

این گونه نیست. زائران و مدیران کاروان ها و روحانیون کاروان ها از قبل آموزش دیده بودند. ما در آن سال ۴۵۰ کاروان داشتیم. از طرف سعودی ها به صورت کتبی و ابلاغیه ای عبور و مرور نداشتم. هر سال هم به همین روال بود. حاجیان ما از شب قبل و بعد از بیتوته در مسجدالحرام سعی می کردند صبح زود قبل از طلوع آفتاب وارد منا شوند. زمان استقرار آنها یک ساعتی طول می کشید و در نهایت بعد از رمی و قربانی و حلق و تقصیر از احرام خارج می شدند. از قبل هم خیابانهای «سوق العرب» و «جوهره» و دیگر خیابان هایی که از آنها رفت و آمد می شد، مشخص بود.

خودتان از کدام مسیر رفتید؟

من به اتفاق ۷-۸ نفر از دوستان در مسیر بودیم. پلیس های سعودی ما را به سمت خیابان ۲۰۴ سوق دادند. زمانی که با سیل جمعیت مواجه شدیم از طریق یکی از خیابان های فرعی به مسیر دیگری رفتیم و رمی جمرات را انجام دادیم.

چه زمانی از بروز فاجعه باخبر شدید؟

گفتیم، بدون اطلاعات و مهارت قبلی اجساد را شناسایی می کردیم. این اتفاق تجربه ی اولیه بود. ما بدون ذکر و بدون وضو برای تفحص نمی رفتیم و بدون ذکر یازها (س) و دعای فرج و صلوات تفحص نمی کردیم.

❖ اسامی کامل تیم تفحص شهدای منا را بفرمایید:

اعضاء گروه تیم جواد تفحص؛ آقایان مجید مرزانی - مرتضی قانع - جواد دانشیار - محمدباقر شهریاری - حسین بهبودی - سعید کوزه گران بودند

❖ روزانه چند ساعت کار می کردید؟ برنامه کاری تان چگونه بود؟

بعضی روزها ۱۸ ساعت و بعضی روزها هم ۵ یا ۱۰ ساعت کار می کردیم. بعضی شب ها از ۸ شب شروع می شد تا ۶ شب ادامه داشت. ما ماسک و دستکش معمولی می پوشیدیم. اما در جده ما لباس هایی مخصوصی برای تفحص داشتیم. برای تشخیص پیکرها، دو نفر را برای شناسایی چهره ها، دو نفر برای نوشتن اطلاعات، دو نفر هم برای چک کردن دوباره قرار داده بودم و خودم نفر آخر برای دادن نظر قطعی می رفتم. در جده سردخانه ای به نام «محجر» بود که چهارصد و پنجاه کسو داشت که برای شناسایی تک تک آنها مجوز گرفته بودیم.

❖ در پایان اگر مطالب هست بفرمایید:

به لطف الهی ما تنها کشوری بودیم که جنازه های شهدایش با عزت و با هوپیمای اختصاصی برگشت. در سردخانه ها ما با خانواده های حجاج دیگر کشورها برخورد می کردیم. که هیچ مسئولی از کشورشان کاری نمی کرد و اصلاً نمی توانست بکند. سعودی ها نه اطلاعاتی به آنها می دادند و نشان مزارشان را می گفتند. دوباره تاکید می کنم اگر نهیب مقتدرانه رهبر معظم انقلاب نبود حتی پیکر یک شهید منا نیز تحویل ایران داده نمی شد. پادشاه عربستان دستور دفن اجساد داده بود و هنگام شناسایی اجساد در مقابل تقاضای بازگشت اجساد به ایران باید نامه دفن را امضاء می کردیم و کار تمام شده بود. ■

❖ چطور موفق می شدید پیکرها را شناسایی کنید؟ تخصصی در این زمینه داشتید؟

یکی یکی اجساد را می دیدیم و با توسل و لطف الهی شناسایی می کردیم. چهره به چهره با توجه به عکس هایشان مقایسه می کردیم و اجساد را بیرون می کشیدیم. وقتی یک شماره یا اسمی پیدا می کردیم، می گفتیم که جستجو کنند و برایمان پیدایشان کنند. بیشتر از روی پرچم تشخیص می دادیم. فقط دنبال علامت بودیم مثلاً کارت هتل و ... می گشتیم که این کارت برای کدام هتل است. یک خانمی بود که از گردنبندش عکس گرفتیم فرستادیم که تشخیص بدهند. یک دفترچه دعا در آوردیم که یک شماره تلفن در زیرش نوشته شده بود، آن شماره تلفن را برای جستجو دادیم و متوجه شدیم که آن شماره تلفن برای یک زائر دیگر بوده که دو سال پیش به حج آمده و آن زائر این دفترچه را به این زائری داده که امسال آمده، که بلافاصله زائر را شناسایی کردیم.

سعودی ها از این اطلاعات ما متحیر شده بودند. کمیته اطلاعات ما عکس، مشخصات، گذرنامه، کدملی، اسم و فامیل، استان، تلفن، کاروان هر چهارصد نفر را همراه با عکس هایشان فراهم می دادیم. در تشخیص اجساد ما به علامت های پیکرها مانند انگشتر، زخم، ماه گرفتگی هم توجه می کردیم.

❖ شرایط روحی تیم تفحص در آن شرایط سخت و دشوار چگونه بود؟

در این کار مهم «توسل» بود، ما ابتدای کار دعا می خواندیم. کل تیم تفحص برای این کار با اخلاص زحمت کشیدند. توجه داشتیم که حضرت آقا گفته بودند که اینها «پیکرهای مطهر» هستند لذا ما اعتقاد داشتیم که در تجسس اتفاقی برایمان نمی افتد و دچار هیچ مریضی ای نمی شویم. و الحمدلله نشدیم. (بعضی ها واهمه داشتند). وقتی ما شهید روحانی یا مداح یا قاری قرآنی را پیدا می کردیم، آنها را قسم می دادیم که کمک مان کنند که بغل دستی شان را نیز پیدا کنیم. همه مسائل شرعی را نیز در مورد پیکرها رعایت می کردیم و ذکر می

نپذیرفتم و به مسئولان سردخانه اعلام کردم که ما می خواهیم اجساد را به کشورمان بازگردانیم. نقشه شان بهم خورد و بسیار عصبانی شدند. ما هم به بعثه برگشتیم. آن روز کار ما بسیار محدود شد.

❖ پس کار تیم تفحص برای شناسایی اجساد شهدا چه زمان شروع شد؟

چهارشنبه بعد از ظهر (یک هفته بعد از فاجعه) به محض اینکه خبر نهیب حضرت آقا (رهبر انقلاب) به سعودی ها درباره پیکر شهدا رسید صحنه عوض شد. مسئولین سعودی درخواست جلسه دادند و همان شب جلسه ای با حضور مسئول امنیت منا و خالد الفالح وزیر بهداشت عربستان و رئیس سردخانه معیصم و مکه تشکیل شد. بالاخره نهیب محکم حضرت آقا سعودی ها را به خط کرد و در آن جلسه مقرر شد که بلافاصله ما شروع به تفحص شهدا کنیم و از آن روزی که برنامه تفحص ما شروع شد، سی روز طول کشید.

❖ برای اینکه پیکر شهدای ایرانی را بیابید چه می کردید و با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

مجوز گرفته بودیم، ولی کار خیلی سخت بود. اجازه استفاده از موبایل نداشتیم و ساعت ها ما را تفتیش می کردند. شب ها کارمان شروع می شد. دائم بین جده و مکه در رفت و آمد بودیم. در آن یک ماه بیش از ۴ هزار جسد دیدیم. در سردخانه ی معیصم که حدود نهمصد کسو جسد و چهار سوله پر داشت. اجساد روی هم افتاده بود. حدود ۱۲ کانتینر پر از کیسه های اجساد حجاج روی هم قرار داشت. ۱۰ تا ۱۲ تا کانتینر دیگر هم در بیمارستان های دیگر و بیابان های اطراف عرفات. وضع بسیار ناهنجاری بود و منطقه را بوی شدیدی گرفته بود و خونابه اجساد در حال خارج شدن بود.

در طول یک ماه حدود «چهارصد» جنازه را شناسایی کردیم. در سوله ها، مکان های مختلف را می گشتیم تا بتوانیم شهدایمان را شناسایی کنیم. به عنوان مثال در بین پانصد جنازه را می گشتیم و ۲۰ پیکر را پیدا می کردیم.



یک خانمی بود که از گردنبندش عکس گرفتیم و فرستادیم که تشخیص بدهند. یک دفترچه دعا در آوردیم که یک شماره تلفن در زیرش نوشته شده بود، آن شماره تلفن را برای جستجو دادیم و متوجه شدیم که آن شماره تلفن برای یک زائر دیگر بوده که دو سال پیش به حج آمده و آن زائر این دفترچه را به این زائری داده که امسال آمده، که بلافاصله آن شیعه را شناسایی کردیم



گفت و شنود **شاهد یاران** با شاهد عینی فاجعه منا، لیلا رحیمیان ثابت

وقتی «رویای منا» کابوس تلخ حج را رقم زد

درآمد

«رضا رحیمیان ثابت» از شهیدان فاجعه منا در سال ۱۳۹۴ است. او متولد ۱۳۱۵ در خرم آباد بود. در جوانی مدت‌ها زندگی عشایری داشت، صاحب ۱۰ فرزند و از کار آفرینان صنعت و معدن استان لرستان بود و سال ۱۳۹۴ به همراه همسر و دخترش لیلا (متولد ۱۳۵۸) از کاروان بروجرد عازم مکه مکرمه شد. در این گفت‌وگو پای صحبت لیلا رحیمیان ثابت (دکترای روان‌شناسی و استاد دانشگاه) نشسته‌ایم که از شاهدان عینی فاجعه منا محسوب می‌شود.

بانوان کاروان از من خواستند که با صدای بلند دعای عرفه را بخوانم و من اجابت کردم. با آن که هر سال دعای عرفه را می‌خوانم اما در آن فضا بود که معنای حقیقی دعای عرفه را به درستی درک کردم. عجیب بود! با آن گرمای هوا، من به آسانی دعا را می‌خواندم به شدت اشک می‌ریختم. با مادرم حدود ۱۰ متری فاصله داشتیم. از من خواست که لحظه‌ای پیش او بروم و سیب بخورم. بانوان خواستند که خواندن دعا را باز هم ادامه دهم. در این بین، برای پدرم مرتباً شربت خاکشیر درست می‌کردم و به چادری که آقایان حضور داشتند، می‌فرستادم. پدرم شربت را با کاروانیان تقسیم می‌کرد. روحانی کاروان که در همان فاجعه به شهادت رسید، به من گفت که «هدایایی (شربت) که می‌فرستید، فقط نصیب پدرتان نمی‌شود و همه استفاده می‌کنند.» بنابراین، جداگانه برای پدرم شربت درست کردم و فرستادم.

شب در صحرای عرفات ماندید؟

به دلیل شرایط خاص بانوان شیعه، رییس کاروان خواست که فقط نیت و قوف کنیم و بانوان همان شب به آرامی راهی «منا» ششوند. در واقع آخرین دیدار با پدرم در همان صحرای عرفات بود. وقتی چادرها را ترک می‌کردیم، پدرم ما را بدرقه کرد و با آن که در اتوبوس مدت‌ها منتظر ماندیم تا خورشید غروب کند و راهی شویم، دیگر اجازه ندادند که بازگردم و پدرم را ببینم. مراسم «رمی جمرات اول» را در شب انجام دادیم.

پدرتان چه زمانی به «منا» آمد و چرا فرصت دیدار دوباره او را نداشتید؟

آن‌ها پس از نماز صبح حرکت کردند. من همان شب احساس سرماخوردگی داشتم و شربتی خوردم و استراحت کردم. به همین دلیل، صبح که پدرم به منا آمد و خواست که من را ببیند، بانوان کاروان گفتند که لیلاً خواب است. پدرم خواست که من را بیدار نکنند و اجازه دهند استراحت کنم. آن‌ها صبحانه نخورده به همراه روحانی کاروان برای رمی جمرات رفتند.

از صبح روز عید قربان در منا بگویید.

هزینه تهیه فیش من، ۳۰ میلیون تومان شده بود و همه دوستانم به من می‌گفتند تو با این پول می‌توانی دور دنیا را سفر کنی اما معتقد بودم ارزش سفر حج با پدر و مادر، از هر چیزی بالاتر است



چگونه سال ۱۳۹۴ راهی سفر حج شدید؟

پدر و مادرم مانند خیلی از حجاج دیگر از ۱۰ سال پیش برای مناسک حج نام‌نویسی کرده بودند که سال ۹۴ نوبت آن‌ها شد. همان زمان پدرم تصمیم گرفت که من هم در این سفر همراه آن‌ها باشم تا از مادرم مراقبت کنم. بنابراین یک فیش حج آزاد برایم خریداری کرد و دو هفته قبل از پرواز، کارهای من انجام شد و ما ششم شهریور به مقصد «جده» پرواز کردیم و پس از آن راهی «مدینه» شدیم. ۱۰ روز در مدینه ماندیم و در آن‌جا همه چیز خیلی عالی بود و خوش گذشت. آن‌گونه که دلم می‌خواست از پدر و مادرم پذیرایی کردم تا بتوانم دست کم، محبت‌هایشان را جبران کنم. خودم را برای این سفر مدیون پدر و مادرم می‌دانستم. هزینه تهیه فیش من، ۳۰ میلیون تومان شده بود و همه دوستانم به من می‌گفتند تو با این پول می‌توانی دور دنیا را سفر کنی اما معتقد بودم سفر حج با پدر و مادر، از هر چیزی بالاتر است. تمام زیارت‌ها را در مدینه انجام دادیم. به زیارت بارگاه حضرت رسول (ص)، ائمه بقیع و غیره می‌رفتیم و نمازهای روزانه را در اماکن متبرک به جا می‌آوردیم. پس از آن عازم مکه شدید و حج اولیه را به صورت «عمره» انجام دادیم. در مکه نیز هر صبح برای نماز به مسجدالحرام می‌رفتیم.

از احساس خود در همسفری با پدر و مادرتان بگویید.

بهتر است احساسم را با این خاطره بیان کنم که یک شب پدرم به اتاق من و مادرم آمد و گفت: دخترم فهرست مهمان‌هایت را بگو تا برای آن‌ها تدارک ببینیم. گفتم آقا چون مهمانان من از مهمانان شما جدا نیستند. ضمن آن‌که من از این که فرصتی برای

خدمت‌گذاری در اختیارم قرار دادید، بسیار خوشحال و سپاسگزارم. شاید این جمله برای یک رابطه پدر و فرزندی سنگین بود اما از نگاه پدر و مادرم متوجه شدم که والدینم از این جملات من احساس خوبی داشتند و خوشحال شدند.

فضای کاروان شما چگونه بود و چگونه برای مناسک حج آماده می‌شدید؟

هر روز در لابی هتل روحانی کاروان برایمان جلسه‌هایی ترتیب می‌داد تا سوال‌هایمان را بپرسیم و مناسک را به درستی انجام دهیم. روحانی به ما گفت که آن‌هایی که مشکل دارند، می‌توانند به صورت «مضطرب» اعمالشان را انجام دهند. من با روحانی صحبت کردم و قرار شد من و پدر و مادرم به دلیل شرایط ویژه‌ای که مادرم داشت، اعمال را به صورت مضطرب انجام دهیم.

پس از آن، روحانی گفت به دلیل سنگین بودن اعمال، ممکن است در بازگشت دچار مشکل شوید. پس بهتر است ۱۰۰ هزار تومان به کاروان بدهید تا برای حج اتوبوس بازگشت در نظر بگیرند. برخی مخالفت کردند. پدرم که شرایط افراد کاروان و سختی اعمال روز عرفه را می‌دانست، پیشنهاد داد که به خرج او برای تمام کاروان اتوبوسی در نظر گرفته شود.

در صحرای عرفات چه گذشت؟

به صحرای عرفات که رسیدیم، هوا گرم بود. کولرهای آبی در چادرها قرار داده بودند اما پاسنکو نبود. روز عرفه هم هوا به شدت گرم بود، صبح زود دعای عرفه را خواندیم و اعمال مُحرّم شدن را به جای آوردیم. عده‌ای نذری پخش می‌کردند. صدای دعای عرفه آقای «رکن‌آبادی» از بلندگوی کاروان پخش می‌شد اما همه نمی‌توانستند به درستی بشنوند. به همین دلیل،

آن روز صبح حس و حال عجیبی داشتم. دلشوره داشتم. دوست داشتم زمان بگذرد اما انگار زمان قصد گذشتن نداشت. نخستین خبرها را حدوداً ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه به ما دادند. خبر این بود که حاجیانی که صبح برای رمی جمرات رفته بودند، کشته شدند. من آهسته، به گونه‌ای که مادرم متوجه نشود، چادر را ترک کردم و سمت چادر هلال احمر خودمان (ایرانی‌ها) رفتم. مردم بین خودشان می‌گفتند که «حاجیان را کشتند» اما بلند نمی‌گفتند که سعودی‌ها نشنوند. دیدم دارند افراد زخمی می‌آورند. گویی زخمی‌ها از کوره آمده بودند. به شدت سوخته بودند و حوله‌های بالاتنه نداشتند. دست و پاهایشان خراشیده بود. من با شتاب به سوی هر آمبولانسی که می‌رسید، می‌رفتم و درها را باز می‌کردم تا پدرم را بیابم. به هر کسی که می‌رسیدم می‌گفتم «آقاجون من را ندیدید؟» «بابا حاجی را ندیدید؟». چون همه پدر من را می‌شناختند و می‌دانستند که ما با هم هستیم. روز آخر اعمال ما بود و باید قربانی هم می‌کردیم.

مادران چگونه متوجه بروز این فاجعه شد؟

مراقب بودم که مادرم متوجه نشود اما ناگهان دیدم از چادر بیرون آمدند. اشک‌هایم را پاک کردم و رفتم به طرف مادر. مقابل پنکه آب‌پاش بودم و طوری وانمود کردم که انگار صورتم به دلیل پنکه آب‌پاش خیس شده است. به مادرم گفتم توی این گرما نباید بیرون بیاید. دوست نداشتم این صحنه‌ها را ببیند اما او کار خودش را می‌کرد. آمده بود بیرون، در جایی نشسته بود، تسبیح می‌زد و نذر می‌کرد که پدرم پیدا شود. آن‌قدر پیگیر بودم که یک پزشک هلال احمر از من خواست در دست و بالشان نباشم و اجازه دهم به مصدومان رسیدگی شود. کمی فاصله گرفتم. در این میان، با آقای به نام دکتر «منظمی» آشنا شدم. از او سراغ پدرم را گرفتم. دکتر منظمی نام «رضا رحیمیان ثابت» را سرچ کرد و گفت: پدرت در میان کشته شدگان نیست. نگران نباش. او زنده است. با این

حال، دلشوره داشتم.

بعد از ظهر بود. ناهار نخوردم و فقط بطری آبی که در دست داشتم را گاهی می‌نوشیدم. از رئیس کاروان (آقای ترکاشوند) سراغ پدرم را گرفتم. خبری نداشت. از دامادش (آقای مقدسی) سراغ پدرم را گرفتم. ناگهان دیدم که می‌گیرد. من گریه او را به حساب شهادت پدرم گذاشتم و روی زمین افتادم و می‌گریستم. بعداً متوجه شدم که گریستن او به خاطر مشاهده آن شرایط و دیدن شهدا بود.

آقای کاکویی از امدادگرانی بود که خبری از پدرم آورد. گفت: پدرتان را داخل یکی از چادرها دیدم. گفت که به شما بگویم زنده است و نگران نباشید.

چگونه در این لحظات سخت به خود امیدواری می‌دادید؟

دوست پدرم که از او جوان‌تر بود را دیدم. به او دایی می‌گفتم. با پدرم هم اتاقی بود و با هم مناسک را به جا می‌آوردند. دیدم با آن که جوان‌تر است، حال خرابی دارد. قرمز شده و سوخته است. دمپایی هم نداشت. گویی از زیر آوار بیرون آمده بود. او را نشاندم و برایش ویلچیر آوردم. اطلاعاتی از پدرم نداشت اما پدرم فردی چهارشانه و قند بلند بود. همواره به خودم می‌گفتم پدرم زیر دست و پا نمی‌ماند و از پس این فاجعه بر می‌آید.

فاصله شما تا محل بروز فاجعه چقدر بود؟ می‌توانستید چیزی از آن را ببینید؟

شاید نزدیک به یک کیلومتر از آن فاصله داشتیم. من از دور «توده‌ای سفیدرنگ» می‌دیدم. بعداً که به ایران آمدم و عکس‌های فاجعه را دیدم، متوجه شدم که آن‌ها شهیدان فاجعه بودند که رویشان را پارچه سفید کشیده بودند. اجازه بیرون آمدن از محوطه‌ای که بودیم را به ما نمی‌دادند. می‌گفتند حکومت نظامی است. تا آن‌که حدود ساعت ۱۷ و ۳۰ دقیقه رئیس کاروان به من گفت بیا. تلفن داری. آقای دکتر زارع بود. او گفت که پدرت را در بیمارستان «منا شارع»

دیدم. مشکل تنفسی دارد. مشخصات بیمارستان را یادداشت کردم.

پس حال پدرتان تا آن زمان خوب بود و توانسته بود خود را معرفی کند.

بله. در کارت‌های شناسایی ما، نام پدر درج نشده بود اما نام پدرم به صورت «رضا علی حسین» در بیمارستان ثبت شده بود. علی حسین، نام پدر بزرگم بود و فقط پدرم که تا حدودی به زبان عربی تسلط داشت، می‌توانست به این شکل خود را معرفی کند.

توانستید به بیمارستان بروید؟

از مدیر کاروان خواستم که من را به بیمارستان ببرد اما متأسفانه هیچ کاری نکرد. از بعثه هم به ما گفتند که شما حجتان تمام نشده و نباید از منا خارج شوید. در حالی که بیمارستان فقط چند خیابان آن طرف‌تر بود و ما اصلاً از منا خارج نمی‌شدیم. ما حجتان را به صورت مضطر انجام داده بودیم. حتی قربانی هم انجام شده بود. دلیلی برای خارج نشدن ما از حالت احرام وجود نداشت. در نهایت، آقای الیاسی که «معین کاروان» بود من را به بیمارستان برد. حکومت نظامی بود و اجازه نمی‌دادند هر کسی رفت و آمد کند. او من را از راه میان‌بر به بیمارستان رساند.

اجازه دادند که به داخل بیمارستان بروید؟

آقای الیاسی به زبان عربی گفت که این خانم دنبال پدرش می‌گردد. اجازه دادند که داخل طبقات را بگردیم. در این فاصله عده‌ای مجروح می‌دیدم. تعدادی از ایرانی‌ها را شناسایی کردم و به آقای الیاسی می‌گفتم که مشخصاتشان را ثبت کند.

چگونه ایرانی‌ها را شناسایی می‌کردید؟

بند کارت شناسایی ما به رنگ پرچم بود. یک راه شناسایی همین بود. برخی را هم از صحبت کردنشان می‌شناختم. در این بین، آقای «قانونی» را هم شناسایی کردم. او با لهجه صحبت می‌کرد. به سختی توانستم نامش را بپرسم. تقریباً همه طبقات و اتاق‌های

سمت چادر هلال احمر خودمان رفتم. مردم بین خودشان می‌گفتند که «حاجیان را کشتند!» اما بلند نمی‌گفتند که سعودی‌ها نشنوند. دیدم دارند زخمی می‌آورند. گویی زخمی‌ها از کوره بیرون آمده بودند. به شدت سوخته بودند و حوله‌های بالاتنه نداشتند. دست و پاهایشان خراشیده بود.



رفتم داخل اتاق و گفتم: خوبی آقا جون؟ چه خبر؟ بهتری؟ دیدم هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. دوباره با او حرف زدم. باز هم هیچ عکس‌العملی نداشت. ناگهان به مانیتور نگاه کردم و دیدم خط ممتد را نشان می‌دهد! هیچ جراحی بر تن نداشت. زخمی نبود. از کف پاهایش مشخص بود که مسیر زیادی را پیاده پیموده است. آن‌ها در صف نخست بودند

اما اکنون تنها شدم. به آل سعود ناسزا می‌گفتم. گفتم اینجا بلاد کفر است و شما خائنان بیت‌الله‌الحرام هستید. این جا بود که پلیس بیمارستان آقای الیاسی را تهدید کرد که اگر این خانم ادامه دهد، او را دستگیر می‌کنیم. آقای الیاسی می‌کوشید من را آرام کند و به من می‌گفت به «آل سعود» چیزی نگو...

پدر شما جراحاتی هم داشت؟

جالب اینجاست که پدر من هیچ جراحی نداشت و هیچ زخمی بر پیکرش نبود. فقط دمپایی به پا نداشت و از کف پاهایش مشخص بود که مسیر زیادی را پیاده پیموده است.

مسئولان بیمارستان چگونه به این مجروحان رسیدگی می‌کردند؟

با آن‌که عربستان امکانات خوبی از لحاظ بهداشتی و درمانی دارد، به مجروحان به خوبی رسیدگی نمی‌شد. به ویژه به مجروحان ایرانی. برای ایرانی‌ها پرستاری نگذاشته بودند. بیمارستان «منشار» با آن‌که بیمارستانی صحرائی محسوب می‌شود، از نظر امکانات فوق‌العاده است. تخت‌های خوبی دارد و امکانات پزشکی آن تقریباً کامل است اما من ندیدم دستگاه تنفسی به پدرم متصل باشد.

چگونه به نزد مادران بازگشتید و خانواده‌تان را مطلع کردید؟

لحظه به لحظه به همسر (مسعود) در ایران زنگ می‌زدم و او را مطلع می‌کردم. دل آن را نداشتم که به برادرانم بگویم پدرمان شهید شده است. همسرم را در جریان گذاشتم و او همان هنگام از اراک (من) و همسرم ساکن اراک بودیم) به سوی خرم‌آباد حرکت کردند.

احساس می‌کردم کرم شکست. من قد بلندی دارم اما در آن زمان احساس می‌کردم به کوتاهی نیم متر شده‌ام. اما خداوند را شکر می‌کردم که در شرایط حکومت نظامی توانسته بودم پدرم را در بیمارستان بیابم. در راه نیز عزاداری می‌کردم. مادرم از دور



بیمارستان را گشته بودم. خبری از پدرم نبود.

یعنی به شما اطلاعات اشتباه داده بودند؟

این طور فکر می‌کردم. از راه پله‌ها که پایین می‌آمدم، ناگهان چشمم به اتاقی افتاد که نگاشته بودم. شاید اگر بی‌دقتی کرده بودم، این اتاق را نمی‌دیدم. در اتاق باز بود. دیدم آقا جون من، بدون آن‌که کارتی به گردن داشته باشد، دارد از روی تخت به من نگاه می‌کند. رفتم داخل اتاق و گفتم: خوبی آقا جون؟ چه خبر؟ بهتری؟ دیدم هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. دوباره با او حرف زدم. باز هم هیچ عکس‌العملی نداشت. ناگهان به مانیتور نگاه کردم و دیدم خط ممتد را نشان می‌دهد! تازه متوجه شدم که پدرم فوت شده است. کنار تخت پدرم افتادم. چرخ‌های تختش به حرکت درآمدند و قدری از من فاصله گرفت.

جیغ بلندی کشیدم. به طوری که یک مجروح مصری

که بیهوش در کنار تخت پدرم بود، از صدای من به هوش آمد و بعدها متوجه شدم حالش خوب و مرخص شده اما پدرم به هوش نیامد. با عصبانیت به سمت «رزوشن» بیمارستان رفتم. آن‌چنان با ساعدم روی میز کوبیدم طوری که ساعدم سیاه و کبود شد. خواستم که پزشکی پدرم را معاینه کند تا بلکه به زندگی برگردد. یکی از پزشکان بیمارستان گویی اندکی دلش به رحم آمده باشد، پدرم را در حالت احیا قرار داد اما دیگر کار از کار گذشته بود. پدر به شهادت رسیده بود.

برخورد مسئولان بیمارستان با شما چگونه بود؟

خیلی از رفتار سعودی‌ها با حاجیان عصبانی بودم. به خداوند گلایه کردم. گفتم: ما مهمان خانه تو بودیم. به رسول خدا گلایه کردم و چنین گفتم. گفتم این رسم مهمان‌نوازی نبود. من با پدرم به این سفر آمدم

در اتاق‌ها، به صورت اتفاقی به یک ایرانی برخورد کردم که کارت بنگلادشی به گردن داشت! او سواد نداشت. کاملاً اتفاقی گفتم «سلام» و دیدم به فارسی صحبت می‌کند. اسمش آقای صفر علی «جان بزرگی» بود

نگران نباش و به مدیر کاروانت هم اطلاع می‌دهم که اینجایی. مطمئنم اگر ما نمی‌رسیدیم، حتماً او در همان عربستان جان می‌داد و به عنوان بنگالی دفن می‌شد. (آقای «جان بزرگی» بعد از این که به ایران آمد، با آن که مدتی در بیمارستان هم بستری شده بود به شهادت رسید).

پدرم در آن بیمارستان نبود. مطمئن شدم که در همان بیمارستان «منا شارع» است. با آقای الیاسی به بیمارستان رفتم. جز چند کارگر، کسی در بیمارستان نبود. با اصرار خواستیم که سلاجبه (سردخانه) را به ما نشان دهند. گفتن اجازه نداریم. ما را به بیمارستان دیگری ارجاع دادند. آقای الیاسی ما را به هتل رساند و گفت: به آن بیمارستان می‌رویم اگر نبود، مطمئن خواهیم شد که او در «منا شارع» است. جستجوی آن‌ها در آن بیمارستان هم منتهی به شناسایی آقای «محمد موسی کرمی» شد اما خبری از پیکر پدرم نبود. دیگر باید به ایران باز می‌گشتیم. چند روز پس از آن که به ایران رسیدیم، به من اطلاع دادند که پدرم در سردخانه «منا شارع» بوده. پیگیری‌های آقای واحدی باعث شد که پیکر پدرم به ایران بازگردد.

شاید آن روز به خاطر ناسزاهایی که به آل سعود نثار کرده بودم قصد تحویل جنازه را نداشتند، اما نکته‌ای که برایم با ارزش بود این بود که پیکر پدرم را بسیار با احترام به ما تحویل دادند و خوب نگهداری شده بود. چهره پدرم تغییر چندانی نکرده بود و خداوند با آن همه رنجی که کشیدیم، این‌گونه لطف خود را شامل حال ما کرد.

چگونه با این غم کنار آمدید؟

در متن واقعه من به عنوان یک مشاور کوشیدم به مسئولان حج کمک کنم و به خانواده‌های داغدار، علی‌رغم مصیبتی که دیده بودم، یاری می‌رساندم. در شناسایی مجروحان و شهیدان نیز کمک کردم و گمان می‌کنم وظیفه انسانی خود را تا آنجا که می‌توانستم به درستی انجام دادم. دوست نداشتم کار خیری را انجام ندهم و بعداً حسرت انجام آن را در دلم داشته باشم. تا مدتها بعد از این فاجعه، من در حین خواب ماجرا را برای اطرافیانم به طور کامل شرح می‌دادم. دچار ناراحتی روحی شده بودم اما به تدریج با یاری خداوند بهبود یافتم.

از وقتی که با شاهد یاران گذاشتید، سپاسگزارم. ■

بلکه به یک کابوس بدل شده بود. احساس غربت وحشتناکی می‌کردم. از طرفی مادرم به شدت ترسیده بود. وسایل پدرم من را متأثر می‌کرد. اجازه نمی‌دادم کسی برای بستن وسایل کمک کند. می‌خواستم قوت قلب مادرم باشم. در هتل‌ها تصاویر افراد شناسایی نشده را به مسئولان کاروان‌ها داده بودند که به نمایش درآورند و خانواده‌ها بتوانند عزیزانشان را شناسایی کنند. به مسئول کاروان (ترکاشوند) کمک می‌کردم و چند شهید ایرانی را شناسایی کردم.

چگونه پیکر پدرتان را به کشور برگرداندید؟

از ایران به من زنگ می‌زدند. هنوز در شهادت پدرمان تردید داشتند. می‌گفتند شاید دستگاه به پدر متصل نبود که مانیتور علامت خط ممتد را نشان می‌داد. این سخنان دوباره امید را در دل من زنده کرد و باز هم در پی پدرم رفتم.

به من گفته بودند که چون مناسک حج پایان یافته است و بیمارستان «منا شارع» بیمارستانی صحرائی است، همه مجروحین و شهدا را به بیمارستان «ملک عبدالله» که بیمارستانی نظامی است، منتقل کرده‌اند. گفتم شاید پدرم در بیمارستان ملک عبدالله در کُما باشد.

با یکی از مسئولان کاروان به بیمارستان ملک عبدالله رفتم. گفتند حتی یک ایرانی هم در بیمارستان نداریم. عکس‌ها را هم نشانمان دادند. بسر خلاف انتظار، اجازه دادند که اتاق‌ها را بازرسی کنم. با آن که بسیار برایم دشوار بود، سردخانه‌ها را هم بررسی کردم. در اتاق‌ها، به صورت اتفاقی به یک ایرانی برخورد کردم که کارت بنگلادشی به گردن داشت! او سواد نداشت. کاملاً اتفاقی گفتم «سلام» و دیدم به فارسی صحبت می‌کند. اسمش آقای «جان بزرگی» بود و نگران انجام اعمالش بود و گفت که اینجا هیچ کسی به من رسیدگی نمی‌کند. گفتم برایت نایب می‌گیرند

صدای من را شنید. بیرون آمد و من را دید. خودم را به سختی کنترل کردم چون از حالا مسئولیت مادرم هم با من بود.

به برخی افراد کاروان که جویای احوال عزیزانشان بودند، اطلاع دادم که آن‌ها را زنده یا شهید شده شناسایی کرده‌ام. با آن که داغدار بودم، با توجه به این که روانشناسی خوانده‌ام، می‌کوشیدم به حادثه‌دیدگان روحیه بدهم و آن‌هایی که شوهرانشان را از دست داده بودند و از روی فرزندانشان خجالت می‌کشیدند که به کشور بازگردند، متقاعد کنم به نزد فرزندانشان بازگردند و به آن‌ها بیش از این لطمه نزنند.

آن شب در چادرهای منا چگونه سپری شد؟

به سختی می‌گذشت. به من آرامبخش‌های زیادی تزریق کرده بودند. تسکینی نیافته بودم اما باعث شده بود تا حدودی کمتر صحبت کنم و آرامتر باشم. آن شب، آقای مهندس اوحدی، شخصاً در چادرها حضور یافت و کوشید تا با ما همدردی کند. من بسیار عصبانی بودم و با او هم پرخاش کردم. بعدها متوجه شدم که آقای اوحدی هم پدرشان را به تازگی از دست داده بودند و می‌توانستند حال من را به خوبی درک کنند. او همان‌جا تا حدودی از ما دلجویی کرد و رفت. هنوز باید طبق مناسک حج در منا (با آن که لحظات بسدی را در این مکان سپری کرده بودم) می‌ماندیم. وقتی خواستیم برگردیم، خواسته پدرم محقق شد و برای زائران اتوبوس گرفتند و آن‌ها را بازگرداندند.

حتماً در نبود پدرتان در هتل شرایط دشواری را سپری کردید.

هنگامی که به هتل بازگشتم نام هتل را دوباره خواندم: «رویای منا!» و منا واقعاً برای ما نه تنها یک رویا،





گفت و شنود شاهد یاران با شاهد عینی فاجعه منا، حجت الاسلام سید حسن موسوی خراسانی

آنچه در حج گذشت...

درآمد

امام جمعه آباده و روحانی کاروان ۲۴۰۱۰ شهرستان آباده استان فارس می گوید: صبح روز عید قربان با ذکر آرام «استغفرالله» و «اعوذ بالله» و زمزمه قرآنی به راه افتادیم. در یک لحظه این حرکت اندکی کند شد. همه این کند شدن را معمولی می دانستند، دقیقی بعد کاروان ایستاد و لحظه ای بعد عده ای برگشتند و جمعیت همچون گردابی به دور خود شروع به چرخیدن کرد. این توقف و بازگشت به دلیل بسته شدن مسیری بود که به هر دلیلی کاملاً اشتباه بود و موجب جان باختن جمع زیادی از حجاج شد. جمعیتی که تعداد زیادی از آنان میانسال و سالمندانی بودند با ناراحتی های جسمی، خسته از راه، توان خود را از دست دادند و در آن هوای گرم طاقت فرسا تقریباً ۵۰ درجه نفس کم آوردند و برای رفع تشنگی آبی به آنها نرسید. آنجا فقط فریاد بود و التماس بود و گریه. آنها که توانی داشتند، به دنبال راه فراری می گشتند. هر کسی دست و پا و حوله و بدن کسی را می گرفت تا خودش را نجات دهد، اما دریغ از راه نجات!

گزارشی از کاروان شماره ۲۴۰۱۰ حج واجب شهرستان آباد (ذیقعه و ذیحجه سال ۱۴۳۶ هجری قمری شهریور و مهرماه ۱۳۹۴)

روز نهم و عرفه بود، جمعی از حاجیان مشغول مناجات و عبادت بودند. به همراه عده ای از دوستان برای مراسم برائت به سمت چادرهای بعثه رفتیم. ابتدا قرآن کریم توسط قاری بین المللی مرحوم شهید محسن حاجی حسنی کارگر تلاوت شد. پس از سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین قاضی عسگر نماینده ولی فقیه در حج و سرپرست حجاج، متن پیام رهبری با زبان فارسی و عربی توسط شهید غضنفر رکن آبادی قرائت شد. به خیمه ها برگشتیم و پس از اقامه نماز ظهر و عصر دسته جمعی نیت و قوف در عرفات را گفتیم. پس از صرف ناهار همگی برای استماع دعای عرفه به خیمه های بعثه رفتیم. شب وقت نماز مغرب و عشاء، نماز را با جماعت خواندیم و بعد از صرف شام - که معمولاً از این مرحله به بعد مختصر است - در انتظار اتوبوس ماندیم که به سمت سرزمین مشعر عزیمت کنیم. این معطلی تا پاسی از شب طول کشید و در این فاصله، هر دو یا سه یا چند نفری کنار هم، با رعایت کامل موازین محرم بودن از هر دری سخن می گفتند.

انتظار به سر آمد و ماشین رسید و همه سوار شده و به سوی مشعر راه افتادیم و تقریباً دو سه ساعت به اذان صبح به آنجا رسیدیم. مشعر جایی است که باید بین الطلوعین یعنی از اذان صبح تا طلوع آفتاب در آنجا بمانند. در مشعر چادر و خیمه ای وجود ندارد و عبادت و استراحت زیر آسمان نیلگون و روی زیرانداز که بر روی خاک نرم پهن شده، انجام می شود. از قبل برنامه ریزی شده بود که از مشعر الحرام به چادرهای منا برویم و کمی استراحت کنیم و صبحانه که خوردیم برای رمی جمرات عازم شدیم.

به محض اینکه نماز جماعت صبح تمام شد و وقت نیت کردن برای وقوف در مشعر رسید، کاروان های همجوار زمزمه آغاز کردند که ما اول می رویم رمی جمرات و سپس به چادرها می رویم. من مخالف بودم. دستورالعمل تعیین ساعتی هم نداشتیم. برای آرای گیری از کاروانیان همگی نظرشان مثبت بود، بنابراین همه ساک کوچک خود را به دست گرفته و عازم شدیم و در بین راه چون از کنار چادرهایمان عبور می کردیم، اول تصمیم بر این شد که تلفنی بگویند زن ها بیایند جلوی چادرها و ساک ها را تحویل بگیرند و سپس به دلیل اینکه برای آنها موجب زحمت می شد، قرار شد خودمان برویم و ساک ها را در چادرها بگذاریم و برای رمی جمرات برویم که این کار را بسیاری از کاروان های دیگر هم انجام دادند.

بالاخره به راه افتادیم و مسیر همیشگی و همگانی و همه ساله رمی جمرات را در پیش گرفتیم و با ذکر آرام «استغفرالله» و «اعوذ بالله» و زمزمه قرآنی هر کسی برای خودش رفتیم و رفتیم. در یک لحظه این حرکت اندکی کند شد. همه این کند شدن را معمولی می دانستند، دقایقی بعد کاروان ایستاد و لحظه ای بعد عده ای برگشتند و جمعیت همچون گردابی به دور خود شروع به چرخیدن کرد. این توقف و بازگشت چون گردابی چرخیدن به دلیل بسته شدن مسیری بود که به هر دلیلی کاملاً اشتباه بود و موجب جان باختن جمع زیادی از حجاج شد. جمعیتی که تعداد زیادی از آنان میانسال و سالمندانی بودند با ناراحتی های جسمی، خسته از راه، توان



کاروان های همجوار زمزمه آغاز کردند که ما اول می رویم رمی جمرات و سپس به چادرها می رویم. من مخالف بودم. دستورالعمل تعیین ساعتی هم نداشتیم. برای آرای گیری از کاروانیان همگی نظرشان مثبت بود، بنابراین همه ساک کوچک خود را به دست گرفته و عازم شدیم

خود را از دست دادند و در آن هوای گرم طاقت فرسای تقریباً ۵۰ درجه نفس کم آوردند و برای رفع تشنگی آبی به آنها نرسید. آنجا فقط فریاد بود و التماس بود و گریه. آنها که توانی داشتند، به دنبال راه فراری می گشتند. هر کسی دست و پا و حوله و بدن کسی را می گرفت تا خودش را نجات دهد، اما دریغ از راه نجات!

آنان که نسبتاً توانی داشتند، درهای دو طرف که به اتاق های اتباع کشورها باز می شد را شکستند و در آنجا پناهی گرفتند تا لاقل از گرمای طاقت فرسا نجات یابند. اما در عرض چند دقیقه تمامی درها از جا کنده شد و جمعیتی چند برابر ظرفیتش را در خود جای داد. ازدحام جمعیتی که برای در امان ماندن از گرما و آسیب به آنجا پناه آوردند آنقدر زیاد بود که روی پا و صورت و زانوی هم نشستند، عده ای همان جا، جان دادند و عده ای هم در اثر فشار جمعیت و استرس دچار تنگی نفس و قلب شدند و چون هیچکس نبود که به دادشان برسد، لحظاتی بعد قلبشان از کار افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کردند.

در این غوغا عده ای که جوان تر بودند، انبارهایی را پیدا کردند که مملو از بطری های آب بود که این بطری های آب گرم را بین مردم پرتاب می کردند. انباری از پرتقال نیز پیدا شد و پرتقال ها هم بین جمعیت پرتاب شد و عده ای به همین وسیله نیمه جانی گرفتند. اما در این میان از مأموران

عربستان هیچ خبری نبود!! غوغایی بود ناگفتنی و تصور نکردنی! آنقدر ازدحام بود و گرمای هوا زیاد که سیاه پوستان کشورهای افریقایی هم به رگم هیکل بلند و قوی و توان زیادی که داشتند، دچار خستگی، گرمادگی و تشنگی شدند و هر کدام که به زمین می افتاد دیگر توان بلند شدن نداشت. در این محشر من نیز بیهوش شده بودم و بعد از بیهوش آمدن ساعت ها شاهد صحنه های دردآور این فاجعه بودم. تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر زیر دست پای حاجیان بودم. دیدم که نیروهای عربستانی برای کمک آمده اند اما با خشونت و لگدمال کردن پیکرهای بر زمین افتاده حاجیان شروع به جمع آوری اجساد و زخمیان کردند!!

در طول خیابان زخمی ها روی برانکار و در آمبولانس منتظر کمک های پزشکی بودند و شاید اگر نیروهای عربستان سعودی کمی سریع تر به آنها می پرداختند و یا حتی قطره آبی به دهان خشک شده از تشنگی و گرمای آنها می ریختند، به یقین آمار این فاجعه کمتر از اینها می شد. ولی دریغ از یک قطره آب و یا یک جو غیرت و نوع دوستی!

شرحی مختصر از یاران دیار یار

همسفران مهربان حج (۹ شهید شهرستان آباد در منا) همانان که گویا بار و بنه را برای ماندن بسته بودند و دل را از قبل به دلدار داده بودند. آری از هر کدامشان خاطراتی است خاطراتی از محبت و ایثار و خاطراتی از وفاداری و خدمت. در آغاز حرکت از مشعر شهید حاج اسماعیل جعفری که قدری ناراحتی با هم داشت با حجب و حیای خاصی خودش چند قدمی تندتر از کاروان جلو می زد تا اگر مجبور می شد لحظه ای بنشیند، کاروان منتظر او نماند. در یک لحظه به دوستان گفتم قدری بایستند تا من و آقای جعفری استراحت کنیم ولی با همان پا همپای قافله آمد.

در میانه حرکت آقای سلیمی با لهجه آبادی ای اصیل به دوستان دلدار می داد و دستور توقف کوتاه می داد و همه هم به دلیل رفاقت از یکدیگر حرف شنوی داشتیم. در شب دوم سکونت در عرفه که در انتظار خبر بودیم تا ماشین ها بیایند، دو نفری با مرحوم حاج حبیب الله شریفی نشسته و از هر دری سخن می گفتیم تا وقت سپری شود و نوبت حرکت ما برسد و آخرین جمله ایشان به شوخی این بود که «نشان به آن نشان که همه بروند و ما بمانیم».

از شهید حاج آقای لطفی حسن برخورداری و ادبی که در چهره اش نمایان بود، به یادگار در صفحه دل ها ثبت و ضبط است. شهید حاج آقای خالو احمدی نمادی از مردانگی و جدی بودن را در یاد هم کاروانی ها به یادگار گذاشت.

چهره جدی مرحوم حاج عزت الله ایزدی و حاج عبدالرسول ابراهیمی یادآور صلابت و غیرت مردان دیار ایزدخواست بود هیچگاه از خاطره ها نمی رود. از مرحوم حاج آقای امیرآبادی و حاج آقای منصور بر خورده نیکو و خدمت به هم کاروانیان در آیین اذنان نقش بسته است.

امید است رجم حاجیان به رجم آل سعود بیانجامد و نمادی از سه عنصر بت پرستی و شرک و ستمگری در جمرات نصب شود، این سه نماد اگر مجسمه اوسفیان و معاویه و ابولهب باشد و یا مجسمه این تیمیه بنیان گذار وهابیت و محمد بن عبدالوهاب و ملک سلمان، مردم با نیتی خالص تر رجمان را سنگباران خواهند کرد. ■



کاروان حج جانبازان و تصاویر شهدای منا و مسجد الحرام در قاب تصویر

درآمد

حج ۹۴ در قاب تصاویر و خاطرات هم ماندگار شد. خانواده حجج در حالی که برای استقبال از پدران و برادران و همسران شان در انتظاری شیرین به سر می بردند به ناگاه با رخداد آن فاجعه در سرزمین منا در داغ و فراقی ابدی سوختند و حتی فرصت وداع با عزیزانشان را هم نیافتند. دو آلبوم تصویری از کاروان حج جانبازان و تصاویر شهدای منا و مسجدالحرام برای ثبت تاریخی و مستند مهاجرین الی الله در ماهنامه شاهد یاران ثبت گردید. امید که برای یکایک این شهدای مظلوم و غریب پرونده های مستند نگاری تاریخ شفاهی در این ماهنامه تدوین و رشحاتی از زندگی و حیات طیبه آنان در قالب های گوناگون منتشر گردد.







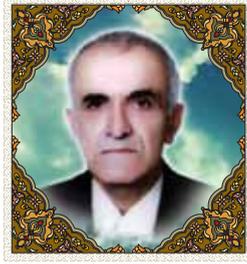
شهید
مردان احمدی وزملائی



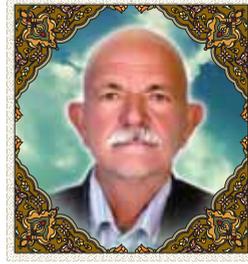
شهید
محمد ابراهیم احمد جامی



شهید
محمد ابراهیم احمد آبادی



شهید
نوربخش ابراهیمی



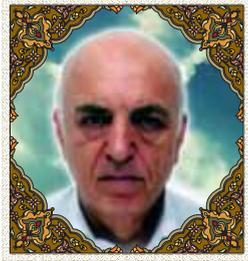
شهید
عبدالرسول ابراهیمی



شهید
حسین استخری



شهید
اسمعیل اسپوکه



شهید
غلامحسین ارفاقی



شهید
محمد صادق اخوان



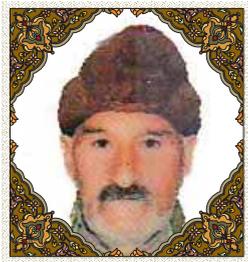
شهید
سیدعلی احمدیان زاده



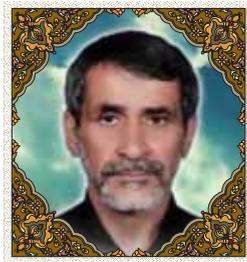
شهید
سیف اله اسدی مینا



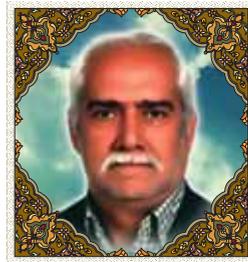
شهید
محمد اسدی



شهید
سلیمان اسدی



شهید
علی اسدزاده وسطی کلانی



شهید
حسن اسحقی ریزی



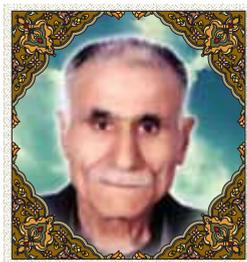
شهید
احمد اسمعیلی چافی



شهید
ولی اسمعیلی



شهید
محمد اسمعیلی



شهید
بلال اسلامیان



شهید
وحید اسلامی



شهید
مختار اکبری



شهید
موسی افغانی اصل



شهید
حسن افشون



شهید
غضنفر اصل رکن آبادی



شهید
فرضعلی اصغری



شهید
نادعلی امینی علیانی



شهید
داودامیر آبادی



شهید
رمضانامیدعلی



شهید
زهرالیاسی



شهید
علامه حسین الهوردی صادق آبادی



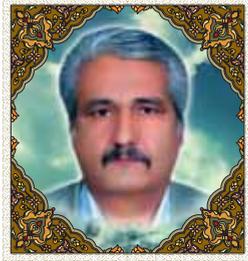
شهید
حمیده ابازی



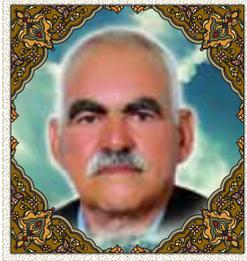
شهید
حجت اوشیانی



شهید
حمیدرضا انزاهی گریوده



شهید
مرادعلی انجیدنی



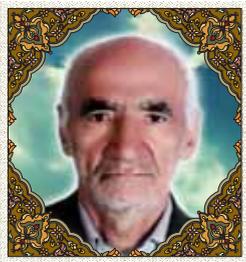
شهید
رسول امینی فرخانی



شهید
عبداله ایگدری



شهید
جمشید ایزدی نیا



شهید
علی اصغر ایزدی مقدم



شهید
عزت اله ایزدی



شهید
آی جمال ابری



شهید
مراد آب روش



شهید
سلیم ایور



شهید
عبدالحکیم ایوبی



شهید
اغول بی بی اینچه برونی



شهید
اسدالله ایمن پور



شهید
علی اکبر باغانی



شهید
محمدرحیم آفانی پور



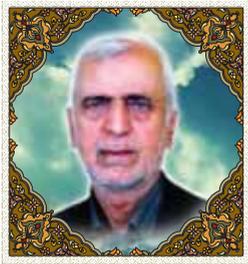
شهید
عبدالمجید آقی آتابای



شهید
آمنه آقی



شهید
نازه گل آزمون



شهید
حسن باهر خواه



شهید
ابراهیم باقریان یزدآبادی



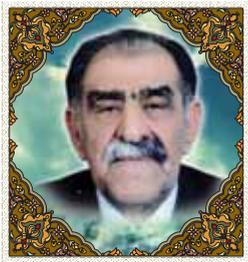
شهید
محمد ابراهیم باقری



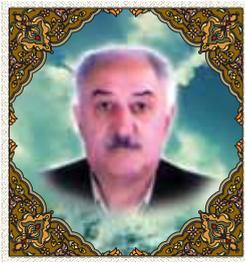
شهید
محمد باقری



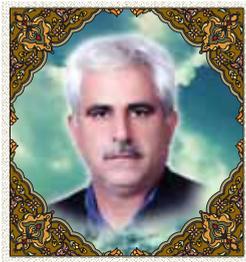
شهید
علیرضا باغانی



شهید
محمد باقر نذاری چماز کنی



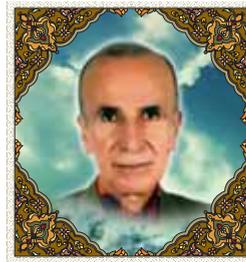
شهید
محمد علی ندیعی ازاندهی



شهید
امیر مهدی باقری



شهید
امین باقری



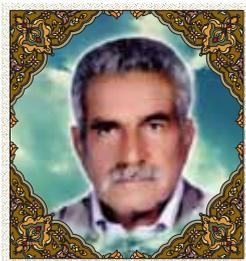
شهید
محمد علی بهرام پرور



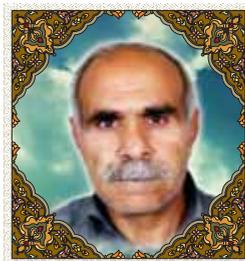
شهید
مجتبی برزگر



شهید
محمد باقر



شهید
عطاءاله برزگر



شهید
عبداله براهوئی زند



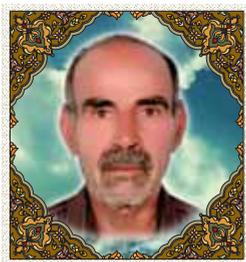
شهید
اورجلی براننده شایق



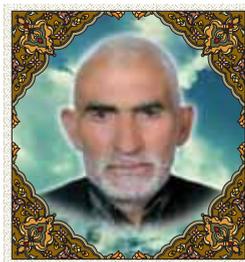
شهید
غضنفر بشیری گودرزی



شهید
حبیب اله بزهی



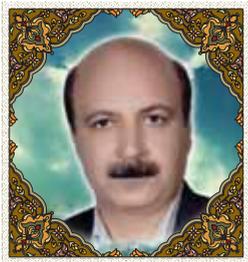
شهید
علی نظر برومند



شهید
بالاوغان برگستان



شهید
حسین بفرزازی



شهید
علیرضا بهاری دلالت



شهید
حسین بنیسی



شهید
علیرضا بنیادی



شهید
علیرضا باقانی



شهید
حسین بغلانی



شهید
حسن بیت غانم



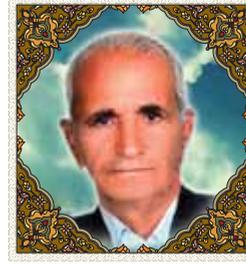
شهید
محمدباقر بهمن زادگان



شهید
رحمت اله بهرام



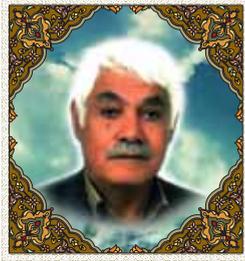
شهید
محمدولی بهلکه



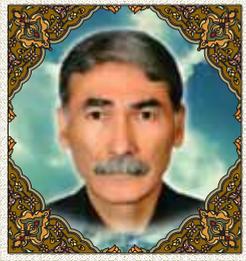
شهید
بهرام بهرامیان



شهید
کریم پور تقی راستگو مقدمه



شهید
محمد علی بناهی



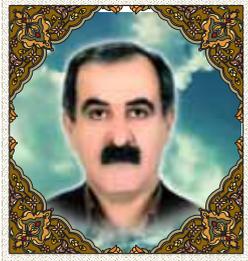
شهید
ناز محمد بدری



شهید
تاح محمد بارینچی



شهید
قدرت اله بابی



شهید
محمد امین پیروتی



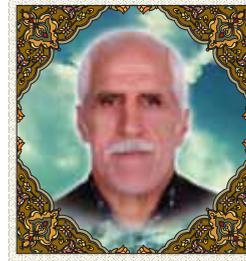
شهید
عثمان پیروتی



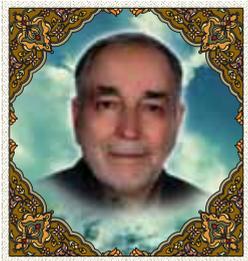
شهید
عبدالناصر پیروتی



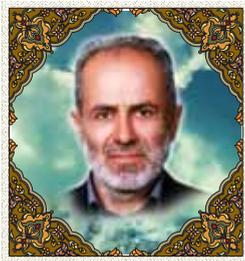
شهید
فرهاد پیرزاده ایران نژاد



شهید
ابراهیم پوررستمی



شهید
وجهه اله تقیانی



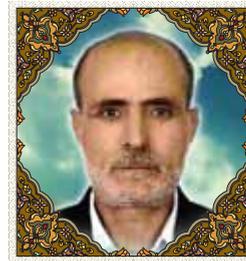
شهید
معین تقوی کونائی



شهید
علی تقوی طلب



شهید
حبیب ترابی



شهید
حسین پیروی اکبرآباد



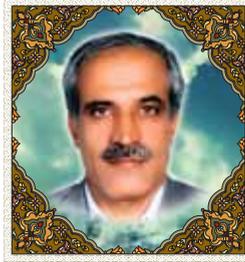
شهید
علی نامینی



شهید
عبداله نوغدیری



شهید
گزل تورانی



شهید
مصطفی تودونی



شهید
بی بی روشن نکهه



شهید سعید جعفری



شهید سید امیر جباری



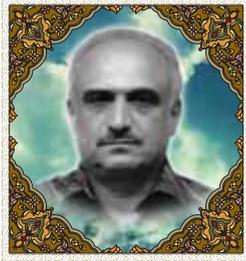
شهید عبدل علی جان زمین



شهید صفر علی جان بزرگی



شهید محمد جانن



شهید عباس جعفری چماز کنی



شهید سید مهدی جعفری



شهید سید نصراله جعفری



شهید اسمعیل جعفری



شهید حسین جعفری



شهید محمد جمهور



شهید رجبعلی جمعه آریانی



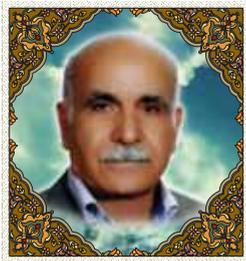
شهید عبدالصمد جمشیدنژاد



شهید محمدرضا جلالی خیر آباد



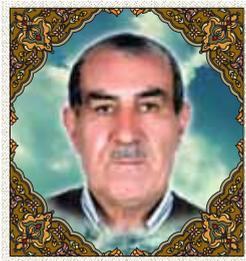
شهید سید جلال زاده



شهید جواد چکشی



شهید علی حسین چشم دهام



شهید عزیز چاچ



شهید عباسعلی جوزی



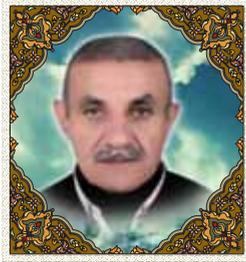
شهید عبدالصالح جهانبازی



شهید محمدرضا حاجتمند



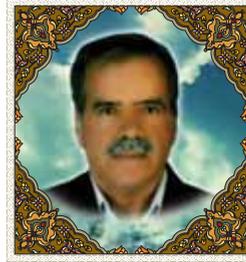
شهید احمد حاتمی کلشتری



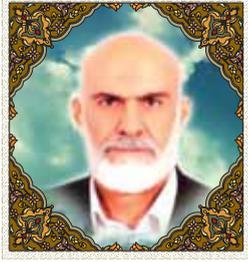
شهید اسمعیل چوبان نیک



شهید محمد چوبدار



شهید حبیب اله جنگیزی



شهید
سید حسین حجتی



شهید
پرویز حبیبی



شهید
زلیخا حاجی زاده



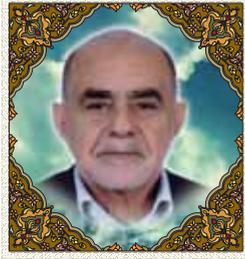
شهید
محمد حسن حاجی حسینی کارگر



شهید
علی حاجی پور



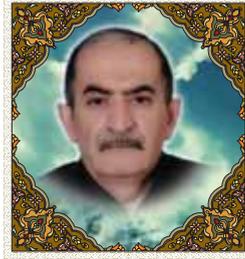
شهید
سید حمید رضا حسینی



شهید
مهدی حسینی برنجستانی



شهید
علی اکبر حسینی



شهید
محمد حسن پور کرد آسیایی



شهید
عصمت حسامی



شهید
محمد حسینی



شهید
سید حسین حسینی



شهید
سید حسن حسینی



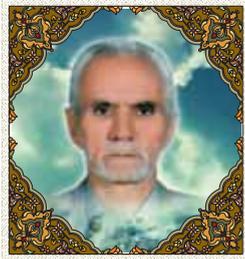
شهید
سید احمد حسینی



شهید
سید ناصر حسینی



شهید
محمد حکیمی راد



شهید
عبداله حصاری



شهید
حسن حسینی مقدم



شهید
حیدر حسینی سرائی



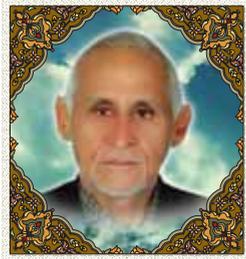
شهید
علی میرزا حسینی رمقانی



شهید
مهدی خادم دزفولی



شهید
اشکان حیران



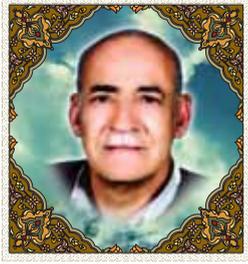
شهید
صفر محمد حیدری



شهید
قیصر علی حیدری



شهید
حسین حیاتی



شهید
مرتضی خالو احمدی



شهید
حمیدرضا خاکسار تنقری دگر دی



شهید
علی محمد خادمی زاده



شهید
احمد خادمی



شهید
عبداله خادمی



شهید
خدیجه خرمالی



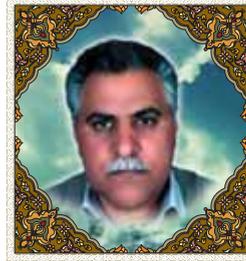
شهید
احمد خرمالی



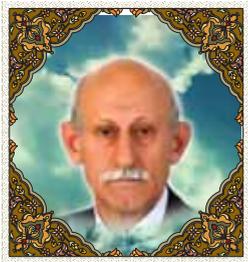
شهید
محمد حسین خجسته



شهید
ولی خانی



شهید
عبدالصمد خانی



شهید
غلامرضا خورسند



شهید
حسن خانیا به



شهید
حسن خواجه پور



شهید
محمد خندان



شهید
ابوالقاسم خلیلی



شهید
بایرام بی بی داز



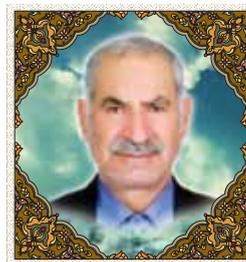
شهید
فتح اله دارائی



شهید
ابوالفضل خیر آبادی



شهید
شکراله خوشحوی



شهید
ماشاله خورشیدوند



شهید
هرمز داودی کورانی



شهید
محمد سعید دانش طلب



شهید
حسن دانش



شهید
فاطمه دامغانی



شهید
غلامرضا داغستانی



شهید
محمود دشتی



شهید
ابوالفضل دشتی



شهید
حمیددریانورد



شهید
رضادرودی



شهید
مهدی درستکار



شهید
محمد دوست علی زاده



شهید
محمد ابراهیم دهنوی



شهید
فریادان بی بی دهقانپور



شهید
مالک دهقان خیاوی



شهید
علی اکبر دلیری



شهید
علی ذبیح زاده پاشا



شهید
علی اکبر ذبیح زاده پاشا



شهید
هادی ذاکری



شهید
طویقلی دولو



شهید
یوسف دوتلی



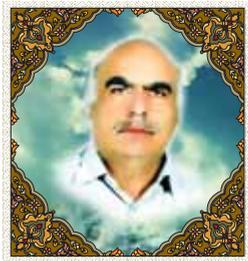
شهید
حجت اله رجبی



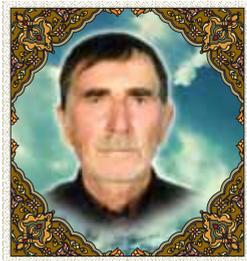
شهید
محمود ربیع نژاد کومله



شهید
محمد راکعی



شهید
علی رازانی



شهید
عبداله رادپور



شهید
امیر رحمتی نیا



شهید
قنبر رحمانی تونی



شهید
مصطفی رحمانی



شهید
قاسم رحمانی



شهید
علی رجبی محمدآباد



شهید
گشتاسب رستمی فرادنبه



شهید
ابوالقاسم رسام



شهید
رضارحیمیانی ثابت



شهید
حسن رحیمی



شهید
سیداحمد رحیمی



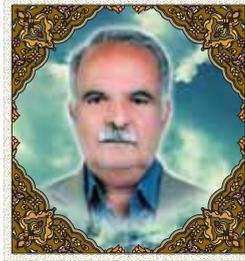
شهید
علی اصغر رضائی



شهید
محسن رضائی



شهید
علی اکبر رضازاده جازی



شهید
محمد مهدی رضاپور



شهید
سیدعلی محمد رشید آبادی



شهید
سیدمحمد ضاروحانی



شهید
احمد رهبری



شهید
محمد حسین رضائی سیدعلی



شهید
حبیب الهه رضائی



شهید
محمدجواد رضی کاظمی



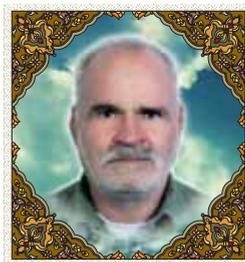
شهید
یداله روئین تن



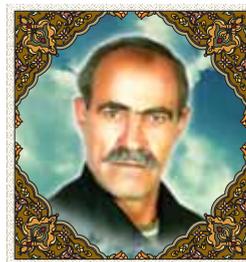
شهید
محمد علی روشنی



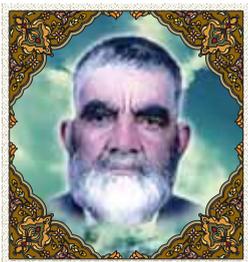
شهید
علی اصغر روشن روان



شهید
اسمعیل روستائی



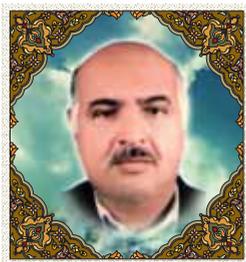
شهید
محمد روزبهانی



شهید
عبدالغفور زراعت دوست



شهید
خلیل زارعی



شهید
غلامحسین زارع



شهید
جلیل زارع



شهید
سیدمرتضی رئیس زاده



شهید
معصوم زمانی بوزندانی



شهید
ولی زکائی



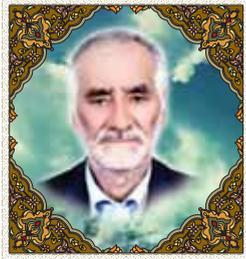
شهید
علی زرگریان



شهید
غلامحسین زردی



شهید
حسن زردی



شهید
احمد ستوده



شهید
عبدمحمد ستاری



شهید
حسین سببانی



شهید
قریبا علی سالاری



شهید
محمدحسین زینلی شریف آباد



شهید
ولی سلطانی



شهید
مریم سلطانی



شهید
محمد مهدی سلحشور دیکس



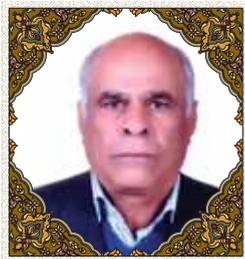
شهید
محمد سعید سعیدی زاده



شهید
نصرت اله سعیدی



شهید
علی سمنانی



شهید
عبدالرضا سلیمی



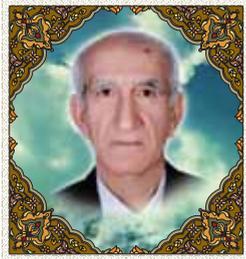
شهید
محمد رضا سلیمانان



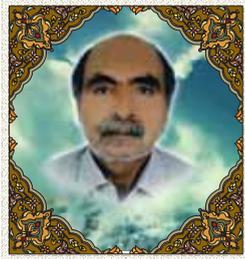
شهید
حسن سلیمانانی درچه



شهید
اسماعیل سلمانان



شهید
غلامرضا شاکرین



شهید
شهریار شادمند قانع



شهید
نورسلطان شادکام



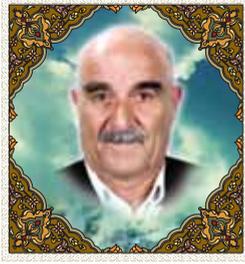
شهید
محمی الدین سیدباقری



شهید
غلامعباس سهیلی



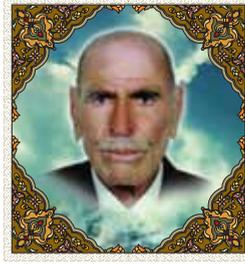
شهید
غلامعلی شاهین



شهید
احمد شاهی اقدام



شهید
مرتضی شاهپوری



شهید
محمد شاه محمدی



شهید
جمعی شاه رحیمیان گرگانی



شهید
سیدمحمدحسین شفیعی



شهید
حبیب اله شرفی



شهید
سید محمود شجاعی آبچندان



شهید
کریم شجاع پیره



شهید
حسن شبانی



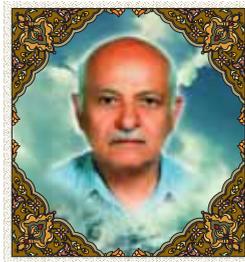
شهید
حسین شورایی



شهید
علی اصغر شهرآبادی



شهید
عبدالمستار شنیور نصاری



شهید
محمود شماعیان



شهید
عباسعلی شگری



شهید
علی صابری فودانی



شهید
سارا گل شیروانی



شهید
یوسف شیخی



شهید
حسین شیخانی



شهید
ابوالفضل شورایی



شهید
علی صرفی



شهید
عبدالخالق صداقت فر



شهید
حسین صبورا ابراهیمی



شهید
علی اصغر صالحی گنبدی



شهید
ابراهیم صادقی واسکسی



شهید
عبد الحمید طاهری سنگانی



شهید
دردی ملا طاهری



شهید
غلامرضا طاهری



شهید
محبوب صمدیان کلی



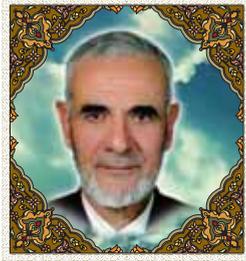
شهید
ابوالفضل صفاجو



شهید
مسلم عارف



شهید
ولی اله عابدی



شهید
اناقلی ظفر



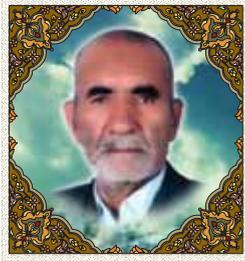
شهید
یوسف طلائی



شهید
عبد محمد طریک



شهید
زینب عبدیان



شهید
احمد عباسی



شهید
اصغر عباسی



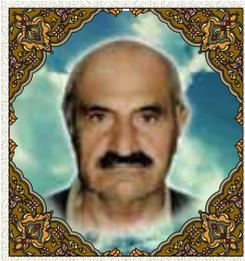
شهید
علیرضا عامری



شهید
رضا عارفخانی



شهید
غلامحسن عشقی



شهید
محمود عزیزیان



شهید
عبدی محمد عزیز سورنجانی



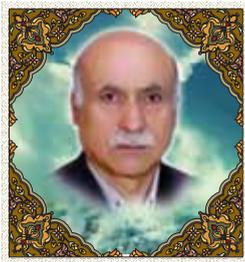
شهید
حبیب اله عزیز



شهید
کمال الدین عربشاهی



شهید
عباس علی آبادی



شهید
جمشید علم جو



شهید
شهناز علاقی



شهید
حسینعلی عفتی



شهید
علی عطائی



شهید شریف عمادار شد



شهید ارسلان علی نژاد



شهید اصغر علی زاده عباس آبادی



شهید مهدی غلی یورقیل آبادی



شهید حسینی غلی یوردستانی



شهید فرامرز غلامی بز آباد



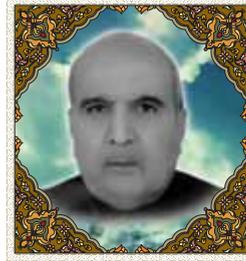
شهید بهمن غفاری پور



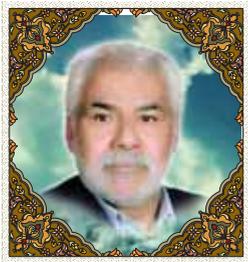
شهید گناز غدیری



شهید حسین عوضی



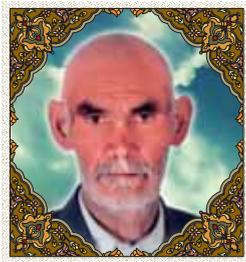
شهید رحمت اله عموهادی



شهید عبدالعزیز فرح



شهید ابراهیم فخری نالکاشری



شهید محمد اسمعیل فخری



شهید حسن فتح آبادی



شهید رحمت غلامی جبر کل



شهید محمد علی فرخاری



شهید محمد حسن فرخاری



شهید محمد تقی فرخاری



شهید بهنام فرخاری



شهید خلیل فرخ



شهید غلامرضا غلامی



شهید نور محمد فلاح نژاد



شهید محمد جعفر فلاح



شهید محمد رضا فروزان



شهید حسین فرخی



شهید
اصغر فولادگر



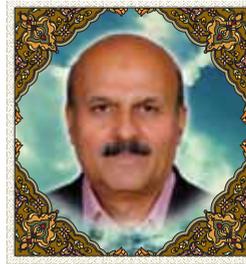
شهید
حسن فهیمی



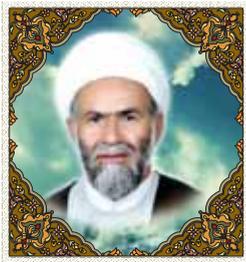
شهید
احمد فهیما



شهید
محسن فلاهی



شهید
محمد مهدی فالاح هروی



شهید
غلام عباس قاسمی



شهید
جلیل قاسمی



شهید
غلام عباس قادری



شهید
گلی قادری



شهید
محمد جواد فیاض



شهید
علیرضا قانونی نیا



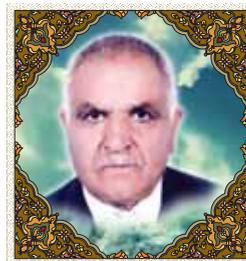
شهید
عبدالحسین قاسمی



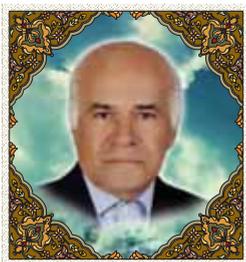
شهید
هدایت قاسمی شورابی



شهید
حسن قاسمی درآباد



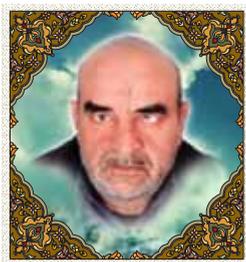
شهید
نوحسینی قاسمی بویاغچی



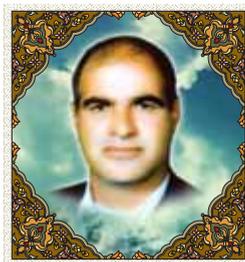
شهید
حسین قربانی مهر



شهید
ناصر قربان نیامیرک محله



شهید
علی اکبر قاسمی



شهید
سید خداقادر حسینی



شهید
جانعلی قاسمی



شهید
قاسم قسنبری



شهید
علی اکبر قاسمی



شهید
حسین قاسمی زاده



شهید
درسَن تقان قزل



شهید
صاحبعلی قربانی ویند



شهید
محمد رضا کارگر



شهید
اغول بی بی فورجانی



شهید
جانہ کل فوجیق



شهید
سید حماد فہستانی



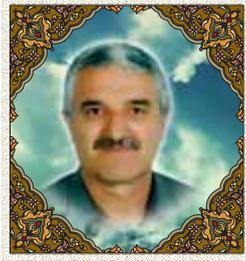
شهید
علی فہری



شهید
کیک کر



شهید
محمد کامل



شهید
یوسف کاکوئی



شهید
عبدالہ کاظمی حاجی



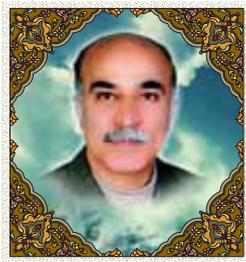
شهید
حسن کاشفی



شهید
جاجی کریمی



شهید
علی کریملو



شهید
ابراہیم کریم بورجینی



شهید
محمد موسی کریمی



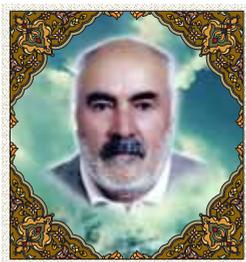
شهید
حسین کرابی



شهید
علی اکبر کلاتہ



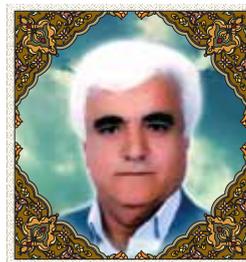
شهید
احمد کفاش



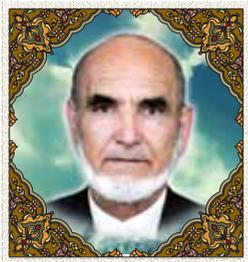
شهید
منصور کاشفی سافصلو



شهید
ضا کریمی قلعه باباخانی



شهید
محمد علی کریمی اغچہ



شهید
الیاس کوسلی



شهید
سید جعفر کهنہ



شهید
محسن کھیلی مقدم



شهید
علی کھارلو



شهید
یکن دردی کلاتہ



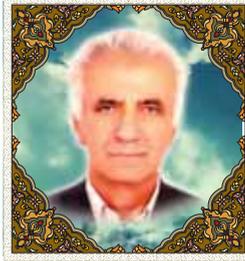
شهید
حسن کاشی



شهید
عبدالباقی کل چشمه



شهید
بی بی عایشه گرگانی



شهید
مجتبی کرجی



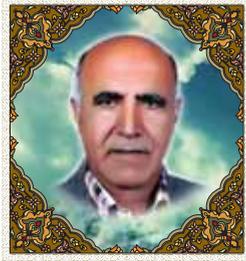
شهید
فیض الله کیوانی هفتجانی



شهید
فتح الله گوردزی



شهید
عباس گوردزی



شهید
غلامرضا گوردزی



شهید
اسمعیل گندآبی



شهید
محمد کاشی



شهید
حبیب الله ماروسی



شهید
گلدی بای مارامائی



شهید
عبدالرحمن لطفی



شهید
عباس لطفی



شهید
احمد لطفی



شهید
نازدار محمدی



شهید
ارازی بی محمدآلی



شهید
محمد محمدی



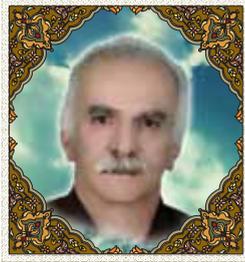
شهید
بهرام محمدی



شهید
محمد طاهر ماروسی



شهید
غلامرضا محمدی



شهید
علی اکبر محمدی سرک



شهید
حسین محمدی



شهید
محمد محمدی



شهید
ابراهیم محمدی



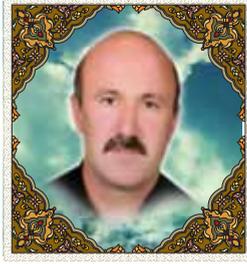
شهید
مصطفی مرتضائی



شهید
طهماسب مرادی یوسفوند



شهید
عزت اله مرادی



شهید
نورمحمدختومنزاد



شهید
ایرام سلطان مختوم نژاد



شهید
لطیف مشهدیان اسکندر کلانی



شهید
فواد مشعلی



شهید
ایمانعلی مسیبی



شهید
حسن مرشدی



شهید
سیدزیا مرتضوی



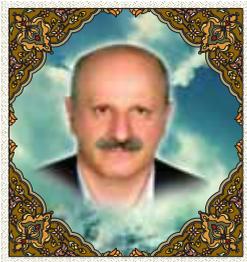
شهید
نگین بی بی مقدم اینچه برون



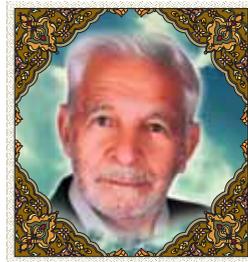
شهید
رجب محمد مغفوری



شهید
عباس معلمی اوره



شهید
محمدابراهیم مصطفی زاده



شهید
حسن مشهدی خوشخو



شهید
بهرام مهدیان دهکردی



شهید
نعمت اله منصوری



شهید
عطا منصوری



شهید
عبدالقارمکن رودی



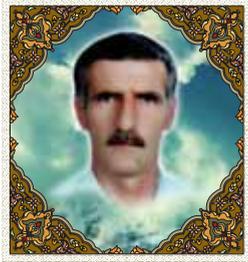
شهید
محمدحسن ملازم



شهید
سیدحسن موسوی



شهید
داود موسوی



شهید
غلامعلی مهربانی



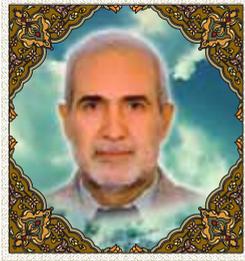
شهید
علی اصغر مهرآباد



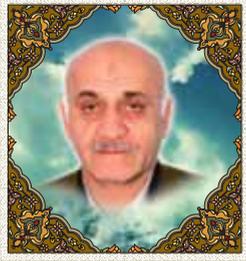
شهید
علی اصغر مهربانی سلمی



شهید
محمد رضا مویزداده



شهید
ابراهیم مولوی



شهید
مصطفی موسوی



شهید
سیدمصطفی موسوی



شهید
سید محمد موسوی



شهید
هادی میرزائی



شهید
سیدحمید میرزاده



شهید
حسین میر تقوی



شهید
عمار میرانصاری



شهید
ابراهیم میان آبادی



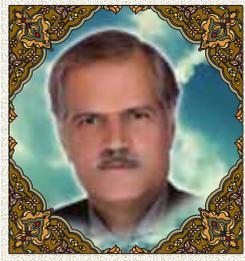
شهید
ابراهیم ناصری



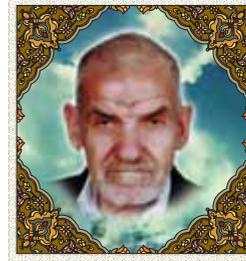
شهید
مرجان نازقلجی



شهید
کبری بیگم میرغفوری



شهید
عبدالرضا میرزائی نهرمان



شهید
غلام عباس میرزائی



شهید
عبدالرزق نساچ



شهید
احمد نجفی



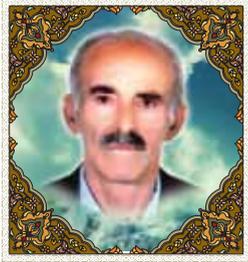
شهید
فرهاد نجفی



شهید
اسکندر ناصری



شهید
فرحناز ناصری



شهید
رجب نعمتی



شهید
علی رضا نظری منش



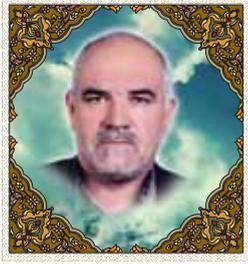
شهید
احمد نظری پور



شهید
غلامعلی نظری



شهید
میرادعلی نصر الهی



شهید
فراهم نوری نوران



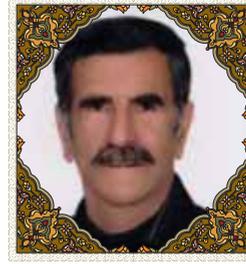
شهید
محمد نوری استادی



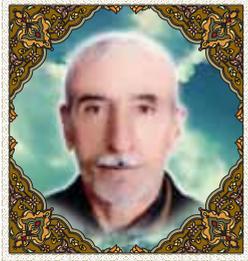
شهید
سیدبیزن نوربخش کومله



شهید
جواد نمازی مکی



شهید
سلطانعلی نفر سلمزاری



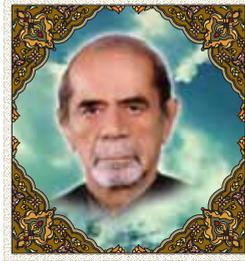
شهید
حسن همایونی



شهید
سیدمحمد هاشمزی



شهید
ابراهیم هادی ورنامخواستی



شهید
عبدالمجید نیکروان



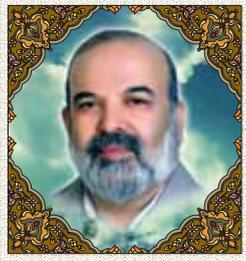
شهید
بی بی فاطمه نیاز مرادی



شهید
علی حسین ولی پور



شهید
محمد رضا واعظیان



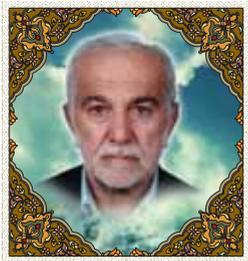
شهید
نصرت اله واحدی



شهید
سیاوش همتیان



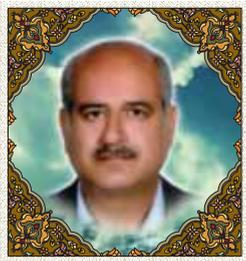
شهید
علی همت زاده



شهید
رحمت یوسفی آبناتسری



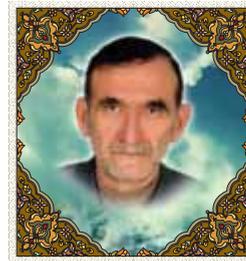
شهید
ابوبکر یوسفی



شهید
سید ابوالقاسم یقطین



شهید
قربان یعقوبیان



شهید
علی محمد یحیی پور



شهید
باقر حسین زاده دهکردی



شهید
مریم آل طه بناب



شهید
میثم کاظمی



شهید
حسینعلی عباسی



شهید
مجید یونسیان



شهید
جواد یونسی زاده

جدول موضوعی انتشار مجله شاهد یاران

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱۱۶	خرداد ۱۳۹۴	سردار شهید محمدرضا دستواره
۱۱۷	تیر ۱۳۹۴	سردار شهید مهدی باکری
۱۱۸	مرداد ۱۳۹۴	سردار شهید حاج ناصر کاظمی
۱۱۹	شهریور ۱۳۹۴	سردار شهید حاج عباس کریمی
۱۲۰	مهر ۱۳۹۴	آیت الله محمدرضا مهدوی کنی
۱۲۱	آبان ۱۳۹۴	سرلشگر خلبان شهید سیدعلی اقبالی
۱۲۲	آذر ۱۳۹۴	سرلشگر شهید منصور ستاری
۱۲۳	دی ۱۳۹۴	سردار حاج حسین بصیر
۱۲۴	بهمن ۱۳۹۴	خلبان شهید سرتیپ جواد فکوری
۱۲۵ - ۱۲۶	اسفند ۱۳۹۴ و فروردین ۱۳۹۵	سردار شهید حاج حسین همدانی
۱۲۷	اردیبهشت ۱۳۹۵	سردار شهید حاج یدالله کلهر
۱۲۸	خرداد ۱۳۹۵	شهید سمیر قنطار
۱۲۹	تیر ۱۳۹۵	شهید شریف واقفی
۱۳۰	مرداد ۱۳۹۵	شهید حاج داوود کریمی
۱۳۱	شهریور ۱۳۹۵	شهید رجایی
۱۳۲	مهر ۱۳۹۵	آیت الله خزعلی
۱۳۳	آبان ۱۳۹۵	شهید حسن طهرانی مقدم
۱۳۴	آذر ۱۳۹۵	شهید محمد منتظر قائم
۱۳۵	دی ۱۳۹۵	شهید محسن وزوایی
۱۳۶	بهمن ۱۳۹۵	شهید عباسعلی ناطق نوری
۱۳۷ - ۱۳۸	اسفند ۱۳۹۵ و فروردین ۱۳۹۶	آیت الله عباس واعظ طبسی
۱۳۹	اردیبهشت ۱۳۹۶	شهید علی تجلابی
۱۴۰	خرداد ۱۳۹۶	شهید مهدی خوش سیرت
۱۴۱	تیر ۱۳۹۶	شهید قاسم میر حسینی
۱۴۲	مرداد ۱۳۹۶	ویژه نامه حادثه تروریستی مجلس شورای اسلامی
۱۴۳	شهریور ۱۳۹۶	ویژه نامه شهدای جنگ جهانی دوم
۱۴۴	مهر ۱۳۹۶	ویژه نامه شهدای فاجعه منا و مسجدالحرام

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۵۲	اسفند ۱۳۸۸	شهید رئیسعلی دلواری
۵۳ - ۵۴	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۹	شهید آیت الله عبدالحمین دستغیب
۵۵	خرداد ۱۳۸۹	شهید شیخ عزالدین قسام
۵۶	تیر ۱۳۸۹	شهید آیت الله فضل الله محلاتی
۵۷	مرداد ۱۳۸۹	شهید آیت الله سیداسدالله مدنی
۵۸	شهریور ۱۳۸۹	شهادت اصحاب رسانه
۵۹	مهر ۱۳۸۹	شهید عبدالعلی مزاری
۶۰ - ۶۱	آبان و آذر ۱۳۸۹	مرحوم علامه شیخ محمدتقی بهلول کنایادی
۶۲	دی ۱۳۸۹	شهید حجت الاسلام والمسلمین شاه آبادی
۶۳	بهمن ۱۳۸۹	شهید صادق کنجی
۶۴	اسفند ۱۳۸۹	شهید علامه سیدمحمداسماعیل حسینی بلخی
۶۵ - ۶۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰	شهید احمدشاه مسعود
۶۷	خرداد ۱۳۹۰	سرلشگر شهید محمد بروجردی
۶۸	تیر ۱۳۹۰	شهید طیب حاج رضایی
۶۹	مرداد ۱۳۹۰	شهید حاج شیخ بهاءالدین محمدی عراقی
۷۰ - ۷۱	شهریور و مهر ۱۳۹۰	شهید سیدمحمدصادق صالح حسینی
۷۲ - ۷۳	آبان و آذر ۱۳۹۰	سرلشگر شهید محمدعلی جهان آرا
۷۴	دی ۱۳۹۰	شهادت عرفه (سرلشگر شهید احمد کاظمی)
۷۵ - ۷۶	بهمن ۱۳۹۰	شهید دکتر سیدحسن آیت
۷۸ - ۷۹	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱	سردار شهید نورعلی شوشتری
۸۰	خرداد ۱۳۹۱	خلبان شهید علی اکبر شیروی
۸۱	تیر ۱۳۹۱	سرلشگر جاویدالانر حاج احمد متوسلیان
۸۲	مرداد ۱۳۹۱	شهید سیدسید محمدولی قرنی
۸۳	شهریور ۱۳۹۱	سرلشگر شهیدحسن آیتناسان
۸۴	مهر ۱۳۹۱	شهید محمدسعید جعفری
۸۵	آبان ۱۳۹۱	سرلشگر خلبان حسین لشگری
۸۶	آذر ۱۳۹۱	سردار شهید عباس ورامینی
۸۷	دی ۱۳۹۱	سردار شهید اسماعیل دقایقی
۸۸ - ۸۹	بهمن و اسفند ۱۳۹۱	یادمان شهدای امری معروف و نهی از منکر
۹۰ - ۹۱	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲	سرلشگر شهید حسن باقری
۹۲ - ۹۳	خرداد و تیر ۱۳۹۲	سرلشگر شهید حسن اقارب پرست
۹۴ - ۹۵	مرداد و شهریور ۱۳۹۲	سردار شهید عبدالحمین برونسی
۹۶ - ۹۷	مهر و آبان ۱۳۹۲	سرلشگر خلبان عباس دوران
۹۸	آذر ۱۳۹۲	شهید آیت الله حاج شیخ حسین غفاری
۹۹	دیماه ۱۳۹۲	شهید سیدحسین علم الهدی
۱۰۰	بهمن ۱۳۹۲	سردار شهید مهدی زین الدین
۱۰۱	اسفند ۱۳۹۲	یادمان یکصدمین شماره مجله شاهد یاران
۱۰۲ - ۱۰۳	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۳	شهید شیخ فضل الله نوری
۱۰۴	خرداد ۹۳	سردار شهید حاج محمدابراهیم همت
۱۰۵	تیر ۹۳	سردار شهید محمود کاوه
۱۰۶	مرداد ۹۳	سردار شهید حاج حسین خرازی
۱۰۷ - ۱۰۸	شهریور و مهر ۱۳۹۳	سرلشگر شهید ولی الله فلاحی
۱۰۹	آبان ۹۳	سردار شهید حسن شفیع زاده
۱۱۰	آذر ۹۳	مرحوم حبیب الله عسکراولادی
۱۱۱	دی ۹۳	شهید دکتر محمدجواد باهنر
۱۱۲	بهمن ۹۳	شهید دکتر عبدالحمید دیالمه
۱۱۳	اسفند ۹۳	شهید حجت الاسلام مجتبی مینمی
۱۱۴ - ۱۱۵	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴	سرلشگر شهید خلبان احمد کشوری

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱	آذر ۱۳۸۴	سالروز شهادت میرزا کوچک خان
۲	دی ۱۳۸۴	شهید نواب صفوی
۳	بهمن ۱۳۸۴	زندانیان سیاسی رژیم ستم شاهی
۴	اسفند ۱۳۸۴	سالروز تاسیس بنیاد شهید
۵ - ۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵	آیت الله شهید مرتضی مطهری
۷	خرداد ۱۳۸۵	حضرت امام خمینی (ره)
۸	تیر ۱۳۸۵	شهادت هفتم تیر (شهید بهشتی)
۹	مرداد ۱۳۸۵	سالروز ورود آزادگان
۱۰	شهریور ۱۳۸۵	شهادت دولت
۱۱	مهر ۱۳۸۵	علامه سیدحسن نصرالله
۱۲	آبان ۱۳۸۵	شهید آیت الله سیدمصطفی خمینی
۱۳	آذر ۱۳۸۵	شهید میرزا کوچک خان جنگلی
۱۴	دی ۱۳۸۵	شهید آیت الله دکتر محمدفتح
۱۵	بهمن ۱۳۸۵	عکاسان انقلاب
۱۶	اسفند ۱۳۸۵	مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی
۱۷	فروردین ۱۳۸۶	مرحوم حاج سید احمد خمینی
۱۸	اردیبهشت ۱۳۸۶	آیت الله محمدباقر صدر
۱۹	خرداد ۱۳۸۶	بزرگداشت روز ملی مقاومت، ایستار و بیسروزی
۲۰	تیر ۱۳۸۶	یادمان فاجعه بمباران شیمیایی سردشت
۲۱	مرداد ۱۳۸۶	یادمان شهدای جهاد سازندگی
۲۲	شهریور ۱۳۸۶	مرحوم آیت الله طالقانی
۲۳	مهر ۱۳۸۶	مرحوم حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی
۲۴	آبان ۱۳۸۶	شهید حجت الاسلام سیدعلی اندرزگو
۲۵	آذر ۱۳۸۶	شهید آیت الله سیدحسن مدرس
۲۶	دی ۱۳۸۶	شهید فتحی شقایق
۲۷	بهمن ۱۳۸۶	یادمان شهدای زن
۲۸	اسفند ۱۳۸۶	شهید سیداسدالله لاجوردی
۲۹ - ۳۰	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷	شهید علی صیاد شیرازی
۳۱	خرداد ۱۳۸۷	شهید سیدمرتضی آوینی
۳۲	تیر ۱۳۸۷	شهید آیت الله سیدمحمد رضا سعیدی
۳۳	مرداد ۱۳۸۷	سرلشگر شهید عباس بابایی
۳۴	شهریور ۱۳۸۷	شهید آیت الله محمد صدوقی
۳۵	مهر ۱۳۸۷	شهید حجت الاسلام والمسلمین سید عبدالکریم هاشمی نژاد
۳۶	آبان ۱۳۸۷	شهید مهدی عراقی
۳۷	آذر ۱۳۸۷	شهید دکتر مصطفی چمران
۳۸	دی ۱۳۸۷	شهید آیت الله علی قدوسی
۳۹	بهمن ۱۳۸۷	زندانیان سیاسی قبل از انقلاب
۴۰	اسفند ۱۳۸۷	شهید سیدعباس موسوی
۴۱ - ۴۲	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸	شهید آیت الله سیدمحمدباقر حکیم
۴۳	خرداد ۱۳۸۸	شهید سیدمجتبی هاشمی
۴۴	تیر ۱۳۸۸	شهید معراب آیت الله اشرفی اصفهانی
۴۵	مرداد ۱۳۸۸	شهید رافع حرب
۴۶	شهریور ۱۳۸۸	شهید سیدرضا پاک نژاد
۴۷	مهر ۱۳۸۸	شهید محمدجواد تندگویان
۴۸	آبان ۱۳۸۸	شهید حجت الاسلام محمد منتظری
۴۹	آذر ۱۳۸۸	شهید عماد مغنیه
۵۰	دی ۱۳۸۸	شهید عارف حسینی
۵۱	بهمن ۱۳۸۸	شهید آیت الله محمدعلی قاضی طباطبایی

بزرگداشت شهادت

دومین گردهمایی همایش سراسری لاله های سفید

شهریور ۹۶

مهاجران الی الله



بنیاد
توسعه
و امور انبارگران
معاونت فرهنگی و آموزشی
اداره کل امور فرهنگی و تبلیغات